

بدان که این سورت مکی است آلا قوله: وَ إِنِّ عَاقِبَتُهُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ... «۱» تا به آخر سورت. و صد و هژده «۲» آیت است، و دو هزار و هشتصد و چهل کلمت است، و هفت هزار و هفتصد «۳» و هفت حرف است.

و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول - صلی الله علیه و علی آله «۴» گفت: هر که «۵» سورة النحل بخواند، خدای تعالی او را حساب نکند بر «۶» نعمتی که او را داده باشد «۷» در دنیا، و او را مزد آنان دهد که به وقت مرگ وصیت «۸» نکند «۹».

[سورة النحل (۱۶): آیات ۱ تا ۲۳]

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱) يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ (۲) خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ (۴)

وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَ مَنَافِعُ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ (۵) وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ (۶) وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْعِيبَةِ إِلَّا لِنَفْسِكُمْ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرؤُفٌ رَحِيمٌ (۷) وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸) وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَ مِنْهَا جَائِرٌ وَ لَوْ شَاءَ لَهْدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (۹)

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَ مِنْهُ شَجْرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ (۱۰) يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الْأَعْنَابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۱) وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۲) وَ مَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۳) وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلَةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلَكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۴)

وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَانْهَاراً وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵) وَ عِلَامَاتٍ وَ بِاللَّجَجِ هُمْ يَهْتَدُونَ (۱۶) أَمْ مَنْ يَخْلُقُ
كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۷) وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۸) وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ
(۱۹)

وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ (۲۰) أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۲۱) إِلَهُكُمْ إِلَهُ
وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۲۲) لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الْمُسْتَكْبِرِينَ (۲۳)

«۱۰»

[ترجمه]

آمد فرمان خدای «۱۱»، مشتابی به او، منزّه است او و بزرگوار از آن که «۱۲» با او انباز گیرند.

(۱). سوره نحل ۱۶ آیه ۱۲۶.

(۲). آج: هجده، لب: هیجده.

(۳). آط، آب، آج: هفتصد.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: علیه السّلام.

(۵). قم، آط، آب، آز، آج، لب+ او.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب+ آن.

(۷). آج، لب: ندارد.

(۸). آج، لب: وصیتی.

(۹). جمیع نسخه‌ها: نیکو کنند.

(۱۰). قم، آج، لب+ به نام خدای بخشاینده مهربان، آب+ خدای بسیار بخشایش بسیار دانش.

(۱۱). قم، آج، لب+ پس.

(۱۲). قم: از آنچه.

ص: ۲

بفرستد فریشتگان را بر وحی «۱» از فرمان او بر آن کس که «۲» خواهد از بندگان او که آگاه کنی، نیست خدای مگر من، بترسید «۳» از من.

بیافرید آسمانها «۴» و زمین «۵» به درستی، بزرگوار است از آن که با او انباز گیرند.

بیافرید آدمی را از آب، چون بنگری او خصمی است روشن.

و چهار پا «۶» بیافرید برای شما در آن گرمایی هست و سود «۷»، و از آن می خوری.

و شما راست در او «۸» نیکویی چون نماز شام باز آبی «۹» و چون آنگاه «۱۰» به چهره بری.

و بر می گیرد «۱۱» بارهای شما به شهری که نرسی «۱۲» به آن جا آلا به رنج تن «۱۳»، خدای شما مهربان و بخشاینده است.

[و زینة] «۱۴»، و اسپان و ستران «۱۵» و خران تا بر نشینی «۱۶» [و برای آرایش] «۱۷» و بیافریند آنچه شما ندانی.

و بر خداست راستی راه و از آن باشد که کژ بود اگر خواهد ره نماید «۱۸» شما را همه «۱۹».

(۱). قم، اط، آب، آج، لب: به وحی.

(۲). قم، اط، آب، آج، لب: بر آنکه

(۳). قم، اط: بترسی.

(۴-۵). قم + را.

(۶). قم، اط، آب، آج، لب: چهار پایان را.

(۷). قم، ات، آج، لب: سودها.

(۸). قم، اط، آب، آج، لب: در آن.

(۹). قم، اط، باز آری، آب، لب: باز آرید.

(۱۰). قم: و آنگاه که به چره بری، آج، لب: به چرا برید.

(۱۱). اط، آب، آج، لب: برمی گیرند.

(۱۲). قم: نباشی شمار سنده.

(۱۳). قم، آب+ که.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجه به قرآن مجید و دیگر نسخه‌ها آورده شد.

(۱۵). جمیع نسخه‌ها: استران.

(۱۶). قم، اط، آب، آج، لب+ آن را.

(۱۷). از قم، افزوده شد.

(۱۸). قم، اط، آب، آج، لب: راه نماید.

(۱۹). اط، آب، آج، لب: جمله.

ص: ۳

او آن است که فرو فرستاد [از آسمان] «۱» آبی، از اوست شراب خوردن «۲» را و از اوست درختان «۳» در او می‌چری «۴».

می‌رویاند برای شما با آن «۵» کشت را و زیتون و درخت خرما «۶» و انگورها و از هر میوه‌ها «۷» در آن «۸» دلیلی است «۹» گروهی را که اندیشه کنند.

و مسخر کرد «۱۰» برای شما شب و روزها را «۱۱» و آفتاب و ماه و ستارگان مسخر کرد «۱۲» به فرمان او، در آن دلیلهایی است «۱۳» گروهی را که دانند «۱۴».

و آنچه بیافرید برای شما در زمین رنگارنگ گونه‌های آن «۱۵»، در آن دلیلی «۱۶» است گروهی را که اندیشه کنند.

او آن است که مسخر کرد «۱۷» برای شما دریا را تا می‌خوری «۱۸» از او گوشت تازه و بیرون می‌آری «۱۹» از او حلی «۲۰».

-
- (۱). اساس محو شده است، از قم افزوده شد.
- (۲). قم، اط، آب، آج، لب: از او خوردن است.
- (۳). اط، آب، آج، لب+که.
- (۴). قم، اط: می چرانی، آب، آج، لب: می چرانید.
- (۵). قم: بدو، اط، آب، آج، لب: به آن.
- (۶). قم: درختان خرما را.
- (۷). قم: همه میوه‌ها، اط، آب، آج، لب: هر میوه.
- (۸). قم، اط، آج، لب: در این، آب: بدرستی که در این.
- (۹). قم: آیتی است، اط، آب، آج، لب: آیتی هست.
- (۱۰). قم: رام کرد.
- (۱۱). قم: شب را و روز را.
- (۱۲). قم، اط، آب، آج، لب: مذلّ کرده.
- (۱۳). قم: در این دلیلهایی است، اط، آج، لب: در این آیاتی هست، آب: در این آیتی هست.
- (۱۴). قم: اندیشه کنند.
- (۱۵). قم: او.
- (۱۶). قم، اط، آب، آج، لب: آیتی.
- (۱۷). قم، اط: مسخر بکرد.
- (۱۸). اط: تا بخوری، آب، آج، لب: بخورید.

(۱۹). آط: برون می‌آری، آج: برون می‌آرید.

(۲۰). قم، آط، آب، آج، لب: آرایشی.

ص: ۴

می‌پوشی «۱» آن را، و بینی کشتی «۲» را شکافده «۳» در او تا طلب کنی «۴» از روزی او «۵» تا همانا شما شکر کنی [۸۴-پ].

بر- افگند «۶» در زمین کوهها تا نخسپند «۷» به شما و جویها و راهها تا همانا شما راه- یافته شوی «۸».

و نشانها و به ستاره ایشان راه برند «۹».

آن کس که «۱۰» آفریند «۱۱» چنان باشد که نیافریند؟ اندیشه نمی‌کنی «۱۲»؟

و اگر بشماری نعمت خدای نتوانی شمردن «۱۳» که خدای آمرزنده و بخشاینده است.

و خدا «۱۴» داند آنچه پنهان داری «۱۵» و آنچه آشکارا داری «۱۶».

و آنان که می‌خوانند «۱۷» از دون «۱۸» خدای نیافرینند چیزی را و ایشان را آفریده‌اند «۱۹».

مردگان‌اند جز «۲۰» زندگان و ندانند «۲۱» که کی برانگیزند «۲۲» ایشان را.

(۱). قم، آط: در پوشی، آب: در پوشیدند، آج، لب: در پوشید.

(۲). آط، آب، آج، لب: کشتیهای.

(۳). قم: شکافنده، آط، آب، آج، لب: شتابنده.

(۴). آط: بجویی، آب، آج، لب: بجوید.

(۵). جمیع نسخه بدلها+ و.

(۶). آج، لب: برافگندن.

(۷). قم: نخسپد، آط: بخسپد، آب: نخسپد، آج، لب: نجنبد.

(۸). قم، اط: راه یابی، آج، لب: راه یابید.

(۹). اط، آب: راه یابند، آج، لب: راه یابید.

(۱۰). قم، اط، آب، آج، لب: آن که.

(۱۱). آج، لب: آفرید.

(۱۲). اط، آب، لب: نمی‌کنند.

(۱۳). قم+ آن را.

(۱۴). قم، اط، آب، آج، لب: خدای.

(۱۵). قم: نهان دارند.

(۱۶). قم: آشکارا کنند.

(۱۷). آج، لب: آنان را که می‌خوانید، اط: آنان را که می‌خوانی، قم: آنان را که می‌خوانند.

(۱۸). قم: از جز، اط، آب، آج، لب: بجز.

(۱۹). قم، اط، آب، آج، لب: بیافرینند.

(۲۰). قم، اط، آب، آج، لب: نه.

(۲۱). قم، آب: نمی‌دانند.

(۲۲). آج، لب: برانگیزانند.

ص: ۵

خدای شما «۱» یک خداست و آنان که ایمان نیارند «۲» به روز باز پسین «۳» دل‌های ایشان منکر «۴» است و ایشان متکبرانند.

حق است و درست «۵» که خدا داند آنچه پنهان دارند و آنچه آشکارا دارند، او دوست ندارد متکبران را.

قوله - عزّ و علا «۶» أتى أمرُ الله، قتاده گفت: سورت مکی است الی قوله:

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا ... «۷»، و بر قول دبگران «۸» اوّل سورت به مکه فرود آمد، الی قوله: كُنْ فَيَكُونُ «۹»، و باقی به مدینه فرود آمد.

مجاهد گفت: اولش مکی است و آخر مدنی. شعبی گفت: همه مکی است، الا «۱۰» قوله: وَإِنْ عَاقَبْتُمْ «۱۱».

حق تعالی گفت: أتى أمرُ الله، آمد فرمان خدای. در این فرمان خلاف کردند:

عبد الله عباس گفت، مراد قیامت است و گفت: سبب نزول آیت آن بود که، چون خدای تعالی آیت فرستاد، اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ «۱۲»، کافران یک دیگر را گفتند: محمد می گوید: قیامت نزدیک رسید این که می کنی «۱۳»، دست بداری «۱۴» تا بنگریم تا چه خواهد بودن! چون روزی چند «۱۵» برآمد اثری نبود، با سرکار خود شدند و گفتند «۱۶»: چیزی نمی بینیم ما از این حدیث. خدای تعالی آیت فرستاد که: اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ «۱۷»، بترسیدند و روزی چند مترصد می بودند، چون چیزی نبود گفتند: ای محمد! ما اثر نمی بینیم آن را که می گفتی،

(۱). قم + خدای است.

(۲). قم، اط، آب، آج، لب: ندارند.

(۳). قم، اط، آب، آج، لب: به قیامت.

(۴). قم: انکار کننده.

(۵). اط، آب، آج، لب: و هراینه.

(۶). جمیع نسخه ها: تعالی.

(۷). سوره نحل ۱۶ آیه ۴۱.

(۸). قم: دیگر از، اط، آب، آج، لب + از.

(۹). سوره نحل ۱۶ آیه ۴۰.

(۱۰). آج، لب: الی.

(۱۱). سوره نحل ۱۶ آیه ۱۲۶.

(۱۲). سوره قمر ۵۴ آیه ۱.

(۱۳). آط، آب، آز: می‌گویی، آج، لب: می‌گویید.

(۱۴). آج، لب: نداری.

(۱۵). آج، لب: روز چند.

(۱۶). آج، لب + ما.

(۱۷). سوره انبیا ۲۱ آیه ۱.

ص: ۶

خدای تعالی این آیت فرستاد: **أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ**، فرمان خدای آمد، یعنی «۱» آن که آید «۲» و خواهد آمدن «۳». و اگر چه لفظ ماضی است، مراد استقبال است و لکن «۴» برای آن که لا محال خواهد بودن «۵» و زود خواهد بودن. حق تعالی گفت: فکأن قد «۶»، پندار «۷» که حاصل آمد، چنان که احوال قیامت بیشترین «۸» بر لفظ ماضی گفت، من قوله: وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ «۹» ... وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا «۱۰» ... و غیر ذلک من الآیات.

راوی خبر گوید که: چون این آیت آمد، رسول - علیه السّلام - از جای بجست مذکور و ترسیده و مردم سر سوی آسمان کردند و گمان چنان بردند که قیامت همان ساعت «۱۱» خواهد بودن تا جبریل گفت: **فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ**، تعجیل مکنی «۱۲» آن را، مردم ساکن شدند، آنگه رسول - علیه السّلام - گفت:

بعثت أنا و السّاعة كهاتين و أشار باصبعيه

، گفت: مرا و قیامت را «۱۳» به یک جا فرستادند چنانکه این دو انگشت «۱۴» به یک جا اند. عبد الله عباس گفت: از اشراط و اعلام قیامت «۱۵» یکی بعثت رسول است تا در خبر است که: چون جبریل از آسمان به زمین می‌آمد به وحی بر رسول ما «۱۶»، فریشتگان آسمانها گفتند:

اللّٰه اکبر قد قامت السّاعة

، قیامت برخاست، یعنی نزدیک شد. بعضی دگر از مفسران گفتند مراد به فرمان خدای عذاب به تیغ «۱۷» است، و این جواب نضر بن الحارث بود [۱۰۱-] ر] چون گفت: **اللّٰهُمَّ إِن كَانْ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ «۱۸»** - الآیه. چون استعجال عذاب کرد خدای تعالی این آیت فرستاد:

-
- (۱). قم، اط، آب، آز، آج، لب: و معنی.
- (۲). اط، آز: آمد.
- (۳). اط، آج، لب: آمد.
- (۴). آج، لب: لیکن.
- (۵). آج، لب: برای آن که خواهد بود، آب، آز: لا محاله خواهد بود.
- (۶). آز، آج، لب + حصل، اط، آب در حاشیه افزوده‌اند: حصل.
- (۷). قم: پنداری.
- (۸). قم، اط، آب، آج، لب: بیشتر.
- (۹). سوره اعراف ۷ آیه ۴۴.
- (۱۰). سوره اعراف ۷ آیه ۴۸.
- (۱۱). قم، اط، آب، آز، آج، لب: همان ساعت قیامت.
- (۱۲). آب، آز، آج، لب: مکنید.
- (۱۳). قم، آب، آز: ندارد.
- (۱۴). آز + من.
- (۱۵). قم، آب، آز: ساعت.
- (۱۶). اط، آب، آز، آج، لب: برسول ما، قم: بر رسول ما - علیه السّلام -
- (۱۷). اط، آز، آج، لب: عذاب تیغ.
- (۱۸). سوره انفال ۸ آیه ۳۲.

أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ، [فرمان خدای، یعنی عذاب خدای آمد تعجیل مکنی.

نضر بن حارث را روز بدر به صبر بکشتند، ضحاک گفت: امر الله، احکام و حدود و فرایض است، و قوله: فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ [«۱» چنان است که گفت: وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى «۲» إِلَيْكَ وَحْيُهُ، و این قول ضعیف است برای آن که در هیچ خبر نیامد که صحابه استعجال کردند به احکام شرع پیش آن که «۳» فرود آمد «۴».

اما مستعجلان عذاب «۵» بسیار بودند. سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ، منزه است «۶» و متعالی از آن که باو «۷» شرک آرند. و تسییح در لغت بر چهار قسمت «۸» آمد:

یکی به معنی تنزیه و تبعید، مثل قوله: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ «۹»، و بیشتر لفظ «سبحان» بر این معنی است، و علی هذا قول الشاعر:

سبحان من علقمة الفاخر

أقول لما جاءني «۱۰» فخره

و دوم به معنی استثناء فی قوله: لَوْلَا تُسَبِّحُونَ «۱۱»، ای هَلَّا یَسْتَنْوَن «۱۲»، و سهام «۱۳» به معنی نماز، فی قوله: فَلَوْلَا [أَنَّهُ] «۱۴» كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ «۱۵» ای من المصلین. و قوله: سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى «۱۶»، و قوله: فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ... «۱۷»، چهارم به معنی نور، چنان که در حدیث آمد:

لولا سبحات وجهه

، ای نور وجهه. حمزه و کسائی خواندند. تشرکون، به «تا» ی خطاب، حملا علی قوله: فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ، و باقی قراء به «یا».

يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ، عامه قراء خواندند: «ينزل» به ضم «یا» و کسر «زاء» من التنزیل و اضافة الفعل إلى الله تعالى، و بیشتر مکیان و بصریان به تخفیف

(۱). اساس: افتادگی دارد، از قم آورده شد.

(۲). آب: یقیضی.

(۳). آز: پیش از آن که.

(۴). قم: فرو آمد.

(۵). قم، اط، آب، آز، آج، لب: از مشرکان.

(۶). قم، اط، آب، آز، آج، لب+ او.

(۷). قم، آج، لب: با او.

(۸). قم، آز: قسم.

(۹). سوره بنی اسرائیل ۱۷ آیه ۱.

(۱۰). اط، آب، آز: جاء فی.

(۱۱). سوره قلم ۶۸ آیه ۲۸.

(۱۲). قم: تستثنون.

(۱۳). آب، آز، آج، لب: سیم.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۵). سوره صافات ۳۷ آیه ۱۴۳.

(۱۶). سوره اعلیٰ ۸۷ آیه ۱.

(۱۷). سوره نصر ۱۱۰ آیه ۳.

ص: ۸

«زا» خواندند من الإنزال. و روح و کسائی و سهل خواندند: تنزل الملائكة، به ضمّ «تا» «۱» و فتح «زا» بر «۲» فعل مجهول و رفع الملائكة باسناد الفعل المجهول إليها. فرو- فرستند فریشتگان را بِالرُّوحِ، ای بِالوَحْيِ «۳». و برای آن وحی را روح خواند که دلها به آن «۴» زنده شود، چنان که تن به روح زنده شود. عطا گفت: به نبوت، نظیره: يُلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ «۵»...، قتاده گفت: مراد به روح رحمت است.

ابو عبیده گفت: بِالرُّوحِ، ای مع الرُّوحِ، یعنی جبریل و «با» به معنی «مع» است. مِنْ أَمْرِهِ، از فرمان او «من» به معنی ابتدای غایت است، یعنی نزول ایشان از فرمان خدای باشد، عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، بر آن که خواهد از بندگانش و «من» «۶» به

معنی تبیین است. **أَنْ أَنْذَرُوا**، که بترسانی. **أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا**، خلقان را اعلام کنند که جز من خدایی نیست، و محلّ «ان» مع الفعل، نصب است بنزع الخافض، و التقدير:

يَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِأَنْ أَنْذَرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، محلّه النَّصْبُ بوقوع الانذار عليه. «أن» با اسم «۷» و خبر در محلّ نصب است به آن که مفعول إنذار است. **فَاتَّقُونَ**، از من بترسی و از معاصی من اجتناب کنی. **خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ**، که او آفرید آسمان و زمین را بحق. **تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ**، او متعالی است از آن که با او شرک «۸» گویند.

حمزه و کسائی این جا «۹» «تشرکون» خواندند به «تا».

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ، آدمی را بیافرید از آب، این که «۱۰» از میان پشت و سینه بیرون آید که خدای «۱۱» از او به عادت فرزند آفریند و هر آب «۱۲» اندک را به تازی نطفه خوانند «۱۳» و اشتقاق او من «نطف» إذا قطر باشد. **فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ**، این «اذا» را اذاء مفاجات «۱۴» خوانند، کقولهم: فتحت الباب فاذا زید بالباب، یعنی بس نبود

(۱). اط، آب، آز، آج، لب: یا.

(۲). آج، لب: ندارد.

(۳). قم + به وحی.

(۴). قم، اط، آب، آز، آج، لب: باو

(۵). سوره مومن ۴۰ آیه ۱۵.

(۶). لب: ندارد.

(۷). اط، آب، آز، آج، لب: باسم.

(۸). جمیع نسخه بدلها: شریک.

(۹). قم: این جا نیز، اط، آب، آز، آج، لب: نیز این جا.

(۱۰). قم، اط، آب، آز، آب: آبی که، آج، لب: آبی که.

(۱۱). قم + تعالی.

(۱۲). جمیع نسخه بدلها: نیز آب.

(۱۳). جمیع نسخه بدلها: خواندند.

(۱۴). قم: این را «اذا» مفاجا.

ص: ۹

میان آن که ما آدمی را از آبی اندک مهین حقیر بیافریدیم که نگاه کرد که «۱» خصمی جدل از میان برون آمد. و خصیم، فعیل است به معنی مفاعل، کالاکیل و الجلیس و الّدییم و الصّدیق. و قوله: «مبین»، ای ظاهر، من أبان اذا تبین. گفتند: آیت در ابی ابن خلف الجمحی آمد که استخوان پوسیده [۸۵- پ] گرفت و پیش رسول - علیه السلام - آورد و آن را به دست بمالید تا خرد «۲» شد و بر باد داد، آنکه گفت: تو می‌گویی که این زنده خواهد شدن «۳»؟ خدای تعالی آیت فرستاد: أ و لَمْ یَرَ الْإِنْسَانَ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْقَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ «۴» در سوره یس تا به آخر سورت، و این آیت نیز در این قصه آمد.

و الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا، و چهار پای بیافرید برای شما از شتر و گاو و گوسپند. لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ، شما را در آن گرمی هست، یعنی در اصواف و او بار و اشعار از چیزها که از او بیافند پوشش را و لحاف را و جامه‌هایی که شما را به زمستان گرم دارد و مَنَافِعُ، ای، و لکم فیها منافع، و شما را در این چهار پایان «۵» نیز منافع است. و مِنْهَا تَأْكُلُونَ، و از آن گوشتشان می‌خوری «۶».

و لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ، و شما را در آن جمالی هست، حِينَ تُرِيحُونَ، آنکه که نماز شام به خانه آری. وَ حِينَ تَسْرَحُونَ، و بامداد چون به چره بری، یعنی شما را بر دیگران به آن «۷» فخر است که شما را گله شتر یا گاو یا گوسپند به چره روند بامداد «۸»، و شبانگاه با پیش شما آیند «۹»، يقال: أراح الماشية يريحها إذا رجع بها رواحا إلى مراجعها «۱۰» فراحت هی، و سرحها يسرحها إذا اذهب بها. و السرح إذهابها إلى المرعى و السروح ذهابها. «سرح» هم لازمست و هم متعدی به مصدر فرق توان کرد «۱۱»، كالرجوع و الرجوع و النشر و النشور «۱۲».

(۱). آج، لب: کردید.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: خورد.

(۳). آط، آب، آز، آج، لب: خواهد شد.

(۴). سوره یس ۳۶ آیه ۷۷.

(۵). جمیع نسخه‌ها + و انعام.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: و از گوشت آن می‌خورید.

(۷). قم: دیگرانتان.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: به چره رود بامداد.

(۹). جمیع نسخه بدلها: آید.

(۱۰). قم: رواحها، آط، آب، آز، آج، لب: مراحها.

(۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: توان فرق کرد.

(۱۲). جمیع نسخه بدلها+ قال الشاعر:

اذ المرء لم یسرح سواما و لم یرح سواما و لم تعطف علیه اقاربه.

ص: ۱۰

وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ، و این چهار پایان رخت و بنه و بار گران شما به شهرها برند «۱» که اگر ایشان نبودند «۲» و شما را بایستی بردن نرسیدی به آن جا «۳» آلا به جهد و رنج تن، و الشَّقَّ، المشَقَّة. عکرمه گفت: مراد به شهر، مکّه است که بر پشت چهار پایی نهاده است. آن جا زرع و نبات و میوه نباشد. و شَقَّ الشَّيْءِ، نصفه.

و نیز آیت را بر این معنی تفسیر دادند، یعنی آن به شهر نرسی و إِلَّا و نیمه «۴» قَوَّتْ شما برود. و شَقَّ بفتح الشَّین مصدر، شَقَّ الشَّيْءَ شَقًّا، و قیل: الشَّقَّ و الشَّقَّ، لغتان كالرَّطَلِ و الرُّطَلِ و الجَصَّ و الجَصَّ. و ینشد «۵» قول الشاعر بالفتح و الكسر:

[أو ذی إبل یسعی و یحسبها له أَخی نصب من شَقَّها «۶» و دؤب «۷»]

إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ، «۸» خدای تعالی بر شما مهربان و بخشاینده است بر شما «۹» که این همه حیوانات برای شما بیافرید تا این رنجهها بردارد از شما و شما را این منافع باشد در او.

وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ، و این نامی است جنس را نر و ماده و سایر انواع در او داخل باشند. و او را از لفظ او واحد «۱۰» نیست و چون لفظ واحد است جمعش کنند بر خیول، و مثله: الابل و الحمیر و النساء و البقر و الرهط. وَالْبِغَالَ، استران، جمع «بغل» باشد و «حمیر» اسم جنس است، همچنین «۱۱» خر را. لِتَرْكُبُوهَا، تا برنشینی، و نصب زینة «۱۲»، بر مفعول له است، و نیز تا شما را زینتی باشد. بعضی فقها به این آیت تمسک کردند در تحریم گوشت اسپ و ستر «۱۳» و خر. و این مذهب حکم است و مالک و ابو حنیفه و اصحابش. و گفتند خدای تعالی گفت: این حیوانات رکوب و نشستن راست و آن که در آیت اول گفت، خوردن راست. و این درست نباید «۱۴» برای آن که این دلیل

(۱). قم: می‌برند.

(۲). آط، آز، آب، آج، لب: نبردندی.

(۳). آط: با آن جا.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: و الا نیمه.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: و منه.

(۶). آج، لب: شفقتها.

(۷). اساس: ندارد، از قم آورده شد.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب+ که.

(۹). جمیع نسخه بدلها: ندارد.

(۱۰). قم: لفظ واحد.

(۱۱). قم: هم، آط، آب، آز، آج، لب: و همچنین.

(۱۲). جمیع نسخه بدلها: و زینة، نصب او.

(۱۳). جمیع نسخه بدلها: استر.

(۱۴). آط، آب، آز، آج، لب: نیست.

الخطاب باشد و آن درست نیست «۱» بنزدیک محققان. و اما شافعی و اصحابش گفتند:

گوشت اسپ حلال است و روا باشد خوردن. و به نزدیک ما گوشت اسپ مکروه است و گوشت خر مکروه تر و گوشت ستر از همه مکروه تر چه دلیلی نیافتیم بر تحریم این گوشتها، و اخبار متفاوت یافتیم بهری متضمن تحلیل «۲» و بهری متضمن تحریم، عمل کردیم علی الکراهة مراعاة الاخبار و جمعا بینها «۳».

أما بنزدیک فقها خلاف نیست «۴» در تحریم گوشت ستر و خر اهلی. [۸۶-ر] وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ، خدای تعالی چیزهایی آفریند «۵» که شما ندانی. بعضی مفسران گفتند: مراد آن است که در بهشت چیزهایی بیافریند که شما ندانی و فهم و وهم شما بر آن «۶» نرسد.

مِمَّا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ.

قتاده گفت: مراد آن است که در میوه کرم آفریند و در جامه لنبک «۷» از آن جا که شما ندانی. ضحاک گفت از عبد الله عباس که مراد آن است که: بر راست عرش جویی هست از نور چندان که هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا، جبریل هر وقت سحر در او شود و غسل کند نورش بر نور بیفزاید و جمالش بر جمال و عظمتش بر عظمت، آنکه خود را بیفشاند خدای تعالی به هر قطره‌ای که از پر بیفگند هزار فریشته «۸» بیافریند که از ایشان «۹» هفتاد هزار در بیت المعمور شوند و در خانه کعبه که تا به روز قیامت نوبه «۱۰» با ایشان «۱۱» نرسد.

وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ، بر خداست بیان راه «۱۲» کردن. و قصد، ره «۱۳» راست باشد

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: و این درست نبود.

(۲). جمیع نسخه بدلها + است.

(۳). اساس: بینهما، با توجه به قم و فحوای عبارت تصحیح شد.

(۴). قم: خلاف است، آط، آب، آز، آج، لب: خلافی نیست.

(۵). قم: چیزها آفریند، آط، آب، آز، آج، لب: چیزها را آفریند.

(۶). جمیع نسخه بدلها: به آن.

(۷). کذا در اساس، قم، آط، آب، آز، آج، لب، مش، مل: لنبک، آل: کیک.

(۸). آج، لب: فرشته.

(۹). قم + هر روز.

(۱۰). جميع نسخه بدلها: نوبت.

(۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: بایشان.

(۱۲). جميع نسخه بدلها: ره حق.

(۱۳). آط، آب، آز، آج، لب: راه.

ص: ۱۲

تشبیهها بالقصد «۱» الّذی هو واسطة الأمور بین الاسراف «۲» و التّقصیر «۳»، همچنین راه راست که میانه دو بی راه «۴» باشد آن را قصد خواندند همانا اصل او از «قصد» بود که فعل است برای آن که قصد سالکان به آن باشد. پس قصد به معنی مقصود باشد، کالرضا «۵» بمعنی المرضی. و گفتند معنی آن است: و علی الله القصد بکم الی الطّریق المستقیم، بر خداست که شما را به ره حق رساند و ره راست به معنی لطف و بیان و آنچه مقدمات تکلیف باشد از اقدار «۶» و تمکین و إزاحت علة و نصب ادله. و مِنْهَا جَائِرٌ، و از راهها بعضی هست که جائر است و از ره حق برگردیده. و «من» تبعیض راست. و قوله: جَائِرٌ، من باب: لیل نائم و نهار صائم باشد برای آن که راه عدول نکند از استقامت، رونده عدول کند «۷». و روا بود که راه چون کژ باشد آن را جائر خوانند لآنکه یجور «۸» و یمیل بصاحبه عن سنن الصّواب فهو إذا جائر بسالکة. بر این وجه بر ظاهر خود باشد و از ظاهر عدول نباید کردن «۹». و سبیل مؤنث است در لغت و اهل حجاز «۱۰» گفته‌اند: لفظش واحد است و معنی جمع برای آن مؤنث باشد و مراد «به قصد السبیل» دین مسلمانی است، و مراد به «جائر» از او «۱۱» جهودی و ترسایی و هر چه جز ره حق باشد از ملل کفر.

جابر عبد الله انصاری «۱۲» گفت: مراد به «قصد السبیل» بیان شرایع است. عبد الله مبارک گفت: مراد سنت است و به «جائر» مراد هوا «۱۳» و بدع. بیانه قوله: وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ «۱۴»- الآیة. و در مصحف عبد الله هست: و منکم جائر، و این قوت آن قول باشد که کلمت من باب: نهار «۱۵» صائم باشد. وَ لَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ،

(۱). قم: مشبها لقصد، آط: مشبها بالقصد، آج، لب: شبها بالقصد.

(۲). آج، لب: الاشراف.

(۳). اساس: المعصر، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

(۴). آب، آز: میانه روی راه.

(۵). قم، اط، آب، آز، آج، لب: کالرضی.

(۶). اط، آب، آز، آج، لب: اقرار.

(۷). اط، آب، آز، آج، لب: نکند.

(۸). اساس: یجیر، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.

(۹). اط، آب، آز، آج، لب: کرد.

(۱۰). جمیع نسخه‌ها: در لغت اهل حجاز و.

(۱۱). جمیع نسخه‌ها: به جائز او.

(۱۲). جمیع نسخه‌ها: ندارد.

(۱۳). جمیع نسخه‌ها: اهوا.

(۱۴). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۳.

(۱۵). قم، اط، آب، آج، لب: نهاره.

ص: ۱۳

و اگر خدای خواهد همه را هدایت دهد. این مشیتِ قهر و جبر «۱» است چنان که بیان کردیم فی قوله: وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ
مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ «۲». تو اگر اه خواهی کردن «۳» ای محمد؟

یعنی إکراه نه کار تو است اکراه خدای تواند کردن و «۴» لکن نکند از آن جا که حکمت راه ندهد. و گفته است: لا إكراهَ فی
الدِّینِ «۵»... و هر آیت که مانند این باشد «۶» تفسیرش «۷» این باشد که گفتیم من قوله: وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً
وَاحِدَةً «۸». و قوله: وَ لَوْ شِئْنَا لَأَتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا «۹»... برای آن که ارادت اختیاری خود هست و کرده، امر «۱۰»
موقوف نباشد بر شرطی.

قوله: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، او آن خداست که فرود آورد برای شما از آسمان آبی، یعنی آب باران، لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ،
شما را از آن خورش است و از آن درختان شما را پرورش است بهری «۱۱» شرب شماسست و بهری شرب درختان شماسست

تا آن را به آب «۱۲» باران می‌پرورد و بهری از آن میوه‌دار باشد و بهری از آن برای هیزم «۱۳». و در برگ او چهار پای «۱۴» شما را [۸۶-پ] علف است.

و قوله: فِيهِ تُسَيِّمُونَ، ای ترعون أنعامکم. يقال: سامت السائمة، اذا رعت و اسمتها انا «۱۵» إذا رعيتها. و «رعی» هم لازم است «۱۶» و هم متعدی و «سوم» جز لازم نباشد. و قال الاعشى:

و متی «۱۷» القوم بالعماد إلى الرّزحی «۱۸»
و أعياء المسیم أين المساق «۱۹»

(۱). جميع نسخهها: جبر و قهر.

(۲). سورة يونس (۱۰) آیه ۹۹.

(۳). آط، آب، آز، آج، لب: کردیا.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: ندارد.

(۵). سورة بقره (۲) آیه ۲۵۶.

(۶). قم: این است، آط، آب، آز، آج، لب: آن است.

(۷). جميع نسخهها: تفسير او.

(۸). سورة هود (۱۱) آیه ۱۱۸.

(۹). سورة سجده (۳۲) آیه ۱۳.

(۱۰). جميع نسخهها: کرده است.

(۱۱). قم + ازان.

(۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: تا آن را آب.

(۱۳). آط + بود.

(۱۴). قم: چهار پایان.

(۱۵). قم: و اسمتها، آط، آب، آز: اسميتها انا، آج، لب: اسميتها.

(۱۶). قم، آب، آز: باشد.

(۱۷). قم، آب، آز: مشی.

(۱۸). اساس: الدرّحی، با توجه به قم و دیگر نسخ و مآخذ شعر تصحیح شد.

(۱۹). قم: المسام.

ص: ۱۴

و اصل او ابعاد السائمة «۱» فی المرعی «۲». و منه: السوم فی البیع لارتفاع فی الثمن و الزیادة فیه. و منه

قوله - علیه السلام: لا یدخلنّ أحدکم فی سوم أخیه

، أی لا یزید علیه فی الثمن إذا أراد شراه «۳». و منه قولهم «۴»: سامه الخسف إذا کلّفه لأنّه العلوّ و الشطط.

يُنْبِتُ لَكُمْ، می‌رویانند - علی الحال - یا برویانند - بر استقبال «۵» برای شما. عامّه قرأ خواندند: ینبت، بالياء «۶». و المعنی: ینبت الله. و عاصم به روایت مفضلّ و حمّاد و یحیی: به «نون» خواندند. علی إخبار الله عن نفسه. به، به آن، یعنی به آن آب باران.

الزَّرع، انواع کشت و زیتون و درختان خرما و انگور و از همه میوه‌ها. **إِنَّ فِي ذَلِكَ**، در این آیاتی و علاماتی و دلالاتی هست [آنان را که نظر و تفکر کنند.

وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، و مسخّر بکرد برای شما شب و روز و آفتاب و ماه و ستارگان تا برای منافع شما می‌گردد به علم او به مصالح شما. و قوله: **مُسَخَّرَاتٌ**، نصب بر حال است از مفعول. و حفص خواند عن عاصم: و النّجوم مسخّرات بأمره، بر ابتدا و خبر، و باقی قرأء به نصب هر دو خواندند، عطفاً «۷» علی ما فی قوله من: **اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ**.

و التّسخیر، التّذلیل و منه السّخريّة لأنّ السّاخِر یدلّل المسخور منه. **إِنَّ فِي ذَلِكَ**، در این آیاتی و دلالاتی هست [«۸» عاقلان را.

وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ، «ما» موصوله است و محلّ او نصب است، عطفاً علی قوله: **وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ** و نیز مسخّر بکرد آنچه آفرید برای شما. و «الذّرع»، الخلق، یقال:

ذراً الله الخلق و برأهم، ای خلقهم. و اصل کلمات اظهار الشیء بالایجاد «۹» باشد، و منه، ملح ذرآنی، اذا كان ظاهر البياض: مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ، نصب او بر حال است از مفعول و رفع «۱۰» «الوانه» به مختلفا «۱۱» است، لأنَّ اسم «۱۲» الفاعل يعمل عمل الفعل. به الوان «۱۳»

(۱). اساس: السامة با توجه به قم تصحيح شد.

(۲). اساس: الرعى، به قياس نسخه قم، تصحيح شد.

(۳). قم: شراوه.

(۴). قم: قوله.

(۵). آط، آج، لب: و استقبال.

(۶). قم: به «يا».

(۷). آط، آب، آز، آج، لب: عطف.

(۸). عبارات داخل قلاب [] از اساس ساقط است، از قم آورده شد.

(۹). آج، لب: الايجاب.

(۱۰). قم: رافع.

(۱۱). قم: مختلفا، آب، آز، آج، لب: به مختلف.

(۱۲). قم، آب، آز: الاسم.

(۱۳). آط، آب، آز، آج، لب: با الوان.

ص: ۱۵

و انواع مختلف که یک با یک نماند. «الوان» شاید تا حمل کنند بر حقیقت و شاید تا حمل کنند بر انواع و شاید که حمل کنند بر هر دو وجه بنزدیک ما، چه لفظ به یک «۱» عبارت توان کردن از دو معنی مختلف و از حقیقت و مجاز و این مسأله‌ای

است از اصول الفقه که يعبر باللفظة الواحدة «۲» عن المعنيين المختلفين و عن الحقيقة و المجاز، كقولهم: إذا غاب الشفق فصل العشاء الآخرة، و أراد الحمرة و البياض معا.

و إذا لمست جاريتك فأعد الطهارة، و أراد باللمس «۳» و الجماع معا. **إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً**، در این آیتی و علامتی هست گروهی را که اندیشه کنند. و قوله **يَذْكُرُونَ** اصله:

يَتَذَكَّرُونَ، قلبت التاء ذالا، ثم ادغمت في الذال.

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ، او آن خداست که مسخر بکرد دریا را تا از آن جا «۴» گوشت تازه می خوری، مراد ماهی است. و از این آیت نتوان دانستن «۵» که هر ماهی که در دریا باشد «۶» حلال است بل بیشتر انواع ماهی ایما حرام است او مکروه است، و از ماهی حلال آن باشد که فلوس دارد و آنچه بر او فلس «۷» نباشد نشاید خوردن. و طریا، به همز نشاید برای آن که اصل او از طرو و طراوت «۸» است: **وَتَسْتَخْرِجُوا**، و نیز تا بیرون آری از او یعنی از دریا، **حَلِيَّةٌ**، حلیتی «۹» که در پوشی از لؤلؤ و مرجان و انواع خرز که از دریا برآرند.

یحیی بن اسماعیل گفت: مردی بنزدیک باقر - علیه السلام - آمد او را گفت: مرا بر حلّی زنان زکات باید دادن؟ گفت: نه، هی كما قال الله تعالى: **حَلِيَّةٌ تَلْبَسُونَهَا**.

وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ، و کشتیها بینی در او مواخر. عبد الله عباس گفت: جواری یعنی رونده. سعید جبیر گفت: معترضة، پدید آمده. قتاده و مقاتل گفتند: مقبله و مدبرة، رویها کرده «۱۰» بهری، و بهری پشت بر کرده به یک بار. حسن بصری

(۱). قم: چه به یک لفظ، آط، آج، لب: هر چیزی که لفظ به یک بار، آب، آز: چه چیزی که لفظ به یک بار.

(۲). قم: باللفظ الواحد.

(۳). جميع نسخهها: اراد اللمس.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب+که.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: دانست.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: درد ریاست.

(۷). آز: فلوس.

(۸). اساس: طورات، با توجه به اتفاق نسخهها تصحیح شد.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: حلی.

(۱۰). آط، آب، آز، آج، لب: فرا کرده.

ص: ۱۶

گفت: موافر، گران بار. فرآء و أخفش گفتند: شقاقة «۱» للماء بصدورها، به سینه آب می‌شکافد «۲»، مجاهد گفت: موافر، و دافع الریاح «۳» و الریاح «۴» لا تدفعها «۵»، او باد را دفع کند و باد او را دفع نکند. ابو عبید «۶» گفت صوایح، آواز کنند، و موافر، فواعل باشد، واحدتها ماخرة من المخر، و هو الدّفع و الشّقّ، و المخر صوت هبوب الریح «۷» إذا اشتدّ، و مخر الأرض، شقّها. و يقال: امتخرت الریح و تمخرتها [۸۷-ر] إذا نظرتها «۸» من أين تهبّ. و منه

الحديث: إذا أراد احدكم البول فليتمخر الریح

، أی لينظر «۹» من أين مجراها «۱۰» و هبوبها فيستدبرها لئلا تردّ «۱۱» عليه البول. و اصل كلمت دفع و شقّ است چنان که گفتیم. وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ، و نیز مسخرّ بکرده است برای شما «۱۲» تا طلب کنی از فضل و نعمت او «۱۳»، یعنی طلب روزی کنی «۱۴» در او بر طریق «۱۵» تجارت.

وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ، و تا همانا شاکر باشی و شکر خدای کنی.

وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ، و از جمله نعمتهای او بر شما آن است که کوهها را بر زمین افکند تا زمین را چون میخ باشد، و رواسی صفت محذوفی است، ای جبالا رواسی، من رست، ای ثبتت، واحدتها راسية. أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ، أی لئلا تمید بکم. تا شما را بنخسپاند «۱۶» و ماد یمید، ای مال یمیل. و مثله قوله: يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا «۱۷» ...، و المعنى، لئلا تضلّوا، برای آن که بیان برای نفی ضلال باشد، و فرآء گفت در هر دو آیت که معنی آن است که: کراهة أن تمید بکم و کراهة أن تضلّوا «۱۸»، یعنی این نکرد «۱۹»، که نخواست تا «۲۰» شما گمراه شوی یا زمین بگردد به شما. و اصل

(۱). آب، آز: شقاقة.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: می‌شکافند.

(۳). قم، آط، آب، آز: للرّیاح.

(۴). قم: و الرّمّاح.

(۵). اساس: لا یدفعها، با توجه به نسخه قم تصحیح شد.

(۶). جميع نسخه‌ها: ابو عبیده.

(۷). آط، آب، آز، آج، لب: الریاح.

(۸). اساس: نظر بها، با توجه به ضبط جميع نسخه‌ها تصحیح شد.

(۹). آط، آب، آز: لتنظر.

(۱۰). آط، آب، آز، آج، لب: مخرها.

(۱۱). لب: یرد.

(۱۲). آط، آج، لب+ دریا.

(۱۳). لب: و به نعمت او.

(۱۴). لب: کند.

(۱۵). آج، لب: به طریق.

(۱۶). آط، آب، آز: بنجسپاند، آج، لب: نپخشاید.

(۱۷). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶.

(۱۸). لب: یضلوا.

(۱۹). قم، آط، آب، آز: بکرد، آج، لب: کرد.

(۲۰). آط، آز، آب، آج، لب: که.

ص: ۱۷

المید، الحركة و الاضطراب و الانكفاء «۱». وهب منبه گفت: خدای تعالی زمین بیافرید، می‌جنبید چنان که کشتی باشد بر سر آب. فریشتگان گفتند: بار خدایا کس بر این جا آرام نتواند گرفتن خدای تعالی در شب کوهها بیافرید و به میخ «۲» زمین کرد و فریشتگان ندانند تا خدای تعالی کوه «۳» از چه آفرید.

و روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین «۴» - علیه السلام - که او گفت: چون خدای تعالی زمین بیافرید «۵» آرام نمی‌گرفت گفت: بار خدایا بر من جماعتی را خواهی آفریدن که تو را آزارند و معصیت کنند و پلیدیها به زمین «۶» اندازند، خدای تعالی کوهها بر او افکند تا موتد «۷» شد. بعضی شما می‌بینی و بعضی نمی‌بینی، و این اِما بر طریق مثل «۸» باشد و اِما از گفتار «۹» فریشتگان که بر زمین موکل‌اند. و اَنْهَاراً، ای و جعل لکم اَنْهَاراً.

و سُبُلًا، و برای شما راهها و جویها کرد، و نصب او بر فعل مقدر باشد چنان که گفتیم من قوله: و جعل، و معطوف نباشد علی قوله: و اَلْقَى که معنی ندارد، و مثله قول الشّاعر:

عَلَّتْهَا «۱۰» تَبْنَا و ماء باردا

ای و سقیتها ماء باردا. و منه قول الشّاعر: «۱۱»

و فی الیدین جَسَاءة و نددا «۱۲»

تسمع فی اَجوافهنّ صردا

ای، و تری فی الیدین، برای آن که درشتی دست و شکافهای او مسموع «۱۳» نباشد مرئی باشد. لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، تا باشد که شما راه بری به مقاصدی که شما را باشد.

وَعَلَامَاتٍ، [ای، و جعل لکم علامات] «۱۴»، و شما را در زمین علاماتی و نشانی «۱۵» کرد از کوهها و جز کوهها که شما راهها به آن بشناسی «۱۶». بعضی مفسران گفتند: این -

(۱). اَط، اَج، لب: الارکفاء، اَز: الاکفاء.

(۲). اَط، اَب، اَز، اَج، لب: و میخ.

(۳). جمیع نسخه‌ها: کوهها.

(۴). قم + علی.

(۵). قم، اَط، اَب، اَز، اَج + زمین.

(۶). جمیع نسخه‌ها: بر من.

(۷). آج، لب: مؤید.

(۸). قم، آب، آز: تمثّل، آط، آج، لب: تمثیل.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: قول.

(۱۰). آب: عفلقتها.

(۱۱). قم: و مثله قول الآخر، آط، آب، آز، آج، لب: و مثله ...

(۱۲). قم: بداء، آط، آج، لب: بداء، آب، آز: بردا.

(۱۳). اساس: ممنوع، با توجّه به قم و نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). اساس افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۱۵). جمیع نسخه بدلها: نشانها.

(۱۶). قم: باز شناسی.

ص: ۱۸

جا کلام تمام است که: **وَ عَلَامَاتٍ**. آنکه ابتدا کرد و گفت: **وَ بِاللَّجَمِ هُمْ يَهْتَدُونَ**، و به ستاره ره برند «۱» ایشان. و محمد بن کعب و کلبی گفتند: این همه یک حدیث است و معنی «۲» آن است که کوهها علامات روز باشد و ستاره علامات شب، مجاهد و ابراهیم گفتند: مراد به هر دو، نجوم است که بهری علامات‌اند و بهری هدایت را شایند. سدّی گفت: مراد ثریا و بنات النّعش است و فرقدین و جدی که مردم به او راه برند و قبله بشناسند. قتاده گفت: خدای تعالی ستاره سه کار را آفرید: یکی از بهر زینت آسمان را، و دوم رجوم شیاطین را، و سهام «۳» علاماتی که به او «۴» راه برند. هر که جز این گوید برای خود گوید چیزی که او را به آن علمی نباشد.

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ، آنکه ملامت کرد و توبیخ آنان را که عبادت اصنام کردند، گفت: آن که خالق باشد و قادر باشد بر خلق اشیا [۸۷- پ] چونان باشد که «۵» نیافریند «۶» و نتواند آفریدن. **أَفَلَا تَذَكَّرُونَ**، هیچ اندیشه نکنی تا چگونه تسویت کنند «۷» میان قادر و عاجز و جاهل و زنده و مرده؟ و این «۸» هر دو جمله را صورت استفهام است، و مراد تفریع و توبیخ، نظیره قوله: **هَذَا خَلَقَ اللَّهُ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ... «۹»**، و قوله: **أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ «۱۰»**.

آنگاه چون بسیاری نعمتهای خود را تفصیل داد، باز نمود که: نعمت او نه چندان است «۱۱» که حصر و حدّ «۱۲» باشد آن را و شمار به او رسد، گفت: **وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا**، اگر خواهی تا نعمت خدای بشماری و آن را در عدد آری نتوانی چه آن نه چندان است که محصور و معدود باشد «۱۳». و اصل احصا، افعال باشد من الحصى که سنگ ریزه است. آنگاه معنی آن باشد که: احصى، اى جعل مع «۱۴» الحصى، برای

(۱). جميع نسخه بدلها: راه برند.

(۲). جميع نسخه بدلها: مراد.

(۳). آط، آب، آز، آج، لب: سيم.

(۴). قم: بدو.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: چنان که باشد که.

(۶). آج، لب: بیافریند.

(۷). آط، آب، آز، آج، لب: کنید.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: چون این.

(۹). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۱.

(۱۰). سوره فاطر (۳۵) آیه ۴۰.

(۱۱). جميع نسخه بدلها+ بر خلقان.

(۱۲). جميع نسخه بدلها: حدّ و حصر.

(۱۳). آط، آب، آز، آج، لب: چه آن را حدّی و حصری نیست.

(۱۴). قم: منه، آط، آب، آز، آج، لب: معه.

آن که آن کس که چیزی شمارد که به انگشت نداند گرفتن حساب «۱» آن به حصی و سنگ ریزه نگاه دارد پس شاید که من باب: احفرت زیدا بئرا باشد، ای جعل معه حصی، و شاید که «الف» ازاله را باشد که سنگ ریزه شمرده در دست به هر عدد مقصود یکی بیندازد من باب: عربت «۲» معدتها «۳» و اعربتها إذا ازلت فسادها، باشد.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ، آنگه بر سبیل تهدید و وعید گفت: خدای داند آنچه پوشیده داری و آنچه آشکارا داری. و اسرار و اعلان مصدر باشد و سرّ و علانیه اسم باشد، یعنی بر من پوشیده نیست «۴» احوال و اقوال شما آنچه در دل داری و آنچه بر زبان رانی «۵» و آنچه در شب در «۶» پوشش کنی و آنچه آشکارا کنی. و مثله قوله: سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ «۷» - الآیة.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، یعقوب خواند و حفص عن عاصم و سهل و یحیی و عیسی «۸»: یدعون، بالیاء خیرا عن الغائب، و دگر قرأ به «تا» ی خطاب.

آنگه حق تعالی به نوعی دگر تنبیه کرد، گفت: آنان را که شما می‌خوانی و می‌پرستی خالق نه‌اند و هیچ نتوانند آفریدن و ایشان را آفریده‌اند.

أَمْوَاتٌ، آنگه آن را بند زد، گفت: مردگان‌اند و جمادات‌اند «۹»، آنگاه آن را بند دیگر زد، گفت: غَیْرُ أَحْیَاءٍ، زنده نیستند. و قوله: أَمْوَاتٌ، مرفوع است به خبر ابتدای محذوف، ای هم اموات، و غَیْرُ أَحْیَاءٍ بر سبیل تأکید است. و گفتند: مراد آن است که مردگانی‌اند که هرگز زنده نبوده‌اند. قوله: وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيْانَ يُبْعَثُونَ، در او دو قول گفتند: یکی آن که مراد اصنام‌اند یعنی اصنام ندانند که ایشان را کی زنده کنند. آنگه از ایشان خبر چنان داد که از عقلا، برای آن که کفار ایشان را به جاری مجرای عقلا کردند و علما، و آن را «۱۰» معبود «۱۱» ساختند. و این مسأله چند جایگاه «۱۲»

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: حساب برتواند گرفتن.

(۲). اساس: عربت، با توجه به قم و دیگر نسخ تصحیح شد.

(۳). جمیع نسخه بدلها: معدته.

(۴). جمیع نسخه بدلها+ افعال و.

(۵). قم: می‌رانی، آط: برانی، آب، آز، آج، لب: برانید.

(۶). قم: به شب در.

(۷). سوره رعد (۱۳) آیه ۱۰.

(۸). قم: حلیمی، آب، آب، آب، آج، لب: حلمی.

(۹). آب، آب، آب، آج، لب: جماداند.

(۱۰). آب، آب، آب، آج، لب: ایشان را.

(۱۱). آب، آب، آب، آج، لب: معبودان.

(۱۲). آب، آب، آب، آج، لب: جای.

ص: ۲۰

برفت. و قولی دیگر «۱» آن که «۲» مراد کافران اند، یعنی کافران ندانند که ایشان را کی زنده خواهند کردن «۳». و قول اول اولیتر است و قریبتر به معنی، برای آن که تا چنان که نفی حیات و قدرت کرد از ایشان، نفی علم کرده باشد تا تنبیه بود بر آن که ایشان «۴» نه قادرند، نه عالم، نه حی، نه داند «۵» که مردگان را کی زنده خواهند کردن و اَیَّانَ را معنی «متی» باشد.

إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ، خدای شما یک خداست خلاف آن که جمله فرق اهل باطل گفتند - علی اختلاف أصنافهم: من التَّوْبَةِ و النَّصَارَى و المَجُوسِ و عبدة الأصنام و أصحاب الطَّبایع و غیرهم.

فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، آنان که به قیامت ایمان ندارند دلهای ایشان منکر است «۶» حق را و حق نمی‌شناسند از آن جا که نظر نمی‌کنند و اندیشه «۷» نمی‌کنند.

و اضافت إنکار با دل کرد در آیت - و اگر چه فعل از جمله ایشان صادر باشد - از آن جا که محلّ فعل و آلت فعل اعنی إنکار، دل است و معانی را که آلت در او دل باشد بر توسّع گویند از فعل دل است [۸۸- ر] وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ، و ایشان متعظّم و متکبرانند و مستنکف از آن که سر به حق فرود آرند.

لَا جَرَمَ، ای حقّ و وجب، واجب است و درست که خدای تعالی داند آنچه ایشان پنهان دارند و آنچه آشکارا دارند و خدای تعالی «۸» دوست ندارد متکبران را. و در کتب اوایل هست که خدای تعالی گفت:

الكبرياء ردائی و العظمة إزاری فمن نازعنی واحدا منهما ألقيته فی النار

، کبریا ردای من است و عظمت إزار من، هر که منازعه کند با من در یکی از این دوگانه «۹» او را در دوزخ افکنم «۱۰».

[سوره النحل (۱۶): آیات ۲۴ تا ۴۰]

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَا ذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (٢٤) لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ (٢٥) قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (٢٦) ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَ يَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَ السُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ (٢٧) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٢٨)

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَنُورَى الْمُتَكَبِّرِينَ (٢٩) وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَا ذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرٌ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لِدَارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لِنَعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ (٣٠) جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ (٣١) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٣٢) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (٣٣)

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (٣٤) وَ قَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَ لَا آبَاؤُنَا وَ لَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسْلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (٣٥) وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ (٣٦) إِنْ تَخْرَصُّ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (٣٧) وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتُ بَلَى وَ عَدَا عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (٣٨)

لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (٣٩) إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (٤٠)

[ترجمه]

چون گویند ایشان را

(١). جميع نسخه بدلها: دگر.

(٢). آط، آب، آز، آج، لب+ این معبودان ندانند که عابدان ایشان را زنده کنند.

(٣). آط، آب، آز، آج، لب: کرد.

(٤). آج، لب+ نیز.

(٥). آط، آب، آز، آج، لب: ندانند.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: منکراند.

(۷). آط، آب، آز، آج، لب: نظر و اندیشه.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: حق تعالی.

(۹). قم: از این، آط، آب، آز، آج، لب: از این دو.

(۱۰). آط، آب، آز، آج، لب+ قوله تعالی.

ص: ۲۱

چه فرستاد خدای شما؟ گویند: فسانه پیشینگان «۱».

تا برگیرند گناهان ایشان تمام روز قیامت و از گناهان آنان که ایشان را گمراه کردند بی‌دانشی، بد چیز است که برمی‌گیرند!
«۲»

مکر کردند آنان که پیش «۳» ایشان بودند قصد کرد خدا بناهای «۴» ایشان از قاعده‌ها «۵» فرو افتاد «۶» بر ایشان آسمانه خانه از بالای «۷» ایشان و آمد به ایشان عذاب از آن جا که ندانستند «۸».

پس روز قیامت ذلیل کند «۹» ایشان را و گویند «۱۰»: کجاند آن انبازان من که شما خلاف می‌کردی در ایشان «۱۱»؟
گویند: آنان که بدادند ایشان را علم که عذاب امروز و بدی بر کافران است.

آنان که جان بردارند ایشان را فریشتگان بیداد کنان بر خود «۱۲»، بینداختند دست بدادن نبودیم که می‌کردیم از بدی، بلی خدای داناست به آنچه شما می‌کنی «۱۳».

در روی در درهای دوزخ، همیشه باشی در آن جا، بد جای است «۱۴» متکبران را.

گویند آنان را که پرهیزگار بودند: چه

(۱). قم: افسانه‌های پیشینیان.

(۲). قم+ بدرستی که.

(۳). قم، آب: از پیش، آط، آج، لب: پیش از.

(۴). قم، آط، آج، لب: بنیانهای.

(۵). اساس و جمیع نسخه بدلها: قاعدها.

(۶). قم: پس فرو اوفتاد، آط، آب، آج، لب: فرو فرستاد.

(۷). قم: از زیر.

(۸). قم: ندانند.

(۹). قم: بکند.

(۱۰). آط: گویند.

(۱۱). قم: بودی شما خلاف می‌کردی در حق ایشان.

(۱۲). قم: تنهای خود.

(۱۳). قم: بودی شما می‌کردی.

(۱۴). قم + جایگاه.

ص: ۲۲

فرستاد خدای شما؟ گویند «۱»: نیکی، آنان را که نیکوی کنند در این دنیا نیکویی و سرای باز پسین بهتر است و نیک سرای است پرهیزکاران را.

بهشتهای مقام «۲» می‌روند در آن جا، می‌رود از زیر آن جویهایی ایشان راست در آن جا آنچه خواهند. هم‌چونین «۳» پا داشت کند خدا پرهیزکاران را.

«۴»

آنان که جان بردارند از ایشان فریشتگان پاکان، می‌گویند: سلام باد بر شما «۵»! در روی «۶» در بهشت به آنچه شما کرده‌ای «۷».

چشم می‌دارند الا «۸» آن که آید به ایشان فریشتگان یا آید فرمان خدای تو؟ هم‌چنین کردند آنان که پیش «۹» ایشان بودند بیداد نکرد بر ایشان خدای و لکن بودند ایشان بر خود «۱۰» بیداد کنندگان.

برسد «۱۱» به ایشان بدیها آنچه کرده بودند و برسید به ایشان آنچه بودند به آن فسوس دارنده «۱۲».

گفتند آنان که شرک آوردند: اگر خواهد «۱۳» خدای نپرستیدمانی «۱۴» از جز او «۱۵» از چیزی ما و نه پدران ما و حرام نکردمانی «۱۶» از دون او «۱۷» از چیزی هم چونین «۱۸» کردند که از پیش ایشان بودند هست «۱۹» بر پیغامبران مگر رسانیدن روشن؟

(۱). قم، آط، آج، لب: گفتند.

(۲). قم + است.

(۳). قم، آط، آب، آج، لب: همچنین.

(۴). قم: جان بردارد ایشان را.

(۵). قم: بر ایشان.

(۶). قم، آط: در شوی، آب، آج، لب: در شوید.

(۷). قم: بدانچه بودی شما که می کردی.

(۸). قم، آط، آج، لب: مگر.

(۹). قم، آط، آب: از پیش.

(۱۰). قم: بر تنهای خود.

(۱۱). قم، آط، آب، آج، لب: در رسید.

(۱۲). قم: افسوس می کردند.

(۱۳). قم: اگر خواستی.

(۱۴). آط، آب: نپرستیم.

(۱۷-۱۵). جمیع نسخه بدلهها: از فرود او.

(۱۶). قم: نه حرام کردماني، آط: نه حرام کردمي، آب: نه حرام کرديمي، آج، لب: نه حرام کرد ما را.

(۱۸). قم، آب: همچنين، آط، آج، لب: چنين.

(۱۹). قم: پس نيست.

ص: ۲۳

[۸۸- پ] «۱»

فرستاديم در هر گروهی رسول که پرستی خدای را و پيرخیزی «۲» از آنچه بدون او پرستند، «۳» از ايشان کس بود که هدايت داد خدا، و از ايشان کس بود که واجب شد بر او گمراهی، «۴» بروی در زمين «۵» بنگری که چگونه بود عاقبت دروغ دارندگان.

اگر حريص باشی بر ايمان ايشان، خدای ره نمايد «۶» آن را که گمراه کند «۷» و نيست ايشان را از يارانی.

سوگند خوردند «۸» به خدا غايت سوگندشان که زنده نکند خدای آن را که بميرد، بلی «۹» نویدی است بر او واجب و لکن بيشتر مردمان نمی دانند.

تا بيان کند برای ايشان آنچه خلاف کردند «۱۰» در او و تا بدانند آنان که کافر شدند که ايشان بودند دروغزنان «۱۱».

«۱۲»

گفتار ما چیزی را چون خواهيم آن را گوئيم او را: باش «۱۳»، باشد.

قوله تعالى: **وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ**، حق تعالى در اين آيت بيان کرد که چون گویند اين کافران را که: اين چيست که خدای شما فرستاده است، يعنی اين قرآن؟ ايشان گویند: اين فسانه پيشينگان است. و اين برای آن گفتند که از «۱۴» قرآن

(۱). قم: و بدرستی که.

(۲). قم، آب، آج، لب: پيرهيزيد، آط: پيرهيزی.

(۳-۴-۵). قم + پس.

(۶). قم، آط، آب، آج، لب: هدايت ندهد.

(۷). قم، آط، آب، آج، لب: گمراه باشد.

(۸). آط، آج، لب: خوردند.

(۹). قم، آط، آب، آج، لب: آری.

(۱۰). جمیع نسخه بدلها: می‌کنند.

(۱۱). آط، آج، لب: دروغزن، آب: دروغ‌گویان.

(۱۲). قم + بدرستی که.

(۱۳). قم، آط، آب: بیاش.

(۱۴). آط، آج، آز، لب: در.

ص: ۲۴

بعضی قصص اوایل است، و خدای تعالی «۱» این قصص به نوعی از معجز فرستاد بیرون «۲» از مصلحت و لطف که در او هست، برای آن که ایشان عالم بودند به احوال رسول - علیه السّلام - «۳» و ولایت او در میان ایشان بود و نشو و تربیت پیش ایشان بود و دانستند که او هرگز پیش کسی نرفت که قصّه اوایل داند و بر کسی نخواند و از «۴» کسی نشنید و با استادی اختلاف «۵» نکرد در «۶» چیزی، نوشت و نوشته‌ای بر نخواند آنگه همچنان که در کتب ایشان بود از قرآن، بر ایشان می‌خواند تا بدانند که آنچه او می‌گوید، از وحی می‌گوید و آلا او غیب از کجا داند! آنچه او بر سبیل اظهار معجز ایراد می‌کرد «۷»، ایشان بر سبیل طعن باز گفتند که آنچه خدای بر محمد فرستاد، نیست آلا فسانه پیشینگان.

و «اساطیر» افاعیل باشد، من السّطر و هو الكتابة و واحدها «۸» اسطارة و اسطوره، و این بناهای «۹» مبالغت است یعنی آنچه اوایل نوشتند در کتابهای ایشان. «۱۰» لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، این «لام» صورت «لام» غرض دارد و به معنی «لام» عاقبت است بدان «۱۱» وجه که شرح دادیم که پنداری «۱۲» غرض این کافران آن بوده است تا حمل اوزار خود کنند و بعضی، اوزار آنان که اتباع ایشان بودند از آن جدّ و استقصا و مبالغت که می‌کردند در اضلال ایشان و دعوت ایشان به اضلال.

و «أوزار» اُتقال باشد واحدها وزر. آنگه گناهان را به آن تشبیه کرد «۱۳». از آن جا که آن نیز بر گردن و پشت بار گران باشد و سلاح را از این جا «أوزار الحرب» گویند، فی قوله: حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا «۱۴» ... ای حَتَّى تضع اهل الحرب السّلاح. و قوله:

أَوْزَارُهُمْ كَامِلَةً، نصب او بر حال است. و برای آن گفت: كَامِلَةً، که وزر گناه ایشان و بار آن و وبال «۱۵» عقوبت آن بتمام و کمال بر ایشان باشد که ایشان کرده‌اند

-
- (۱). جميع نسخه بدلها: حق تعالى.
 - (۲). آط، آج، لب: برون.
 - (۳). قم: صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَه.
 - (۴). آج، لب: و با.
 - (۵). آط، آب، آز، آج، لب: اختلاط.
 - (۶). جميع نسخه بدلها: و.
 - (۷). آج، لب: ایراد کرد.
 - (۸). جميع نسخه بدلها: واحدتها.
 - (۹). آب، آز، لب: بنای.
 - (۱۰). جميع نسخه بدلها: کتابهاشان.
 - (۱۱). جميع نسخه بدلها: بر آن.
 - (۱۲). قم، آط، آب، آز: پنداری، آج، لب: پندارید.
 - (۱۳). آط، آب، آج، آز، لب: کردند.
 - (۱۴). سوره محمد ۴۷ آیه ۴.
 - (۱۵). جميع نسخه بدلها+ و.

و از ایشان صادر بوده است بجمع وجوه و حقایق. قوله: **وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يَضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ**، «من» تبعیض راست و نیز بهری اوزار و انتقال اتباع خود که ایشان را اضلال می‌کنند و با اضلال «۱» می‌خوانند این جا برای آن بهری گفت و در اوّل جمله که این جا «۲» بر داعیان به اضلال بیشتر از وبال دعوت نباشد وبال فعل بر فاعلان باشد بر حمل «۳» متبوعان اوزار اتباع بر سبیل توسّع و مجاز باشد و مراد حمل مثل اوزار ایشان باشد.

و مثل این در معنی

قول النَّبِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ سَنَّ سَنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أُجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا [۸۹- ر] إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ غَيْرَ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِ شَيْءٌ، وَ مَنْ سَنَّ سَنَّةً سَيِّئَةً فَلَهُ وَزْرُهَا وَ وَزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ غَيْرَ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ وَزْرِهَا «۴» شَيْءٌ

، هر که او سنتی نیکو نهد مزد آن او را باشد و مزد آن کس که برا عمل «۵» کند یعنی مثل مزد آن که بر آن عمل کند تا به روز قیامت بی آن که از مزد او چیزی بکاهانند، و هر که سنتی بد نهد وزر و وبال آن او را باشد و وزر و وبال آن کس که بر آن عمل کند، یعنی مثل وزر آن تا به روز قیامت بی آن که از وزر و عقاب آن «۶» چیزی بکاهانند. **أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ**، الا بد چیزی است آنچه ایشان حمل می‌کنند، یعنی بد می‌کنند آن اضلال که می‌کنند اتباع خود را و «ما» نکره موصوفه است، و المعنی و التقدير: بس شیئا! ای بس الشیء شیئا یحملونه «۷».

قَدْ مَكَرَ، آنکه حق تعالی گفت: مکر کردند آنان که پیش ایشان بودند. و اصل «مکر» قتل باشد به حيله یا جهت مضرت، و منه: امرأة مكمورة اذا كانت محكمة الخلق.

فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ، حق تعالی به بنیان ایشان آمد یعنی قصد

(۱). جميع نسخه بدلهها: باضلال.

(۲). آط، آز، آب، آج، لب: آن جا.

(۳). قم: و حمل، آط، آب، آج، آز، لب: و عمل.

(۴). آط: من اجره، که در حاشیه با خطی دیگر تصحیح شده است به من وزره.

(۵). قم: بر عمل، آط، آب، آز، آج، لب: بر آن، برا/ بر آن.

(۶). قم: او.

(۷). قم: مخلوقه.

کرد. «اتیان» این جا به معنی قصد باشد «۱». حق تعالی بناهای ایشان را قصد کرد از قاعده خود و بیران «۲» کرد تا سقف و آسمانه خانه به سر ایشان فرود افتاد «۳» از بالا. سؤال کردند در مطاعن قرآن «۴» چون بگفت:

فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ، آسمانه بر ایشان فرود افتاد «۵»، مِنْ فَوْقِهِمْ، «۶» چه فایده باشد؟

و آسمانه خانه جز از جهت فوق نباشد پس این چون حشوی است که در تحت او معنی نیست. گوییم از این چند جواب است «۷» گفتند اهل توحید: یکی آن که فایده «من فوقهم» آن است که سقف بیفتاد «۸» و ایشان در زیر آن بودند برای آن که روا باشد که سقف فرود آید «۹» و ایشان در زیر «۱۰» نباشند، چنان که یکی از ما گوید: خَرَّتْ «۱۱» علیّ داری، و اگر چه او در زیر آن نباشد «۱۲» به معنی: فسد علیّ. پس این فایده‌ای بزرگ باشد و معنی «۱۳» که اگر این لفظ نبودی، مفهوم نشدی «۱۴». و وجهی دیگر «۱۵» آن که «علی» به معنی «عن» آید «۱۶»، ای عنهم، و المعنی: عن کفرهم و ضلالهم، چنان که شاعر گفت «۱۷»:

أرْمَى عَلَيْهَا وَ هِيَ «۱۸» فَرَعُ «۱۹» أَجْمَعِ
وَ هِيَ ثَلَاثُ أَذْرَعٍ وَ اصْبَعِ

«علیها»، ای عنها، لَأَنَّ الْعَرَبَ يَقُولُ رَمَيْتَ «۲۰» عَنِ الْقَوْسِ وَ لَا يَقُولُ رَمَيْتَ عَلَيْهَا، پس «علی» به جای «عن» بنهاد چون چنین باشد از کلمت «من فوقهم» چاره نباشد تا بدانند که ایشان را این عذاب به استحقاق بود. وجه سهام «۲۱» آن است که «علی» به معنی «لام» است برای آن که «لام» خلاف «علی» باشد و تقیض او، و عرب

(۱). قم: است.

(۲). قم: بران، آج، لب: بیرون.

(۳-۵). قم: فرو افتاد.

(۴). جمیع نسخه بدلها + و گفتند.

(۶). جمیع نسخه بدلها + گفتن.

(۷). جمیع نسخه بدلها: ندارد.

(۸). قم: بیوفتاد.

(۹). قم: بیوفتد.

(۱۰). آط، آب، آز، آج، لب + آن.

(۱۱). جمیع نسخه بدلها: حزب.

(۱۲). قم: باشد.

(۱۳). جمیع نسخه بدلها: معنی.

(۱۴). آط، آب، آز، آج، لب: نگشتی.

(۱۵). آط، آب، آز، آج، لب: دگر.

(۱۶). قم: بود، آط، آب، آز، آج، لب: باشد.

(۱۷). آب، آز+ شعر.

(۱۸). اساس: تری، با توجه به قم تصحیح شد.

(۱۹). آج، لب: فراغ.

(۲۰). قم: ارمیت.

(۲۱). قم: سوم، آط، آب، آز، آج، لب: سیم.

ص: ۲۷

تقیض بر تقیض حمل کنند چنان که نظیر را بر نظیر حمل کنند، یقول «۱»: خرّ فلان لوجهه، ای علی وجهه. قال الله تعالی: یَخْرُونَ لِلذَّقَانِ سَجْدًا «۲». و قال الطَّرْمَاحُ فی وصف ناقة: «۳»

معرس خمس وقعت للحناجر

کأنّ مخواها علی ثفناها

ای علی الحناجر، و هی عظام الصّدر. و عرب لفظ «علی» در مثل این مواضع در شرّ به کار دارند. یقولون: شهد علیه، و دعا علیه، و فسد علیه امره، و خرب علیه منزله.

و قیل علیه، ای کذب فی حقّه، قال الشّاعر «۴»:

و لكن قد أتانی أن یحیی
یقال علیه فی بقعاء «۵» شرّ

و این طریقت بیان کرده‌ایم فی «۶» سورة البقرة، فی قوله: وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ «۷» ...، وجه چهارم آن است که برای تأکید گفت و زیادت بیان، چنان که: وَ لَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبِ الَّتِي فِي الصُّدُورِ «۸»، و دل جز در سینه نباشد - و الله اعلم بمراده. وَ اتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ، و عذاب از جایی به ایشان «۹» [۸۹-پ] آمد که ایشان ندانستند و گمان نبردند و توقع نکردند. چنان که در مثل گفته‌اند «۱۰»: من ما منه یؤتی الحذر، مرد حذر کننده را از آن جا گیرند که ایمن باشد و از آن جا که حذر نکند. ثُمَّ یَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِبُهُمْ «۱۱». آنکه حق تعالی گفت: این که در آیت اول رفت در دنیاست پس از آن روز قیامت حق تعالی ایشان را به خزی و نکال کند و ایشان را ذلیل و مهین کند. وَ یَقُولُ، و گوید ایشان را: اَیْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِینَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ، کجااند آن شریکان من یعنی آن شریکانی که با من بداشتی و در حق ایشان خصومت «۱۲» و مخالفت می‌کردی چرا امروز حاضر نه‌اند «۱۳» تا از شما دفعی بکنند. و «مشاقّه» مخالفت باشد چنان که تو در شقی و نیمه‌ای باشی و خصمت

(۱). آب، آز: تقول.

(۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۰۷.

(۳-۴). آب، آز + شعر.

(۵). آط: بقعاء.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: در.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۱۰۲.

(۸). سوره حج (۲۲) آیه ۴۶.

(۹). آز: بر ایشان.

(۱۰). آ: گفتند.

(۱۱). اساس: یخزیه، با توجه به قرآن مجید و دیگر نسخه‌ها تصحیح شد.

(۱۲). آط، آب، آ، آج، لب: مخاصمت.

(۱۳). آج، لب: نه‌اید.

ص: ۲۸

در شقّ‌های دیگر «۱». و نافع خواند: «تشافون ۲» به کسر «نون» علی تقدیر: تشاقوننی «۳».

آنکه یک «نون» بیفگند برای تخفیف را و «یا» بیفگند اجزاء «۴» بالكسرة عنه «۵». قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ، عند این حال «۶» عالمان گویند و آنان که ایشان را علم داده باشند، یعنی پیغامبران و ائمه و مؤمنان: إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ، که امروز عذاب و نکال و خزی و لعنت بر کافران خواهد بودن «۷».

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ، آنکه وصف کرد ایشان را گفت: آنان که فریشتگان جان ایشان بردارند- و ایشان ظالم نفس خود باشند- و قوله: ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ، نصب او بر حال است از مفعول به «۸». فَالْقَوْمَ السَّلْمَ، گردن بنهادند و تن بدادند و دلیل شدند و با مرگ حیلت نداشتند، جز آن که گفتند: مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ، [ما شرکی نیاوردیم و بدی نکردیم و این از آن جایهاست که اضرار قول کردند در او، و التقدیر:

فالقوا السلم و قالوا ما كنا نعمل من سوء] «۹»، «ما» نفی است و کان برای آن آورد تا دلیل کند که فعل ماضی است و این را «۱۰» حکایت حال «۱۱» گویند یعنی ما بد کردار نبودیم، و المعنی: عندنا و فی اعتقادنا و ظننا، تا جواب آنان «۱۲» باشد که سؤال کنند و گویند: چه «۱۳» روا باشد که عند ملاقات فریشتگان و اعلام مرگ که وقت إلجا باشد دروغ گویند؟ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، بلی خدای تعالی عالم است به آنچه شما کرده‌ای «۱۴».

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ، این جا نیز «۱۵» قول مضمّر است و التقدیر: و قيل لهم ادخلوا، گویند ایشان را «۱۶» به درهای دوزخ در شوی، خالدين فيها، نصب او بر حال است. فَلَيْسَ مَنْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ، بد جای است متکبران را دوزخ، مخصوص بالذم

(۱). قم، آب، آط، آ: شقی دگر، آج، لب: شقی دیگر.

(۲). اساس: یشاقون، با توجه به قم تصحیح شد.

(۳). آط، آب، آ، آج، لب: یشاقوننی.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: اکتفاء.

(۵). جمیع نسخه بدلها: عنھا.

(۶). قم: آن حال.

(۷). آط، آب، آز، آج، لب: بود.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: از مفعول.

(۹). اساس افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۱۰). قم: آن را.

(۱۱). قم، آب، آز، آج، لب: حکایت الحال.

(۱۲). قم: آن.

(۱۳). جمیع نسخه بدلها: چگونه.

(۱۴). آب، آز، آج، لب: کردید.

(۱۵). قم، آط، آج، لب + هم.

(۱۶). قم + که.

ص: ۲۹

از کلام بیفکند لدلالة المعنى عليه، و التقدير: بشس مثنوی المتکبرین جهنم.

آنکه وصف متقیان «۱» و حکایت کلام ایشان کرد «۲» چون پرسیدند ایشان را که خدای «۳» چه فرستاده است «۴»، یعنی در کتاب خدای «۵» چه گویی؟ **قَالُوا خَيْرًا**، گفتند:

خیر و نیکی، و نصب او بر فعلی مقدر است یعنی، **أَنْزَلَ رَبُّنَا «۶» خَيْرًا**. و دقّصّه «۷» اوّل ما بعد قول رفع آورد من قوله: **أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ**، ای هی اساطیر الأوّلین، چه مؤمنان مقرر بودند به نزول «۸» و کافران مقرر نبودند بل گفتند: منزل نیست از آسمان، چه اساطیر اوّلینان است و اساطیر منزل نباشد.

سیبویه گفت: در رفع «۹» که «ذا» به معنی «الذی» است و «ما» استفهامی است، ای ما الذی انزل ربکم؟ قالوا اساطیر «۱۰» علی تقدیر: هو اساطیر. و در دوم «۱۱» «ذا» و «ما» «۱۲» بمنزلت یک «۱۳» اسم است، و التقدیر: أی شیء انزل ربکم؟ قالوا:

خیرا، علی تقدیر: انزل خیرا، پس در اول بدل مرفوع است و در دوم بدل منصوب «۱۴»، هر دو قول نکوست «۱۵».

آنکه حق تعالی حکایت «۱۶» کرد و در کلامی گرفت مستأنف «۱۷»: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً، آن را که «۱۸» نیکوی کند «۱۹» در این سرای دنیا نیکوی باشد ایشان را، وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ، و سرای آخرت بهتر باشد ایشان را یعنی در هر دو سرای نیکو کاران را نیک «۲۰» باشد [ر-۹۰] جز که در آخرت بهتر باشد «۲۱» ایشان را.

(۱). قم + کرد.

(۲). قم: ندارد.

(۳). قم + شما.

(۴). جمیع نسخه بدلها: فرستاد، قم + وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا، و گفتند: متقیان را که خدای شما را چه فرستاد؟

(۵). آج، لب: خود.

(۶). آج، لب: انزلنا.

(۷). دقصه / در قصه، جمیع نسخه‌ها: در قصه.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب + قرآن.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: دفع.

(۱۰). جمیع نسخه بدلها + الاولین.

(۱۱). قم: و دوم.

(۱۲). قم: ما و ذ، آط، آب، آز، آج، لب: ماذا.

(۱۳). آج، لب: یکی.

(۱۴). قم + و.

(۱۵). جمیع نسخه بدلها: نیکوست.

(۱۶). جمیع نسخه بدلها + رها، آج، لب + حق رها.

(۱۷). جمیع نسخه بدلها + گفت.

(۱۸). قم: آنان که، آط، آب، آز، آج، لب: آنان را که.

(۱۹). جمیع نسخه بدلها: کنند.

(۲۰). آط، آب، آز، آج، لب: نیکی.

(۲۱). جمیع نسخه بدلها: بود.

ص: ۳۰

آنکه گفت: **و لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ**، و مخصوص بالمدح بیفکند از کلام، لدلالة المعنى عليه، و التقدير: و لنعم دار المتقين الجنة، چنان که مقدر است آن جا که: و لبس مثنوی المتكبرين النار «۱»، و نیک سراسر «۲» متقیان و پرهیزکاران را بهشت.

آنکه وصف کرد آن بهشت را گفت: **جَنَّاتُ عَدْنٍ**، و رفع او بر بدل **دَارُ الْمُتَّقِينَ**، است، و روا بود که مخصوص بالمدح او باشد چنان که نعم عون الرجل غلام زید.

بهشتهای مقام، و «عدن» اقامت باشد يقال: عدن بالمكان اذا اقام به، **يَدْخُلُونَهَا**، که این «۳» پرهیزکاران در آن جا شوند. و از صفت او آن است که از زیر «۴» درختان او جویها می‌رود. **لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ**، ایشان را باشد در آن جا هر چه خواهند، کفوله تعالی: **لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ**. «۵» **كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ**، چنین پاداشت دهد خدای متقیان را.

الَّذِينَ، محلّ او نصب است بر صفت «۶» متقیان آنان که فریشتگان جان ایشان بردارند **طَيِّبِينَ**، در آن حال که ایشان پاکیزه باشند و نصب او بر حال است از مفعول: **يَقُولُونَ**، گویند فریشتگان ایشان را که: سلام بر شما باد! در بهشت شوی به آنچه «۷» کرده‌ای از ایمان و عمل صالح. و در هر دو «۸» دلیل است بر آن که جزا و ثواب «۹» و عقاب بر عمل است «۱۰»، فی قوله: **بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**، جماعتی مفسران گفتند: سبب نزول آیت «۱۱» آن بود که مشرکان عرب در ایام موسم مردان را بر راهها نشانده بودندی «۱۲» تا مردمانی که از احیای «۱۳» عرب آمدندی ایشان را تنفیر «۱۴» افکندندی از رسول - علیه السلام - پس چون ایشان گفتندی «۱۵» **كُفَّارٌ مَكَّةَ رَا كِه: مَا ذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ؟**، ایشان گفتندی: **أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ**، و چون به مکه آمدندی و «۱۶»

-
- (۱). آط، آب، آز، آج، لب: جهنم.
- (۲). جمیع نسخه بدلها: سرایی است.
- (۳). آج، لب: ای.
- (۴). قم: در زیر.
- (۵). سوره زخرف ۴۳ آیه ۷۱، با اندکی تفاوت.
- (۶). آط، آب، آز، آج، لب: وصف.
- (۷). آط، آب، آز، آج، لب: با آنچه.
- (۸). جمیع نسخه بدلها + آیت.
- (۹). قم: جزا از ثواب، آط، آب، آز، آج، لب: جزا از ثواب.
- (۱۰). آط، آب، آز، آج، لب: بود.
- (۱۱). قم: این آیات.
- (۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: بودند.
- (۱۳). آج، لب: که احیای.
- (۱۴). قم: سفیر، آط: بنفیر، آج، لب: بنفیر.
- (۱۵). آز: گفتند.
- (۱۶). جمیع نسخه بدلها: ندارد.

ص: ۳۱

از صحابه رسول «۱» پرسیدندی که: ما ذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا خَيْرًا «۲»، گفتندی: خَيْرًا.

آنکه حق تعالی در این آیات ذکر هر دو گروه کرد «۳» و ذکر حیات و ممات و منقلب و باز گشتن ایشان «۴» الی قوله: **طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ**. محمد بن کعب القرظی گفت: چون جان مؤمن «۵» به حنجر «۶» رسد و کار بر او سخت شود، فریشته‌ای بیاید و گوید: **السَّلَامُ عَلَيْكَ** «۷» یا ولی الله، سلام بر تو ای دوست خدای! خدایت سلام می‌کند و بشارت باد تو را به بهشت.

آنکه حق تعالی با حدیث کفار شد و توییح ایشان گفت: **هَلْ يَنْظُرُونَ**، و المعنی: هل ينتظرون؟ و این «نظر» این جا به معنی انتظار است چه گوش می‌دارند «۸» این کافران **إِلَّا أَنْ** که فریشتگان بایشان «۹» آیند، در او چند قول گفتند:

یکی آن که به انزال عذاب بر ایشان. قول دیگر به قبض ارواح ایشان. قول دیگر «۱۰» بر حسب «۱۱» اقتراح ایشان که ایشان گفتند: لو ما تأتينا بالملائكة ان كنت من الصادقين. قول دیگر «۱۲» علی سبیل الاستعظام و الاحالة «۱۳»، كما قال تعالی: **هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ ...** «۱۴»، و این طریقه «۱۵» بیان کرده‌ایم «۱۶» باستقصا در «۱۷» سورة البقرة، در این آیت هم چنان باشد. **أَوْ يَأْتِي أَمْرٌ رَبِّكَ**، یا «۱۸» فرمان خدای تو آید، یعنی روز «۱۹» قیامت. حق تعالی گفت: **كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ**، آن کافران که پیش اینان «۲۰» بودند هم چنین کردند «۲۱» یعنی

(۱). قم، آج، لب + علیه السلام.

(۲). جميع نسخه بدلها آیه ندارد.

(۳). قم، آط، آب، آز: بکرد.

(۴). قم: بازگشتشان، آط، آب، آز، آج، لب: باز گشتگان.

(۵). قم: مردم.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: حنجره.

(۷). آج، لب: علیکم.

(۸). آز: مدارید.

(۹). آج، لب: با ایشان.

(۱۰). آط، آج، لب: دگر.

(۱۱). آط، آب، آز، آج، لب + و.

(۱۲). قم، آب، آز: قولی دیگر، آط، آج، لب: قولی دگر.

(۱۳). آط، آج، لب: و الاحال.

(۱۴). سوره بقره ۲ آیه ۲۱۰.

(۱۵). قم: طریقت.

(۱۶). آج، لب: کردیم.

(۱۷). آج، لب: و.

(۱۸). آط، آب، آز، آج، لب: تا.

(۱۹). آز: به روز.

(۲۰). آط، آب، آز، آج، لب: ایشان.

(۲۱). آج، لب: همچنین بودند.

ص: ۳۲

این کافران در این کفر آوردن «۱» و اقتراح محال کردن «۲» با یکدیگر مانند، نظیره قوله:

كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ... «۳». و قوله: كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ ... «۴»، آنکه گفت: خدای تعالی بر ایشان ظلم نکرد - تعالی علواً کبیرا «۵»، و لکن ایشان بر خود ظلم کردند «۶» به ترک نظر و تفکر و کفران نعمت و اختیار کفر بر ایمان [۹۰-پ] و ضلال بر هدی.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا، به ایشان رسید بدی آنچه کردند [یعنی عقاب آنچه کردند] «۷» و مراد به سیئه این جا عذاب است، نظیره قوله: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا ... «۸»، سیئه اول معصیت است و دوم عقوبت «۹»، وَ حَاقَ بِهِمْ، و فرود آمد و در رسید به ایشان جز [۱] «۱۰» و وبال آن «۱۱» استهزا که می کردند.

وَ قَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا، حق تعالی در این آیت بیان کرد که مشرکان جبر «۱۲» چگونه گفتند مشرک که جبر گوید - مع کفره - قدری باشد، گفتند: اگر خدای خواستی ما نپرستید مانی بدون او هیچ چیز را یعنی معبودی دیگر نگرفتمانی جز او، نه ما و نه پدران ما و حرام نکردمانی «۱۳» آنچه کردیم از بحیره «۱۴» و سایبه و وصیله و حام.

حق تعالی گفت: **كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ**، همچنین کردند آنان که پیش اینان «۱۵» بودند. آنگه گفت: در این که ایشان کردند و گفتند خدای را هیچ «۱۶» صنع نیست و پیغامبر «۱۷» او را هیچ تقصیر «۱۸» نیست، بر پیغامبران چه باشد مگر بلاغی روشن که برسانند آنچه خدای فرموده باشد ایشان را؟

(۱). آج، لب: آوردند.

(۲). آط: اقراح محال کردن، آج، لب: اقراح محال کردند.

(۳). سوره انعام ۶ آیه ۱۴۸.

(۴). سوره بقره ۲ آیه ۱۱۸.

(۵). سوره بنی اسرائیل ۱۷ آیه ۴۳ با اندکی تفاوت.

(۶). آج، لب: نکردند.

(۷). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۸). سوره شوری ۴۲ آیه ۴۰.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: عقاب.

(۱۰). با توجه به نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). لب: این.

(۱۲). آط، آج، لب: خبر.

(۱۳). آج، لب: نگردانی.

(۱۴). اساس: حیره، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

(۱۵). جمیع نسخه بدلها: ایشان.

(۱۶). قم + منع.

(۱۷). قم، آط، آب، آز، آج: پیغامبران، لب: پیغمبران.

(۱۸). آط، آب، آز، آج، لب: تقصیری.

ص: ۳۳

وَلَقَدْ بَعْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا، حق تعالی گفت: من در هر امتی «۱» و گروهی و قرنی و جماعتی پیغامبری فرستادم از ایشان «۲»، أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ، اُی بَأَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ به آن که خدای پرستی. و گفتند، معنی آن است: فقالوا و أمرُوا أَنْ اعْبُدُوا، گفتند قوم خود را که: خدای را پرستی. در وجه اول «با» «۳» محذوف است و در وجه دوم قول، لدلالة الکلام علیه، و از طاغوت پیرخیزی «۴» و طاعت «۵» هر چه بدون «۶» خدای آن را پرستند. «۷» و گفته‌اند: فعلوت باشد من الطغیان. فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ: بهری از آن امتان آن بودند که خدای ایشان را هدایت داد «۸» به الطاف و تمکین و مقربیات و مسهلات ایمان تا ایمان آوردند و اختیار طاعت کردند و مستحق ثواب شدند، و بهری آن بودند که بر کفر اصرار کردند تا عذاب بر ایشان واجب شد، و ضلالت «۹» این جا «۱۰» مراد ضلال «۱۱» باشد از ره «۱۲» بهشت، و روا باشد که خبر باشد «۱۳» از آن که ایشان ایمان نخواهند آوردن و بر کفر خواهند مردن «۱۴» عبارت از این معنی به لفظ حَقَّتْ گفت «۱۵»، ای وجبت. آنکه گفت: بروی در زمین و بنگری تا چگونه بود عاقبت کار آن مکذبان «۱۶» که پیغامبران را تکذیب کردند و به دروغ داشتند.

إِنْ تَحَرَّصَ عَلَى هُدَاهُمْ، آنکه خطاب کرد با رسول و گفت: اگر چه تو حریصی «۱۷» بر ایمان ایشان، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ، کار در حرص «۱۸» تو بسته نیست خدای هدایت نکند آن را که «۱۹» گمراه باشد، یعنی الطافی که با مؤمنان کند با کافران نکند از آن جا که داند ایشان را لطف نباشد. و وجهی دگر «۲۰» آن که حکم

(۱). آج، لب: امت.

(۲). قم: ندارد.

(۳). آج، لب: ما.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: برخیزی.

(۵). جمیع نسخه بدلهای: طاغوت.

(۶). آج، لب: بدان.

(۷). قم + باشد.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: کرد.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: ضلال.

(۱۰). آب، آج، لب: آن جا.

(۱۱). آج، لب: ضلالت.

(۱۲). قم، آب، آز: راه.

(۱۳). قم: بود.

(۱۴). جمیع نسخه بدلها: مرد.

(۱۵). جمیع نسخه بدلها: کرد.

(۱۶). جمیع نسخه بدلها: مکذبان.

(۱۷). قم: حریص باشی.

(۱۸). آط، آز، آج: حریصی، لب: حریص.

(۱۹). جمیع نسخه بدلها + او.

(۲۰). آج، لب: دیگر.

ص: ۳۴

نکند به هدایت آن کس که حکم کرده باشد به ضلال او. و وجهی دیگر آن که هدایت نکند «۱» اهل دوزخ را به ره بهشت «۲». کوفیان خواندند: **فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي**، به فتح «یا» و کسر «دال» علی إضافة الفعل إلى اسم الله «۳»، و باقی قرأ خواندند:

لا یهدی، به ضم «یا» و فتح دال بر فعل مجهول، و بر این قراءت معنی آن بود که: ان الله لا یهدی من یضله، علی تقدیر: لا یهدی مضله، یعنی آن را که خدا اضلال کند- بر آن معنی که گفتیم- کس او را هدایت نتواند کردن «۴»- خلافا علی الله- و خلاف نکردند در «یضلل» که «یا» مضموم است و «ضاد» مکسور، من الاضلال، و تقدیر اعراب او این است: فان الله مضله غیر مهدی «۵» بر آن که «الله» مبتدا باشد و «مضلل» مبتدای دوم و «غیر مهدی» «۶» خبر مبتدای دوم، و مثال او این بود که: إن زیدا لا یضرب من مکرمه «۷» [۹۱- ر] علی تقدیر: إن زیدا غیر مضروب «۸» من مکرمه «۹». **وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ**، و ایشان را هیچ یاری و ناصری نباشد «۱۰»، «ما» نفی است و «من» زیاده جاءت لتأكيد النفي.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ، ابو العالیه گفت: سبب نزول آیت آن بود که مردی مسلمان را بر مردی مشرک دینی بود با هم گفتگوی «۱۱» کردند. مسلمان گفت: بآن خدای که خلقان را زنده کند پس از مرگ که چنین و چنین کنم. مشرک گفت: تو امید می‌داری «۱۲» که پس از «۱۳» مرگ کسی زنده خواهد شدن «۱۴» آنگه سوگند «۱۵» خورد مغلظ به خدای که «۱۶» هیچ مرده زنده نشود «۱۷». خدای تعالی

(۱). آط، آز، آج، لب: حکم نکند.

(۲). قم: به راه بهشت، آط، آب، آز، آج، لب: به بهشت.

(۳). قم + تعالی.

(۴). قم: دادن.

(۵). قم: غیر مهد، آط، آب، آز، آج، لب: غیر مهدی.

(۶). قم: غیر مهد.

(۷-۹). آط، آب، آز، آج، لب: من یکرمه.

(۸). قم: غیر ضارب، آط، آب، آز، آج، لب: غیر ضروب.

(۱۰). قم: نبود.

(۱۱). جمیع نسخه بدلهای گفت و گویی.

(۱۲). قم، آط، آب، آز: امید داری، آج، لب: امیدواری.

(۱۳). قم: از پس.

(۱۴). آط، آب، آز، آج، لب: شد.

(۱۵). آط، آج، لب: سوگندی.

(۱۶). آط، آج، لب: اگر.

(۱۷). قم، آج، لب + و.

این آیت فرستاد «۱»، گفت: سوگند خوردند به خدای، **جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ**، غایت سوگندشان. و نصب او بر مصدری باشد لا من لفظ الفعل، و مثله: أرسلها العراق، ای ارسل الابل معترك «۲» العراق. حق تعالی گفت: **بَلَى وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا**، نصب او بر مصدری است محذوف الفعل، و التقدير: بلی وعد الله وعدا واجبا، بلی خدای وعده داد وعده واجب بر او، و لكن «۳» بیشترین «۴» مردم ندانند. و روا بود که نصب او بر مفعول له باشد، و التقدير: بلی یبعثهم لوعده وعدهم بالبعث. و در خبر هست «۵» که خدای تعالی گفت:

كذّبي ابن آدم و لم يكن له ان يكذّبي، و شتمني و لم ينبغ «۶» له ان «۷» يشتمني

، گفت فرزند آدم مرا به دروغ داشت، و او را نبود که مرا بدروغ دارد، و مرا دشنام داد، و نشاید او را که مرا دشنام دهد. اما تکذیب او مرا این است «۸» که سوگند خورد که: من مردگان را زنده نخواهم کردن فی قوله: **وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ**، و اما شتم او مراد آن است «۹» که گفت: **أَتَخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ... «۱۰»**، خدای فرزند گرفت، و انا الواحد الصمد لم الد و لم اولد و لم اكن لی «۱۱» كفوا أحد.

قوله: **لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ**، این «لام» تعلق دارد به فعلی که **بَلَى وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا**، بر وی دلیل است «۱۲»، و التقدير: و اقسما بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت بلى ليعتن وعدا عليه حقا ليبيّن. گفت کافران گفتند: خدای مردگان را زنده نکند؟ جواب داد که: بلی زنده کند ایشان را تا بیان کند برای ایشان آنچه ایشان در آن خلاف کردند «۱۳»، **وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا**، و نیز تا بدانند کافران که ایشان

(۱). جميع نسخه بدلها+ و.

(۲). قم: معترك، لب: معترک.

(۳). آط، آب، آز، آج، لب: صبر کردند.

(۴). جميع نسخه بدلها: بیشتر.

(۵). آط، آز، آج، لب: است.

(۶). اساس: ينبغي، به قياس با نسخه آط، تصحيح شد.

(۷). لب: لأن.

(۸). جميع نسخه بدلها: آن است.

(۹). جمیع نسخه بدلها: مراد آن است.

(۱۰). سوره یونس ۱۰ آیه ۶۸.

(۱۱). آج، لب: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ.

(۱۲). جمیع نسخه بدلها: دلیل است بر او.

(۱۳). آج، لب: آنچه خلاف کردند.

ص: ۳۶

دروغزن بودند در آن دعوی که کردند و سوگند که خوردند فی قولهم: لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ.

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ، - الآیة، معنی آیت آن است که ما چون خواهیم که چیزی «۱» کنیم از احیاء موتی و جز آن، مرا «۲» رنجی نرسد و مشتقی نباشد، از طریق مثل بیش از آن نباشد که گوید «۳»: كُنْ، بیاش، بیاشد. و این بر سبیل تقریب است به خاطر ما و بر طریق تشبیه، چون «۴» یکی از ما چون کاری مأمور به حاصل آید هم چونین «۵» کاری خواهد بفرماید به لفظ امر و عقیب آن مأمور به حاصل آید هم چونین «۶» عقیب «۷» ارادت او مراد حاصل آید چون از فعل او باشد و این بیان که کردیم «۸» باطل شود «۹». طاعنانی «۱۰» که طعن زدند و گفتند از دو بیرون نباشد یا مقدر را در حال عدم گوید: كُنْ، یا در حال وجود، اگر در حال وجود گوید «۱۱»، موجود را گفتن «۱۲» بیاش و جهی ندارد، و اگر معدوم باشد «۱۳» خطاب حکیم با معدوم نیکو نباشد «۱۴»، جواب آن است که گفتیم این نه بر سبیل حقیقت است بر توسع و مجاز و تشبیه است. و بعضی متکلمان محقق «۱۵» از اصحاب اشعری به این آیت تمسک کردند و استدلال کردند به او بر قدم قرآن، و گفتند: چون خدای تعالی خلقی که آفریند و فعلی که کند به این قول کند که: كُنْ، اگر این کلام محدث باشد آن را «۱۶» نیز کلامی و قولی باید و آن «۱۷» قول را نیز قولی - حَتَّى يُوَدَّى الی ما لا یتناهی - پس باید تا فعل محدث به کلام نا محدث [۹۱- پ] کند و این گوینده فاضل را شرم نیامد «۱۸» از چنین فضل و عرض کردن این فضل، و گمان برد که خدای تعالی فعلی که کند، ندانست «۱۹» که خدای تعالی فعلی که کند، إِمَّا به قدرت بنزدیک

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: فعلی.

(۲). قم: ما را.

(۳). قم: گوئیم.

(۴). جمیع نسخه بدلها: چنان که.

(۵-۶). جمیع نسخه بدله‌ها: همچنین.

(۷). آج، لب: عقب.

(۸). قم: به این که گفتیم، آط، آب، آز، آج، لب: و به این بیان که کردیم.

(۹). جمیع نسخه بدله‌ها + سؤال.

(۱۰). جمیع نسخه بدله‌ها: طاعنان.

(۱۱). قم: بود.

(۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: کن.

(۱۳). آط، آب، آز، آج، لب: را گوید.

(۱۴). قم: نبود.

(۱۵). قم: ندارد، آط، آب، آز، آج، لب: محققان.

(۱۶). جمیع نسخه بدله‌ها: این را.

(۱۷). جمیع نسخه بدله‌ها: این.

(۱۸). آط، آب، آز، آج، لب: نیاید.

(۱۹). آط، آب، آز، آج، لب: نداند.

ص: ۳۷

ایشان، به دلیل آن که اگر قادر نبودی بر فعل اجسام و اعراض و سالیان می‌گفتی:

کُنْ، فعل حاصل نشدی باتفاق، پس او را در فعل کردن به گفتار «۱» حاجت نیاید چه این قول نه مقتضی فعل است نه آلت فعل، بل بر- سبیل توسع و تشبیه است چنان که گفتیم. دگر آن که اگر چنین بودی قدم لازم آمدی برای آن که چون قول «کن» قدیم باشد «۲» عقیب آن بلا فصل فعل حاصل بود باید تا فعل با قول به یک جای حاصل باشد در ازل، و آن که در ازل موجود بود «۳» قدیم بود و قدیم را بر محدث تقدیم باشد «۴»- بما لا یتناهی از تقدیر اوقات- و آن که به تقدیر بر یک وقت متأخر نباشد از قدیم محدث نباشد و چون محدث نباشد به «کن» حاجت نبود او را.

وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لِنُبُوَّتِهِمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَأَجْرِ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۴۲) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۴۳) بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۴۴) أَمْ مِنْ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۴۵)

أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۴۶) أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ (۴۷) أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُوا ظِلَالَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَ الشَّمَالِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَ هُمْ دَاخِرُونَ (۴۸) وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۴۹) يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَعْمَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۵۰)

وَ قَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهِينَ اثْنَيْنِ إِنَّهُ هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَإِذَا يَفَآئِي فَارْهَبُونِ (۵۱) وَ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَ غَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ (۵۲) وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ (۵۳) ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۵۴) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۵۵)

وَ يَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْتَلْنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ (۵۶) وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ (۵۷) وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ (۵۸) يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَلْيَمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۵۹) لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السُّوءِ وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۰)

وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ (۶۱) وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذْبَ أَنْ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنْ لَهُمُ النَّارُ وَ أَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ (۶۲) تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَرِيقٍ لَّهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ فِيهِمُ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳) وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۶۴) وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۶۵)

[ترجمه]

آنان که هجرت کردند در خدای از پس آن که بر ایشان ظلم کردند، جای دهیم ایشان را در دنیا نیکوی، و مزد آخرت «۵» بزرگتر است اگر دانند «۶».

آنان که شکیبایی کردند و بر خدایشان توکل کنند «۷».

نفرستادیم از پیش تو آلا «۸» مردانی «۹» را که وحی کردند به ایشان، بیرسی اهل ذکر اگر شما ندانی.

به دلایلی و کتابها و فرو فرستادیم بر تو «۱۰» قرآن تا بیان کنی مردمان را آنچه فرستادند به ایشان تا همانا ایشان اندیشه کنند.

-
- (۱). جمیع نسخه بدلها + کن.
 - (۲). جمیع نسخه بدلها + و.
 - (۳). جمیع نسخه بدلها: باشد.
 - (۴). جمیع نسخه بدلها: باید.
 - (۵). قم: سرای باز پسین.
 - (۶). قم: اگر بودند دانستندی.
 - (۷). آب: کردند.
 - (۸). قم، اط، آب، آج، لب: مگر.
 - (۹). قم، لب: مردمانی.
 - (۱۰). قم، اط، آب، آج، لب: به تو.

ص: ۳۸

ایمن شده‌اند آنان که حیلت کردند بدیها «۱» که فرو برد خدای ایشان را به زمین؟ یا آید به ایشان عذاب از آن جا که ندانند؟

یا بگیرد ایشان را در گشتن ایشان، نیستند ایشان عاجز کننده «۲».

یا بگیرد ایشان را بر نقصان «۳»، خدای شما مهربان و بخشاینده است.

نمی‌بینند «۴» آنچه آفریده است خدای از چیزی می‌فگند سایه‌های او از راست و از چپ سجده برنده «۵» خدای را و ایشان ذلیل «۶» باشند؟

و خدای را سجده کند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از جبنده «۷» و فرشتگان و ایشان تکبر نکنند.

می ترسند از خدایشان از بالای ایشان و می کنند آنچه فرمایندشان.

گفت خدای: مگبری دو خدای که اوست یک خدای «۸»، از من بترسی.

و او راست آنچه در آسمانها و زمین است «۹» او راست دین همیشه، از جز خدای «۱۰» می ترسی؟

و آنچه هست به شما از نعمت خدای، از خداست «۱۱» پس چون به شما رسد رنجی با او گریزی.

(۱). قم: آب: به بدیها، آط، آج، لب: به بدی.

(۲). قم: عاجز کنندگان.

(۳). قم + بدرستی که.

(۴). آب، آج، لب: نبینید.

(۵). قم: سجده کننده، آب: برند.

(۶). قم: ذلیلان.

(۷). کذا، در اساس و آط و لب، قم، آب، آج: جنبنده.

(۸). قم: خدای است یکی.

(۹). قم: آسمانهاست و در زمین، آط، آب، آج: در آسمانهاست و در زمین است.

(۱۰). قم: پس جز از خدای.

(۱۱). قم: نعمتی از خدای است.

ص: ۳۹

پس چون بردارد «۱» رنج «۲» از شما که نگه کردی «۳» گروهی از ایشان «۴» به خدایشان شرک می آرند.

تا کافر شوند به آنچه دادیم ایشان را، بر خوردار شوی «۵» که بدانی.

و کنند آن را که ندانند بهره‌ای از آنچه روزی کردیم ایشان را، به خدای که بپرسند «۶» از آنچه دروغ می‌گفتی.

[۹۲-ر]

و کردند «۷» خدای را دختران، منزّه است او و ایشان راست آنچه خواهند.

چون مژده دهند یکی را از ایشان به مادینه‌ای «۸» باشد همه روز رویش سیاه «۹»، و او خشم فرو می‌برد «۱۰».

پنهان می‌کند از مردمان «۱۱» از بدی آنچه مژده داده باشند «۱۲» به آن «۱۳» بداردش برخواری یا پنهان کند او را در خاک؟ بد است آنچه حکم می‌کنند!

آنان را که ایمان نیاورند به آخرت مثل بد بود و خدای را «۱۴» مثل بلندتر، و او بی‌همتا و محکم کار است «۱۵».

(۱). قم: بگشاد، آط، آب، آج، لب: برگشاید.

(۲). قم+ را.

(۳). کذا در اساس و قم، آط، آب، آج، لب: آنگه گردد.

(۴). قم، آط، آب، آج، لب: از شما.

(۵). قم+ پس زود بود.

(۶). قم، آط، آب، آج، لب+ شما را.

(۷). قم: می‌کنند، آط، آج، لب: کنند، آب: می‌گردانند.

(۸). آط، آب، آج، لب: به ماده.

(۹). آط، آب، آج، لب: سیاه باشد هر روز روی او.

(۱۰). قم: خشم فرو خورنده بود.

(۱۱). قم: گروه.

(۱۲). آط، آب، آج، لب+ او را.

(۱۳). قم + یا.

(۱۴). قم، آج، لب: خدای راست.

(۱۵). قم: و اوست عزیز محکم کار، آط، آب، آز، آج، لب: و او عزیز محکم کار است.

ص: ۴۰

و اگر بگیرد خدای مردمان را به بیدادشان «۱»، رها نکند بر زمین از هیچ رونده‌ای و لکن باز پس می‌دارد ایشان را تا به وقتی نام زده «۲»، چون آید وقتشان باز پس ندارد «۳» یک ساعت و نه در پیش دارند.

و می‌کنند خدای [را] «۴» آنچه نخواهند و وصف می‌کند «۵» زبانهایشان دروغ «۶» که ایشان را باشد نکوتر «۷»، حقا که ایشان را باشد آتش دوزخ و ایشان را تقدیم کند «۸».

به خدای که فرستادیم به امتانی پیش از تو «۹» بیار است برای ایشان دیو عملهایشان «۱۰»، او دوست ایشان است امروز و ایشان را بود «۱۱» عذابی دردناک.

و نفرستادیم «۱۲» بر تو قرآن «۱۳» مگر تا بیان کنی ایشان را آن که «۱۴» خلاف کردند در او و بیانی و رحمتی برای گروهی «۱۵» که ایمان دارند.

و خدای فرو فرستاد «۱۶» از آسمان آبی زنده کرد به آن زمین را پس از مردنش، در آن دلیلی است «۱۷» گروهی را که بشنوند.

(۱). قم: به بیداد ایشان، آط، آب، آج، لب: به ظلمشان.

(۲). قم، آط، آج، لب: نام زد.

(۳). قم، آب: ندارند.

(۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه قم، افزوده شد.

(۵). قم، آط، آج، لب: کند.

(۶). قم + را.

(۷). قم، آط، آب، آج، لب: نیکویی.

(۸). قم، آط، آب، آج، لب: کنند.

(۹). قم: از پیش تو پس.

(۱۰). قم: کارهای ایشان پس.

(۱۱). قم: ایشان راست.

(۱۲). قم + ما.

(۱۳). قم: کتاب را، آط، آب، آج، لب: کتاب.

(۱۴). قم، آط، آب، آج، لب: آنچه.

(۱۵). آط، آب، آج، لب: قومی.

(۱۶). قم، آط، آب، آج، لب: بفرستاد.

(۱۷). قم: بدرستی که در این آیتی است.

ص: ۴۱

قوله تعالی: **وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ - الْآيَةَ، الَّذِينَ** در موضع رفع است به ابتدا و قوله: **لِنُبَوِّئَهُمْ** در جای خبر اوست. حق تعالی گفت: «۱» آنان که هجرت کردند در ره «۲» خدای و برای خدای از مکه به مدینه آمدند، و «هجر» و «هجران» مفارقت باشد و «هجرة» فعله باشد از او «۳»، این بنا هیأت را بود کالحلیة «۴» و المشیة «۵» و القعدة «۶». و در شرع مخصوص است به رفتن از مکه به مدینه پیش از فتح مکه. از این جا گفت رسول - علیه السلام:

لا هجرة بعد الفتح.

این هجرت شرعی است و آن که گفت:

لا هجرة بعد ثلاث،

آن هجرت لغوی است یعنی نشاید که مسلمانان از یک دیگر ببرند و یک دیگر را رها کنند بالای سه روز، پس این اسم از اسماء مخصوصه است، كالصوم والحج «۷» **مِنْ بَعْدِ مَا ظَلِمُوا**، پس از آن که بر ایشان ظلم کردند.

مفسران گفتند: آیت در شأن بلال و صهیب و عمّار و خباب و عابس و ابو جندل ابن سهل «۸» آمد و جماعتی که مشرکان مکه «۹» ایشان را عذاب کردند. قتاده گفت:

مراد امت محمداند - صلی الله علیه و علی آله «۱۰» - که از ظلم اهل مکه بچستند و به حبشه شدند، آنکه خدای مدینه را به دار الهجرت «۱۱» رسول کرد، تا رسول - علیه السلام - با آن جا شد و صحابه «۱۲»، و آن جا انصار پدید آمدند او را، و ایوا کردند «۱۳». **لُنُبُوْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً**، گفتند: انزلهم المدينة و اطعمهم الغنيمة، ایشان را به مدینه فرود آورم «۱۴» و غنیمت به طعمه ایشان کنم، يقال: بوأت «۱۵» موضع کذا فتبوا، اى أنزلته فنزل. و «لام» و «نون» «۱۶» تأکید جواب قسمی مقدر است، اى و الله لنبوّنهم.

(۳-۱). همه نسخه بدلها + و.

(۲). همه نسخه بدلها: راه.

(۴). قم، اط، آب، آز، آج: كالجلسة.

(۵). قم: و الركبة و المشية، آب، آز: و المشيدة، آج، لب: و المشية.

(۶). اط، آب، آز، آج، لب: و العقده.

(۷-۸). کذا در اساس، قم: ابو جندل بن سهیل، اط، آج، لب: ابو جنده ابن سهیل، آب، آز: ابو جنده بن سهیل

(۹). اط، آب، آز، آج، لب: به مکه.

(۱۰). قم: علیه السلام.

(۱۱). قم: به دار هجرت.

(۱۲). قم: با صحابه.

(۱۳). آج، لب: دیوار کردند.

(۱۴). آج، لب: آوردم.

(۱۵). همه نسخه بدلها: بواته.

(۱۶). آط، آب، آز، آج، لب: ولا و نون، قم: و نون.

ص: ۴۲

در خبر است که: عمر خطّاب «۱» چون چیزی به مهاجری «۲» دادی، گفتی: خذ بارک الله لك فيه «۳». هذا ما وعدك الله في الدنيا، این آن است که خدای تعالی تو را وعده داد در دنیا و آنچه برای تو نهاده است «۴» [۹۲-پ] در بهشت بهتر است.

آنکه این آیت بر خواندی، و معنی آیت آن که با ایشان در دنیا احسان کنیم، **وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ**، خیر و ثواب آخرت مهتر و بهتر باشد اگر بدانند ایشان.

آنکه وصف کرد ایشان را، گفت: **الَّذِينَ صَبَرُوا**، آنان که صبر کردند بر بلا و مشقت کافران مکه و بر خدای توکل کنند، در نجات و رستگاری از ایشان.

قوله: **وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي** «۵» **إِلَيْهِمْ**، گفت: و «۶» نفرستادیم از پیش تو إِلَّا مردانی را که به ایشان وحی کردیم. گفتند: سبب نزول آیت آن بود که مشرکان گفتند: خدای از آن بزرگتر است که رسول او آدمی باشد، و اگر رسولی به ما فرستد إِلَّا فریشته‌ای نباشد، حق تعالی این آیت فرستاد و گفت: ما از پیش تو پیغامبران «۷» جز مردانی «۸» نفرستادیم از بشر و وحی کردیم به ایشان. و برای آن گفت:

إِلَّا رِجَالًا، تخصیص کرد مردان را که ایشان اعتقاد کرده بودند که فریشتگان زنان اند و دختران خداوند چنان که گفت: **وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِائًا** «۹». **فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**، بیرسی «۱۰» از اهل ذکر اگر ندانی. عبد الله عباس و مجاهد گفتند: مراد به «اهل ذکر» اهل کتاب اند، و بعضی دگر گفتند:

مؤمنان اهل کتاب اند چون عبد الله سلام و جز او. عبد الله عباس «۱۱» گفت: مراد اهل قرآن اند. رمانی و ازهری و رمّاح «۱۲» گفتند: مراد به اهل ذکر اهل علم اند به اخبار امتان

(۱). قم، آط، آب+ رضی الله عنه، آج، لب+ علیه ما يستحق.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: به مهاجر.

(۳). قم: بارک الله فیک.

(۴). همه نسخه بدلها: نهاد.

(۵). همه نسخه بدلها: یوحی، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها: ما.

(۷). قم: به پیغامبری.

(۸). قم + را.

(۹). سوره زخرف ۴۳ آیه ۱۹.

(۱۰). اساس: پیرس، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: ابن زید.

(۱۲). همه نسخه بدلها: زجاج.

ص: ۴۳

گذشته از مؤمن و کافر. و «ذکر» ضدّ سهو باشد و مرجع او با علم است. جابر الجعفیّ روایت کرد از باقر - علیه السّلام - که گفت:

نحن اهل الذّکر

، ما اهل ذکریم از ما باید پرسیدن.

بِالْبَيِّنَاتِ، خلاف کردند در آن که این «با» تعلق به چه دارد. بعضی گفتند:

تعلق به ارسلا دارد و «إِلَّا» معنی غیر «۱» است و تقدیر آن «۲» است: و ما ارسلا بالبینات و الزّبر غیر رجال، و مثله قولهم: ما ضرب إلّا اخوک عمرا «۳»، ای ما ضرب عمرا «۴» غیر اخیک. و قال اوس بن حجر: «۵»

إِلَّا يَد لَيْسَتْ لَهَا عَضْد

ابنی لبینی لستم بید

ای، غیر ید. و قال الله تعالی: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ ... «۶»، ای، غیر الله، و قال الشّاعر «۷»:

و هل يعذب إلّا الله بالنّار

نبتهم عذبوا بالنّار جارتهم

ای، غیر الله. بعضی دگر «۸» گفتند فعلی دگر «۹» مقدر است: و ما ارسلنا من قبلك إلا رجالا ارسلناهم بالبینات، و مثله قول الاعشى «۱۰»:

و ليس مجيرا إن أتى الحيّ خائف
و لا قائل «۱۱» إلا هو المتعيبا

و المعنى: فإنه «۱۲» يجير «۱۳» المتعيب. بالبينات، ای، بالدلائل و الحجج و الزُّبر، ای الکتب «۱۴»، یعنی ما پیغامبران «۱۵» را که فرستادیم از آدمیان به حجتها و کتابها فرستادیم. و «زبر» جمع زبور باشد فعول به معنی مفعول. و اشتقاق او از «زبر» است و آن نوشت باشد. وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذُّكْرَ، و ما فرستادیم به تو این قرآن تا بیان کنی برای مردمان آنچه بر تو فرستاده‌اند. وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ، و تا باشد که اندیشه کنند.

(۱). اساس: خیر، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها: این.

(۳). اساس: عمرو، با توجه به قم تصحیح شد.

(۴). آط، آب، آز: عمرو.

(۵). آز+ شعر.

(۶). سوره انبیا ۲۱ آیه ۲۲.

(۷). آب، آز+ شعر.

(۸-۹). آج، لب: دیگر.

(۱۱). آب، آز: و ما قائل.

(۱۲). قم: انه.

(۱۳). آط، آج، لب: الخبر، آب، آز: الخیر.

(۱۴). آج، لب: بالکتاب.

(۱۵ - ۱۰). آز، آب، آج، لب: پیغمبرانی.

ص: ۴۴

أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ، همزه استفهام است و معنی تفریع و تخویف «۱»، گفت: ایمن شده‌اند آنان که مکر می‌کنند و بدیها می‌اندازند از کافران مکه و جز ایشان از مشرکان که خدای تعالی زمین فرو برد بایشان «۲»؟ و گفته‌اند «۳»: از مقلوب است یعنی ایشان را به زمین فرو برد و آن «۴» در تازی راست است، در پارسی مقلوب می‌نماید برای آن که در مفعول اول «با» در آمده است، یقال: خسفت عینه «۵»، اذا غارت خسفا و خسف القمر اذا اسودّ خسوفا و خسف الله به الارض خسفا. أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ، یا عذاب به ایشان آید از آن جا که ایشان ندانند.

أَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ، یا بگیرد ایشان را در گشتن ایشان و آمد شدشان «۶» در راهها و سفرها و شبها و روزها «۷». فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ، ایشان خدای را عاجز نتوانند کردن.

أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ، یا بگیرد ایشان را بر تخووف. کلبی و ضحاک گفتند: «تخووف» تفعل باشد از خوف، یعنی گروهی را بگیرد به عذاب و گروهی را رها کند [۹۳-ر] تا آنان که مانده باشند که بترسند به عذاب از «۸» هلاک شدگان که مبادا که مثل آن به ایشان رسد، و دگر مفسران گفتند: مراد به تخووف، تنقص است و مراد نقصان ایشان است به هلاک، یعنی تنقصهم «۹» من اطرافهم و نواحیهم شیئا بعد شیء، یقال: تخوفه الدهر و تخوته إذا تنقصه و أخذ ماله، و تخوفه إذا تنقصه و أخذ من حافاته، و قال الشاعر «۱۰»:

كما تخوِّف «۱۳» عود النبعة السفن

تخوِّف السیر «۱۱» منها [تامکا «۱۲»] [قردا

و قال آخر:

سلاسل فی الحلوق «۱۴» لها صلیل

تخوِّف غدرهم ما لی و اهدی

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: تویبخ.

(۲). قم: با ایشان.

(۳). قم+ که این، بقیه نسخه بدلها+ این.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: این.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: عنه.

(۶). آط، آمدشان، آب، آز، آج، لب: آمدنشان.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم و آز: پشته‌ها ورودها، قم، آز: به شبها.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: آن.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: نقصهم.

(۱۰). آب، آز+ شعر.

(۱۱). اساس: الناس، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.

(۱۲). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۱۳). اساس: ترمو و، که با توجه به قم دیگر نسخ و مآخذ شعر تصحیح شد.

(۱۴). آج، لب: الخلوف.

ص: ۴۵

و از عبد الله عباس روایت کردند که او گفت: علی تخوف، أی علی تفریح. فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ، که خدای شما بر شما مهربان و بخشاینده است، برای آن تعجیل نمی‌فرماید به عقاب و مهلت داده است این کافران را تا باشد که اندیشه کنند و با راه حق آیند.

أ وَ لَمْ يَرَوْا، حمزه و کسائی و خلف خواندند: أو لم تروا، به «تا» ی خطاب و باقی قرأ به «یا» خواندند، خبرا عن الغایب حملا علی قوله: أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ، و قوله: أَوْ يَأْتِيَهُمْ، و قوله: أَوْ يَأْخُذَهُمْ. حق تعالی گفت: نمی‌بینند و نظر نمی‌کنند «۱» و اندیشه نمی‌کنند «۲»، إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ، بآنچه «۳» خدای آفریده است بر عموم گفت و اگر چه لفظ صالح است

خصوص را، آنگه به «من» تبیین تخصیص کرد گفت: **مِنْ شَيْءٍ**، از چیزی و مراد به این شیء جسمی قائم است که آن را سایه باشد به قرینه **يَتَفَيَّوُا ظِلَالُهُ**. و معنی لفظ آن است که يرجع، من فاء إذا رجع.

عبد الله عباس گفت: يرجع من موضع إلى موضع، از جایی به جایی «۴» می شود سایه آن به گردیدن آفتاب از او. و بعضی دگر گفتند «۵»: **يَتَفَيَّوُا**، أي يقع فيه، من الفیء، و هو الظل بعد الزوال، و آن سایه را که بامداد باشد پیش از آفتاب عرب آن را ظل خوانند «۶» و آن که از پس زوال باشد آن فیء خوانند من فاء إذا رجع قال الشاعر «۷»:

فلا الظل من برد الضحى تستطيعه
و لا الفیء من برد العشى «۸» تذوق «۹»

عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ، از راست و چپ برای آن که بامداد که آفتاب بر آید سایه چیزها از دست راست قبله بیفتد «۱۰» باز چون زوال آفتاب بیاید سایه آن چیزها از دست چپ بیوفتند. و برای آن یمین به وحدان گفت و شمائل به جمع، که آن واحد در جای جمع نهاد، چنان که شاعر گفت:

بفی الشامتين التراب إن «۱۱» كان هدني
رزية شبلي مخدر في الضراغم

(۲-۱). آج، لب: نمی کنید.

(۳). آط، آج، لب: با آنچه.

(۴). همه نسخه بدلها: با جای.

(۵). آط: گفتن.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: گویند.

(۷). آب، آز+ شعر.

(۸). اساس: العشا، با توجه به نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۹). قم: یذوق.

(۱۰). قم: بیوفتد.

(۱۱). قم: لئن.

ص: ۴۶

أراد: بأفواه، وقال آخر:

الواردون و تیم «۱» فی ذری «۲» سبیا قد عضّ أعناقهم جلد الجوامیس «۳»

أراد: جلود الجوامیس. و وجهی دگر آن است که یمین بر جنس گفت و جنس صالح باشد واحد «۴» و جمع را. و ابو عمرو و یعقوب خواندند: تنفیواً، به «تا» و باقی قرأً به «یا». آن که به «تا» خواند برای آن که گفت که «۵» جمع است و جمع مؤنث باشد. و آن که به «یا» خواند برای آن که گفت: ظلال بر وزن واحد است، چون جدار و حمار. و قوله: **سُجِّدًا لِلَّهِ**، ای مایلات، من قوله «۶»: **سجدت النّخله اذا مالت، و اسجدت النّاقة إذا أملتھا لتركبھا.** آنکه آن مثل «۷» را بر سبیل تشبیه سجده خواند.

مجاهد و قتاده و ضحاک گفتند: به اوّل روز همه سایه‌های چیزها خدای را سجده کنند «۸» و به آخر روز هم چونین «۹». عبد الله عمر گفت که رسول - علیه السلام - گفت:

هیچ چیز «۱۰» نباشد و إلاّ خدای را پیش از نماز «۱۱» و پس از زوال سجده کند، آنکه این آیت بر خواند: **يَتَقَيُّوا ظِلَالَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ.** و هم چونین «۱۲» در خبر آمد: که چون کافر سجده کند بت را سایه او سجده کند خدای را و تأویل آیت و اخبار آن است که گفتیم. **وَهُمْ دَاخِرُونَ**، ای، صاغرون خاضعون. يقال: دخره دخرا إذا اذلّ «۱۳»، و دخر هو إذا ذلّ «۱۴»، قال ذو الرّمّة:

فلم يبق إلاّ داخر «۱۵» فی مخیّس و منجر فی غیر أرضک فی جحر

و وجهی دگر گفتند، در تأویل آیت که سجدا و قوله:

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ. و قوله:

(۱). آز: الواردون یتیم.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: ذراء.

(۳). آط، الحوامیش، آب، آز: الجوامیش.

(۴). قم + را.

(۵). قم: ندارد.

(۶). همه نسخه بدلها: قولهم.

(۷). قم: میل، بقیه نسخه بدلها: میل.

(۸). همه نسخه بدلها: کند.

(۹). همه نسخه بدلها: همچنین.

(۱۰). قم: هیچیز، لب: هر چیز.

(۱۱). همه نسخه بدلها + پیشین.

(۱۲). همه نسخه بجز قم، همچنین، قم: در خبر چنین آمد.

(۱۳). همه نسخه‌ها: اذل.

(۱۴). آب، آز: اذل.

(۱۵). قم: داخرا.

ص: ۴۷

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ «۱» ...، أَى، يَدُلُّ عَلَى خَالِقِ لَهُ [۹۳-پ] مُسْتَحَقٌّ لِلسَّجُودِ وَالتَّسْبِيحِ، خدای را سجده کنند
«۲» هر چه در آسمانها و زمین است، بر این تأویلهای که گفتیم. مِنْ دَابَّةٍ، «من» تبیین راست «۳»، از رونده‌ای. وَ الْمَلَائِكَةُ، و از
«۴» فریشتگان او را سجده کنند، وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ، و تکبر نکنند و بزرگواری.

يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ، ترسند از خدای خود از بالای ایشان. و در تأویل او دو قول گفتند: یکی آن که یخافون عقاب ربهم
من فوقهم، علی حذف المضاف و اقامة المضاف إليه مقامه. و عقاب که آید از بالای سر ایشان آید. و وجه «۵» دیگر آن که
چون خدای تعالی موصوف است بآنه علی و متعال، بر سبیل توسع، فوق در حق او اجراء کرد. و وجهی دگر آن است که این

کنایت است از قدرت و قهر و غلبه چنان که ما قاهر را گوئیم زبر دست «۶» است، و مثله قوله: وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ «۷»، و قوله: حکایه عن فرعون: وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ «۸». وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ، «۹» بکنند این فریشتگان آنچه ایشان را فرماید و هیچ نافرمانی نکنند، چنان که گفت:

لَا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ «۱۰».

و گفتند: معنی آیت آن است که هر چه دون اوست همه خاشع و خاضع اویند چنان که گفت: مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا «۱۱».

أَمَّا قوله: وَالْمَلَائِكَةُ، تخصیص به ایشان به ذکر با آن که ایشان از جمله آناناند که در آسمان و زمین اند، جاری مجرای آن است که گفت: وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِیْكَالَ ... «۱۲»، و قوله: وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ ... «۱۳»، و وجهی دگر آن است که ملائکه را برای آن عطف کرد بر دابّه که ملائکه

(۱). سوره بنی اسرائیل ۱۷ آیه ۴۴.

(۲). همه نسخه بدلها: کند.

(۳). قم: تبیین است.

(۴). همه نسخه بدلها: و نیز.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: وجهی.

(۶). آط: زور دست.

(۷). سوره انعام ۶ آیه ۶۱.

(۸). سوره اعراف ۷ آیه ۱۲۷.

(۹). همه نسخه بدلها بجز آب + و.

(۱۰). سوره تحریم ۶۶ آیه ۶.

(۱۱). سوره هود ۱۱ آیه ۵۶.

(۱۲). سوره بقره ۲ آیه ۹۸.

(۱۳). سوره احزاب ۳۳ آیه ۷، جمیع نسخه بدلها + و این را تخصیص بالذكر خوانند.

ص: ۴۸

را بر زمین دیب «۱» نباشد. و وجهی دگر آن که اعتقاد ایشان در فریشتگان آن بود که دختران خداوند. خدای تعالی گفت: ایشان نیز مرا بندگان خاضع «۲» ساجدند.

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ، آنکه حکایت آن کرد که خدای تعالی خلقان را به توحید فرمود گفت: خدای تعالی گفته است «۳»: لَا تَتَّخِذُوا، دو خدای مگیری «۴» چه او بر حقیقت یک خداست. فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ، از من بترسی و ضمیر منصوب متصل «۵» برای آن تقدیم «۶» کرد تا دلیل کند که معنی آن است که از من بترسی و از جز من مترسی، و مثله قوله: إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ «۷»، نعبدک لا نعبد غیرک و نستعینک لا غیرک. و مثله قول الشاعر «۸»:

إِيَّاكَ أَدْعُو فَتَقَبَّلْ مَلَقِي

و قولهم فی المثل: إِيَّاكَ أَعْنِي «۹» و اسمعی یا جاره.

وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، او راست هر چه در آسمانها و زمین است، وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا، ای الطَّاعه. دین او راست، یعنی طاعت و اخلاص او راست. وَاصِبًا، ای دائماً ثابتاً. عبد الله عباس گفت: واصبا ای واجبا، و این قول مجاهد و قتاده و ضحاک و ابن زید است، و منه قوله: ... وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ «۱۰»، ای دائم، يقال:

منه و صب الدین یصب و صبا و صوبا. قال أبو الاسود:

یوما بدمّ الدهر أجمع واصبا

لا أبتغی الحمد القلیل بقاؤه

ای دائماً. و قال حسّان: «۱۱»

و هزیم رعدہ واصب

غیرته الریح تسفی «۱۲» به

و وصب، ألم باشد از رنج خستگی به دوام عمل، يقال: منه وصب یوصب وصباً، فهو وصب. قال الشاعر «۱۳»:

(۱). آز: دیب، آج، لب: دست.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب+و.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: خدای فرموده است.

(۴). قم، آب، آز، آج، لب: مگیرید دو خدای، آط: مگیری دو خدای.

(۵). همه نسخه بدلها: منفصل.

(۶). اساس: تقدیر، با توجه به قم و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۷). سوره فاتحه ۱ آیه ۴، همه نسخه بدلها+ای.

(۸-۱۱-۱۳). آب، آز+شعر.

(۹). همه نسخه بدلها: بجز قم: عنی.

(۱۰). سوره صافات ۳۷ آیه ۹.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: یسقی.

ص: ۴۹

و لا یعضّ علی شرسوفه الصّفر

لا یغمز السّاق من این و لا وصب «۱»

بعضی اهل معانی گفتند معنی آیت آن است که: طاعت او را رسد که دارند و اگر چه در او وصب و تعب باشد، چه طاعت بر وجه عبادت جز خدای را نسزد که منعم است بر مکلفان به اصول نعم. أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ، از جز خدای می‌بترسی؟

استفهام است بر سبیل انکار و تقریر و تهدید «۲».

وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ، در «ما» دو وجه گفتند: یکی آن که به معنی الّذی است و لکن متضمّن است معنی جزا را، برای آن در جواب او «فا» می‌آید، و مثله قوله: قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ... «۳»، و يقول القائل: مالک فهولی، و نشاید تا گوید: [۹۴-ر] «مالک» به رفع «لام»، فهولی با «فا»، برای آن که چیزی است «۴» نه بر طریق جزا. و وجه دوم آن است که «ما» جزاست و فعلی در او مضمّر باشد و تقدیر آن که: و ما یکن من نعمة بكم فمن الله. و هر چه هست به شما از نعمت «۵» خدای است - جلّ جلاله - چه منعم بر حقیقت اوست و نعمت همه منعمان موقوف است بر نعمت او از اصول نعم که حیات و قدرت و شهوت و نفرت و کمال عقل است پس همه نعمتها مضاف است با او بهری به اصالت بهری با آن که به واسطه «۶»، همه نعمت اوست. ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمْ الضُّرُّ، پس آنکه چون بلایی برسد و آفتی و بیماری، فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ، با او گریزی و فرج با او کنی و او را بخوانی و استغاثه با او کنی. و اصل او از «جوار» باشد و آن آواز گاو باشد «۷» چون آواز «۸» منکر کند از ترس یا از گرسنگی. و قال الاعشى يصف بقرة «۹»:

و طافت «۱۰» ثلاثا بين يوم و ليلة
و كان النّكیر أن تضيف و تجأرا

و قال ایضا «۱۱»:

(۱). اساس: نصب، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد.

(۳). سوره جمعه ۶۲ آیه ۸.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: این خبر است.

(۵). همه نسخه بدلها + از.

(۶). قم: و بهری به واسطه پس، دیگر نسخه بدلها: و بهری با آن که به واسطه.

(۷). همه نسخه بدلها: بود.

(۸). همه نسخه بدلها: آوازی.

(۹-۱۱). آب، آرزو، شعر.

(۱۰). آب، فطاف، آج، لب: وظافت.

ص: ۵۰

بناه و صلب «۱» فیه و صارا

و ما ایلی علی هیکل

طورا سجودا و طورا جوارا

یراوح من صلوات المللیک

و قال عدی بن زید «۲»:

بابیل «۴» کلما صلی جار

إنتی و الله فاقبل حلفی «۳»

ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ، چون آن بلا کشف کند و بردارد و برگشاید از شما که بنگری جماعتی از شما باو «۵» شرک آرند تا در رنج و بلا باشند اخلاص بیشتر کنند چون بلا برود با سر کفر و شرک روند.

لِيَكْفُرُوا، تا کفران آرند به آن نعمت که ما ایشان را داده باشیم. فَتَمَتَّعُوا، برخوردار شوی که بدانی عاقبت و مال کفر خود، و این بر سبیل تهدید و وعید گفت.

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ، آنکه باز نمود که این کافران از مال و آنچه ما ایشان را نصیب داده‌ایم و روزی کرده نصیبی می‌کنند آن را که نمی‌دانند از بتان که ایشان مستحق آنند چه در ایشان خیری و شری و نفعی و ضرری نیست و شرح این در سوره الانعام رفته است، فی قوله: وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا «۶»- الاية. آنکه قسم یاد کرد و سوگند خورد و گفت: تَاللَّهِ، به خدای که ایشان را پیرسند از آنچه می‌کنند و آن دروغ که می‌گویند و فرو می‌بافند «۷». آنکه حق تعالی بیان کرد آن محال را که ایشان گفتند و اعتقاد کردند از آن که فریشتگان را دختران «۸» خدای خواندند.

گفت «۹»: وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ، می‌کنند خدای را دختران. و این جعل به معنی قسمت «۱۰» است و مثله قوله: وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِائاً «۱۱».

(۱). اساس: صلت، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.

(۲). آب، آز+ شعر.

(۳). قم: خلقتی، آط: خلقتی، آب، آز، آج، لب: خلقتی.

(۴). اساس: باشل، که با توجه به دیگر نسخه‌ها و مآخذ بیت تصحیح شد.

(۵). قم: با او.

(۶). سوره انعام ۶ آیه ۱۳۶.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: فرا می‌یافتند.

(۸). لب: دختر.

(۹). قم: گفتند.

(۱۰). همه نسخه بدلها: تسمیت.

(۱۱). سوره زخرف ۴۳ آیه ۱۹.

ص: ۵۱

حق تعالی خود را از آن تنزیه کرد، گفت: سُبْحَانَهُ، منزّه است او و دور از آنچه به او لایق نباشد. وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ، و ایشان را باشد آنچه خواهند و آرزوی ایشان بود «۱» از پسران و فرزندان نرینه. و محل «ما» از اعراب محتمل است دو وجه را: یکی نصب، حملا علی قوله: وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ، من البنین، تا مفعول «یجعلون» باشد. و وجه دیگر رفع، بر ابتدا، «و لهم» در جای خبر او باشد، و التقدير:

و لهم البنون.

وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ، چون بشارت دهند یکی را ایشان را به فرزندی [مادینه] «۲» همه روز سیاه روی باشد از اندوه. و «ظَلَّ» از اخوات «کان» باشد در عمل، و معنی آن باشد که همه روز کاری کند، و مصدر او «ظَلُول» باشد. وَ هُوَ كَظِيمٌ «۳»، عبد الله عباس گفت: حزین. ضحاک گفت: کمید، و آن دل تنگی باشد «۴» که دم نزنند «۵» از دل تنگی. و اشتقاق او از کظامه بود و آن بیستن سر قریه باشد.

يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءٍ، - الایه، پنهان می‌شود از مردمان از بدیء آن بشارت که او را داده باشند آنگاه اندیشه می‌کند که از دو کار بد با او چه کند «۶». أ يُمَسِّكُهُ عَلَىٰ هُونٍ، بدارد او را بر هوان و مذلت و خواری، أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ، یا در خاک پنهان کند او را؟ یعنی واد کند «۷» و او را زنده در گور کند. و الهون [۹۴-پ]، الهوان، قال الشاعر «۸»:

لست بوقاف علی الهون

و قال الحطیئة: «۹»

علی رغمه «۱۲» ما أثبت الحبل «۱۳» حافره

فلما خشينا «۱۰» الهون و العیر «۱۱» ممسک

(۱). قم: باشد.

(۲). با توجه به سیاق عبارت از قم افزوده شد.

(۳). اساس: کضیم.

(۴). قم + از اندوه.

(۵). قم: که مردم نزنند.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: کنند.

(۷). آط: و اداء کند، آج، لب: داده کند.

(۸-۹). آج، آز + شعر.

(۱۰). همه نسخه بدلها: خشیت.

(۱۱). آج، لب: الغیر.

(۱۲). آج، لب: زعم.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: الخیل.

ص: ۵۲

ألا ساء ما يحكمون، الا و بد حکم «۱» است آنچه ایشان می‌کنند. و آن آن بود که در جاهلیت کسی را دختر «۲» آمدی او را زنده در گور کردندی «۳» از دو وجه: یکی از ترس «۴» درویشی چنان که خدای تعالی گفت: وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ... و دیگر آن که تا ناسزائی به خواستن او فراز نیاید، چنان که شاعر «۶» گفت در تشکی «۷» از مثل این حال:

ليستاد منها «۸» إن شتونا لياليا

تبغى ابن كوز و السفاهة كاسمها

بأن أبت مرزياً «۱۰» عليك و رازبا «۱۱»

فما أكثر «۹» الأشياء عندى حزاة

غذا الناس مذ قام النبيّ الجواريا

فلا تطلبنها «۱۲» يابن كوز فإنه

و اعناقنا من الإباء كماهيا

و إن التي «۱۳» حدتتموا في أنوفنا «۱۴»

چون اسلام آمد خدای تعالی در این معنی آیات فرستاد و نهی کرد از این. و رسول - علیه السلام - بر این تهدید کرد و عمی بود فرزددق را نام او صعصعه. او چون خیر یافت «۱۵» که کسی را دختر آمده است او را چند شتر به هدیه فرستادی تا او در وجه تجهیز او کردی و او را زنده دفن نکردی «۱۶». فرزددق این در جمله مفاخر خود باز گفت، فی قوله:

ألا ساء ما يحكمون، نظيره قوله: ألكم الذكر وله الأنتى، تلك إذا قسمة ضيزى، «١٨».

-
- (١). همه نسخه بدلها بجز قم: حكى.
 - (٢). همه نسخه بدلها بجز قم: دختران.
 - (٣). همه نسخه بدلها: كردى.
 - (٤). همه نسخه بدلها: يكى ترس.
 - (٥). سوره بنى اسرائيل ١٧ آيه ٣١.
 - (٦). قم: شاعرشان، ديگر نسخه بدلها: شاعر ايشان.
 - (٧). همه نسخه بدلها بجز قم و آج: تشنگى.
 - (٨). همه نسخه بدلها: منّا.
 - (٩). همه نسخه بدلها: اكبر.
 - (١٠). آط، آب، آز: مزربا.
 - (١١). همه نسخه بدلها بجز قم: زاريا.
 - (١٢). آط: تطلينها.
 - (١٣). قم: الذى.
 - (١٤). آج، لب: انوقنا.
 - (١٥). همه نسخه بدلها: يافتى.

(۱۶). همه نسخه بدلهای بجز قم و آط: کردی.

(۱۷). اساس: تؤید، به قیاس نسخه آج تصحیح شد.

(۱۸). سوره نجم ۵۳ آیات ۲۱ و ۲۲.

ص: ۵۳

لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ، گفت: آنان را که به قیامت ایمان ندارند از کافران، ایشان را مثل بد باشد از احتیاج به فرزند و شهوت فرزند نرینه و کراهت مادینه و خوف درویشی و رغبت نا کردن اکفاء در وی و اقرار دادن بر خود به بخل چنان که رسول - علیه السلام - گفت:

أَكْبَرُ الْكِبَائِرِ أَنْ تَجْعَلَ «۱» لِلَّهِ نَدَاءً، «۲» وَ هُوَ خَلْقَكَ، «۳» ثُمَّ تَقْتُلُ، «۴» وَلَدَكَ خَيْفَةً، «۵» أَنْ يَأْكُلَ، «۶» مَعَكَ ثُمَّ أَنْ تَزْنِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ «۷».

گفت:

بزرگتر کبیره‌ای آن است که با خدا همتا «۸» بداری و او آفریدگار تو است و فرزندت را بکشی ترس آن را که با تو نان خورد، پس آنکه «۹» با زن همسایهات «۱۰» زنا کنی. وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى، و خدای را باشد و او را رسد مثل بلندتر، بعضی مفسران گفتند:

مراد شهادت آن لا إله إلا الله، است «۱۱». و بعضی اهل تأویل گفتند: مراد به مثل صفت است، یعنی صفات بد مذمومه کافران راست و صفات علیا و مثل اعلی و اسماء حسنی خدای راست از آن جا که لایق به او این است و لایق به ایشان آن است. وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، و او خدایی است عزیز و محکم کار.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ، «۱۲» اگر چنان که خدای تعالی مردمان را بگیرد به ظلمی که می‌کنند از کفر و معصیت و ظلم بر خود و ظلم بر غیر، رها نکند بر پشت زمین هیچ رونده‌ای را. و قوله: عَلَيَّهَا، کنایت «۱۳» است از زمین، کنایه عن غیر مذکور، کقوله: حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ، «۱۴». وَ لَكِنْ يُؤَخَّرُهُمْ، و لکن به فضل و کرم خود تأخیر می‌کند ایشان را و مهلت می‌دهد تا بوقتی مسمی، نام زده کرده و آن منتهای آجال و انتقضای اعمار ایشان باشد. چون آن وقت آمده باشد که در سابق علم ما، صلاح ایشان در حیات تا آن جا بود، یک ساعت ایشان را باز پس ندارد، و نه نیز یک

(۱). آج، لب: یجعل، آز: نجعل.

(۲). آط، آب، آز: اندادا.

(۳). قم: خالقک، دیگر نسخه بدلها: خلقکم.

(۴). آج، لب: یقبل.

(۵). همه نسخه بدلها: خشية.

(۶). اساس: تاكل، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

(۷). قم: جارتک.

(۸). قم، همتای، آج، لب: همسایه.

(۹). قم، اط: آن که.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: همسایه.

(۱۱). قم: هست.

(۱۲). همه نسخه بدلها + گفت و.

(۱۳). قم: کنایت.

(۱۴). سوره ص (۳۸) آیه ۳۲.

ص: ۵۴

ساعت در پیش دارد «۱».

وَجَعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ، و می‌کنند خدای را آنچه ایشان کاره‌اند آن را از دختران، یعنی آنچه به خود نمی‌پسندند به خدای می‌پسندند. وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ، و زبانشان وصف دروغ می‌کند یعنی زبانشان دروغ می‌گوید. و اضافت فعل با آلت برای تحقیق اضافت فعل کرد با فاعلش، كما قال الله: بما قَدَّمَتْ يَدَاكَ، «۲»: فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ، «۳». أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى، دروغ این است «۴» که ایشان می‌گفتند که: ایشان را نیکویی خواهد بودن. و محلَّ «أَنَّ» مع اسمها و خبرها [۹۵-۹۶] نصب است بر بدل «كذب».

و عبد الله عباس و حسن بصری در شاذ خواندند: و تصف الالسنه الكذب، به ضمّ «كاف» و «ذال» و رفع «ه» «با» بر صفت السنة، و هو جمع كذوب، كرسول و رسل و صبور و صبر و شكور و شكر، یعنی وصف می‌کنند [زبانهای] «۶» دروغزنان که

ایشان را نیکی خواهد بودن لا جرم، حقاً که ایشان را دوزخ خواهد بودن. **وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ**، عبد الله عباس گفت: انهم منسيون في النار، ایشان را در دوزخ فراموش کنند. و سعید جبیر گفت: «مبعدون»، بدور کرده باشند. مقاتل گفت: متروکون، رها کرده باشند. قتاده گفت: معجلون الی النار، ایشان را به دوزخ شتابانند **«۷»**. فرآء گفت: مقدمون إلی النار، ایشان را تقدیم کنند و پیش از همه کس به دوزخ برند. نافع خواند: «مفرتون» به کسر «را» مخفف، ای مسرفون. و ابو جعفر خواند: به کسر «را» مشدد ای مقصرون مضیعون امر الله، تقصیر کرده باشند و فرمان خدای ضایع کرده.

تَاللَّهِ، به خدای، و این «تا» از جمله حروف قسم است و بدل «واو» است و در هیچ اسم نشود مگر در این یک اسم که الله است. **لَقَدْ أَرْسَلْنَا**، به خدای که ما

(۱). همه نسخه‌ها بجز قم: ندارد.

(۲). سوره حج ۲۲ آیه ۱۰.

(۳). سوره شوری ۴۲ آیه ۳۰.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: آن است.

(۵). قم: ندارد.

(۶). اساس: ندارد، به قیاس با قم، افزوده شد.

(۷). قم: ایشان به دوزخ شتابند، آز: ایشان را به دوزخ شتا باشد کذا.

ص: ۵۵

فرستادیم پیغامبران را به امتان **«۱»** که از پیش تو بودند، چنان که تو را به اینان فرستادیم شیطان برای ایشان اعمال ایشان بیاراست، اعمالی خبیث که ایشان بر آن بودند از روی إغراء و إغواء و وسوسه. **فَهُوَ وَلِيُّهُمْ**، و **«۲»** امروز دوست ایشان است و متولی کار ایشان و به ایشان اولی‌تر. **وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**، و ایشان را در آخرت عذابی سخت مولم باشد.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ، آنکه حق تعالی باز نمود که غرض من در کتاب فرستادن به تو چیست. گفت: ما نفرستادیم کتاب قرآن به تو إلاً برای آن تا بیان کنی آن چیزها **«۳»** که در آن خلاف می‌کنند از دین و احکام. **وَهُدًى**، و بیانی باشد ایشان را و لطفی و رحمتی بر خصوص گروهی را که ایمان آرند. محلّ «هدی» و «رحمة» نصب است عطفاً علی محلّ قوله **«۴»**: (لیبین)، برای آن که تقدیر آن است که: إلاً بیانا و هدی و رحمة. و نصب جمله بر مفعول له باشد.

وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، وَ خَدَى تَعَالَى فَرُو فَرَسْتَادَ از آسْمَانِ آبِی، یعنی آب باران، وَ زَمِینَ را زنده کرد به او پس از آن که «۵» مرده بود. این بر سبیل توسّع و تشبیه است، زمین خشک بی بر و بی منفعت را مرده خواند برای آن که در او خیری و نفعی «۶» نباشد، وَ زَمِینَ با زرع و نبات را زنده خواند برای نفع و نموّ و زیادت را «۷». **إِنَّ فِی ذَٰلِکَ**، در این فعل که بیان کرد از باران فرستادن از آسمان وَ زَمِینَ شکافتن به نبات «۸»، آیاتی و بیّناتی و علاماتی و دلالتی هست آنان را که بشنوند به گوش دل و در او اندیشه کنند.

[سوره النحل (۱۶): آیات ۶۶ تا ۷۷]

وَ إِنْ لَكُمْ فِی الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةٌ لِّسُقُیْکُمْ مِمَّا فِی بُطُونِهِ مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِغًا لِّلشَّارِبِینَ (۶۶) وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِیلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکْرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَآیَةً لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ (۶۷) وَ أَوْحَى رَبُّکَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِ مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتًا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشُونَ (۶۸) ثُمَّ کَلِمَی مِنْ کُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکَ ذَلَّلًا یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِیهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَآیَةً لِّقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ (۶۹) وَ اللَّهُ خَلَقَکُمْ ثُمَّ یَتَوَفَّاکُمْ وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ إِلَى أَرْضِ الْعُمُرِ لَکِی لَا یَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَیْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ قَدِیرٌ (۷۰)

وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَکُمْ عَلَى بَعْضٍ فِی الرِّزْقِ فَمَا الَّذِینَ فَضَّلُوا بَرَادِی رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ فَهُمْ فِیهِ سَوَاءٌ أ فَبِנِعْمَةِ اللَّهِ یَجْحَدُونَ (۷۱) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوَاجًا وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَزْوَاجِکُمْ بَیِّنَ وَ حَفِذَةً وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ أَ فَبِالْبَاطِلِ یُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ یتَفَكَّرُونَ (۷۲) وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا یمْلِکُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ شَیْئًا وَ لَا یَسْتَطِیعُونَ (۷۳) فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۷۴) ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوکًا لَا یَقْدِرُ عَلَى شَیْءٍ وَ مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنْ رِزْقِنَا حَسَنًا فَهُوَ یُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ یَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لَا یَعْلَمُونَ (۷۵)

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَیْنِ أَحَدُهُمَا أُبْکَمٌ لَا یَقْدِرُ عَلَى شَیْءٍ وَ هُوَ کُلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَیْنَمَا یُوجِّهُهُ لَا یَأْتِ بِخَیْرٍ هَلْ یَسْتَوِی هُوَ وَ مَنْ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ (۷۶) وَ لِلَّهِ غَیْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا کَلَمَحِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۷۷)

[ترجمه]

و شما راست «۹» در چهار پایان عبرتی، می دهیم «۱۰» شما را

(۱). قم، آط، آج، لب: امتانی.

(۲). همه نسخه بدلهای: او.

(۳). قم، آط، آب، آز+ را.

(۴). قم: علی قوله.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: پس آن که.

(۶). آج، لب: نفعی و خیری، آز: چیزی و نفع.

(۷). قم: نمود زیادت را، آط، آز، آب، آج: نمو و زیادتی، لب: نمود زیادتی.

(۸). قم: ندارد.

(۹). قم: و بدرستی که شما را.

(۱۰). قم: شراب می دهیم.

ص: ۵۶

از آنچه در شکمهای آن است از میان سرگین و خون شیری ویژه گوارنده برای خوردگان.

و از میوه‌ها درخت «۱» خرما و انگورها می‌گیری «۲» از او آنچه مستی کند و روزی نکو «۳» در آن «۴» دلیلی است گروهی را که خرد «۵» دارند.

وحی کرد خدای تو به مگس «۶» انگبین که بگیری از کوهها خانه‌ها و از درختان «۷» و از آنچه چفته می‌بندند.

پس بخوری از هر «۸» میوه‌ها و بروی «۹» بر راههای خدایت مسخر بیرون آید «۱۰» از شکمهای ایشان شرابی بخلاف یک دیگر گونه‌های آن در وی شفا است «۱۱» مردمان را «۱۲» در آن دلیلی هست گروهی را که اندیشه کنند.

و خدای بیافرید «۱۳» شما را پس جان بستاند شما را و از شما کس باشد که باز برند با خسیس‌تر عمری تا نداند «۱۴» از پس دانش چیزی که خدای دانا و تواناست.

[۵۹-پ]

و خدای تفضیل «۱۵» داد بهری را از شما بر بهری در روزی، نیستند آنان که ایشان را

(۱). قم، آط، آب، آج، لب: درختان.

(۲). قم + شما.

- (۳). قم، آط، آب: نیکو.
- (۴). قم: بدرستی که در این.
- (۵). قم: خبر.
- (۶). قم: منج.
- (۷). قم، آط، آب: درخت.
- (۸). قم، آط، آب: همه.
- (۹). قم: پس بروی.
- (۱۰). آط، آب: برون آرد.
- (۱۱). قم: در او شفای است.
- (۱۲). قم + بدرستی که.
- (۱۳). آط، بیافریده.
- (۱۴). آط: ندانند.
- (۱۵). آب: فضل.

ص: ۵۷

تفضیل دادند، باز دهنده «۱» روزیشان بر آنان که مالک است دستهایشان «۲» ایشان در آن باشند راست «۳»، به نعمت خدای انکار می‌کنند «۴»!

و خدای کرد برای شما از تنهای شما جفتان «۵» و کرد برای شما از جفتان شما پسران «۶» و نوادگانی و روزی داد شما را از پاکیها «۷»، به باطل می‌بگردند و به نعمت خدای ایشان کافر می‌شوند؟

می «۸» پرستند از فرود خدای آنچه ندارد «۹» برای ایشان روزی از آسمانها و زمین چیزی و نتوانند.

نزنی «۱۰» برای خدای «۱۱» مثلها «۱۲» که خدا داند «۱۳» و شما ندانی «۱۴».

بزد خدای مثلی بنده‌ای در ملک «۱۵» قادر نباشد «۱۶» بر چیزی و آن که «۱۷» روزی داده باشیم او را از ما روزی نکو و هزینه «۱۸» کند از آن پنهان و آشکارا [ای راست باشند] «۱۹»، سپاس خدای را بل بیشترین «۲۰» ایشان ندانند «۲۱».

(۱). اب رد کنند.

(۲). قم، اط، آب، آج، لب: دستهای ایشان.

(۳). قم: به آراستند، اط: راست‌اند، آب: برابرد.

(۴). اساس: می‌کنی، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.

(۵). قم: جفتانی.

(۶). قم: پسرانی.

(۷). قم: اط، آب، آج، لب: خوشیها.

(۸). قم، اط، آب، آج، لب: و می‌پرستند.

(۹). قم: قادر نیست.

(۱۰). قم: پس مزنی شما، آب: مزنید.

(۱۱). قم، اط: خدای را.

(۱۲). قم: ماندها.

(۱۳). اب: خدای می‌داند.

(۱۴). قم: نه ندانی، آب: نمی‌دانید.

(۱۵). اط: نتواند و، آب: نتوانند و.

(۱۶). آب: نباشند.

(۱۷). قم، اط، آب، آج، لب: آن کس که.

(۱۸). قم، آط، آب: نفقه.

(۱۹). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۲۰). قم، آط، آب: بیشتر.

(۲۱). قم: نمی‌دانند.

ص: ۵۸

و بزد خدای مثلی: دو مرد یکی از ایشان گنگ باشد قادر نبود بر چیزی و او گران باشد بر خداوندش هر کجا فرستد او را نیاید به چیزی. راست بود او و آن کس که فرماید داد «۱» و او بر ره راست باشد؟

و خدای راست نهان «۲» آسمانها و زمین و نیست کار قیامت الا چون نگریدن «۳» چشم یا آن نزدیکتر «۴» که خدای بر همه چیزی تواناست «۵».

قوله تعالی: **وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ قَدِيمًا** - جلّ جلاله - در این چند آیت تذکیر کرد ما را و یاد داد بعضی نعمتهای او بر ما، تا ما شکر آن کنیم تا این «۶» نعمت بر ما پاینده شود و زیادت گردد، و نیز برای آن تا ما نظر و اندیشه کنیم «۷» در او و ما را علم بر علم و بصیرت بر بصیرت زیادت شود تا مستحقّ ثواب شویم. گفت: شما را در این چهار پایان عبرتی هست از شتر و گاو و گوسفند، و عبرت آن باشد که چون در او نگرند «۸» به او اعتبار بر گیرند «۹». و این جا «۱۰» در جای دلالت است **نُسْفِيكُمْ**، شراب می‌دهیم شما را. نافع و ابن عامر و ابو بکر عن عاصم خواندند: «نُسْفِيكُمْ» به فتح «نون»، آنگه اهل لغت خلاف کردند در آن که فرق چه باشد بین سقی و اسقی.

بعضی گفتند: هر دو به یک معنی باشد و هر دو لغت است، کقولهم: سری و اسری، و به قول لبید استشهاد کردند که گفت:

نمیرا و القبائل من هلال

سقی قومی بنی نجد «۱۱» و أسقی

(۱). قم: به داد.

(۲). قم، آط، آج، لب: نهانی.

(۳). قم: برهم زدن، آط، آج، لب+به.

(۴). قم، آط، آب، آج، لب + است.

(۵). آط، آب، آج، لب: قادر است.

(۶). همه نسخه بدلها: تا آن.

(۷). قم: نظر کنیم و اندیشه کنیم، دیگر نسخه بدلها: اندیشه و نظر کنیم.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: در نگرند.

(۹). قم: اعتبار گیرند.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: و آن جا.

(۱۱). همه نسخه بدلها: بنی مجد.

ص: ۵۹

کسائی گفت: سقیته آن باشد که او را یک شربت دهی، و اسقیته آن باشد که او را شربی «۱» دائم کنی «۲» از جویی یا از شیر چهار پایی «۳». بعضی «۴» گفتند: سقیته ماء و اسقیته، جعلت له شربا، ای نصیبا، پس آنچه به دست بدهی تا به دهن باز خورد فعل از او سقیته آید، و آنچه بدهی تا زرع او بخورد «۵»، اسقیته کذی «۶». بعضی «۷» گفتند: سقیته بیدی و اسقیته، دعوت له بالسقیا «۸»، ای قلت له سقاک الله. قال ذو الرمة:

فما زلت أبکی عنده وأخاطبه

وقفت علی ربع [لمیة «۹»] ناقتی

تکلمنی أحجاره و ملاعبه

و اسقیه «۱۰» حتی کاد ممّا أبته

و قوله: **مِمَّا فِي بُطُونِهِ**، در آن که چرا کنایت مذکر گفت و در پیش جمع رفته است و جمع مؤنث باشد خصوصا جمع تکسیر، سه قول گفتند: [۹۶-ر] یکی آن که انعام و نعم به یک معنی آمده است او ردّ «۱۱» کنایت با واحد کرد. سیبویه گفت: اسم واحد بر افعال آمده است و آنشد:

و طاب ألبان «۱۲» اللقاح فبرد

«۱۳» ذهب إلى اللبن. دوم آن که حمل بر معنی کرد، یعنی بطون ما ذکرناه من الأنعام» كما قال الصلّبان العبدی «۱۴»:

قبرا بمر و علی الطریق الواضح

إنّ السّماحة و المروءة ضمّنا

و لم تقل ضمّنتا لأنّه ذهب الى الجود و الاحسان. سیوم «۱۵» آن که او در معنی «ای» است، یعنی نسقیکم من بطون ایّ الأنعام لها «۱۶» لب، برای آن که همه چهار-

(۱). آط، آز: شربتی.

(۲). آط، آج، لب: کند.

(۳). قم: از شتر و چهار پای.

(۴-۷). همه نسخه بدلها: بهری دگر.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: از او باز خورد.

(۶). قم: گویی، دیگر نسخه‌ها: گویند.

(۸). اساس السقیا با توجه به همه نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۱۰). اساس: و اسقیته، به قیاس با نسخه قم و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۱). آب، آز: و ردّ، آج، لب: در او ردّ.

(۱۲). آب، آز: البات.

(۱۳). آز، آب: فیرد.

(۱۴). آب، آز+ شعر.

(۱۵). قم، آط، آج، لب: سهام، آب، آز: سیم.

(۱۶). همه نسخه بدلها: بها.

ص: ۶۰

پایی شیر ندارد «۱». ابو عبیده و اخفش گفتند: «نعم» را هم تذکیر کنند و هم تأنیث.

آن که تأنیث کند برای جمع کند، و آن که تذکیر کند برای لفظ کند. قال الشاعر فی تذکیره:

اکلّ «۲» عام نعم یحوونه یلحقه «۳» قوم و ینتجونه

اربابه نوکی «۴» فلا یحملونه

«۵» و بعضی تفسیر دادند علی الشیء و الشّخص، چنان که گفت: شاعر: «۶»

و عفراء أدنی الناس منی مودّة و عفراء عنی «۷» المعرض المتوانی

و قال آخر «۸»:

إذ الناس ناس و البلاد بغبطة و إذ أمّ عمّار صديق مساعف

مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ، از میان سرگین و خون شما را شیری دهد خالص گوارنده خوردگان را، نه بوی سرگین دراد و نه رنگ خون دارد.

عبد الله عباس گفت: چهار پای چون علف بخورد و در کرش او قرار گیرد، سرگین در زیر باشد و خون بر بالا و شیر در میانه «۹». پس قدیم تعالی جگر را بر این قسمت «۱۰» مسلط کرده است تا این هر سه ببخشد: خون به رگها فرستد و شیر به پستان و فرث در کرش رها کند. و نصب او بر مفعول دوم «نسقیکم» است.

و قوله: وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ، «۱۱»، و نیز شراب می دهیم شما را از میوهها، جمع «ثمرة» باشد و درختان خرما و انگور، یعنی انواع خرما و انگور. و روا باشد که «واو» استیناف بود، و التقدير: و يتخذون من ثمرات النخيل و الأعناب، تا «من» تعلق دارد به این فعل محذوف اتکالا «۱۲» علی بیانه من بعد، بقوله: تَتَّخِذُونَ مِنْهُ، و بر این قول «واو» عطف نباشد. تَتَّخِذُونَ، می گیری از او. ضمیر عاید است با

(۱). همه نسخه بدلها: نه همه چهار پایی شیر دارد.

(۲). همه نسخه بدلها: فی کلّ.

(۳). اساس: يلحقه، با توجه به قم و معنی بیت تصحیح شد.

(۴). اساس: او بآته نرکه، با توجه به قم تصحیح شد، آج، لب: له بآنه نوکی.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: فلا یخونه.

(۶). همه نسخه بدلها: چنان که شاعر گفت، آب، آز + شعر.

(۷). قم: منی.

(۸-۹). همه نسخه بدلها بجز قم: میان.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم و آز: قسم.

(۱۱). قم، آط، آج + ای، و نسقیکم من ثمرات النخيل و الاعناب.

(۱۲). اساس: ان الا، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

معنی، و هو ما یخرج من الشجر من التمر، برای آن تذکیر کرد. سَکَرًا، قومی گفتند:

مراد به «سکر» خمر است و به روزی نیکو سرکه است و دوشاب و خرما و میویز «۱» و آنچه حلال است از آنچه از خرما و انگور گیرند. گفت: از او خمر می‌گیری و روزی نیکو. و آنان که این قول گفتند، گفتند: این آیت پیش از تحریم خمر آمد، هنوز خمر حرام نبود برای آن که نشاید که خدای تعالی به حرام مَنّت نهد چه حرام محظور و ممنوع باشد، و در آیت دلیل است بر آن که حرام روزی نباشد که چرا «۲» حرام را قسمتی کرد و روزی را قسمتی. اگر حرام روزی باشد «۳» این قسمت محال باشد. و این قول که گفتیم که مراد به «سکر» خمر است، قول عبد الله مسعود است و عبد الله عمرو و سعید جبیر و ابو رزین و ابرهیم و حسن و مجاهد و کلبی و ابن ابی لیلی. و یک روایت از عبد الله عباس که گفت: «سکر» آن است که از میوه ایشان حرام است و رزق حسن آنچه حلال باشد «۴» قتاده گفت: اما «سکر» خمرهای [اعاجم] «۵» باشد و روزی نیکو این سرکه و دوشاب. شعبی گفت: «سکر» آن باشد که باز خوردند و رزق حسن آنچه بخورند «۶»، آن را بر مشروب «۷» تفسیر داد و این را بر ماکول.

عوفی روایت کرد از عبد الله عباس که او گفت: حبشه سرکه را «سکر» خوانند.

بعضی دگر گفتند: «سکر» نبیذ مسکر «۸» باشد از تقیع «۹» خرما و میویز «۱۰» چون [۹۶-پ] سخت شود و عصیر مطبوخ. و این قول ضحاک و شعبی است «۱۱» به روایت مجالد و قول نخعی و ابو روق است. والبی گفت از عبد الله عباس که: «سکر» نبیذ التمر باشد. و گفت: رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفته است: خمر آن بود که از انگور گیرند و سکر از خرما و تقیع «۱۲» از انگبین و مرز «۱۳» از گاورس «۱۴». ابو عبیده

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: میویز.

(۲). همه نسخه بدلها: خدای، آرز + تعالی.

(۳). قم: بودی.

(۴). همه نسخه بدلها: است.

(۵). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد.

(۶). آط، آج، لب: نخورند.

(۷). آط: مشرب.

(۸). آج، لب: سکر.

(۹). آج، لب: نفع.

(۱۰ - ۱۱). قم: ضحاک است و شعبی.

(۱۲). همه نسخه بدلها: بتع.

(۱۳). قم، آط: مزر، که بر متن راجح می نماید.

(۱۴). همه نسخه بدلها+ و غیرا از گندم. و من که رسولام، نهی می کنیم شمارا از هر چه مستی کند.

ص: ۶۲

گفت: سکر طعم باشد، يقال: هذا سکر لک، ای طعم و «أنشد»:

جعلت عیب «۱» الأکرمین سکرا

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، در این آیتی هست و علامتی و دلیلی مر عاقلان را که خرد کار بندند.

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ، وحی کرد خدای تو به نحل یعنی إلهام داد ایشان را، و مرجع معنی «۲» إلهام با علم بود جز که علم در عقلا مستعمل باشد و به إلهام در جز عقلا «۳»، و نحل، منح انگبین باشد و یکی «۴» را نحلة گویند من باب تمر و تمرة. أَنْ اتَّخِذِي، که بگیری از کوهها خانهها برای خود و نیز از درختان. وَمِمَّا يَعْرِشُونَ، و از آنچه مردم چفته می بندند. ابن زید گفت: مراد چفته رز است، و بعضی دگر گفتند: مراد سقفهاست «۵». ابو عبیده گفت: وحی در کلام عرب بر وجوه است: وحی نبوت، کقوله تعالی: إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ ... «۶»، و وحی به معنی امر باشد، کقوله تعالی: وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ ... «۷»، و گفته اند: این وحی هم إلهام است و القای فی القلب، و وحی به معنی اشارت است، فی قوله: فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا «۸»، ای أشار الیهم. وحی به معنی اسرار آمد، يقال:

أوحى إليه كلاما، اذا أسرَّ إليه، و منه قوله: يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا ... «۹»، و الوحى، الكتابة أيضا، كما قال لبيد:

كما ضمن الوحى سلامها

و اصل «وحي» القاء الشیء إلى الغير على وجه الاسرار. و وحی را تعدیه هم به «لام» کنند و هم به «الی». قال الله تعالى: بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا «۱۰». و بیشتر به «الی» تعدیه کنند، و قال العجاج:

وحي لها القرار، فاستقرت

(۱). اساس: غنب، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.

(۲). آب، آز، و معنی، آج، لب: منها.

(۳). قم: جز در عقلا.

(۴). آج، لب+ از آن.

(۵). آج، لب: اسقفهاست، آب، آز: چفته در است.

(۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۶۳.

(۷). سوره قصص (۲۸) آیه ۷.

(۸). سوره مریم (۱۹) آیه ۱۱.

(۹). سوره انعام (۶) ۱۱۲.

(۱۰). سوره زلزله (۹۹) آیه ۵.

ص: ۶۳

ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ، و نیز از جمله وحی که نحل را داد، آن است که گفت: گفتیم او را که از هر میوه پاکیزه بخور و این «کل» این جا به معنی استغراق نیست، بل چنان است که گفت: ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ... «۱»، و قوله: وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ... «۲»، و قوله: تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا ... «۳»، از هر میوه‌ای و شکوفه پاکیزه‌ای خوش بوی خوش طعم.

فَاسْئَلِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا، و بر راه خدا برو «۴» ذلول «۵»، یعنی مطیع و فرمان بردار.

بعضی دگر گفتند: حال است از «نحل». و بعضی دگر گفتند: حال است از «سبل» «۶». بر قول اوّل حال باشد از فاعل، و بر قول دوّم حال باشد از مفعول، یعنی، هیچ راه بر تو دشخوار «۷» نباشد که خواهی تا آن جا روی.

آنکه گفت: **يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ**، از شکم او بیرون می آید شرابی به رنگهای گوناگون: از سپید و زرد و سرخ «۸». **فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ**، در او شفاست مردمان را. در ضمیر خلاف کردند که عاید با کیست؟ مجاهد گفت: با قرآن، یعنی در قرآن شفاست مردمان را، و باقی مفسران گفتند: راجع است با شراب، یعنی عسل و این لایق است به ظاهر.

در خبر است که مردی به نزدیک رسول - علیه السّلام - آمد و گفت: یا رسول الله! برادرم را از درد شکم رنج می باشد، گفت:

اسقيه عسلا،

برو انگبین ده او را برفت و او را انگبین داد، باز آمد و گفت: یا رسول الله! سود نداشت. گفت: برو انگبینش ده،

صدق الله و كذب بطن اخيك،

که خدای راستیگر «۹» است و شکم او دروغزن.

برفت و انگبین داد او را، نیک شد. عبد الله مسعود گفت: العسل شفاء للناس و القرآن شفاء لما فى الصدور، انگبین شفای مردمان است و [۹۷- ر] قرآن شفای دلهاست، یعنی من الشكّ و الشبهه «۱۰». و هم او گفت: عليكم بالشفائين: القرآن «۱۱» و العسل،

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۰.

(۲). سوره نمل (۲۷) آیه ۲۳.

(۳). سوره احقاف (۴۶) آیه ۲۵.

(۴). لب: برود.

(۵). قم: ذلیل.

(۶). قم: سبیل.

(۷). آج، لب: دشوار.

(۸). همه نسخه بدلها: سپید و سرخ و زرد.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: راستگو.

(۱۰). همه نسخه بدلها: و الشبه.

(۱۱). آط، آب، آز: بالشفاء من القرآن، آج، لب: بین القرآن.

ص: ۶۴

بر شماسست که این دو شفا به کار داری: یکی قرآن «۱»، یکی انگبین. و لفظ «ناس» اگر چه ظاهر او عموم است حمل «۲» بر اغلب باید کردن «۳» و شفا دهنده بر حقیقت خداست «۴» - جلّ جلاله - و لکن به اسباب. **إِنَّ فِي ذَلِكَ**، در این که رفت آیاتی و علاماتی هست گروهی را که اندیشه کنند.

وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ، خدای بیافرید شما را، **ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ**، پس وفات دهد شما را و جان «۵» بردارد بر اختلاف احوالتان، بهری را به طفولیت و بهری را به برنایی و بهری را به کهلی و بهری را به پیری، و بهری را رها کند **إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ**، تا به عمری رذال تر «۶» و فرومایه تر. **يَقَالُ**: رذل یرذل رذالة و رذلته «۷» **أَنَا فَهوَ** مردول. عبد الله عباس گفت: معناه أسفل العمر. مقاتل گفت: پیری بغایت، ابن زید گفت: یعنی، خرفی و فرتوتی. بعضی دگر گفتند: هفتاد سال «۸» باشد، بعضی دگر گفتند: هفتاد پنج سال «۹» باشد. و این روایت اصبع نباته است از امیر المؤمنین علی - علیه السلام:

لکی لا يعلم «۱۰» بعد علم شیئا،

تا نداند چیزی پس از آنکه دانست، یعنی در این عمر از پیری و خرفی که باشد باز با حال طفولیت شود از نادانی هم چنان نادان شود که اول بود، «۱۱» ذکر و حفظ و ذهن و عقل نقصان یابد، و این «لام» به صورت «۱۲» «لام» غرض دارد و «لام» عاقبت است بر آن تفسیر که بیان کردیم چند جایگاه. **إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** «۱۳»، که خدای تعالی بر همه چیز قادر است، از تغییر و تصریف خلقان بر آن جمله که می خواهد.

وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ، آنکه بیان تفاوت ارزاق کرد به

(۱). همه نسخه بدلها + و.

(۲). آج، لب: ظاهر عموم است حمل او.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: کرد.

(۴). آط، آج، لب: و شفا دهنده خداست بر حقیقت.

(۵). آز، آب: چنان.

(۶). همه نسخه بدلها: رذل تر.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: رذلت.

(۸). قم: هفتاد ساله.

(۹). قم: هفتاد پنج ساله، دیگر نسخه بدلها: هفتاد و پنج سال.

(۱۰). اساس و همه نسخه بدلها بجز لب+من، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۱). لب+و.

(۱۲). همه نسخه بدلها: این «لام» صورت.

(۱۳). کذا در اساس، قم، آط، آب، آز، آج، لب: **إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ**، که با ذیل آیه انطباق دارد.

ص: ۶۵

حسب مصالح، گفت: خدای تفضیل می دهد بهری را از شما بر بهری در باب روزی به حسب مصلحت. چه حق تعالی قسمت روزی متفاوت فرموده است چنان که صلاح خلق شناخته است در اندکی و بسیاری و آن «۱» را که روزی فراخ است به آن که «۲» صلاح او در آن است، لقوله تعالی: **وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ، «۳»** آنکه بخل مردمان را وصف کرد گفت:

فَمَا الَّذِينَ فَضَّلُوا بِرَادِي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ، آنان را که ایشان را در روزی فضله «۴» کرده اند و زیادتى داده، آن زیادت «۵» و فضله بآنان «۶» نمی دهند که زیر دستان ایشانند از بندگان و پرستاران «۷» و رعایا و خدمتکاران تا متساوی شوند. در این باب این روا نمی دارند و روا می دارند که اصنام و طواغیت را در عبادت با من مساوات کنند و انباز دارند، و این بر سبیل مذمت و ملامت گفت در حق ایشان. این قول عبد الله عباس است و قناده و مجاهد. و وجهی دگر گفتند معنی آن است که اینان و ایشان «۸» که مفضل و منقوص اند در باب مرزوقی یکی اند هر دو گروه مرتزق اند از جهت من چه بی قوت و معونت من کس کس را روزی نتواند دادن «۹». **أَفَبِعِنْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ،** اینان به نعمت خدای انکار می کنند؟ و عاصم به روایت ابو بکر خواند:

«تجدون» به «تا» ی خطاب حملا علی قوله: وَ اللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ و دیگران به «یا» خواندند، خیرا عن الغائبین، لقوله تعالی: فَهَمُّ فِيهِ سَوَاءٌ.

عبد الله عباس گفت: آیت در ترسایان نجران آمد که ایشان گفتند:

المسیحُ ابنُ اللهِ «۱۰»، حق تعالی این آیت فرستاد بر سبیل مثل که: ایشان با من در عبادت شریک روا می‌دارند «۱۱». و مثله قوله فی سورة الروم:

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِّنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: آنان.

(۲). همه نسخه بدلها: یا تنگ.

(۳). سوره شوری (۴۲) آیه ۲۷.

(۴). قم، آط: فضله‌ای.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: زیادتی.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: با آنان.

(۷). آج، لب+ را.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: بر ایشان.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: داد.

(۱۰). سوره توبه (۹) آیه ۳۰.

(۱۱). قم، آط، آز، آب+ و با خود در روزی روا نمی‌دارند، آج، لب+ و با خود روزی روا نمی‌دارند.

فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ ﴿١﴾. وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا، حَقَّ تَعَالَى بِهٖ اٰیْتِ مَنَّتْ نِهَادِبِرِ خَلْقَانِ، كَقْتِ: خدای - جلّ جلاله - بیافرید برای شما هم از شما ﴿٢﴾ [٦٧- پ] زنانی که در استیناس جفت شما باشند و شما را ور ایشان ﴿٣﴾ قضای شهوت و نسل ﴿٤﴾ اولاد باشد، و ایشان را هم از جنس شما آفرید تا شما را انس باشد.

و گفته‌اند: مراد حواست که خدای تعالی او را از پهلوی چپ آدم آفرید. وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ، و کرد شما را از زنان شما فرزندان نرینه، و برای آن تخصیص کرد پسران را که ایشان به پسران شادمانه بودندی و به دختران دلتنگ. وَ حَفَدَةٌ، عبد الله مسعود و نخعی و سعید جبیر و أبو الضحی گفتند: مراد به حفده اصهاراند، یعنی اختان ﴿٥﴾ الرَّجُلِ عَلٰی بِنَاتِهِ، دامادان یعنی شوهران دختران مرد ﴿٦﴾. زَرَّ حَبِيشِ ﴿٧﴾ گفت: بر عبد الله مسعود قرآن می‌خواندم به این آیه رسیدم مرا گفت: دانی تا «حفده» چه باشد؟ گفتم: حشم مرد ﴿٨﴾. گفت: نه، و لکن دامادان او باشند، و این روایت والبی است از عبد الله عباس. عکرمه گفت و حسن و ضحاک و مجاهد «٩»:

خدم و حشم باشند، و ابو مالک گفت و مجاهد به روایتی «١٠»: أنصار و أعوان مرد باشند «١١»، من قول العرب: حفده، إذا أعانه. قال جميل:

بأكفهن أزمة الأجمال

حفد الولائد حولهنّ و أسلمت

عطا گفت: فرزندان و فرزند زادگان مرد باشند. قتاده گفت: چاکران مرد باشند، مقاتل و کلبی گفتند: «بنین» فرزندان کوچک‌اند و «حفده» فرزندان بزرگ.

مجاهد و سعید جبیر گفتند: فرزند فرزند باشد. ابن زید گفت: پسران زن باشند از شوهر دیگر، قتیبی گفت: اصل او از حفده است و آن متابعت گام باشد و سرعت مشی، یعنی اینان مسرع ﴿١٢﴾ باشند در خدمت و نصرت مرد. و در دعای وتر آمده است:

اللّهُمَّ إِنَّا إِلَيْكَ نَسْعِي وَ نَحْفَدُ،

أَي نَسْرَعُ، قَالَ الرَّاعِي:

(١). سوره روم (٣٠) آیه ٢٨.

(٢). همه نسخه بدلها بجز قم: برای شما هم از شما بیافرید.

(٣). همه نسخه بدلها: در ایشان.

(۴). همه نسخه بدلها + و.

(۵). آط: اختار.

(۶). آب، آز، آج، لب: خرد.

(۷). قم: آط، آب: زرین جیش، آز: زرین حبش.

(۸). قم، آج، لب: چشم.

(۹ - ۱۰). قم + که.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم و آج: باشد.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: مسروع.

ص: ۶۷

إذا الحداة على أكسائها حفدوا

كلفت مجهولها نوقا يمانية

و «فعله» از جمله بناهای جمع فاعل باشد، کالسفرة و البررة و الحملة. و رَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ، و روزی کرد شما را از ملاذ و مشتهیات حلال پاکیزه. أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ، به باطل ایمان می‌آرند؟ عبد الله عباس گفت: مراد اصنام است و به نعمت خدای کافرند یعنی «۱» توحید او؟ و گفته‌اند: مراد به باطل شیطان است که ایشان را بحیره و سائبه و وصیله و حام فرمود. و بنعمت الله، یعنی محللات که خدای تعالی مباح کرده باشد کافرند.

و يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ، و می‌پرستند فرود خدای، و گفته‌اند: جز خدای را ما لا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا. «ما» نکره موصوفه است، چیزی که مالک و قادر نیست بر ایشان که «۲» ایشان را روزی دهد از آسمان و زمین، نه از آسمان باران تواند «۳» آوردن «۴» و نه از زمین نبات رویاند «۵». و قوله: شَيْئًا، فرأء گفت: نصب او بر آن است که مفعول «رزق» است مصدر در او عمل فعل کرده است، کانه قال: أن يرزقوهم شيئاً، و مثله قوله: أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ، يَتِيمًا ... «۶»، و قوله: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا «۷»، جز که این نصب بر حال است و آن بر مفعول به و التَّقْدِيرُ: تكفتهم احياء و امواتا. و وجهی دگر در نصب او آن است که بدل «رزقا» باشد، و التقدير:

لا یملک لهم رزقا لا قلیلا «۸» و لا کثیرا. و لا یَسْتَطِیْعُونَ، و نتوانند و قادر نباشند.

فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ، با خدای تعالی امثال و اشباه «۹» فرو مداری بل او «۱۰» را یکی دانی که خدای داند خطای آن کس که او با خدای مثل و مانند بدارد و شما ندانی خطای آن از صواب، برای آن که نظر نکرده‌ای تا شما را به علم رساند.

آنکه حق تعالی مثل زد و گفت: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا، خدای مثلی بزد و آن آن است که بنده مملوک که بر هیچ قادر نباشد، یعنی مالک خود نباشد [۹۸-ر] و

(۱). قم + به.

(۲). قم: نیستند بر آن که، آج، لب: بر آن که.

(۳). آج، لب: توانند.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: آورد.

(۵). آج، لب: رویانند، آب: رویانید.

(۶). سوره بلد (۹۰) آیه ۱۴ و ۱۵.

(۷). سوره مرسلات (۷۷) آیه ۲۵.

(۸). قم: رزقا قلیلا.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: اشباه و امثال.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: واو.

ص: ۶۸

تصرفاتش مملوک بود بر او و آن را که ما «۱» او را روزی دهیم از خزاین خود روزی نیکو «۲» و او از آن جا نفقه می‌کند پنهان و آشکارا راست باشند با هم؟ یعنی «۳» نباشند، استفهامی است به معنی جحد.

در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که خدای تعالی مثل زد بنده بی مال بی تصرف مملوک را به کافر، و مؤمن را مثل زد به مرد «۴» سخی مال دار، یعنی چنان که آن دو با یک دیگر «۵» راست نباشند اینان نیز با یک دیگر راست نباشند، این قول

عبد الله عباس است و قتاده. مجاهد گفت: مثل زد خدای تعالی اصنام ایشان را به بنده چونین «۶» و خود را مثل زد به آزادی سخی بسیار مال بسیار خرج.

آنکه گفت: راست باشند «۷» با یک دیگر و این بر سبیل تقریب و توییح «۸» کافران گفت [تا تنبیه کند ایشان را بر خطایشان «۹» در عبادت اصنام و ترک عبادت خدای آنکه گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ، یعنی لا یستوون و الحمد لله، راست نباشد بحمد الله و منه.

بعضی دگر گفتند: الْحَمْدُ لِلَّهِ، برای آن گفت که این اصنام را که ایشان می پرستند مستحق هیچ حمد نیستند إنما حمد و سپاس بر حقیقت خدای راست - جل جلاله.

آنکه گفت [«۱۰»]: «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، بل بیشتر مردماننداند، یعنی کافران که این اندیشه نکرده باشند و تفکر ندانند و ایشان بیشترین قوم بودند.

آنکه مثلی دیگر زد، گفت: وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ، مثل زد دو مرد را:

یکی گنگ که «۱۱» قادر نباشد بر سخن گفتن و عاجزی و مدبری باشد [و او وبال و بار گران بود بر پسر عمش هر کجا فرستند او را چون باز آید خیری «۱۲» نیارد از مدبری و عاجزی] «۱۳» و بی آلتی و بی زبانی که نداند که مردمان چه گویند و او را چه جواب باید دادن «۱۴». او راست باشد با مردی عادل که عدل کند و عدل فرماید و بر ره راست

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: و آن که ما.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: نیک.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم + راست.

(۴). قم: مردی.

(۵). آب، آز: آن به یک دیگر.

(۶). قم، آب، آز، آج، لب: چنین.

(۷). آب، آز، به سیاست باشند، آج، لب: راست باشد.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: توییح و تقریب.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: خطای ایشان.

(۱۰ - ۱۳). اساس افتادگی دارد، از قم، افزوده شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: که او.

(۱۲). آط، آب، آز: چیزی.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم: داد.

ص: ۶۹

باشد؟ این مثل یاست که خدای «۱» زد اصنام بی حیات «۲» بی قدرت بی علم را با خود که قادر بی الت است و عالم بر کمال است و حیّ بی آفت است. قادر است بر هر چه خواهد چنان که خواهد. این دو بهم راست نباشند «۳»، یعنی کدام عاقل باشد که عبادت خدای موصوف به این صفات کمال رها کند و بت پرستد؟ و گفته اند: مثل مؤمن و کافر زد چنان که گفتیم در آیت اول و هر دو وجه محتمل است - و الله أعلم بمراده. و قوله: وَ هُوَ كَلٌّ، فَالْكَلُّ، النَّقْلُ. آنگه بر سبیل مبالغت وصف کرد مرد را به «۴» مصدر، كقولهم: بسر «۵» و عدل و صوم. و كَلٌّ عن الامر «۶»، اذا ثقل عنه فلم ينبعث اليه كلاً. و كلّ لسانه، إذا ثقل فلم ينبعث في الكلام. و كلّ الرجل من الإعياء كلالاً [بهذا المعنى، و كلّ السكّين كلولاً] «۷»، و كَلَّةٌ إذا لم يطرد. پس أصل همه یکی است.

عطا گفت: آیت در ابی خلف آمده و در حمزه عبد المطلب.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ، آنگه گفت، خدای راست علم غیب در آسمانها و زمینها و او مختص است به علم غیب و جز او نداند. و مَا أَمْرُ السَّاعَةِ، و کار قیامت نیست، در سرعت، آلا چنان که یکی از شما چشم برهم زند، یا نزدیک تر. و این تشبیهی است بر سبیل مبالغت و خدای بر همه چیز قادر است از این و جز این «۸». آیت در کافرانی آمد که استعجال می کردند قیام ساعت را و از رسول - علیه السلام - می پرسیدند که: أَيَّانَ مَرْسَاها «۹»، کی خواهد بود؟ [گفت، بگوی ای محمد که:

این غیب است و غیب جز خدای نداند، جز آن است که زود خواهد بود] «۱۰» از «۱۱» چشم زخم زودتر خواهد بودن «۱۲» بر طریق مثل «۱۳».

[سوره النحل (۱۶): آیات ۷۸ تا ۱۰۰]

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۸) أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۷۹) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَناً وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتاً تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثاثاً وَ مَتاعاً إِلَى

حِينَ (٨٠) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمْ الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بِأَسْكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ (٨١) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (٨٢)

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ (٨٣) وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (٨٤) وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ (٨٥) وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ (٨٦) وَ أَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (٨٧)

الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ (٨٨) وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (٨٩) إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِبْتِءِ ذِي الْقُرْبَى وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (٩٠) وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ (٩١) وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لُبِّسَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (٩٢)

وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٩٣) وَ لَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (٩٤) وَ لَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٩٥) مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٩٦) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٩٧)

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (٩٨) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (٩٩) إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (١٠٠)

[ترجمه]

خدای بیرون آورد شما را از شکمهای

(١). همه نسخه بدلها + تعالی.

(٢). آط، آب، آز: بی صوت، آج، لب: بی صورت.

(٣). همه نسخه بدلها: نباشد.

(۴). آج، لب: وصف کرده هر دو را.

(۵). همه نسخه بدلها: بر.

(۶). آج، لب: عن المراد.

(۷-۱۰). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: از این.

(۹). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۲.

(۱۱). قم: و آن.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: خواهد بود.

(۱۳). آط، آب، آز، آج، لب+ قوله تعالی.

ص: ۷۰

مادراتان، ندانستی چیزی و کرد شما را گوش و چشمها و دلها تا همانا شما شکر کنی.

«۱»

نبینی «۲» مرغان را مدلل کرده «۳» در هوای آسمان «۴»؟

نمی‌دارد ایشان را جز خدای. «۵» در آن هست آیاتی گروهی را که ایمان آرند.

«۶»

و خدای «۷» کرد برای شما از خانه‌هایتان «۸» آرامگاهی و کرد برای شما از پوستهای چهار پایان خانه‌هایی که سبک داری آن را روز رفتنتان «۹» و روز مقامتان و از پشمهای آن و پشمهای شتر «۱۰» و موهای ایشان «۱۱» آلاتی و متاعی تا به وقتی «۱۲».

[۹۸-پ]

و خدای کرد برای شما در آنچه «۱۳» بیافرید سایه‌ها و کرد برای شما از کوهها و خانه‌ها و کرد برای شما پیراهنهای «۱۴» که
بپاید «۱۵» شما را از گرما و پیرهنها «۱۶» که بپاید شما را از کالزار «۱۷»، هم‌چونین «۱۸» تمام کرد «۱۹» نعمت او «۲۰»
بر شما تا همانا شما اسلام آری «۲۱».

(۱). قم: الم تروا.

(۲). قم: نمی‌بینند، آب: نبینند، آج، لب: نبینید.

(۳). قم: بکرده.

(۴). قم + نگاه.

(۵). قم + بدرستی که.

(۶). اساس: اوصافها، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۷). آط: الله.

(۸). قم: خانه‌های شما.

(۹). قم: رفتن شما.

(۱۰). قم + از آن، آط، آب، آج، لب: ایشان.

(۱۱). قم: مویهای بز.

(۱۲). آب: تا وقت.

(۱۳). آب، آج، لب: از آنچه.

(۱۴). قم، آج، لب: پیرهنها.

(۱۵). قم، آب: نگاه دارد.

(۱۶). قم: پیرهنها.

(۱۷). قم، کارزارتان، آط، آب، آج، لب: حربتان.

(۱۸). همه نسخه بدلها: همچین.

(۱۹). همه نسخه بدلها: تمام کند.

(۲۰). قم، آب: نعمت خود را، آط، آج، لب: نعمتش.

(۲۱). آط: سلامت یا وی، آب، آج، لب: سلامت یابید.

ص: ۷۱

پس اگر برگردند «۱» بر تو رسانیدن است و روشن کردن «۲».

می‌شناسند نعمت خدای پس انکار می‌کنند آن را و بیشترین «۳» ایشان کافراند «۴».

«۵»

و آن روز که برانگیزیم از «۶» هر امتی گواهی پس دستوری ندهند آنان را که کافر شدند و نه رها کند «۷» تا طلب رضای خدای کند «۸».

و چون بیند آنان که ظالم‌اند «۹» عذاب را «۱۰»، سبک بار نکنند از ایشان و نه بر ایشان رحمت کنند.

و چون بیند آنان که مشرکان باشند «۱۱» انبازانشان را «۱۲»، گویند: خدای ما اینان انبازان مانند «۱۳» که ما بودیم می‌خواندیم «۱۴» ایشان را از فرود تو بینداختند به ایشان سخن «۱۵» که شما دروغزنی «۱۶».

و بینداختند به خدای آن روز سلام «۱۷» و گم شد از ایشان آنچه فرو بافته بودند «۱۸».

(۱). قم + بدرستی که.

(۲). قم: بر تو است رسانیدن روشن، آط، آج، لب: بر تو رسانیدن روشن است، آب: بر تو رسانیدن روشن.

(۳). قم: بیشترین.

(۴). قم: کافران‌اند.

(۵). اساس: فی، با توجه به نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). اساس: در، با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). قم، آج، لب: و نه ایشان را رها کنند.

(۸). قم: رضا کنند.

(۹). آط، آب، آج، لب: ظلم کردند.

(۱۰). آط: عذاب خدا تو را، آج، لب: عذاب خدا.

(۱۱). قم: شرک آورند، آط، آب، آج، لب: مشرک باشند.

(۱۲). آج، لب: مرانباز ایشان را.

(۱۳). قم، آج، لب + آنان.

(۱۴). آط، آب: آنان که خواندمانی.

(۱۵). قم + را.

(۱۶). قم: دروغزنانی.

(۱۷). قم، آج، لب: اسلام.

(۱۸). قم: آنچه بودند که فرا می‌بافتند، آب، آج، لب: آنچه فرا بافته بودند.

ص: ۷۲

آنان که کافر شدند و منع کردند از ره خدای، بیفزاییم «۱» ایشان را عذاب «۲» بر بالای عذاب به آن فساد که کردند «۳».

و آن روز که برانگیزیم در هر ائمتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان «۴» و بیاریم تو را گواه بر اینان و فرو فرستادیم بر تو قرآن بیان هر چیزی و لطفی و رحمتی و مزدهای مسلمانان را.

خدای می‌فرماید عدل «۵» و داد و نیکوی و دادن خداوندان نزدیکی و نهی می‌کند از زشتی و منکر و ظلم و بیداد، پند می‌دهد شما را تا همانا اندیشه کنی.

وفا کنی به عهد خدای چون عهد کنی و مشکافی «۶»، سوگند پس سختیش و کرده‌ای خدای را بر شما «۷» پایندان «۸» که خدای داند آنچه شما می‌کنی «۹».

و مباحی چون آن زن «۱۰» که باز شکافت ریسمانش از پس قوت «۱۱» تا بها باز داده می‌گیری سوگندتان «۱۲» مکر و خدیعت میان شما که باشند

(۱). قم، اط، آب، آج، لب: بیفزاییم.

(۲). قم: عذابی.

(۳). قم: به آنچه بودند که تباهی می‌کردند.

(۴). قم: از تنه‌اشان، آج، لب: نفسهای ایشان.

(۵). قم، آج، لب: به عدل.

(۶). اط: نشکافی، آج، لب: مشکنید.

(۷). قم: و بدرستی که کرده‌ای شما خدای را بر خود.

(۸). اط، آج، لب: کفیل.

(۹). قم: می‌کند.

(۱۰). قم: مباحی شما چنان زن.

(۱۱). قم، اط، آب، آج، لب: سختی.

(۱۲). قم: می‌گیری شما سوگندهاتان را.

ص: ۷۳

گروهی بیشتر «۱» از گروهی می‌آزماید «۲» شما را خدا و بیان کند شما را روز قیامت آنچه «۳» در او خلاف کرده باشی.

و اگر خواستی «۴» خدای کردی شما را یک گروه «۵»، و لکن گمراه کند آن را که خواهد و ره نماید آن را که خواهد و پیرسید «۶» از شما آنچه شما کرده باشی «۷».

مگیری سوگندتان «۸» خیانتی «۹» نهانی میان شما که بخیزد «۱۰» پای پس «۱۱» از آن که بر جای باشد و بچشی بدی به آنچه منع کرده باشی از ره خدای، و شما را عذابی بود بزرگ.

[۹۹-ر]

و مخری پیمان خدای بهای اندک که آنچه بنزدیک «۱۲» خداست، آن بهتر است شما را اگر شما دانی «۱۳».

آنچه بنزدیک «۱۴» شماسست، برسد و آنچه بنزدیک خداست بماند و پاداشت دهند «۱۵» آنان را که صبر کردند مزدشان نیکوتر آنچه کرده باشند «۱۶».

هر کس که عمل صالح کند «۱۷» از نریا ماده «۱۸». و او

(۱). قم: گروهی آن زیادت تر.

(۲). قم: بیازماید، آج، لب: بیان کند.

(۳). قم + بودی شما که.

(۴). آط، آج، لب: خواهد.

(۵). قم، آط، آب، آج، لب: اَمّت.

(۶). قم، آط، آب، آج، لب: پرسند.

(۷). قم: از آنچه بودی می کردی.

(۸). قم: می گیری شما سوگندهان را.

(۹). قم، آط، آب، آج، لب: مکر و خدیعت.

(۱۰). اساس: بخیزند، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۱۱). آط، آب، آج، لب + ثابت شدن.

(۱۲-۱۴). آط، آب، آج، لب: نزد.

(۱۳). قم: اگر هستی شما که می‌دانی، آج، لب: کرده بدانید.

(۱۵). آط، آب، آج، لب: جزا دهد، قم: پاداشت دهیم.

(۱۶). قم: آنچه بودند که می‌کردند.

(۱۷). قم: هر که کند نیکی.

(۱۸). قم: از نرینه و مادینه.

ص: ۷۴

مؤمن بود، زندگانی دهیم او را، زندگانی خوش و پاداشت کنیم «۱» ایشان را مزدشان به نیکوتر آنچه کرده باشند.

پس چون خوانی «۲» قرآن، پناه با «۳» خدای ده از دیو ملعون «۴».

که نیست او را دستی بر آنان که ایمان آرند «۵» و بر خدایشان توکل کنند.

بر حقیقت دست او «۶» بر آنان بود که به او توکل کنند و آنان که ایشان به او انباز گیرند «۷».

قوله «۸»: **وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُوْنِ اُمَّهَاتِكُمْ**، - الایة، در این آیت خدای تعالی منت نهاد بر بندگانش، گفت: و خدای بیرون آورد شما را از شکم مادرتان «۹».

لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْئًا، شما چیزی ندانستی برای آن که شما را عقل «۱۰» و علمی نبود و این جمله که **لَا تَعْلَمُوْنَ**، «۱۱» است، در محلّ حال است، ای غیر عالمین. **وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْاَبْصَارَ وَ الْاَفْئِدَةَ**، و شما را گوش و چشم و دل بیافرید که آلت بینایی و شنوایی و دانایی است تا همانا «۱۲» شاکر «۱۳» شوی و شکر این نعمت بگزاری «۱۴». و «جعل» به معنی خلق است در این آیت، متعدّی به یک مفعول.

اَلَمْ يَرَوْا «۱۵» **اِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِيْ جَوْ السَّمَاۗءِ**، آنکه ما را تنبیه فرمود بر نظر،

(۱). قم: دهیم.

(۲). قم: پس چون بخوانی.

(۳). آج، لب: پناه بر.

(۴). قم. دیو رانده.

(۵). آج، لب: دارند.

(۶). قم: که بر حقیقت سلطان او، آج، لب: دست است او را.

(۷). قم: شرک آرند.

(۸). همه نسخه بدلها + تعالی

(۹). همه نسخه بدلها: مادرانتان.

(۱۰). همه نسخه بدلها: عقلی.

(۱۱). با توجه به ضبط قرآن مجید و نسخه بدلها، افزوده شد.

(۱۲). همه نسخه بدلها + شما.

(۱۳). آج، لب: شکر.

(۱۴). آب، آز، لب: بگذارید.

(۱۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: الم تروا که ترجمه آیه هم با همین ضبط تطبیق می‌کند، با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

ص: ۷۵

گفت: نمی‌بینی این مرغان را در هوای آسمان، یعنی این هوا که میان آسمان و زمین است؟ و قوله: «مسخرات»، نصب بر حال است از مفعول. و حمزه و یعقوب «الم تروا» خواندند، به «تا» ی خطاب و باقی قرأ به «یا» بر خبر از غایب «۱». فی جَوِّ السَّمَاءِ، جوّ این فتنق و گشادگی است میان آسمان و زمین. قال الانصاری:

و لا هكذا «۴» الّذی فی الأرض مطلوب

ویل امّها فی هواء «۲» الجوّ طالبة «۳»

مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ، جز خدای تعالی کیست که قادر است بر آن که امساک ایشان کند، و آن آلت دهد ایشان را از جناح و بال که ایشان «۵» در هوا بایستند. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ، در این آیاتی و علاماتی و دلالاتی هست آنان را که به خدای «۶» ایمان دارند.

آنکه مَنّت نهاد بر بندگانش به نوعی «۷» از نعمت، گفت: وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا، گفت: خدای آن است که کرد شما را از این خانه‌ها که در او نشسته ای سکنی «۸». و «سکن» جایی مسکون باشد، و بنای فعل در مفعول بسیار است، كَالْقَبْضِ وَالنَّقْضِ «۹» و الخلف. و این مساکنی است که شما را باشد در حضره.

وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا، و شما را نیز کرد از پوست چهار پایان خانه‌ها که سبک باشد بر شما و سبک داری آن را شما. يَوْمَ ظَعْنِكُمْ، روز رحلت و سفرتان، یعنی «۱۰» ادیم و جز ادیم از پوستهای چهار پایان، و نیز آنرا شاید «۱۱» که در سرایها و جایها «۱۲» بنا کنند و بزنند برای خَفَّتْ را. نافع و ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: [یوم ظعنکم، به تحریک «عین»، و باقی قرآء به تسکین «عین» خواندند، و هما لغتان] «۱۳» مثل: سمع و سمع «۱۴» و شعر، و شعر و نهر و نهر «۱۵»، يقال: ظعن الرجل ظعنا، اذا ارتحل

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: خبر غایب.

(۲). لب: سواء.

(۳). آج، لب: طاله.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: و لا کهدا.

(۵). همه نسخه بدلها+ به آن.

(۶). آج، لب+ تعالی.

(۷). قم+ دیگر، آط، آب، آز، آج، لب+ دگر.

(۸). قم: مسکن.

(۹). آط، آز، آب، آج، لب: کالقبض و القبض.

(۱۰). همه نسخه بدلها+ خیمه‌های.

(۱۱). همه نسخه بدلها: بشاید.

(۱۲). قم، آب: خانه‌ها.

(۱۳). اساس افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۱۴). قم، آب: شمع و مع، اط، آز، آج، لب: سمع و شمع.

(۱۵). آج، لب: بهر و بهر.

ص: ۷۶

و الطعينة، الزَّوج «۱»، و بذلك سميت المرأة في الهودج طعينة و جمعها طعاین. وَ مِنْ أَصْوَابِهَا «۲»، أی «۳» جعل لكم من اصوافها. وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا أَثَاثًا، «صوف» گوسپند را باشد، و شعر، بز را، و وبر، شتر را، و «اثاث» متاع خانه باشد و این جا مراد گلیم و زیلو «۴» و نمد است و آنچه از این مویها کنند و بافند. خلیل گفت: اصل او از کثرت است [۹۹-پ] و اجتماع بعضی با بعضی، من قولهم: شعر اثیث، ای کثیر و اث شعره یأثّ آثا اذا کثر «۵» و التّفّ «۶»، قال امرؤ القیس:

أثیث کفنو النّخلة المتعثلک

و قال الشّاعر فی الاثاث «۷»:

بذی الرّیء «۱۰» الجمیل من الاثاث

اهاجتک «۸» الطّعائن یوم بانوا «۹»

وَ مَتَاعًا، و آلتی که به آن تمتّع کنی، إلی حین، تا به روزگار «۱۱» یعنی ایام حیات تا به وقت وفات، و گفته‌اند تا آنکه که کهن شود و از کار بیفتد.

وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا، آنکه نوعی دیگر «۱۲» نعمت یاد داد و گفت:

خدای تعالی کرد برای شما از آنچه آفریده است سایه‌ها [تا شما را به آن استراحت باشد از گرمای آفتاب از سایه درختان و سقفها و دیوارها «۱۳»] «۱۴» وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا، و شما را از کوه غارها ساخت که شما را باز پوشد و آسایش بود از سرما و گرما، واحدها «کن» و هو ما و اراک «۱۵». وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ، واحدها سربال، و کرد شما را پیراهنها «۱۶» که شما را وقایت کند و باز پاید از گرما از انواع ملابس از پنبه

-
- (۱). همه نسخه بدلها: الهودج.
- (۲). اساس: اوصافها، که با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.
- (۳). همه نسخه بدلها + و.
- (۴). زیلوا/ زیلو.
- (۵). قم، آط، آز، آج، لب: اکثر.
- (۶). قم، آط، آب: و التفت.
- (۷). اساس: الايات، به قیاس نسخه قم و اتفاق نسخهها تصحیح شد.
- (۸). اساس: اناجیک، به قیاس نسخه آط، تصحیح شد.
- (۹). اساس: یاتی، به قیاس نسخه قم و اتفاق نسخهها تصحیح شد.
- (۱۰). اساس: و ایدی الّذی، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد چاپ شعرانی: بذی الزّیّ.
- (۱۱). همه نسخه بدلها: به روزگاری.
- (۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: دگر.
- (۱۳). آط، آج، لب: سقهای دیوارها.
- (۱۴). اساس افتادگی دارد، از قم آورده شد.
- (۱۵). آط، آز، آب، آج: وراءک.
- (۱۶). آط، آز، آج: پیرهنها.

ص: ۷۷

و کتان و خز و قزّ. أهل معانی گفتند: أراد تقيکم الحرّ و البرد، فاکتفی بذکر أحدهما عن الآخر. مراد آن است که این پیراهنها «۱» شما را باز باید از گرما و سرما «۲» جز که اکتفا کرد به ذکر یکی «۳» از دیگر. وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ، و نیز پیراهنها

«۴» که شما را در کالزار «۵» نگاه دارد از زره و جوشن و آنچه در کالزار «۶» دارند [و اراد تَقِيكُمْ مَضْرَّةً بِأَسْكُمْ فَحَذَفِ المضاف و أقام المضاف اليه مقامه یعنی آفت کارزار از شما بگرداند] «۷» و شما را نگاه دارد از وقع سلاح و طعن نیز [ه] و ضرب شمشیر.

عطاء خراسانی «۸» گفت: قرآن بر حسب عادت و آلت «۹» عرب آمد، نبینی که خدای گفت: من الجبال أكنانا؟ و آنچه برای ما «۱۰» پدید کرد بیشتر و بهتر است و لکن ایشان اصحاب جبال‌اند و زمین ایشان کوهستان است هم‌چونین «۱۱» گفت: وَ مِنْ أَصْوَافِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا، و آنچه برای ما پدید کرد «۱۲» ابریشم و خز و قز و قطن و کتان بیشتر و بهتر است و لکن ایشان اهل بادیه‌اند و ایشان را چهار پایان باشند «۱۳» و أثاث ایشان «۱۴» از موی چهار پایان «۱۵» بود و هم‌چونین «۱۶» گفت: تَقِيكُمْ الْحَرَّ، و آنچه سرما باز دارد بهتر باید و لکن بلاد ایشان گرمسیر است برای آن مَنَّت «۱۷» نهاد به باز داشت گرما «۱۸».

كذلك قوله: مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ... «۱۹»، و این ثلج و برف که ما را باشد بیش از آن و به از آن و بی‌آفت‌تر از آن است، و لکن در بلاد ایشان نباشد و نشناسند «۲۰» آن را. این جواب طاعنی «۲۱» است اگر به این چیزها بر قرآن طعن زند. كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ، نعمت خویشتن بر شما «۲۲» هم‌چونین تمام می‌کند تا باشد که شما اسلام آری و گردن بنهی و طاعت داری او را. و از عبد الله عباس روایت کردند که او خواند:

(۴-۱). آط، آب، آج، لب: پرهنها.

(۲). آط، آب، آج، لب: سرما و گرما.

(۳). قم: بر یکی.

(۵-۶). همه نسخه بدلها: کارزار.

(۷). اساس افتادگی دارد، از قم آورده شد.

(۸). آط: خوراسانی.

(۹). قم: آلت و عادت.

(۱۰). همه نسخه بدلها+ در زمین سهل.

(۱۱). آط، آب، آج، لب: همچنان.

(۱۲). همه نسخه بدلها از.

(۱۳). قم، آط، آب، آز: چهار پای باشد.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم + بیشتر.

(۱۵). قم: آن چهار پایان بیشتر بود.

(۱۶). همه نسخه بدلها: همچین.

(۱۷). همه نسخه بدلها + که.

(۱۸). قم، آط، آب، آز + نهاد، آج، لب + نها.

(۱۹). سوره نور (۲۴) آیه ۴۳.

(۲۰). قم: و نعمتی شناسند.

(۲۱). قم: طاعن، آب، آج، لب: طاعتی.

(۲۲). همه نسخه بدلها: همچین بر شما.

ص: ۷۸

لعلکم تسلمون بفتح التا و اللام، من السّلامه، تا مگر شما سلامت یابی از آفت سرما و گرما «۱» و آفت کالزار «۲». و این از روی معنی نکوست جز که از «۳» شواذ قرآن است.

فَإِنْ تَوَلَّوْا، آنکه گفت: اگر اینان روی برگردانند از تو از فرمان تو عدول کنند و اعراض نمایند. فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ، بر تو هیچ تاوان نیست آنما بر تو بلاغ و بیان است، بر تو آن است که برسانی و بیان کنی از آن پس آنچه ایشان کنند از کفر و نافرمانی، وبال آن بر ایشان است آنکه ایشان را وصف کرد، گفت: يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا، ایشان نعمت خدای می شناسند «۴»، و لیکن جحود و انکار می کنند. سدی گفت: مراد به نعمت این جایگه «۵» رسول است - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ وَسَلَّمَ - مجاهد گفت مراد این نعمتهاست که در این سورت بر شمرده است. ایشان گفتند: این خود ما راست بهری موروث و بهری مکتسب. کلبی گفت ایشان گفتند چون رسول - علیه السلام - این نعمتها بر ایشان شمرده که این از خدای است ایشان گفتند: از خدای است و لکن به شفاعت خدایان ما [۱۰۰-]. عون عبد الله «۷» گفت:

این آن است که یکی از ما گوید: لو لا فلان، اگر نه فلان بودی «۸»، اضافت نعمت خدای با دیگران کنند. وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ «۹»، و بیشترین ایشان کافراند «۱۰».

وَيَوْمَ نَبْعَثُ، آنگه بر سبیل تهدید و وعید گفت رسول را «۱۱» و مراد امت «۱۲»: یاد کن ای محمد آن روز که ما برانگیزیم از هر امتی و قرنی گواهی، یعنی پیغامبرانشان.

را. مراد روز قیامت است، نظیره: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ «۱۳»، - الآیة.

ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا، آنگه دستوری ندهند کافران را در آن که عذری خواهند یا

(۱). همه نسخه بدلها: گرما و سرما.

(۲). همه نسخه بدلها: کارزار.

(۳). آط، آب، لب: جز از، آب، آز: جز آن که.

(۴). همه نسخه بدلها+ و می شناسند.

(۵). آج، لب: آن جایگه.

(۶). آط، آب، آج، لب: علیه السلام.

(۷). همه نسخه بدلها: عون بن عبد الله.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب+ و اگر نه فلان بودی.

(۹). اساس، قم، آط، آب، آز، آب: الکاذبون که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۰). اساس، قم، آط، آب، آز، آج: دروغزن اند که مطابق است با معنی کاذبون با توجه به نسخه لب تصحیح شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: تذکیر کرد رسول را.

(۱۲). همه نسخه بدلها+ گفت.

(۱۳). سوره نساء (۴) آیه ۴۱.

توبه کنند. نظیره قوله: **وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ «۱»**. **وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ**، ای لا یمکنون من إرضاء الله، و ایشان را استرضا نکنند، یعنی تمکین نکنند از آنچه توبه کنند و رضای خدا حاصل کنند و نیز ایشان را تمکین نکنند از آن که با دنیا آیند و توبه کنند و رضای خدا حاصل کنند و نه نیز ایشان را تمکین کنند از آن که با دنیا آیند و توبه و رضای خدا حاصل کنند **«۲»** و این آیت دلیل است بر بطلان مذهب نجار، و آن که گوید در قیامت تکلیف باشد و خلقان مکلف باشند و ایمان و توبه قبول کنند چه آنجا خلقان ملجأ باشند و با إلجاء تکلیف نبود، و بر این مذهب لازم آید که هیچ کافر و فاسق به دوزخ نشود برای آن که چون بهشت و دوزخ و منافع و مضار آن بینند ملجأ شوند به توبه و ایمان، توبه کنند و ایمان آرند لا محال و همه به بهشت شوند.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ، و نیز ظالمان چون عذاب بینند و دوزخ عیان شود ایشان را بعد از آن که به خبر شنیده باشند، از ایشان تخفیف عذاب نکنند و نه نیز ایشان را مهلت دهند **«۳»** و این آیت نیز دلیل بر بطلان آن مذهب است.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ، گفت: و چون **«۴»** مشرکان شریکان خود را یعنی بتان را که عبادت کرده باشند بینند، **قَالُوا**، گویند: رَبَّنَا، خدای ما! **هُؤُلَاءِ**، اینان اینان مآند در عبادت تو که ما اینان را خوانده ایم و پرستیده بدون تو. **فَالْقَوْلَ إِلَيْهِمُ الْقَوْلُ**، ایشان جواب دهند و گویند: دروغ می گوی، ما شما را دعوت نکردیم با إلهیت خود و عبادت خود و شما را نگفتیم ما را پرستی؟ **إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ**، شما در این دعوی دروغزنی، **يَقَالُ**: أَلْقَيْتَ إِلَيْهِ الْقَوْلَ إِذَا خَاطَبْتَهُ وَ إلقاء القول، عبارة عن الكلام لأنه يلفظه **«۵»** عن فيه أي یرمیه.

وَاقْوُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ، ای الاسلام، و بیدازند ایشان آن روز به خدای اسلام و استسلام، یعنی کافران روز قیامت به خدای ایمان آرند و گردن نهند و

(۱). سوره مرسلات (۷۷) آیه ۳۶.

(۲). چنین است نسخه اساس و ظاهراً معنی عبارت مکرر شده است.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: و نیز ایشان را مهلت ندهند.

(۴). همه نسخه بدلها + بینند.

(۵). آط، آز، آب، آج، لب: یلفظ.

فرمان **«۱»** او را خاضع شوند، چو روز قیامت علوم ضروری باشد و هیچ کس را شک و شبهت نماند **«۲»** چه هر چه به خبر **«۳»** شنیده باشند، به عیان بینند، چنان که گفت: **ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ «۴»**. **وَصَلَّ عَنْهُمْ** ما كانوا يفترون، و گم شود از

ایشان آنچه در دنیا «۵» ساخته و فرو بافته «۶» باشند به دروغ از اصنام و اوثان و آنچه بدون خدای پرستیده باشند. و از ایشان هیچ غنا نکند و سود ندارد.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، آنان که کافر شوند و از ره «۷» خدای که شرع و منهاج مسلمانی است «۸» صدود «۹» و اعراض نمایند یا دیگران را منع کنند از آن که در اسلام آیند: یکی از صدود باشد «۱۰» و یکی از صد. زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ، ما بیفزاییم ایشان را عذاب بر بالای عذاب.

عبد الله مسعود گفت در این آیت که: زیادت عذاب کثر [د] مانی «۱۱» باشند که ایشان را دندانهایی باشد «۱۲» چون درختان «۱۳» خرما. عبد الله عباس و مقاتل گفتند «۱۴»:

این زیادت عذاب، پنج جوی باشند «۱۵» از مس گذاخته چون آتش، از زیر عرش بیرون می‌آید، ایشان را به آن «۱۶» عذاب کنند: سه بر مقدار روز و دو «۱۷» [۱۰۰-پ] بر مقدار شب. سعید جبیر گفت: مارانی باشد و کزدمانی که مینه ماران چند شتری بختی

(۱). آط، آز، آب، آج، لب: گردن نهند فرمان.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: نباشد.

(۳). آب، آز: به خیر.

(۴). سوره تکاثر (۱۰۲) آیه ۷.

(۵). قم، آط + بر.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: فرا بافته.

(۷). قم، آج، لب: راه.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: مسلمانان است.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد.

(۱۰). اساس: باشند، به قیاس نسخه قم و اتفاق نسخه‌ها، تصحیح شد.

(۱۱). کذا در نسخه اساس با سه نقطه، قم، آط، آب، آج، لب: کز دمان، آز: کز مردمان. با توجه به استعمال کلمه در چند سطر بعد، دال داخل قلب افزوده شد.

(۱۲). قم، آط، آج، لب: دندانها باشد، آب، از: دندانها باشند.

(۱۳). آز: دختران.

(۱۴). همه نسخه بدلها: عبد الله عباس گفت و مقاتل.

(۱۵). همه نسخه بدلها: باشد.

(۱۶). قم: ندارد.

(۱۷). آز: بر مقدار دو روز.

ص: ۸۱

باشد «۱» و کیمنه کز دمان «۲» چند شتری باشد «۳» که یک زخم که بزنند تا چهل سال ساکن نشود «۴»، و گفتند. «۵» آن باشد که ایشان از گرمای دوزخ بنالند و بستوه آیند خدای تعالی زمهریری پدید آرد و سرمایی که ایشان از آن بگریزند و در میان آتش شوند. و گفته‌اند: «۶» زیادت عذاب آن است که امثال آن عذاب که بر اتباع ایشان باشد، بر ایشان نهند برای اضلال ایشان اتباع را، چنان که گفت: وَ أَثْقَالًا «۷» مَعَ أَثْقَالِهِمْ ... «۸»، و گفته‌اند: مراد آن است که عذاب ایشان مضاعف کنند، بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ، به آن فساد که ایشان در زمین کرده باشند «۹» از کفر و منع مردمان از ایمان. و «ما» مصدریه است، ای بفسادهم.

و يَوْمَ نَبْعَثُ، و یاد کن ای محمد آن روز که ما برانگیزیم در هر امتی گواهی بر ایشان هم از ایشان، یعنی روز قیامت که ما پیغمبران را برانگیزیم تا بر امت گواهی «۱۰» دهند، و برای آن گفت که از ایشان که هر پیغامبر که خدای فرستاد به قومی از ایشان، از قبیله ایشان و شهر ایشان فرستاد. وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلٰى هٰؤُلَاءِ، و تو را بیاریم تا گواهی «۱۱» دهی بر اینان که تو پیغامبر اینانی، و از اینانی و «شهیدا» اول منصوب است بر مفعول به، و دوّم منصوب است بر حال. وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ، و بفرستادیم کتاب قرآن بر تو، تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ، بیان و شرح هر چیزی. و تفعّال بنای «۱۲» مبالغه باشد و نصب او بر مفعول له است، ای للبيان و الهداية و روا بود که مصدری بود در جای حال، ای مبینا «۱۳» و هاديا. وَ هُدًى، و لطفی «۱۴» مقرب به طاعت «۱۵» و خیرات، «۱۶» و رحمتی و بخشایشی از خدای تعالی بر بندگان به عاجل و آجل. وَ بُشْرَى، و بشارتی و مزده ای مسلمانان را که فرمان خدای را گردن نهاده

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: باشند.

(۲). قم: کژدمانی که باشند.

(۳). همه نسخه بدلها: باشند.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: نشوند.

(۵). قم، آب، آز، آج، لب: گفته‌اند.

(۶). قم + این.

(۷). اساس: اتقاند، که با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۸). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱۳.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: کرده‌اند.

(۱۰ - ۱۱). قم: گواهی.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: به تای.

(۱۳). اساس: متینا، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم: لطف.

(۱۵). همه نسخه بدلها: طاعات.

(۱۶). قم + و رحمة.

ص: ۸۲

باشند. آنکه گفت: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ**، خدای تعالی عدل و دادستان «۱» می‌فرماید با مردمان. و عدل در کلام عرب راستی باشد، و معادله مناصفه باشد، و عدل تنگ بار باشد برای آنکه معادل صاحبش بود. والبی گفت از عبد الله عباس که: عدل توحید است این جا و احسان ادای فرایض. روایتی دیگر «۲» از او آن است که: عدل شهادت ان لا اله الا الله است و احسان اخلاص به جای آوردن در او. عطا «۳» گفت: عدل آن است که با او انباز نداری، و احسان آن است که او را به راستی «۴» چنان «۵» پنداری که او را می‌بینی مقاتل گفت: عدل توحید است و احسان عفو بکردن «۶» از مردمان و گفته‌اند: **العدل في الأفعال** «۷»، و **الاحسان في الأقوال**. آن که در فعل عادل باشد «۸» و در قول محسن. این قولها که مفسران

گفتند دلیل آن است که عدل از توحید جدا نیست تا بدانند که موحد نباشد «۹» آن که عدلی «۱۰» نبود. وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ، و صلت رحم کردن به صلوات و عطیات، و إيتاء إعطا باشد یعنی خویشان را بر کردن و عطا دادن. وَ يَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ، و نهی می‌کند از فحشا. عبد الله عباس گفت: مراد به فحشا زناست و به منکر آنچه در شریعت اسلام نشانسد، و بغی کبر «۱۱» و ظلم است ابن عیینه گفت: عدل استواء السرّ و العلانیة آن بود که نهان و آشکارا «۱۲» راست بود، و احسان آن بود که سرّ «۱۳» از علانیه نیکوتر باشد.

و فحشاء و منکر گفت آن است که آشکارا «۱۴» و از نهان نکوتر «۱۵» باشد. يَعْظُمُكُمْ، پند می‌دهد شما را تا باشد که متعظ شوی.

قتاده گفت: خدای تعالی ما را در این آیت مکارم اخلاق می‌فرماید و معالی آن و ما را نهی می‌کند از دنیای اخلاق و مذامّ و سفاسف آن. عبد الله مسعود گفت: از

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: دادستان، قم: راستی.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: دگر.

(۳). آج، لب: عطفًا.

(۴). قم، آط، آب، آز: پرستی، آج، لب: پرسی.

(۵). همه نسخه بدلها + که.

(۶). همه نسخه بدلها: عفو کردن.

(۷). قم: العدل فی الاحوال.

(۸). قم، آب، آز: باشی.

(۹). همه نسخه بدلها: بجز قم: نبود.

(۱۰). قم: عادل، آز، لب: عدل.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: ظلم و کبر.

(۱۲). قم: آشکارات.

(۱۳). آط، آب، آج، آز: سیرت.

(۱۴). همه نسخه بدلها: اشکارات.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز قم: نیکوتر.

ص: ۸۳

این جامع تر در قرآن آیتی نیست. شهر «۱» بن حوشب گفت از عبد الله عباس که:

یک روز رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلِيَّ آلِهِ - در سایه خانه کعبه «۲» نشسته بود عثمان بن مظعون بگذشت - و هنوز ایمان نیاورده بود - تبسمی کرد با رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: «۳» [۱۰۱- ر] بیا بنشین. بیامد و در برابر رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - بنشست و با رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - حدیث می‌کرد. رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - چشم در آسمان زد و می‌نگرید «۴» و چشم بتدریج فرود می‌آورد «۵» تا به جانب دست راست چشم فرود آورد و روی به آن جانب کرد - کالمصغی إلى أحد، چون کسی که گوش با کسی دارد، و سر می‌جنبانید چون کسی که مستفهم باشد چیزی را، آنگه دگر باره «۶» [چشم رها کرد در آسمان چون کسی که از پی چیزی نگرده ساعتی نیک. آنگه] «۷» روی با من کرد و راست بنشست. عثمان بن مظعون گفت: یا محمد تا من با تو می‌نشیم ندیدم که چونین «۸» کردی که امروز، این به رای «۹» کردی؟ این چشم در آسمان رها کردن به دو نوبت و گوش باز کردن و سر جنبانیدن چرا بود؟ با که می‌گفتی و از که می‌شنیدی؟ رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - «۱۰» گفت بدان که رسول خدای به من آمد و پیغامی آورد مرا از خدای. گفت: چه پیغام آورد؟ گفت: این آیت که: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ - الْإِيه، الی قوله: لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.** آیت بر او خواند. عثمان مظعون گفت: از آن روز اسلام در دل من قرار گرفت و رسول را - عَلَيْهِ السَّلَام - دوست داشتم. عکرمه روایت کرد که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - این آیت بر ولید «۱۱» خواند، گفت:

یابن اخ باز خوان «۱۲». رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - باز خواند، گفت:

إِنَّ لَهُ وَ لِلَّهِ لِحَلَاوَةَ وَ أَنَّ عَلَيْهِ لَطَرَاوَةَ «۱۳»، وَ إِنَّ أَعْلَاهُ لِمَثْمَر، وَ إِنَّ أَسْفَلَهُ لِمَعْدَق، وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ الْبَشَر،

گفت:

وَ اللَّهُ كَهْ دَرِ اَوِّ حَلَاوَتِي وَ شِيرِينِي هَسْت وَ بَرِ اَوِّ طَرَاوَتِي «۱۴» وَ تَاَزْغِي هَسْت وَ بَالَاي

(۱). اساس: سهل، به قیاس نسخه قم و اتفاق نسخه‌ها، تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: در خانه کعبه.

(۳). قم: رسول گفت - عَلَيْهِ السَّلَام.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: می‌نگریست.

(۵). همه نسخه بدلها: فرو می‌آورد.

(۶). همه نسخه بدلها: دگر بار.

(۷). اساس افتادگی دارد، از قم آورده شد.

(۸). همه نسخه بدلها: چنین.

(۹). همه نسخه بدلها: برای چه.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: رسول خدای.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم + مغیره.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم + چون.

(۱۳). همه نسخه بدلها: لطلاوة.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم: طلاوتی، قم: طلاوت.

ص: ۸۴

آن میوه‌دار است و زیر او شاخ‌آور است «۱». و این نه کلام آدمیان است: قوله: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ** امر به عدل، بر سییل و جوب است و احسان بر سییل ندب و در آیت دلیل است بر آن که امر از حکیم هم به واجب باشد و هم به مندوب. **وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ**، در تفسیر اهل البیت چنان است که مراد به «ذی القربی» اهل بیت رسول‌اند - علیه السلام و الصلوة - و مراد «ایتاء» دادن خمس است آن جا که گفت:

فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ ... «۲»، و گفته‌اند: **وَ يَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ**، مراد معصیتی است که مرد کند با نفس خود که ظاهر نبود بر دیگران، و «منکر» معصیتی بود که ظاهر بود «۳» بر دیگران تا «۴» بر ایشان واجب بود که از آن نهی کنند. و بغی معصیتی باشد متعدی به غیر، و این لفظ بلیغ‌تر است در این معنی از ظلم، چه ظلم هم بر نفس خود باشد و هم بر غیر. و در این قول جواب است از سؤال سائل، اگر گویند «۵»: نه فحشا و منکر و بغی یکی باشد چرا تکرار کرد؟

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ، خدای تعالی در این آیت مکلفان را فرمود که چون عهد «۶» کنی با خدا به آن عهد وفا کنی و آن عهد که وفا کردن «۷» واجب بود به آن هر فعلی باشد نیکو که او عهد کند در آن با خدای و نذر کند که بکند یا نکند و بر

آن عزم کرده باشد وفا به آن «۸» واجب بود و خلاف آن نشاید کردن. اما چون چیزی به از آن پیش آید بنزدیک فقهاء کفّارت عهد و سوگند بکند و بنزدیک ما بر او کفّارت نباشد. **وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا**، و سوگند را نقض مکنی. **بَعْدَ تَوْكِيدِهَا**، پس از آن که استوار و مؤکد کرده باشی «۹»، و «توکید» لغت اهل حجاز است، فانهم يقولون: وکدت الأمر توکیداً. و لغت اهل نجد: اکّدت تأکیداً. نهی است ما را از نقض عهد و مخالفت سوگند - **أَلَا مَا أَخْرَجْنَا لِدَلِيلِ «۱۰»** من نذر المعصية و عهدها. و در آیت دلیل است بر آن که نذر معصیت را وفا واجب نبود و منعقد نباشد، چه اگر منعقد

(۱). قم: بر آور است.

(۲). سوره انفال (۸) آیه ۴۱.

(۳). همه نسخه بدلها: شود.

(۴). قم: یا.

(۵). قم: گوید.

(۶). قم: عهدی.

(۷). قم، اط، آب، آز+ آن.

(۸). اط، آج، لب: بر آن.

(۹). همه نسخه‌ها. بجز قم: بکرده باشید.

(۱۰). همه نسخه بدلها: اخرجه الدلیل.

ص: ۸۵

بودی به ظاهر این آیت نقضش روا نبود، و نقض در بنا معلوم است و در رسن، فاما در معانی، معنی او مخالفت «۱» باشد، کالفعل و الترتک و الامر و النهی و التوبة و العود «۲». آنکه اگر آن چیز حق باشد نقضش باطل بود و اگر باطل بود نقضش حق باشد. **وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا**، «او» حال است یعنی نقض عهد مکنی «۳»، و حال آن که خدای را بر خود کفیل و ضمین و حسیب کرده باشی. و در ضمان و کفالت کرده که وفا کنی [۱۰۱-پ]. بعض مفسران گفتند: اگرچه حکم آیت عام است، آیت در آنان «۴» آمد که با رسول - علیه السلام - بیعت کردند. خدای فرمود ایشان را که: وفا کنی. مجاهد و قتاده و ابن زید گفتند: آیت در سوگند اهل الجاهلیّه «۵» آمد آنکه حق تعالی «۶» مثل زد ناقض عهد را، گفت:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُمَا، گفت مباحی چنان که آن زن که «۷» ریسمان خود را تاب باز دهد پس از آن که محکم کرده باشد. و در قوَّت دو قول گفتند: یکی آن که به معنی إبرام و إحکام است، یکی آن که: القوَّة، الطَّاقَة من الحبل، یک تو از رسن را قوَّت خوانند و جمعها: القوی. کلبی و مقاتل گفتند: این زنی بود کم خرد از قریش او را ریطة بنت عمرو گفتند و هو عمرو بن سعد بن کعب بن زید بن مناة «۸» بن تمیم، و لقب او جعل بود. او دوکی بکرده بود مقدار یک ارش «۹»، نهکی در سر آن کرده به مقدار انگشتی و باد ریشه‌ای بزرگ در خور آن در او افکنده و پشم و موی رشتی به آن و پرستاران را فرمودی تا از آن می‌رشتندی از بامداد تا نماز پیشین، چون نماز پیشین بودی بفرمودی تا آنچه رشته بودندی تاب باز دادندی. خوی و عادت او بر این بود. اُنْكَائًا، اى انقاضا، واحدها: نكث و نقض، و هما فعل، بمعنی مفعول.

حق تعالی مثل زد آنان را که عهد و سوگند بیستند و بشکستند «۱۰» به این زن که قصه او برفت. تَتَّخِذُونَ اٰیْمَانَكُمْ دَخَلًا يَبِيْنَكُمْ، سوگندان خود را به دخل می‌کنی در میان

(۱). همه نسخه بدلها: مخالفت.

(۲). آج، لب: و العهد.

(۳). آط: نکنی، آب، آز، آج، لب: نکنید.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: آن.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: اهل جاهلیت.

(۶). قم + گفت و.

(۷). قم: چنان زن که.

(۸). آب، آز: مسابن، آج، لب: میان بن.

(۹). همه نسخه بدلها + و.

(۱۰). همه نسخه بدلها: ببندند و بشکنند.

ص: ۸۶

شما. و دخل چیزی باشد که در میان کاری برند بر وجه فساد. و گفتند: دخل و دغل به یک معنی باشد، و هو من الابدال کالمدح و المده، برای آن که «خا» و «غین» از یک مخرج‌اند و از جمله حرف حلق است، و برای آن دخل گویند آن را که

داخل القلب باشد، و هو فعل، به معنی مفعول، كالقبض و التّقص. دخل به معنی مدخول. و گفته‌اند: دخلا ای غلّا و غشّا، و يقال: انا اعلم دخل فلان و دخلله و دخلله و دخلته و دخلته «۱»، ای سرّه و باطنه. حق تعالی وصف حال ایشان کرد که ایشان سوگند را به دست او زار کنند و آنکه خلاف آن در دل دارند که بر زبان رانند و آن سوگند بر سبیل غلّ و غشّ خوردند. و گفتند: آیت در شأن کسانی آمد که ایشان با قومی سوگندی خوردندی چون قومی «۲» را بیش از ایشان و به از ایشان «۳» یافتندی، آن سوگند «۴» رها کردند و با ایشان سوگند خوردندی. و نصب او بر مفعول دوم باشد از اتّخاذ. **أَنْ تَكُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ**، برای آن که گروهی از گروهی بیشتر باشند، چنان که گفتیم. و «ربا» زیادت باشد، و منه الربا فی البیع، و منه قوله: اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ ... «۵»، ای انتفخت و زادت. **إِنَّمَا يَبُوءُكُمُ اللَّهُ بِهِ**، خدای شما را به آن امتحان می‌کند، یعنی در تکلیف با شما معامله آنان می‌کند که چیزی ندانند بیازمایند تا بدانند. و این امتحان از این جاست که مردی با جماعتی عهدی کند آنکه جماعتی را یابد به «۶» از ایشان و بیش از ایشان، دلش «۷» مطالبت آن کند که: کاشک تا عهد با اینان کرده بودمی. خدای تعالی گفت: من آن جایگه امتحان ثبات قدم شما می‌کنم تا کیست از شما که ثابت قدم است و جانب خدای را مراعات می‌کند و عهد نگاه می‌دارد. آنکه بر سبیل تهدید و وعید گفت: خدا بیان کند روز قیامت برای شما آنچه در آن خلاف می‌کنی.

قوله: **وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً**، گفت اگر خدای خواستی شما را یک امتّ کردی، یعنی همه را جمع کردی به قهر برایمان تا میان شما خلاف نبودی

(۱). همه نسخه بدلها: دخيلته.

(۲). قم: قومش.

(۳). همه نسخه بدلها: به از آن.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: سوگندها.

(۵). سوره فصلّت (۴۱) آیه ۳۹.

(۶). قم: بیش.

(۷). قم: نه دلش.

ص: ۸۷

و همه یک ملت و یک مقاتل بودیتان «۱»، چنان که گفت: **وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ** ... «۲»، و چنان که گفت: **وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً** ... «۳» و این مشیّت جبر و اکراه است چنان که بیان کردیم در دگر جایها. **وَ لَكِنْ يُضِلُّ مَنْ**

يَشَاءُ، و لكن اضلال کند به خذلان یا بر طریق حکم به ضلال و تسمیه و گمراهی «۴» و یا به معنی اضلال از ره بهشت و ثواب. وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ، و هدایت دهد آن را که خواهد به انواع الطاف و تکثیر «۵» و زیادت «۶» الطاف.

آنکه بر سبیل وعید گفت: بیرسم شما را روز قیامت از آنچه کرده باشی.

قوله [۱۰۲-۱]: وَ لَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ، آنکه گفت: این سوگندها را دست افزار مکنی «۷» و خدیعه و غلّ و خیانت مسازی در آنچه میان شما باشد چنان که سوگندی خوری با کسی تا بر شما اعتماد کند و از مکر و غوائل شما ایمن گردد، آنکه سوگند را خلاف کنی و عهد بشکافی.

فَتَزِلُّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا، تا پای بخیزد پس از آن که بر جای باشد. و این عبارت باشد از هلاک. عرب آن «۸» را که مبتلا شود پس از سلامت یا در ورطه‌ای اوفتد، او را گویند: زلت «۹» قدمه، و قال الشاعر:

سيمنح منك السبِقَ إن كنت سابقا و تقتل إن زلت بك القدمان «۱۰»

مراد آن است که سوگند به دروغ مخوری و در عهد و سوگند خیانت مکنی که پس هلاک شوی و در معصیت افتی. و نصب او علی جواب النهی بالفاء باشد و به اضمار «أن» و التقدير: فتزل قدم لكم «۱۱» بعد ثبوتها، یعنی قدم شما، و روا بود که به قدم معاهد ایشان خواست، یعنی او نیز دلیر شود بر سوگند خلاف کردن و نقض عهد کردن و این زلت قدم ایشان باشد، وَ تَذُوقُوا السُّوءَ، ای العذاب، و عذاب بچشی.

بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، «با» مجازات راست و «ما» مصدری است، ای

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: بودی.

(۲). سوره انعام (۶) آیه ۳۵.

(۳). سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۸.

(۴). قم، آز، آج، لب: به گمراهی.

(۵). همه نسخه بدلها: تمکین.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: زیادات.

(۷). قم: مکر.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب + کس.

(۹). آط، آب، آج، لب: زلّ.

(۱۰). همه نسخه بدلهای + یعنی ان اخطأت.

(۱۱). قم: فتنزل لکم قدم.

ص: ۸۸

بصدگم «۱»، به منع که کردی مردمان را از ره خدای، یعنی از دین مسلمانی. **وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ**، و شما را عذابی عظیم باشد.

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا، و مخری به عهد خدای بهای اندک، یعنی عهد خدای مفروشی به بهایی اندک. و این از جمله مقلوب باشد. و «اشتری» به معنی بیع باشد، و مقلوب را امثله بسیار گفته‌اند «۲» من قولهم: «استوی العود علی الحرباء» و غیر ذلک، و التقدير: استوی الحرباء علی العود. و وجهی دیگر که تا آن کلام «۳» بر ظاهر ماند آن است و لا تبدلوا بعهد الله ثمنا قليلا، بدل مکنی به بهای اندک از حطام دنیا به عهد خدای، یعنی عهد خدای از دست رها مکنی و حطام دنیا مستانی. و این وجهی سدید است برای آن که در مبیعت معنی معاوضه باشد که خریدار و فروختار هر دو معاوضه می‌کنند، این متاع می‌دهد و او به عوض بها می‌دهد. **إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ**، که آنچه بنزدیک خداست شما را بهتر است از ثواب خدای - جلّ جلاله - اگر شما دانی. و «ما» موصوله است برای آن که «ما» از «إن» جدا باید نوشتن که اسم است و آن جا که «ما» کافه بود و حرف باشد پیوسته نویسند، فرقا بینهما، و هذا من علم الخط «۴»، قوله: **إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ**، دو وجه دارد: یکی آن که اگر شما چیزی دانی. و دوم آن که اگر شما دانی فضل ما بین العوضین، که چه تفاوت است ثواب خدای را بر این که شما اختیار کرده‌ای از حطام دنیا.

آنکه تفصیل داد آن را و بیان کرد، گفت: **ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ**، آنچه بنزدیک شماست برسد و آن را بن در آید از حطام دنیا، و آنچه بنزدیک خدای است از ثواب و نعیم بهشت، آن باقی ماند «۵». **وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا**، عاصم خواند به «نون» علی اخبار الله عن نفسه، و باقی قرأ به «یا» خواندند، اسنادا الی اسم الله «۶»، و ما پاداشت دهیم یا خدای پاداشت دهد آنان را که صبر کنند بر عهدهای خدای و وفا کنند در سراء و ضراء مزد و ثواب ایشان، **بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**، به نیکوتر آنچه ایشان

(۱). آط، آب، آز، لب: یصدگم.

(۲). قم: گفتیم، آط، آب، آز، آج، لب: گفته‌ایم.

(۳). آط، آب، آز، آج، لب: به آن.

(۴). قم: الخطا.

(۵). قم، آط، آج، لب: بماند.

(۶). همه نسخه بدلها + تعالی.

ص: ۸۹

کرده باشند، چه ثواب خدای به هر حال «۱» بهتر و بیشتر از عمل ماست.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا، آنکه گفت: هر کس که او عمل صالح کند و کار نیکو از مردان و زنان، وَ هُوَ مُؤْمِنٌ، «واو» حال است «۲»، و او مؤمن باشد، ما او را زنده داریم زندگانی خوش.

مفسران خلاف کردند در این حیات طیبیه: سعید جبیر و عطا و ضحاک گفتند:

مراد روزی حلال است برای آن که مرد عاجلا دراحت «۳» بود و آجلا از تبعه ایمن «۴» بود.

و این روایت ابو مالک و ابو الربیع «۵» است [۱۰۲-پ] از عبد الله عباس.

حسن بصری گفت و زید بن وهب بن منبه: مراد قناعت است. این روایت عکرمه است از عبد الله عباس.

مقاتل بن حیان «۶» گفت: العیش فی طاعة الله، زندگانی در طاعت خدای.

ضحاک گفت: هر که او ایمان دارد و عمل صالح کند اگر درویش باشد اگر توانگر «۷»، زندگانی او خوش بود [و هر که او تارک باشد عمل صالح را و ذکر خدای را، زندگانی او ناخوش بود] «۸» ابو روق «۹» گفت: مراد حلاوت طاعت است. والبی گفت از عبد الله عباس: سعادت است. مجاهد و قتاده و ابن زید و حسن گفتند: مراد حیات بهشت است که زندگانی الا در بهشت خوش نباشد. وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ [أَجْرَهُمْ] «۱۰» بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، ما جزای طاعت ایشان و مزد «۱۱» ثواب ایشان بدهیم نیکوتر آن که «۱۲» کرده باشند. ابو صالح گفت: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی از جهودان و ترسایان و بت پرستان بنشستند و هرکس گفت ما بهتریم و فاضل تر «۱۳»، خدای تعالی این آیت فرستاد: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا.

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: حالی.

(۲). همه نسخه بدلها: راست.

(۳). کذا در اساس، دراحت / در راحت، دیگر نسخه بدلها: در راحت.

(۴). قم: تبعث آمن.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: ابو ربیع.

(۶). آط، آج، لب: مقاتل حیّان، آب، آز: مقاتل.

(۷). آط، آب، آز: تونگر.

(۸). اساس ندارد، از قم افزوده شد.

(۹). همه نسخه بدلها: ابو بکر وراق.

(۱۰). اساس ندارد، با توجه به ضبط قرآن مجید و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها + و.

(۱۲). همه نسخه بدلها: آنچه.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: فاضل ترایم.

ص: ۹۰

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ، تقدیر آیت آن است که: فاذا اردت قراءة القرآن، چون قرآن خواهی خواندن «۱». و مثله قوله: إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ ... «۲»، یعنی إذا اردتم القيام إلى الصلوة، چون به نماز بر خواهی خاستن. و مثله قول الشاعر:

إذا «۳» طحنت فابدئي «۴» بالميمنة

«۵» یعنی، إذا اردت «۶» الطحن، فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ، پناه با خدای ده از شیطان رجیم، یعنی از دیو لعین. و «استعادت»، طلب پناه کردن باشد و این را «سین» طلب گویند، و گفتند: «عاذ» و «استعاذ» به یک معنی باشد و «با» از صله این فعل است و هم‌چونین «۷» یقال: عاذ بكذا من فلان. و «شیطان رجیم» را شرح داده‌ایم «۸» در اول کتاب.

فامّا «۹» حکم آیت نیز آن که «۱۰» این امر، امر است به مندوب به دلالت اجماع و اگر دلیل نبودی از روی ظاهر محمول بودی بر وجوب، چه حکم اوامر قرآن این باشد که حمل او بر وجوب کنند. و اتفاق جمله فقهاست [که استعاذت پیش از قراءت قرآن در نماز و جز نماز سنت است] «۱۱» جز مالک که او گفت: استعاذت در نوافل ماه رمضان باید کردن «۱۲» و تمسک کرد به حدیث که از رسول - علیه السلام - روایت کردند که:

إِنَّهٗ كَانَ يَفْتَتِحُ «۱۳» الصَّلَاةَ بِالْحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

: و تأویل این حدیث آن است که یفتتح القراءه. او افتتاح قراءت «۱۴» به این سورت کردی، نبینی که اجماع است که افتتاح نماز به تکبیر کنند؟ پس معلوم شد که خبر متروک الظاهر است و دلیل صحّت این قول که گفتیم پس از اجماع حدیث جبیر بن مطعم است که او گفت، رسول را دیدم که نماز می‌کرد گفت:

اللّٰهُ اَكْبَرُ كَبِيْرًا وَّ الْحَمْدُ لِلّٰهِ كَثِيْرًا وَّ سُبْحَانَ اللّٰهِ بَكْرَةً وَّ اَصِيْلًا اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ مِنْ نَفْخِهِ وَّ نَفْثِهِ وَّ هَمْزِهِ.

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: خواند.

(۲). سوره مائده (۵) آیه ۶.

(۳). قم: فاذا.

(۴). اساس: فابری، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.

(۵). آط، آج، لب: بالهمینه.

(۶). آج: اردتم.

(۷). همه نسخه بدلها: همچین.

(۸). قم، آب، آز: برفته است، آط، آج، لب: رفته است.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: و اما.

(۱۰). همه نسخه بدلها: بدان که.

(۱۱). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: باید کرد.

(۱۳). قم، آط، لب: یفتح.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم: قرآن.

ص: ۹۱

عبد الله مسعود گفت نَفخ شیطان، کبر باشد، و نفث او، شعر باشد، و همز او، دیوانگی «۱».

استعاذت پیش از قراءت باشد. و ابو هریره گفت: پس از قراءت باشد و این مذهب داود است، و مالک در قیام ماه رمضان هم این گفت که پس از قراءت باشد و احتجاج به ظاهر قرآن کردند، و دلیل صحّت این قول حدیث ابو سعید خدری است که گفت «۲»، رسول - صلی الله علیه و علی آله - پیش از قراءت گفتی:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم.

أما «۳» محلّ او در نماز، مذهب ما و مذهب شافعی و عامّه فقها آن است که محلّ او در اوّل رکعت باشد پیش از قراءت. و شافعی گفت: اگر در هر رکعتی بگوید «۴» پیش «۵» قراءت، نیکو باشد جز که امر «۶» نیامده است به او. و ابن سیرین گفت: در هر رکعتی بگوید «۷» پیش از قراءت [أما جهر و إخفات به استعاذت اگر نماز از آن باشد که قراءت] «۸» در او به إخفات خوانند به اتفاق آواز بر نباید داشتن به استعاذت، و اگر نماز «۹» آن باشد که جهر کنند به او به استعاذت جهر نباید کردن بنزدیک ما و بیشتر فقها و شافعی را در او دو قول است و اختیار اصحاب او بر إخفات است تا فرق باشد میان قرآن و جز قرآن. أما لفظ استعاذت بنزدیک ما و بنزدیک شافعی و بیشتر فقها آن است که بگوید: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم [۱۰۳-ر] چه نصّ قرآن این است و اخبار متواتر بر این لفظ آمد و در اخبار مسلسلات می آید به اسناد از زرّ حبیش «۱۰» که او گفت: بر عبد الله عباس «۱۱» خواندم اعوذ بالسمیع «۱۲» العلیم، گفت: نه چنین «۱۳»، بگو: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، چه من بر رسول - علیه السلام - خواندم چنین که تو خواندی، مرا گفت: بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. و رسول - علیه السلام - گفت: من بر جبریل «۱۴» خواندم و جبریل گفت: من در لوح محفوظ چنین دیدم و بعضی مقریان بر آنند که: استعید بالله من الشیطان الرجیم.

(۱). قم، آط، آب+ باشد، همه نسخه بدلها+ آنگه علما خلاف کردند وقت استعاذت، جمهور علما گفتند وقت.

(۲). آط، آج، لب: گفتند.

(۳). آج، لب+ در.

(۷-۴). همه نسخه بدلها بجز قم: بگویند.

(۵). همه نسخه بدلها + از.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: اثر.

(۸). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۹). قم، آز، آب + از.

(۱۰). آط، آج، لب: حبش.

(۱۱). قم: عبد الله مسعود.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم + بالله السميع.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم + است.

(۱۴). همه نسخه بدلها + چنین.

ص: ۹۲

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ، «إِنَّه» ضمیر شأن و کار است، گفت: شأن و کار چنین افتاد که او را سلطان و دست «۱» قهر نیست بر مؤمنانی «۲» که توکل بر خدای کنند.

سفیان ثوری «۳» گفت: مراد آن است که او به قهر کس را حمل نتواند کردن بر گناهی «۴» در دست او جز وسوسه‌ای نیست.

أَمَّا سُلْطَانٌ او و «۵» فرمان او بر آنان روا «۶» باشد که توّلأ به او کنند. وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ، در ضمیر خلاف کردند فی قوله «به»: بعضی گفتند راجع است با نام خدای یعنی، و الذین هم بالله مشرکون. سلطان او بر متولیان او باشد و بر آنان که به خدای شرک آرند، بعضی دگر گفتند: کنایت راجع است با شیطان «۷» برای آن که به سیاق آیت «۸» لایق‌تر است. آنگه آن را دو معنی گفتند: یکی آن که، شرک صورت نیندد جز میان دو کس فرقی نباشد میان این قول و قول اول در معنی، برای آن که به خدای شرک، معنی آن باشد که شیطان را شریک خدای گویند و بر این قول معنی آن باشد که خدای را شریک شیطان گوید. و این هر دو از روی معنی یکی باشد. و وجه دیگر آن است که «به»، ای بسببه و غروره و وسوسه، و آنان که «۹» به غرور و وسوسه شیطان مشرک شوند، و مثله قولهم «۱۰»: صار فلان بی رئیساً، فلان به من رئیس شد «۱۱»، یعنی به سبب من و سعی من «۱۲».

وَ إِذَا بَدَأْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزَّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (١٠١) قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدًى وَ بَشْرًا لِلْمُسْلِمِينَ (١٠٢) وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانِ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (١٠٣) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (١٠٤) إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ (١٠٥)

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (١٠٦) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحْبَبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (١٠٧) أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعَهُمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (١٠٨) لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (١٠٩) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (١١٠)

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَ تُؤَفِّي كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (١١١) وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (١١٢) وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ (١١٣) فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (١١٤) إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (١١٥)

وَ لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِنَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (١١٦) مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (١١٧) وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (١١٨) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمَلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (١١٩) إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (١٢٠)

شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (١٢١) وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (١٢٢) ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (١٢٣) إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيُحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (١٢٤) ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (١٢٥)

وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (١٢٦) وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (١٢٧) إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (١٢٨)

چون بدل کنیم آیتی «۱۳» به جای آیتی و خدا داناتر است، به آنچه فرستد، گویند «۱۴»: تو فرو می‌بافی «۱۵»، بل بیشترین «۱۶» ایشان نمی‌دانند.

-
- (۱). همه نسخه بدلها + و.
 - (۲). همه نسخه بدلها بجز قم: مؤمنان.
 - (۳). همه نسخه بدلها: ندارد.
 - (۴). همه نسخه بدلها بجز قم: حمل نکند بر گناه.
 - (۵). قم، لب: انما سلطانه که.
 - (۶). همه نسخه بدلها بجز آز: روان.
 - (۷). اساس و قم: شیطان، به قیاس با سایر نسخه بدلها و فحوای عبارت تصحیح شد.
 - (۸). همه نسخه بدلها بجز آز + این.
 - (۹). آج، لب: آنان را که.
 - (۱۰). قم: قوله.
 - (۱۱). قم: رئیسی گشت.
 - (۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم و آب + قوله تعالی، آب: قوله تعالی، گفتار خدای تعالی.
 - (۱۳). آط، آب + را.
 - (۱۴). آط، آب، آج، لب: گفتند.
 - (۱۵). آط، آج، لب: فرا می‌بافی، آب: فرا بافنده.
 - (۱۶). همه نسخه بدلها: بیشتر.

بگو فرو فرستاد آن را جبریل از خدای تو، بدرستی تا بر جای بدارد آنان را که ایمان آوردند و لطفی باشد و بشارتی مسلمانان را.

ما دانیم که ایشان می‌گویند که می‌آموزد «۱» و او را کسی «۲» زبان آن کس که میل کند به او اعجمی است و این زبانی است عربی روشن.

آنان که ایمان ندارند به آیت‌های خدای، ره ندهد ایشان را خدای و ایشان را عذابی بود دردناک.

فرو بافند «۳» دروغ آنان که ایمان ندارند به آیت‌های خدای، و ایشان دروغزن «۴» باشند.

هر که کافر شود به خدای از پس ایمانش اَلَّا «۵» آن کس که ستم کنند بر او و دل او ساکن بود به ایمان و لکن آن کس که شرح کند به کفر دل را، بر ایشان باشد خشم از خدا و ایشان را بود عذابی بزرگ.

آن به آن است که ایشان «۶» اختیار کردند زندگانی دنیا بر آخرت و خدای ره «۷» نمایند گروه کافران را.

[۱۰۳-پ]

ایشان آنانند که مهر نهاد خدای بر دل‌هایشان و گوش‌هایشان و چشم‌هایشان و ایشان غافلانند «۸».

(۱). آط، آب: می‌آموزند.

(۲). لب: یکی.

(۳). آط، آب، آج، لب: فرا، قم: فرو بافند.

(۴). قم، آط، آب، آج، لب: دروغزنان.

(۵). آج، لب: مگر.

(۶). لب: بر ایشان.

(۷). آط، آب، آج، لب: راه، قم: راه ندهد.

(۸). آط، آج، لب: غافلانند

لا جرم ایشان در آخرت زیانکار باشند.

پس خدای تو آنان را «۱» که هجرت کردند از پس آن که به فتنه آوردند «۲»، پس جهاد کنند و شکیبایی کنند «۳». خدای تو از پس آن آمرزنده و بخشاینده است.

آن روز «۴» که آید هر تنی جدل کند «۵» از خود «۶» و تمام بدهند هر نفسی را «۷» آنچه کرده باشد «۸» و بر ایشان ظلم نکنند.

بزد خدای مثلی دهی که ایمن بوده است ساکن می آید به او روزی او گوارنده از هر جای «۹»، کافر شدند به نعمتهای خدای، بچشانید خدای ایشان را لباس گرسنگی و ترس به آنچه کرده بودند «۱۰».

آمد به ایشان پیغامبری از ایشان به دروغ داشتند او را، بگرفت ایشان را عذاب و ایشان ستمکاره بودند «۱۱».

بخوری از آنچه روزی کرد شما را خدای حلال پاکیزه «۱۲» و شکر کنی نعمت خدای را اگر شما او را می پرستی.

(۱). قم، آب، آج، لب: راست.

(۲). آب، آج، لب: ایشان را به فتنه آرند، قم: آرند ایشان را.

(۳). قم + که.

(۴). آب، آج، لب: روزی.

(۵). آب، آج، لب: می کنند، قم: می کند.

(۶). قم، آب، آج، لب: خویشتن.

(۷). آب، آج، لب: تنی را.

(۸). آب، آج، لب: باشند.

(۹). آب، آج: جایی، قم: جایگاهی پس.

(۱۰). آب، آج، لب: کردند، قم: بودند می کردند.

(۱۱). آب، آج، لب: ستمکاران اند، قم: ستمکاران بودند.

(۱۲). آط، آب، آج، لب: پاک.

ص: ۹۵

حرام کرد بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه آواز کرده باشند بجز خدای به آن، هر که مضطر شود «۱» جز بیرون آمده «۲» و جز ره زننده «۳» خدای آمرزنده و بخشاینده است.

مگویی آن را که وصف می‌کند زبانهای شما دروغ، این حلال است و این حرام است تا فرو بافی «۴» بر خدای دروغ، که آنان که فرو می‌بافند «۵» بر خدای دروغ، ظفر و بقا «۶» نیابند.

متاعی است اندکی و ایشان را عذابی بود دردناک «۷».

و بر آنان که جهود شدند، حرام کردیم آنچه قصه کردیم بر تو از پیش این «۸» و ما ظلم نکردیم بر ایشان و لکن ایشان بر «۹» خود ظلم کردند.

پس خدای تو آنان را که کردند بدیها «۱۰» به نادانی پس توبه کردند از پس آن و نیکی کردند «۱۱»، خدای تو از پس آن آمرزنده و بخشاینده است.

ابراهیم «۱۲» بود امامی فرمانبردار خدای را مسلمان «۱۳»، و نبود از جمله مشرکان «۱۴».

(۱). آج، لب: شده.

(۲). آط، آب: برون آینده بر امام، آج، لب: به روزه آینده بر امام، قم، بیرون آمده بر امام.

(۳). آط: راه زننده، آب: راننده، آج، لب: راه بنده.

(۴-۵). آط، آب، آج، لب: فرا بافند، قم: فرو بافند.

(۶). آط، آج، فلح، آب: فلاح، لب: فتح.

(۷). آط، آب، آج، لب: عذاب دردناک بود، آب: عذابی دردناک بود.

(۸). آط، آب، آج، لب: ندارد.

(۹). آط، آب، آج، لب: تنهای.

(۱۰). آط، آب، آج، لب: آنان را که عمل بد کردند، قم: که کنند بدی.

(۱۱). آط، آب، آج، لب: و بر اصلاح آمدند.

(۱۲). اساس: ابرهیم.

(۱۳). آط: مسلمانان.

(۱۴). قم، آط، آب، آج، لب: از مشرکان.

ص: ۹۶

شاکر «۱» بود نعمتهای او را برگزید او را وره نمود «۲» او را به ره «۳» راست.

و دادیم «۴» او را در دنیا نیکوی «۵» و او در آخرت از جمله نیکان است «۶».

پس وحی کردیم به تو که پیروی کن «۷» دین ابراهیم «۸» را مسلمان و نبود از آنان که انباز گرفتند «۹» او را.

کردند شبیه بر آنان که خلاف کردند «۱۰» در او و خدای تو حکم کند میان ایشان روز قیامت در آنچه در آن خلاف می‌کنند «۱۱».

بخوان با ره خدایت «۱۲» به سخن درست و پند نیکو، و خصومت کن با ایشان «۱۳» به آنچه آن نیکوتر بود که خدای تو اوست که داناتر است «۱۴» به آن کس که گمره شود «۱۵» از ره «۱۶» او و اوست داناتر «۱۷» به ره یافتگان «۱۸».

[۱۰۴-ر]

و اگر عقوبت کنی «۱۹»، عقوبت کنی به مانند آنچه عقوبت کردند «۲۰» شما را

(۱). آب: شکر کننده.

(۲). آط، آب، آج، لب: راه نمود.

(۳). آط، آج، راه، قم: با راهی.

(۴). آط، آب، آج، لب: بدادیم.

(۵). آط، آب، آج، لب: نیکی.

(۶). آط، آب، آج، لب: از نیکان باشد.

(۷). آط، آب، آج، لب: متابعت کن، قم: پسروی کن.

(۸). اساس: ابرهیم.

(۹). آط، آج، لب: کنند. آب: باز گیرند.

(۱۰). آب: اختلاف کردند.

(۱۱). آط، آب، آج، لب: می کردند.

(۱۲). قم، آط، آب، آج، لب: راه خدای تو، آب: راه خدای خود.

(۱۳). آط، آج، آب، لب: به ایشان.

(۱۴). آط، آب، آج، لب: خدای تو عالم تر است.

(۱۵). آج، لب: گمراه شد.

(۱۶). قم، آب، آط، آج، لب: راه.

(۱۷). آط، آب، آج، لب: او عالم تر است.

(۱۸). قم، آط، آب، آج، لب: به آنان که راه یابند.

(۱۹-۲۰). قم، آط، آب، آج، لب: کنند.

ص: ۹۷

به آن و «۱» صبر کنی آن بهتر بود صابران را.

و صبر کن و نیست صبر تو مگر به خدای و اندوهگن مباش بر ایشان و مباش در تنگی از مکر ایشان «۲».

که خدای با آنان «۳» است که پرهیزکار «۴» باشند و آنان که ایشان نیکوکار باشند «۵».

قوله تعالی: **وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ**، حق تعالی در این آیت احوال کفار گفت و قول ایشان «۶» بر ایشان عیب کرد. گفت: چون ما بدل کنیم آیتی «۷» به آیتی، یعنی آیتی منسوخ کنیم به آیتی دیگر، **إِمَّا قُرْآنَةً أَوْ حِكْمًا**، **إِمَّا** از روی قراءت یا از روی حکم یا از هر دو وجه، چنان که بیان «۸» رفته است. و تبدیل رفع چیزی باشد از جای خود و وضع دیگری به جای او، **وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ**، «واو» **إِمَّا** حال را باشد، و **إِمَّا** استیناف کلامی دیگر را. و خدای «۹» عالم تر است به آنچه فرو فرستد از آسمان که صلاح مکلفان در چیست آنچه فرماید کردن به حسب صلاح مکلفان فرماید در تکلیف. **قَالُوا**، این کافران گویند: **إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٌ**، تو نیستی مگر دروغزنی که این کلام از بر خود «۱۰» می نهی. **أَنگه** گفت: **بَلْ أَكْثَرُهُمْ**، «بل» **اضراب** «۱۱» باشد، یعنی آن نیست که ایشان می گویند سبب آن است گفتن ایشان را که بیشترین «۱۲» ایشان نمی دانند که این آیات «۱۳» وحی خداست و این نسخ احکام و قراءت به فرمان اوست «۱۴».

بگو ای محمد: **نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ**، که «۱۵» قرآن جبریل فرود آورد از خدای

(۱). قم، اط، آب، آج، لب + اگر.

(۲). آب، آج، لب: از آن مکر که ایشان می کنند، قم: از آنچه بد می سگالند.

(۳). اط: با آن.

(۴). اط، آب، آج، لب: متقی.

(۵). اط: آنان که نیکو کنند، آب: آنان که نیکوکارانند، قم، آج، لب: نیکویی کنند.

(۶). آج، لب + را.

(۷). اط، آب، آز، آج، لب + را.

(۸). همه نسخه بدلها + آن.

(۹). آج، لب + تعالی.

(۱۰). اط، آب، آز، آج، لب: از خود.

(۱۱). همه نسخه بدلها + را.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: بیشتر.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: آیت.

(۱۴). همه نسخه بدلها + قل.

(۱۵). همه نسخه بدلها + این.

ص: ۹۸

- جَلَّ جَلَالُهُ «۱» - به حق و درستی و راستی «۲»، لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا، تا مؤمنان را لطف «۳» و توفیق بر جای بدارد. وَ هُدًى وَ بُشْرَى «۴»، و تا هدایت و لطف باشد و بشارت و مزدگان «۵» مسلمانان را، یعنی این قرآن. و موضع «هدی» و «بشری» نصب باشد، علی آنه مفعول له. و روا باشد «۶» که دو مصدر «۷» باشد در جای حال، ای هادیا و مبشرا.

آنکه رسول را - علیه السلام - تسلیت کرد و دلخوشی «۸» داد و گفت: ما می‌دانیم، وَ لَقَدْ نَعَلْنَا، بر ما پوشیده نیست که ایشان می‌گویند که تو را که محمدی این قرآن آدمی می‌آموزد «۹». علما در این بشر خلاف کردند: عبد الله عباس گفت، مردی بود آهنگر در مکه نام «۱۰» او بلعام ترسا بود و اعجمی زبان بود، رسول - علیه السلام - او را دعوت می‌کرد و چیزی می‌آموخت، وقتها بنزدیک او شدی. مشرکان مکه گفتند: این قرآن محمد را بلعام می‌آموزد. خدای تعالی این آیت فرستاد «۱۱».

و عکرمه و قتاده گفتند: غلامی بود ولید مغیره را، نام او بغنس «۱۲» و چیزی دانستی خواندن. رسول - علیه السلام - او را قرآن می‌آموخت.

مشرکان گفتند: محمد را این قرآن آن غلام «۱۳» می‌آموزد. فرآء گفت: غلامی بود حویطب بن عبد العزی را، نام او عایش و اعجمی بود «۱۴» و مسلمان شد و نیک مسلمانی بود. بنزدیک رسول - علیه السلام - بسیار آمدی و از او قرآن آموختی «۱۵». قریش گفتند:

محمد این قرآن از او می‌آموزد. خدای تعالی این آیت فرستاد.

محمد بن اسحاق گفت: غلامی بود نصرانی رومی «۱۶»، بنده مردی «۱۷» حضرمی.

(۱). آط، آب، آز، آج: عز و جل.

(۲). همه نسخه بدلها: و راستی و درستی.

(۳). همه نسخه بدلها: به لطف.

(۴). اساس: بشرا، با توجه به ضبط قرآن مجید و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: مژدگانی.

(۶). همه نسخه بدلها: بود.

(۷). اساس: در مصدر، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

(۸). آط، آج، لب: دلخسوی.

(۹). همه نسخه بدلها + تو را.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: به نام.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم، این جمله اخیر را ندارند.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: نفیس.

(۱۳). قم: غلامی.

(۱۴). قم: شد.

(۱۵). آز: آموختی.

(۱۶). قم: رومی نصرانی.

(۱۷). آط: ندارد.

ص: ۹۹

رسول - علیه السلام - بنزدیک مروه با او بسیار نشست مشرکان حوالت قرآن بر او کردند، خدای تعالی این آیت فرستاد.

طلحة بن عمرو «۱» گفت: خدیجه وقتها بنزدیک این غلام رفتی به مهماتی که او را بودی. مشرکان گفتند: این غلام خدیجه را می آموزد و خدیجه محمد را «۲».

خدای تعالی این آیت فرستاد.

عبد الله بن مسلم الحضرمی گفت: ما را دو غلام بودند از اهل عین التمر: یکی را یسار گفتند و یکی را جبر «۳»، و شمشیر گر بودند در مکه و توریت و انجیل دانستند و خواندندی «۴». وقتها رسول - علیه السلام - به ایشان بگذشتی و بایستادی و قراءت ایشان می شنیدی، مشرکان گفتند: از ایشان می آموزد. سدی گفت: در مکه غلامی ترسا بود او را ابو میسره گفتند و رومی زبان بود، رسول - علیه السلام - وقتها بر او بنشستی، مشرکان گفتند: محمد این قرآن «۵» از او می آموزد. ضحاک گفت: مراد به این بشر سلمان [۱۰۴-پ] پارسی «۶» است، و بعضی علما گفتند: این قول سدید نیست، برای آن که سلمان به مدینه اسلام آورد و این آیت به مکه فرود آمد، قوله: **لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ**، زبان آن کس که ایشان به او میل می کنند و بر او حوالت می کنند پارسی است، و مراد به لسان لغت است، من قولهم، فلان يتكلم بلسان العرب و بلسان الروم، ای بلغتهما «۷». و منه قوله تعالى: **وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ ...** «۸»، ای بلغه قومه. و قال الشاعر:

لسان السوء تهديها «۹» إلينا و حنت «۱۰» و ما حسبتك أن تحينا «۱۱»

و قوله: **يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ** حمزه و كسائی خواندند: يلحدون، بفتح «با» «۱۲» و باقی

(۱). آط، آج، لب: عمر.

(۲). آط، آب، آز+ تا.

(۳). قم: حبر، آط، آج، لب: حبل.

(۴). قم: دانستندی و خواندندی، دیگر نسخه بدلها: دانستندی خواندن.

(۵). قم: این قرآن محمد، آط، آب، آز، آج، لب: این قرآن محمد را.

(۶). همه نسخه بدلها: فارسی.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: بلغتها.

(۸). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴.

(۹). آط: تهدينا، آب: بهدينا، آج، لب: يهدينا.

(۱۰). آط، آج، لب: حيث.

(۱۱). اساس: تجینما، به قیاس نسخه قم تصحیح شد.

(۱۲). همه نسخه بدلها+ و «حا» از بنای ثلاثی.

ص: ۱۰۰

قرآء یلحدون خواندند، به ضم «یا» و کسر «حا»، من الالحداد، یقال: الحد، یلحد إلحداد، فهو ملحد و لحد، یلحد، لحدا فهو لاحد و ذاک ملحود لغتان، و قیل لحده فی القبر، فهو ملحود و ألحد فی الدین فهو ملحد. و الإلحداد، المیل عن الصواب و منه اللحد لمیله عن سنن القبر. حق تعالی گفت: زبان آن کس که ایشان میل می‌کنند به او و نسبت با او می‌کنند «۱» این قرآن را أعجمی است، یقال: رجل أعجم و أعجمی إذا کان غیر فصیح و إن کان من العرب. و رجل عجمی، منسوب إلى العجم و إن کان فصیح اللسان. وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ، و این قرآن لغتی است عربی منسوب با عرب و روشن و مبین است در او اشکالی نیست.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ، آنکه حق تعالی خبر داد که آنان که به خدا ایمان ندارند خدا «۲» ایشان را هدایت ندهد، یعنی لطف نکند با ایشان لطفی که با مؤمنان شاید کردن، چه اگر با ایشان کند، ایشان را لطف نباشد، یا حکم نکند به هدایت ایشان، و ایشان را مهتدی نخواند، تا «۳» ایشان را هدایت نکند به بهشت. این هر سه تأویل محتمل است. وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، [و ایشان را عذابی مولم دردناک باشد و حمل کردن هدایت را بر ثواب در این آیت اولی تر است به قرینه وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ] «۴» چه این از احکام آخرت باشد.

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الْآيَاتِ اللَّهِ، گفت: انما به حقیقت آن کس دروغ فرو «۵» بافد بر خدای که به آیات خدای ایمان نیارد. ردّ است این آیت بر آنان که گفتند: إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ، و گفتند: محمد فرو می‌بافد این قرآن، وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ، و آنان که چنین کنند، دروغزن «۶» باشند، و «هم» عماد باشد و بصریان فصل خوانند او را، و معنی او تحقیق باشد چنان که قایلی «۷» گوید: هؤلاء هم الرجال. عبد الله بن جراد گوید، رسول را- علیه السلام - گفتیم: یا رسول الله! مؤمن زنا کند؟ گفت: باشد که کند. گفتیم: دزدی کند؟ گفت باشد که کند. گفتیم:

(۱). آط، آز، آج، لب: نسبت می‌کنند، با او.

(۲). قم، آط، آب: خدای.

(۳). آط، آب، آز، آج: یا.

(۴). اساس ندارد، از قم، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: فرا.

(۶). قم: دروغ‌زنان.

(۷). همه نسخه بدلها: قایل.

ص: ۱۰۱

دروغ گوید؟ گفت: نه، **إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ**، اگر خبر درست باشد، این کذب مخصوص باشد بالكذب علی الله، به دروغ بر خدای با اعتقاد جواز آن. و از بعضی صحابه روایت کردند که او گفت: ایاکم و الکذب فانه بجانب للإیمان، گفت: دور باشی از دروغ گفتن، که دروغ گفتن بجانب ایمان است، یعنی با ایمان به یک جا نباشد بر این تاویل که گفتیم.

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ، نحویان خلاف کردند در این «من» و محلّ او از اعراب.

کوفیان گفتند: «من» شرط است و محلّ او رفع است به ابتدا، و قوله: **مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا** بدل است از او، و قوله: **فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ**، این جمله جواب هر دو شرط است برای آن که دو جمله است شرطی، متعلق به یک دیگر، قالوا و مثله قول القائل: من یأتنا فمن یکرمننا، منهم فله منا الاکرام.

و بصریان گفتند: «من»، موصوله است و او بدل است از آن جمله که در پیش رفت من قوله: **إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ**، «من» بدل الذین است، یعنی انما یفتری الکذب غیر المؤمنین الکافرون. آنکه استننا کرد از ایشان مکرهان را، گفت [۱۰۵- ر]: **إِلَّا مَنْ أُرْهِه**، مگر آن را که «۱» مکره باشد که حکم او مخالف این حکم باشد و روا بود که «من» استفهامی باشد و معنی آن بود «۲» که که باشد که کافر شود از پس ایمان؟ إلا آن کس که «۳» مکره بود «۴»، یعنی هیچ عاقل اختیار ارتداد نکند و نه اظهار کلمت کفر از پس ایمان، الا بر سبیل إکراه. و این وجهی قریب است - و الله اعلم بمراده.

عبد الله عباس گفت: آیت در عمّار یاسر آمد که مشرکان مکه او را بگرفتند و پدرش «۵» یاسر را و مادرش سمیه و صهیب «۶» را و خباب را و بلال را و سالم را و ایشان را عذاب می‌کردند به انواع عذاب. اما سمیه را در میان دو شتر بیسته بودند و عذاب

(۱). قم، اط، آب+ او: آج، لب+ او را

(۲-۴). همه نسخه بدلها بجز قم: باشد.

(۳). همه نسخه بدلها+ او.

(۵). قم: پدرش را یاسر را، اط، آب، آج، لب: پدرش را یاسر.

(۶). قم، آط: صهبا.

ص: ۱۰۲

می‌کردند و گفتند: رسنی از لیف تافته «۱» و سر آن گره بر زده «۲»، بر سر او می‌زدند تا کور شد و او می‌گفت: خدا یکی است، تا او را بکشتند. و گفتند نیزه‌ای «۳» بر اندام او زدند و او را بکشتند. و یاسر را نیز در زیر عذاب بکشتند. عمّار یاسر چون چنان دید، گفت: بس «۴» فسوس باشد که مرا در اسیری بکشند «۵»، آنچه ایشان می‌خواستند از دشنام و نا بایست در حقّ رسول - علیه السّلام - بگفت. او را رها کردند. و یاسر و سمیه اول کس «۶» بودند در اسلام که ایشان را بکشتند. قتاده گفت بنو المغیره عمّار را بگرفتند و در چاه میمون کردند او را و گفتند: اگر به محمد کافر شوی و آلا این چاه بر تو بینباریم. او آنچه ایشان می‌خواستند از او، بگفت به اکراه ایشان «۷» و دلش به ایمان مطمئن و ساکن بود. رسول را - علیه السّلام و الصّلاة - گفتند «۸» که: عمّار کافر شد، گفت:

كَلَّا إِنَّ عَمَّارًا مَلِيءٌ إِيمَانًا مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ وَ اخْتَلَطَ الْإِيمَانُ لِحَمِهِ «۹» و دمه

، گفت: عمّار پر از ایمان است از سر تا پای «۱۰» و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است. عمّار با نزدیک رسول آمد - علیه السّلام - گریان و می‌گفت: یا رسول الله! شرمسارم از کلمتی که نه به اختیار، بل به اکراه بر زبان من رفته است.

رسول - علیه الصّلاة و السّلام - «۱۱» چشم او می‌سترد و می‌گفت: «۱۲» باکی نیست اگر دگر بار در مثل این حال گرفتار شوی و از تو خواهند تا مانند آن گویی، بگو که بر تو حرج نیست. خدای تعالی در حقّ او این آیت فرستاد و عمّار از جمله أجلّا و بزرگان صحابه «۱۳» است و او را در اسلام قدمی «۱۴» و قدمی «۱۵» تمام است.

راوی خبر گوید که: آن روز که مسجد رسول - علیه الصّلاة و السّلام - بنا می‌کردند، رسول صحابه را تحریض و ترغیب می‌کرد و می‌گفت: هر کس که او

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: بافته بودند.

(۲). قم: و سر آن را گره زده.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: نیزه.

(۴). آز، لب: پس.

(۵). آج، لب: بکشتند.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: کسی.

(۷). همه نسخه بدلها + او را.

(۸). همه نسخه بدلها: خبر دادند.

(۹). همه نسخه بدلها: بلحمة.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: به پای.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم + آب.

(۱۲). همه نسخه بدلها + هیچ.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم + بوده.

(۱۴). همه نسخه بدلها: قدم.

(۱۵). قم: قدمتی.

ص: ۱۰۳

خشتی برگیرد، فله کذا و کذا، او را چندین و چندین «۱» ثواب باشد. هر یکی از صحابه می‌رفتند و یک یک خشت «۲» می‌آوردند، مگر عمّار که او می‌رفت و دو دو خشت می‌آورد. رسول - علیه الصلاة و السلام - گفت چرا تو دو دو خشت می‌آری، که رنجور شوی! گفت: یا رسول الله! واحدة منی «۳» و واحدة منک «۴»، یکی برای خودم می‌آرم و یکی برای تو، چه قدر تو از آن رفیعتر است که تو را رها کنند تا خشت برداری و نمی‌خواهم که [آن ثواب که] «۵» گفتمی تو را نباشد یکی به نصیب خود می‌آرم و یکی به نیابت تو. رسول [- علیه السلام -] گفت:

جزاک الله خیرا

، خدای تو را جزای خیر کناد. و رسول - علیه السلام - او را خبر داد گفت:

سیقتلک «۶» الفته الباغية و آخر زادک ضیاح «۷» من لبن،

گفت تو را گروه باغیان کشند و آخر زاد تو شریه‌ای «۸» شیر باشد با آب آمیخته، و این حدیث از رسول [«۹» صلی الله علیه و علی آله - بیشتر صحابه بشنیدند «۱۰» تا روز صفین عمّار در لشکر امیر المؤمنین علی بود و منادی برآمد و آواز داد «۱۱»:

یا خیل الله اركبی،

ای لشکر خدای برنشین. عمّار پاره‌ای خطمی بر سر نهاده بود و سر خواست شستن روا نداشت که چندان «۱۲» توقّف کند که آن خطمی از سر فرو شوید. سلاح خواست و بیوشید و به کالزار «۱۳» آمد و اسپ را نورد می‌داد «۱۴» و می‌گفت:

نحن ضربناکم علی «۱۵» تنزیله

فالیوم نضربکم علی تأویله

ضربا یزیل الهام عن مقیله

و یذهل الخلیل عن خلیله

أو یرجع الحقّ إلی سبیله

یا ربّ إنی مؤمن بقیله [۱۰۵-پ]

(۱). آط، آج، لب: چندینی.

(۲). همه نسخه بدلها: و یک خشت.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: منک.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: منی.

(۵). اساس ندارد، از قم، افزوده شد.

(۶). دیگر نسخه بدلها: ستقتلک.

(۷). لب: صالح، آز، آج: صیاح.

(۸). دیگر نسخه بدلها: شربت.

(۹). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد.

(۱۰) آط، آب، آز: بیشتر بشنیدند، آج، لب: پیش نشنیدند.

(۱۱). قم+ که، آط، آب، آز، آج، لب+ و گفت.

(۱۲). همه نسخه بدلها: چندانی.

(۱۳). همه نسخه بدلها: کارزار.

(۱۴). قم: می زد.

(۱۵). آج، لب: عن.

ص: ۱۰۴

و مبارز می افگند از چپ و راست تا مجروحش بکردند «۱» و جراحات بسیار بر اندامش کردند «۲» بیامد و آبی خواست شربه‌ای «۳» شیر به او دادند. او آن شربه «۴» شیر بستد و گفت: صدق الله و صدق رسوله «۵». خدا و پیغامبر راستیگرند «۶» چون او را بکشتند هر دو لشکر را معلوم شد که معاویه و لشکرش باغی‌اند، از قتال امیر المؤمنین باز ایستادند. عمرو عاص گفت: نمی‌دانی شما که او را علی کشت که اگر علی او را به کالزار «۷» نیاوردی او کشته نشدی. ایشان دل خوش شدند و با سر کالزار «۸» شدند. امیر المؤمنین را بگفتند که: عمرو چه گفت؟ گفت: ای ملعون که اوست اگر چنین باشد پس هر کس «۹» را که رسول به کالزار «۱۰» برد در بدر و «۱۱» حنین و احد و دیگر وقایع همه را پیغامبر کشته باشد. و در مسائل پسر کوا که امیر المؤمنین را پرسید، از عمّارش پرسید، گفت:

خالط الايمان لحمه و دمه و هو محرّم علی النار،

گفت: ایمان با گوشت و خون عمّار آمیخته شده است و او «۱۲» بر آتش حرام است. و اخبار در فضایل عمّار بسیار است.

مجاهد گفت: آیت در جماعتی مسلمانان آمد از اهل مکه که ایمان آورده بودند «۱۳» مهاجریان گفتند: اگر هجرت نکنی «۱۴» و با مدینه نیایی «۱۵» از ما هیچ نه «۱۶» ای.

برخواستند تا با مدینه آیند، قریش ایشان را در راه بگرفتند و عذاب کردند. ایشان کلمت کفر گفتند «۱۷» بر کراهت خود.

محمد بن سیرین گفت: آیت در عیاش بن ابی ربیع آمد و او از جمله مهاجران اول بود و او سخت طاعت دار مادر و پدر بود و «۱۸» بر بود به مادر، مادرش از مکه پیغام فرستاد و گفت: من نذر کرده‌ام که طعام سیر نخورم و در سایه ننشیم تا تو را

(۱). آب، آز: کردند.

(۲). آط، آج، لب: بکردند.

(۳). آب، آز، آج، لب: شربت.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: شربت.

(۵). آب، آز: رسول الله.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم، عبارت عربی را معنی نکرده‌اند.

(۷-۸-۱۰). همه نسخه بدلها: کارزار.

(۹). آج، لب: هر کسی.

(۱۱). قم+ در.

(۱۲). همه نسخه بدلها: آن.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: آوردند.

(۱۴). آز: نکند.

(۱۵). قم: نیای، آز: نیاید.

(۱۶). آز: نه آید.

(۱۷). آط، آب، آز، آج، لب: بگفتند.

(۱۸). همه نسخه بدلها بجز قم+ او.

ص: ۱۰۵

نبینم، و این پیغام بر دست برادری فرستاد از آن عیاش، برادر او بود که از مادر و کافر بود و کافری دگر با او بود او از آن جا که بر مادر مهربان بود گفت: بروم و مادر را ببینم «۱». صحابه او را گفتند: مرو که مادرت چون گرسنه شود «۲» طعام بخورد «۳» و چون از آفتابش «۴» رنج بود با سایه شود «۵». گفت: بروم و با برادر «۶» که فرعون نام بود «۷» و کافر «۸»، در راه افتاد و با کافری دیگر «۹» مکی، چون به میانه راه رسیدند، آن کافران تیغ بر آهختند «۱۰» و گفتند: اگر به

محمد کافر شوی، و اَلَّا «۱۱» تو را بکشیم او چون دید که حال حال اِکراه است کلمت کفر باکراه بر زبان راند، خدای تعالی آیت فرستاد.

مقاتل گفت: آیت در جبیر «۱۲» آمد بنده عامر الحضرمی که او مسلمان بود و سیدش او را بر کفر اِکراه می‌کرد، او برای دل سید اظهار کلمت کفر کرد و دلش به ایمان ساکن بود. خدای تعالی در حق او این آیت فرستاد و پس از آن خواجه او نیز ایمان آورد، ایمان او نیکو بود.

قوله: **وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا**، و لکن آن کس که دل خود «۱۳» مشروح کرده باشد به کفر و دل باز گشاده بر قبول کفر. و این عبارت است از آن که «۱۴» او عمد «۱۵» و قصد کند به کفر و عامدا کافر شود، **فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ**، در اول ضمیر با لفظ بود «۱۶» و در دوم با معنی، برای آن «۱۷» یکی موحد است و یکی مجموع، بر ایشان خشم باشد از خدا، و خشم از خدای ارادت عقاب بود به مستحقش «۱۸». **وَأَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ**، و ایشان را عذابی عظیم بود، و در آیت دلیل است بر آن که ایمان و کفر به

(۱). همه نسخه بدلها+ و باز آیم.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: بود.

(۳). اساس: نخورد، با توجه به قم و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۴). آب، آز: آفتاب.

(۵). همه نسخه بدلها+ او.

(۶). آط، آج، لب: برادری.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: داشت.

(۸). همه نسخه بدلها+ بود.

(۹). آب، آز: کافر دیگر.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: بر آهیختند.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: و اگر نه.

(۱۲). قم: جبر، آط: حر، آج، لب: خبر.

(۱۳). لب+را.

(۱۴). قم: آن کس که، آط، آب، آز، آج، لب+ آن کس که.

(۱۵). قم: عهد.

(۱۶). همه نسخه بدلها: برد.

(۱۷). همه نسخه بدلها+ که.

(۱۸). قم: مستحقش را، آج، لب: به مستحق.

ص: ۱۰۶

دل تعلق دارد و آنچه بر زبان رود «۱» حکایت کفر و ایمان باشد.

اما حکم آیت اجماع علماست بر آن که آن را که او را اکراه کنند بر کفر یا بر معصیتی از معاصی: به تهدید قتل و ضرب و ایذا و ایلام، او را روا باشد که آنچه او را بر آن اکراه می‌کنند، بکند [۱۰۶-ر] و آنچه دون قتل بود اولیتر آن بود که تحمل کند برای خدای تا ثوابش بیشتر باشد.

اما اکراه در بیع و عقد «۲» و سایر عقود شرعی آن عقد به اکراه «۳» نبندد «۴» باتفاق.

اما طلاق، فقها در او خلاف کردند: اهل عراق طلاق مکره روا دارند و گویند:

واقع باشد، و هم‌چونین «۵» گویند: در اکراه بر نذور «۶» و سوگند و رجعت و آنچه مانند این بود. و مذهب اهل البیت «۷» و مالک و اوزاعی و شافعی آن است که طلاق مکره و نذور «۸» سوگند او برنیافتند «۹» و این قول بیشتر صحابه است. و شعبی را در طلاق قولی است «۱۰» مخالف اجماع، و آن آن است که گفت: چون «۱۱» اکراه از سلطان باشد واقع نبود و چون از سلطان نباشد واقع بود.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، «ذلک» اشارت است به عذاب و غضب، گفت آن برای آن است که ایشان اختیار کردند زندگانی دنیا «۱۲» بر آخرت و خدای تعالی هدایت ندهد کافران را بر آن تاویلها که گفته شد «۱۳» از لطف یا «۱۴» حکم و «۱۵» تسمیت یاره «۱۶» بهشت.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ، پس خدای تو ای محمد آنان راست یعنی رضای خدای تو و ثواب او، علی حذف المضاف و اقامة المضاف إليه
مقامه، آنان راست که هجرت کنند و وطن خود رها کنند و از مکه در موافقت «۱۷» رسول به «۱۸» مدینه آیند پس از آنکه
ایشان را

(۱). آط: بود.

(۲). همه نسخه بدلها: عتق.

(۳). همه نسخه بدلها: با اکراه.

(۴). آز: بندد.

(۵). همه نسخه بدلها: همچنین.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: نذر

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: اهل بیت.

(۸). همه نسخه بدلها: نذر و.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: بر نیفتد.

(۱۰). همه نسخه بدلها: هست.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: چو.

(۱۲). همه نسخه بدلها + را.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: گفته شده.

(۱۴). آط، آج، لب: و، آب، آز: و یا.

(۱۵). آب، آز+ یا.

(۱۶). قم، آب، آز: و یا راه، آط، آج، لب: یا راه.

(۱۷). قم: به موافقت.

(۱۸). همه نسخه بدلها بجز قم: با.

ص: ۱۰۷

مفتون بکرده باشند «۱» و ممتحن به عذاب، چنان که قصه آن گذشت «۲» در حدیث عمّار و جز او. **ثُمَّ جَاهِدُوا وَ صَبِرُوا**، آنگه جهاد کنند و صبر کنند بر ایمان و هجرت و جهاد. **إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا**، ای «۳» بعد الفتنه، خدای تو از پس آن فتنه، غفور و رحیم است آمرزنده و بخشاینده است بیامزد ایشان را و رحمت کند.

گفتند: آیت در عیاش بن ابی ربیعہ آمد، برادر ابو جهل بود از رضایت و ابو جندل بن سهیل بن عمرو بن الولید بن المغیره و سلمة بن هشام [و عبد الله بن] «۴» اسد «۵» الثقفی. مشرکان ایشان را عذاب کردند تا بعضی التماس ایشان بجای آوردند و این فتنه در آیت این است. آنگه هجرت کردند تشویر زده، حق تعالی برای تسلیت ایشان چون از ایشان اخلاص دانست این آیت فرستاد در حق ایشان. حسن و عکرمة گفتند:

آیت در عبد الله بن سعید بن «۶» ابی سرح آمد- و او کاتب پیغمبر بود. مرتد شد و برگشت و با مکه شد. رسول- علیه السلام- روز فتح مکه بفرمود تا او را بکشند. «۷» عثمان «۸» در حق او شفاعت کرد رسول او را رها کرد او پس از آن اسلام آورد و اسلامش درست شد. خدای تعالی این آیت فرستاد. و اگر این روایت درست باشد از «۹» اوّل منافق بوده باشد، چه ارتداد از مؤمنان در وجود نیاید برای وجوهی که گفتیم.

عبد الله عامر خواند: فتنوا، به فتح «فا» و «تا» اعتباراً بقوله: **ثُمَّ جَاهِدُوا وَ صَبِرُوا**. و باقی قرأ خواندند فتنوا، بر فعل مجهول اعتباراً بقوله: **إِلَّا مَنْ أَكْرَه**، آنگه جهاد کنند و صبر کنند بر جهاد و بلیات.

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا، گفت: یاد کن ای محمد آن روز که آید هر نفسی و جدل می کند از خویشتن و خصومت می کند برای خود. و «عن»، برای آن آورد کانه قال: دفعا عن نفسها. **و تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ**، و بدهند هر نفسی را تمام آنچه کرده باشند. **وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ**، و بر ایشان ظلم نکنند و حق ایشان نقصان نکنند.

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: کرده باشند.

(۲). آط: گزشت.

(۳). آز+ من.

(۴). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۵). قم، آط، آج، لب: اسید.

(۶). قم: مسعود بن، آز، آج، لب: سعد بن.

(۷). قم، آب، آز، آج، لب: بکشند.

(۸). آج، لب+ علیه ما يستحق، آط+ رضی الله عنه.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: او.

ص: ۱۰۸

صالح المرّی روایت کرد «۱» عن جعفر بن زید که، یک روز عمر خطّاب «۲»، کعب احبار را گفت: یا کعب! ما را وعظی کن و تنبیهی. گفت: به آن خدای که جان من به امر اوست اگر فردای قیامت مثل عمل هفتاد پیغامبر بیاری، [۱۰۶- پ] بر تو تاراتی «۳» و حالاتی آید و تو را در آن حال هیچ همّت نباشد مگر نفس خود «۴» و دوزخ نفیری «۵» زند که هیچ فریشته مقرب و پیغامبر مرسل منتجب نماند و الاّ به زانو در آید تا ابراهیم «۶» در آید و می‌گوید: بار خدایا! تو دانی که من خلیل توأم و از تو هیچ نمی‌خواهم با درجه خلّت که مراست الاّ نفس خود نمی‌خواهم. و تصدیق این در کتاب خداست آن جا که گفت: **يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا.**

عکرمه روایت کرد از عبد الله عباس که: فردا «۷» قیامت میان مردمان به انواع خصومت باشد تا خصومت با جان و تن افتد، جان گوید: بار خدایا مرا تو آفریدی و از فعل تو صادر شدم، مرا دستی گیرنده بدادی «۸» و پای «۹» رونده «۱۰» و چشمی بیننده. تن گوید بار خدایا! مرا بیافریدی به مانند پاره‌ای هیزم و در دستم گیرایی نبود و در پایم روایی «۱۱» نبود و در چشمم بینایی نبود، این روح آمد چون شعاع نور، به او «۱۲» زبانم گشاده «۱۳» شد و «۱۴» دستم گیرنده شد و پایم رونده شد. بار خدایا! عذاب او را کن.

خدای تعالی برای ایشان مثلی زند که: نایبایی و مبتلایی در دیوار بستی شدند «۱۵» که در او درختان خرما بود. نایبنا گوید: [من نمی‌بینم که خرما کجاست؟ مبتلا گوید:

من می‌بینم و لکن نمی‌توانم گرفتن] «۱۶» نایبنا گوید مبتلا را: من تو را برادرم تا تو خرما بگیری. نایبنا مقعد را بردارد تا او خرما بگیرد، عذاب بر هر دو باشد که هیچ دو، بی - یک دیگر به کار نیامدندی.

(۱). همه نسخه بدلها: کند.

(۲). آج، لب+ علیه ما يستحق.

(۳). آط، آز، آج، لب: بارانی.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب + را.

(۵). همه نسخه بدلها: زفیری.

(۶). اساس، آط: ابرهیم.

(۷). قم، لب: فردای.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: ندادی.

(۹). آج: پایی.

(۱۰). آط، آز، آب، آج + ندادی.

(۱۱). قم، آط، آب، آز، لب: روالی.

(۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: نور او یافتم.

(۱۳). قم: بگشاده.

(۱۴). قم + او.

(۱۵). همه نسخه بدلها: شوند.

(۱۶). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

ص: ۱۰۹

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً، حق تعالی گفت: بزد خدای تعالی مثلی «۱»، دیهی و شهری، یعنی مکه. کانت آمنه، ایمن «۲» بود. هذا من باب نهاره صائم و ليله قائم، یعنی مردم در او ایمن «۳» بودند «۴»، کس را در او خوفی نبود. مُطْمَئِنَّةً، شهری آرامیده، حاجت نبود مردم را به انتقال کردن از شهر «۵» برای انتجاع، چنان که عرب را عادت بود. يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ، روزیشان می آمد نوش و گوارنده و بسیار از هر جای «۶» که اندیشه نبود ایشان را از بر و بحر آن جا می بردند. نظیره قوله: يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا «۷».

فَكَفَّرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ، به نعمت خدای کافر شدند. خدای تعالی بچشانید ایشان را لباس گرسنگی و ترس و ایشان را امتحان کرد به گرسنگی هفت سال. و رسول - علیه السّلام - بفرمود تا عرب طعام آن جا «۸» نبرند «۹» بر عادتی که ایشان را بود چه انواع طعام مکه از بیرون آرند که آن جا زرع نباشد تا کار ایشان در تنگی «۱۰» و سختی به جایی رسید که استخان «۱۱» سوخته می خوردند و مردار و خون تا رؤسای مکه «۱۲» با رسول این سخن گفتند، و گفتند: انگار که تو را با مردان «۱۳» معاداتی «۱۴» هست زنان و کودکان از گرسنگی می میرند. رسول - علیه السّلام - بفرمود تا طعام آن جا بردند «۱۵»، تا طعام فراخ شد بر ایشان، و ایشان هنوز مشرک بودند. وَالْخَوْفِ، و ترس، و ترس ایشان هم از رسول - علیه السّلام - بود و از بعوث و سرایای او که پیراهن «۱۶» مکه می گردیدند. و یک روایت از ابو عمرو آن است که: الخوف خواند، به نصب، عطفاً علی قوله: «لباس».

و در «قریه»، سه قول گفتند: عبد الله عبّاس و قناده و مجاهد گفتند: مکه است. و روایت کردند از حفصه که او گفت: مدینه است. سلیمان بن عشر «۱۷» گفت

(۱). همه نسخه بدلها + قریه.

(۲-۳). قم: امن.

(۴). آج، لب: بود.

(۵). همه نسخه بدلها: شهری.

(۶). آب، آز، آج، لب: جایی.

(۷). سوره قصص (۲۸) آیه ۵۷.

(۸). آط، آب، آج، لب: با آن جا.

(۹). آط، آب، آز: بردند، آج، لب: ببرند.

(۱۰). قم: اژنگی، آط، آب، آز، آج، لب: به تنگی.

(۱۱). همه نسخه بدلها: استخوان.

(۱۲). همه نسخه بدلها + در این باب.

(۱۳). آط، آب، آز، آج، لب: مردمان.

(۱۴). آط، آز، آج، لب: معادلتی.

(۱۵). آج، لب: برند.

(۱۶). همه نسخه بدالها بجز قم: گرد.

(۱۷). آط، آز: حشر، آج، لب: حسن.

ص: ۱۱۰

که: ما در آن وقت که مردم «۱» بر عثمان خروج کردند با حفصه بنت عمر از مکه می‌آمدیم. او در راه خبر عثمان پرسید از دو سوار که از مدینه می‌آمدند. گفتند: هو محصور بالمدينة، او در مدینه محبوس «۲» است. سرای بر او حصار کرده‌اند. حفصه گفت: مدینه آن شهر است که خدای گفت: **ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً** - الآیة. و دیگر مفسران گفتند: مراد مدینه است نا معین، هر شهر که باشد، چه «۳» غرض خدای مثل است نه تعیین شهر. فاما قوله: **بِأَنْعَمِ اللَّهُ**، [۱۰۷-ر] در واحد او دو «۴» قول گفتند:

یکی نعمة، کشدۀ و اشدّ، و یکی نعم، من قول العرب: کنا فی ایام «۵» نعم و طعم. و مثله قولهم «۶»: ودّ و اودّ. يقال: فلان ودّی و القوم اودّی. و قول سهام «۷» جمع نعماء باشد، کبأساء و أبؤس و ضراء و أضرّ، قال الشاعر:

و عندی قروض «۸» الخیر و الشرّ کلّه
فبؤس «۹» لذی بؤسی «۱۰» و نعمی بأنعم

و این جمع قلیل باشد. قوله: **بِما كانوا یصنعون**، [این را «با» ی مجازات «۱۱» خوانند و یا بدل، ای جزاء ما كانوا یصنعون] «۱۲» و بدله، و برای آن لباس گفت که این عذاب بر ایشان مشتمل بود، کاللباس علی لابسۀ کانه قال: فاذاقهم «۱۳» عذابا، شاملا بهم مشتملا علیهم.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ، به ایشان آمد، یعنی به اهل مکه پیغامبری هم از ایشان، یعنی محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ. فَكَذَّبُوهُ، بدروغ داشتند او را و دروغزن خواندند او را. يقال: كذبتۀ إذا نسبتۀ إلى الكذب. فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ، عذاب ایشان را بگرفت. وَ هُمْ ظَالِمُونَ، «واو» حال است «۱۴»، در آن حال که ایشان ظالم بودند و عذاب ایشان به دست رسول بود، چون ایشان را بکشت به بدر و دیگر وقایع. و

(۱). همه نسخه بدالها بجز قم: مردمان.

(۲). همه نسخه بدلها: چون محبوسی.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: که.

(۴). همه نسخه بدلها: سه، که با توجه به دنباله مطلب بر متن مرجح می‌نماید.

(۵). همه نسخه بدلها: ایام.

(۶). قم، آج، لب: قوله.

(۷). آط، آز، آب، آج، لب: سیم.

(۸). آب، آز: فروض.

(۹). آط، آج: فیوسا.

(۱۰). آط: بوسا، آج، لب: یوسا.

(۱۱). آط، آز، آج، لب: این را مجازات.

(۱۲). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۱۳). قم: ندارد.

(۱۴). قم: حال راست.

ص: ۱۱۱

این عذاب که گفت: فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ.

آنکه ایشان را بر سبیل ایاحت به صورت امر گفت: فَكُلُوا، بخوری «۱» از آنچه خدای شما را روزی کرده است، حَلَالًا، نصب او بر حال است از مفعول، طَيِّبًا، پاکیزه، وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ، و نعمت خدای را شکر کنی اگر او را می‌پرستی، و إضافة نعمت با او می‌کنی. و معنی نه آن است که اگر او را عبادت نمی‌کنی شکر جز او کنی، بل معنی آن است که چون دعوی عبادت او می‌کنی شکر او را کنی که نعمت شما از اوست. و برای آن گفتیم که این ایاحت است به صورت «۲» امر، چه «۳» خدای تعالی این را مرید نیست که در ارادت این غرضی نیست، و این ارادت عبث باشد، و خدای تعالی منزّه است از عبث. چون ایاحت کرد آنچه روزی است بیان کرد و آنچه نه روزی است، بل حرام است، تا از آن اجتناب کنند.

گفت: **إِنَّمَا حَرَّمَ**، بحقیقت خدای حرام کرد بر شما مردار آنچه جان از او برفته باشد نه به تذکیه و «**۴**» کشتن. **وَالدَّمَّ**، و خون و گوشت خوک، **وَمَا أَهْلًا لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ**، و هر ذبیحه که عند آن نام جز خدای برده باشند و نه به نام خدای کشته باشند، این جمله حرام است. **فَمَنْ اضْطُرَّ**، هر که او مضطرّ شود و ضرورت او را به آن آرد که از این چیزهایش «**۵**» تناول باید کردن «**۶**»، **غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ**، که او باغی و عادی نباشد، و نصب «غیر» بر حال است، و شاید که استثنا بود. و اختلاف اقوال در باغی و عادی بگفتیم در سوره المائدة، و درست تر «**۷**» اقوال آن است که «باغی» آن باشد که خروج کند بر امام عادل، و «عادی» آن که تعدی کند بر غیری «**۸**» در راه زدن. و گفته‌اند:

«غیر باغ»، ای غیر طالب للمیته «و لا عاد» ای لا یتعدی شعبه، یعنی بی آن که طلب کند یا از رخصت در گذرد و آن مقدار که «**۹**» امساک رمق بود بی آنکه که به سیری رساند خود را. **فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**، خدای غفور و رحیم است، بیامرزد او را و بر او

(۱). آط: بخری.

(۲). قم: صورت.

(۳). قم: ندارد.

(۴). قم: به کشتن و تذکیت. دیگر نسخه بدلها: نه به کشتن و تزکیه.

(۵). همه نسخه بدلها: چیزهایش.

(۶). همه نسخه بدلها قم: کرد.

(۷). آط: درستتر.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: بر غیر.

(۹). قم، آط، آب: را.

ص: ۱۱۲

رحمت کند «**۱**». نه این جا بر او حرج باشد و نه به قیامت بر او تبعه‌ای «**۲**» باشد.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتَكُمُ الْكَذِبَ، «ما» موصوله است و گفته‌اند:

مصدری است. حق تعالی گفت: مگوی آن را که وصف می‌کند زبانهای شما آن را به دروغ. و نصب «کذب» به وصف است، يقال: و صفته کذا و بكذا، و التقدير: و لا تقول «۳» لوصف ألسنتکم الکذب. اگر «ما» مصدریه گویند و اگر موصوله گویند، تقدیر این «۴» باشد: و لا تقولوا للذی «۵» تصفه ألسنتکم الکذب بدل ضمیر باشد، و قوله:

هذا حلالٌ و هذا حرامٌ، محل او نصب است بوقوع القول «۶» علیه. و عبد الله عباس خواند: الکذب به ضمّ «کاف» و «ذال» و رفع «با» علی أنه نعت للألسنة، و هو جمع کذوب، یعنی آنچه زبان دروغزنتان «۷» می‌گوید و وصف می‌کند. و حسن بصری [۱۰۷- پ] خواند: «الکذب» بالجرّ علی أنه صفة ل «ما»، أى لا تقولوا للکذب «۸» الذی «۹» تصفه «۱۰» ألسنتکم هذا حلال و هذا حرام. و این وجوه از روی معنی قریب است جز که در قراءت «۱۱» مشهور نیست در شواذ است. خدای تعالی «۱۲» نهی کرد عرب را و جز عرب را از آن که از خویشان تحلیل و تحریم کنند. آنکه گفت:

این وصف که شما می‌کنی اشیا «۱۳» را به حلال و حرام «۱۴» دروغ است، چه آنچه حلال است حرام می‌گویی «۱۵» و آنچه حرام است حلال می‌گویی «۱۶» آن را. و آن به خلاف راستی است «۱۷» دروغ باشد چه دروغ چیزی بود که مخبر به خلاف آن بود «۱۸» و مراد آنچه ایشان حرام کردند از بحیره و سائبه و حام و وصیله. و قولهم: ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذكورنا و محرّم علی أزواجنا، إلی غیر ذلك من الجهالات. آنکه

(۱). همه نسخه بدلها: و رحمت کند بر او.

(۲). قم: تبعث.

(۳). همه نسخه بدلها: و لا تقولوا.

(۴). قم. آط، آج، لب: آن.

(۵). آج، آج، آج: و لا تقولوا الذی.

(۶). آب، آج، آج، لب: الفعل.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: دروغزانتان.

(۸). آط: و لا يقولو الکذب.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: للذی.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: یصفه.

(۱۱). قم: قرات.

(۱۲). همه نسخه بدلهای: حق تعالی.

(۱۳). آز، آج، لب: ایشان.

(۱۴). آج، لب: به حرام.

(۱۵). قم: گویی، آز: می‌گویند.

(۱۶). قم: خوانی، اط: می‌خوانی، آب، آز، آج، لب: می‌خوانید.

(۱۷). آب، آز، آج، لب + پس.

(۱۸). قم: اط، آج، لب: باشد.

ص: ۱۱۳

حق تعالی باز نمود که غرض شما در این باب آن است تا دروغ بر خدای فرو می‌بافی «۱». آنچه گفت: آنان که دروغ بر خدای فرو بافند «۲» ایشان فلاح و ظفر و بقا نیابند «۳» و از این خیر محروم باشند.

و قوله: **مَتَاعٌ قَلِيلٌ**، خبر مبتدای محذوف است، و التّقدیر: ما هم فیہ من حطام الدّنیاء متاع قلیل، آن را که «۴» ایشان در آنند از متاع دنیا، متاعی است اندک و تمتعی که عن قریب با فنا شود. **و لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**، و ایشان را در آخرت عذابی سخت مولم باشد به تحلیل حرام و به تحریم «۵» حلال.

مولم باشد به تحلیل حرام و به تحریم «۶» حلال.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا، آنچه بیان کرد و گفت: ما حرام کردیم بر جهودان، **مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ**، آنچه قصه آن بر تو گفتیم «۷» و مراد آن که قصه آن برفته است در سورة الانعام فی قوله: **وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا**، ۷- الایة «۸». **وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ**، ما به این که «۹» کردیم بر ایشان ظلمی و ستمی نکردیم و بخشی و نقصانی نکردیم حظّ ایشان را. چه تحلیل و تحریم در شرع به حساب مصلحت «۱۰» باشد، و لکن «۱۱» ایشان بر خود ظلم کردند «۱۲» به کفر و معصیت که کردند عند آن مصلحت ایشان بگشت، بعضی محلّلات بر ایشان حرام کردند «۱۳»، عقوبه لهم علی ذلک.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ، گفت پس از این که رفت، خدای تو ای محمد آنان را که ایشان به جهالت و داعی
جهل «۱۴» اعتقادات باطل و ظنون بد که ایشان را بود کفر و معصیت کردند آنگه توبه کردند از آن و «۱۵» پشیمان شدند و
عزم

(۱). قم: فرو بافی، آط: فرابافی، آب، لب: فرابافید، آج، آز: فرابافند.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: فرابافند.

(۳). قم: نیاوند.

(۴). همه نسخه بدلها: این که.

(۵). همه نسخه بدلها: تحریم.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: با تو بگفتیم.

(۷). سوره انعام (۶) آیه ۱۴۶.

(۸). آج، لب: آنگه گفت، قم، آط، آب، آز + آنگه گفت.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: ما این که.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: مصالح.

(۱۱). آج، لب: و لیکن.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: ستم کردند.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: کردیم.

(۱۴). آج، لب + اند.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز قم: و از آن.

کردند که با مانند آن رجوع نکنند، و مصلح شدند، ایشان را آمرزنده و بخشاینده است. و قوله: [مِنْ بَعْدِهَا، ضمیر عاید است با توبه و قوله] «۱»: لَغْفُورٌ رَحِيمٌ، خبر «۲» هر دو مبتداست، الّذی هو قوله: إِنَّ رَبِّكَ. و گفتند: خبر در جمله اول محذوف است، حذفه اتکالا علی الخبر الثانی، و قوله: لِلَّذِينَ، تعلق دارد این «لام» به قوله: لَغْفُورٌ رَحِيمٌ، اُی غفور رحیم لهم.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ، گفت: ابراهیم خلیل - علیه السلام - امتی بود.

آنکه در او خلاف کردند: بعضی مفسران گفتند «۳»: اما ما یقتدی به، ابراهیم «۴» امامی بود مقتدی «۵» که خلقان در خیر به او اقتدا کردند.

عبد الله مسعود گفت: کان معلما للخیر، و او بعضی صحابه رسول را وصف [کرد] «۶» بانه، کان أُمَّةً قَانِتًا. او را گفتند این ابراهیم «۷» بود گفت: دانی تا معنی «امّة قانتا» چه باشد؟ گفتند: بگو. گفت: «امت» معلم خیر باشد و «قانت» مطیع، و این مرد چنین است.

مجاهد گفت: برای آنش امت خواند که در عهد او، مؤمن، او بود «۸» و در «۹» عصر او همه کافر بودند از این جا که «۱۰» منفرد بود بدین مسلمانی، حق تعالی او را امت خواند.

و منه

قول النّبی - علیه السلام: یبعث زید بن عمرو بن نفیل امّة وحده یوم القیامة.

قتاده گفت: برای آنش امت خواند که اهل هیچ دین نبودند و إلا او را بیسندیدند «۱۱» از جهودان و ترسایان و گبران و مسلمانان.

شهر بن حوشب گفت: در هر روزگار خدای تعالی زمین به بکرت و دعای چهارده کس بدارد [۱۰۸-] ر] جز در عهد ابراهیم - علیه السلام - که در روزگار او جز او مؤمن نبود که خدای به برکت او زمین برجای بداشت و اهل زمین را روزی داد،

(۱). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۲). اط، آج، لب: ندارد.

(۳). همه نسخه بدلها + ای.

(۴). اساس: ابرهیم.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: مقتدی بود.

(۶). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۷). اساس، آط: ابرهیم.

(۸). قم: مومن بود.

(۹). همه نسخه بدلها: اهل.

(۱۰). قم، آب، آز: از آن جا که، آط، آج، لب: آن جا که.

(۱۱). آج، لب: نپسندیدند.

ص: ۱۱۵

برای این او را اَمّت خواند «۱»، که هر خصلت که در اَمّتی و عالمی باشد پراگنده «۲» در او مجموع بود، چنان که شاعر گفت «۳»:

و ليس لله بمستنكر أن «۴» يجمع العالم في واحد

و گفتند: برای آنش اَمّت خواند که قوام اَمّت به او بود، و اَمّت، فعلة باشد من اَمّه، إذا تبعه «۵» و قصده، پس فعلة باشد به معنی مفعول كَالطَّعْمَةِ و الاكلة و اللقمة و الخيرة «۶» و غیر ذلک. و این قوّت آن قول است که گفتند به معنی امام است.

قائناً، ای دائم الطّاعة، دائم طاعت بود، و القنوت، دوام الطّاعة و دوام القيام في الصّلاة. آنکه به عرف شرع عبارت است از «۷» دعا که در رکعت دوم نماز، قبل الرّکوع و بعد القراءة، خوانند «۸»، لِلّهِ، مطیع بود خدای را، حَنِيفاً، مسلمان بود. آنکه اشتقاق او یا از میل باشد یا از استقامت، چنان که بیان کرده‌ایم «۹». و أحنف گویند مایل القدم را، و نیز آن را که همه پای او بر زمین نشیند، و از جمله مشرکان نبود.

شاکراً لِأَنْعَمِهِ، و نیز شاکر بود نعمتهای خدای را. و «شکر» اعتراف باشد به نعمت منعّم با ضربی تعظیم او. اجْتَبَاهُ، برگزید خدای تعالی او را، «۱۰» و هَدَاهُ، و راه نمود او را به انواع الطاف و توفیق بر ره «۱۱» راست که ره «۱۲» مسلمانی است و دین حق.

وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، و ما او را در دنیا نیکوی «۱۳» دادیم از رسالت و خَلَّتْ «۱۴» و ثنای نیکو.

مقاتل حیّان «۱۵» گفت: یعنی آن نمازها که او را فرمودند و به آن تخصیص کردند او را. و گفتند: به تکلیف امت ما «۱۶» که بر او صلات «۱۷» فرستند فی قولهم:

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ

(۱). آط، آب، آز، آج: خواندند، همه نسخه بدلها بجز قم + بعضی دگر گفتند: برای آنش امت خواند.

(۲). قم: پراگنده باشد.

(۳). آب، آز، آج، لب + شعر.

(۴). آج، لب: و ان.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: اتبعه.

(۶). آط، آج، لب: كَالطَّعْمَةِ وَاللَّقْمَةِ.

(۷). همه نسخه بدلها + آن.

(۸). قم: خواندند.

(۹). همه نسخه بدلها: کردیم.

(۱۰). قم: او را خدای تعالی.

(۱۱). قم: به راه، آط، آب، آز: به ره.

(۱۲). قم، آج، لب: راه.

(۱۳). آج، لب: نیکی.

(۱۴). آط، آب، لب: رسالت خلت.

(۱۵). آط، آج، لب: چنان.

(۱۶). قم: ندارد.

(۱۷). آط، آب، آج، لب: صلوات.

ص: ۱۱۶

محمد و آل محمد كما صليت على إبراهيم و آل إبراهيم.

و گفتند: مراد به این حسنه فرزندان مطیع اند که او را داد در وقت پیری و نومییدی. و گفتند که: قبول عام خواست که او را بود در همه امتان. وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ، و او در آخرت از جمله صالحان و نیکان «۱» باشد و بنزدیک خدای تعالی «۲» درجه و منزلت ایشان دارد تا جمع باشد او را خیر دنیا و آخرت و بعضی دگر گفتند: در آیت تقدیم و تأخیری هست و مجاز او این است: و آتیناه فی الدنیا و فی الآخرة «۳» حسنة و أنه لمن الصالحين.

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ، گفت: «۴» وحی کردیم به تو، أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ، که ملت و دین او را متابعت کنی، «۵» یعنی اقتدا کن به او در دعوت با دین خدای از توحید و عدل و نفی «۶» از کفر و شرک بر طریق و سیرت او برو. و مراد آن است «۷» که بر شرع او عمل کن، چه رسول «۸»- علیه السلام- به شرع هیچ پیغمبر متعبد نبود، علی وجه الاقتداء به و المتابعة له، چه اگر چنین بودی از امت او بودی و آن پیغامبر به از او بودی، چه پیغامبر به از امت باشد و مقتدا به از مقتدی «۹»، و این خلاف اجماع است.

اما اگر بعضی مسایل «۱۰» به اتفاق موافقت باشد آن را با شرع «۱۱» دیگر پیغامبران، پیغامبر- علیه السلام- مکلف «۱۲» باشد که به آن نه بر سبیل متابعت و اقتدا به ایشان «۱۳» باشد بل بر سبیل اتفاق الشرعین «۱۴» باشد. و لفظ اتباع بر توسع و تشبیه باشد، لاتفاق الفعل «۱۵» فی الصّورة. و گفتند «۱۶»: مراد به «ملت» تکالیف عقلی است، علی هذا التأویل.

حَنِيفًا، نصب او بر حال باشد و روا بود که از فاعل بود یا «۱۷» حال باشد از رسول

(۱). همه نسخه بدلها: باشد و نیکان.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم + در.

(۳). آب، آج، لب: و الآخرة، آط: ندارد.

(۴). همه نسخه بدلها + آنکه.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: کن.

(۶). همه نسخه بدلها: نهی.

(۷). همه نسخه بدلها: نه آن است که.

(۸). همه نسخه بدلها + ما.

(۹). قم، اط، آج، لب: مقتدی به از مقتدی.

(۱۰). همه نسخه بدلها: مسائل.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: دیگر شرع.

(۱۲). همه نسخه بدلها + که.

(۱۳). قم: به آن.

(۱۴). اط، آب: اتفاق شرعین.

(۱۵). همه نسخه بدلها: الفعلین.

(۱۶). اط، آج، لب: گفتن.

(۱۷). همه نسخه بدلها: تا.

ص: ۱۱۷

- علیه السلام - و روا بود که از مفعول بود یا «۱» حال بود از ملت ابراهیم «۲»، «و ما کان من المشرکین، و ابراهیم» «۳»، - علیه السلام - از جمله مشرکان نبود. و برای آن تکرار فرمود نفی شرک را از ابراهیم «۴»، که مشرکان گفتند: ما بر ملت ابراهیم ایم، و جهودان و ترسایان همین «۵» گفتند تا خدای تعالی رد کرد بر ایشان، بقوله: ما کان ابراهیم یهودیاً و لا نصرانیاً و لکن کان حنیفاً مسلماً [۱۰۸-پ] و ما کان من المشرکین «۶».

آنکه گفت: إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ، گفت: روز شنبه تو را به آن «۷» کردند که در او خلاف کردند، حسن بصری گفت: معنی آن که یعنی «۸» بر ایشان کردند یعنی بد بود بر ایشان، و ایشان را نبود بل بر ایشان بود از آن جا که ایشان را در این روز لعنت کردند و مسخ کردند برای آن که در این روز تعدّ [ی] کردند و ماهی گرفتند که بر ایشان حرام بود، فی قوله تعالی: كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ ... «۹»، و فی قوله: وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ «۱۰» - الآیه.

و اختلاف ایشان در این روز آن بود که بعضی گفتند: این روز حلال است، و بعضی گفتند: حرام است، بعضی گفتند: اعظم الأیام است به حرمت، و بعضی گفتند: نیست، بل یک شنبه است. و بعضی دگر گفتند: معنی آیت آن است که خدای تعالی تعظیم روز شنبه «۱۱» نکرد إلّا بر آنان که در او خلاف کردند از جهودان.

و آن بود که خدای تعالی تعظیم روز آدینه بر ایشان واجب کرد «۱۲» و عباداتی «۱۳» فرمود ایشان را در این روز، ایشان خلاف کردند و گفتند: ما این تعظیم روز شنبه را کنیم که خدای تعالی در شش روز آسمان و زمین بیافرید، «۱۴» روز آدینه نماز دیگر فارغ شد و روز شنبه بیاسود، ما آن روز «۱۵» را تعظیم کنیم. خدای تعالی عند آن تکلیف تعظیم

(۱). همه نسخه بدلها: تا.

(۲-۳-۴). اساس، آط: ابراهیم.

(۵). قم: هم این.

(۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۷.

(۷). همه نسخه بدلها: روز شنبه بر آنان.

(۸). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۹). سوره نساء (۴) آیه ۴۷.

(۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۶۵.

(۱۱). همه نسخه بدلها+ واجب.

(۱۲). آز، لب: نکرد، آج: بکرد.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: عبادتی.

(۱۴). همه نسخه بدلها+ و.

(۱۵). قم: این روز.

روز شنبه بر ایشان سخت کرد. و بر این قول تقدیر آیت آن بود که: *إنما جعل السبت فرضا على الذين اختلفوا فيه من اليهود*. و گفتند: اختلاف ایشان در شنبه و یک شنبه افتاد «۱». جهودان گفتند: شنبه فاضلتر است، و ترسایان گفتند: یک شنبه.

کلبی گفت: خدای تعالی موسی را فرمود تا بنی اسرائیل را فرماید که تعظیم روز آدینه کنید «۲». گفتند: ما جز شنبه را تعظیم نکنیم که شنبه آن روز است که خدای تعالی در او بیاسود از خلق اشیاء، و خلاف کردند بر موسی - علیه السّلام - چون عیسی بیامد - علیه السّلام - و ترسایان را تعظیم روز آدینه فرمود، خلاف کردند و گفتند: ما این روز نخواهیم، چه ما را نباید که عید ما پس از عید ایشان باشد «۳» ما از اوّل اسبوع روز یک شنبه عید خود کنیم «۴»، فهذا هو اختلافهم فيه فی قوله الکلبیّ.

همام ابن منبّه روایت کند از ابو هریره که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت:

نحن الآخرون السابقون يوم القيامة

، ما آخرین امتان و پیغامبرانیم «۵» و سابقانیم روز قیامت، إلا «۶» آنهام اوتوا الكتاب «۷» قبلنا، جز آن است که ایشان را کتاب پیش از ما دادند و ما را پس از ایشان مردمان تبع مانند، امروز ما را، یعنی آدینه، و فردا جهودان راست، یعنی شنبه، و پس فردا ترسایان را، یعنی روز یک شنبه.

مکحول گفت: عمر خطّاب را بر جهودی چیزی بود او را مطالبت کرد و سوگند خورد به خدایی که محمد را بر همه آدمیان بگزید که مفارقت نکند از او تا حقّ خود نستاند از او. جهود گفت: خدای محمد را بنگرید «۸» بر خلقان «۹». عمر تپنچه‌ای بر روی او زد، جهود گفت: میان من و تو حاکم ابو القاسم باشد، یعنی رسول - علیه السّلام.

آمدند پیش رسول جهود حکایت کرد آنچه رفته بود، رسول - علیه السّلام - گفت «۱۰» عمر را: أمّا بر آن لطمه که بر او زدی دل او خوش کن، و أمّا تو ای جهودی بشنو بدان که آدم صفیّ الله بود، و ابراهیم خلیل الله، و موسی نجیّ الله، و عیسی روح الله، و أنا

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: بود، همه نسخه بدلها + که

(۲). همه نسخه بدلها: کنند.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: بود.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: عید کنیم.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: پیغامبران.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: غیر.

(۷). اساس: موتوا الكتاب.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: برنگزید.

(۹). آب، آز: از خلقان.

(۱۰). همه نسخه بدلها: عمر را گفت.

ص: ۱۱۹

حبيب الله. بلی با یهودی! خدای تعالی «۱» مرا دو نام از نامهای خود اشتقاق کرد، او را «سلام» نام است و امت مرا «مسلم» خواند، و او را مؤمن نام است و امت مرا مؤمن خواند. بلی یا یهودی شما روزی طلب کردی که آن روز خدای - تعالی - ذخیره کرده بود ما را، و آن روز آدینه است، امروز ما راست و فردا شما را و پس فردا ترسایان را.

بلی یا یهودی! شما در روزگار «۲» پیش از ما ای «۳» و ما پس از شما ایم در مدت، و لکن پیش شما ایم در قیامت. بلی یا یهودی! بهشت بر پیغامبران حرام است، تا من در او شوم «۴»، و بر اوصیای پیغامبران «۵»، تا وصی من در او شود «۶» و بر امتان، تا امت من در شوند «۷».

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، [۱۰۹- ر] آنکه حق تعالی رسول را امر کرد، گفت: دعوت کن خلقان را با راه خدای تعالی، یعنی با دین خدای. بِالْحِكْمَةِ، به سخن «۸» درست. وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، و پند نیکوا «۹»، وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، و مجادله کن و مناظره با ایشان بر وجهی که نیکوتر باشد. مفسران گفتند: معنی آن است که ایذا مکن ایشان را، و رسالت گزاردن رها مکن. و بعضی مفسران گفتند: این آیت منسوخ است به آیت قتال. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ، خدای تو عالمتر است به آن کس که گمراه شود از راه او که دین حق است و عالمتر است به آن که بر راه راست و بر طریق «۱۰» هدایت باشد، و این بر سبیل تهدید و وعید است «۱۱».

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ، مفسران گفتند: این سورت مکی است مگر این سه آیت که در آخر اوست من قوله: وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ، تا به آخر سورت که در حق کشتگان احد آمد، و سبب نزولش آن بود که مسلمانان چون بدیدند که

(۱). همه نسخه بدلها + امت.

(۲). قم: در این روزگار.

(۳). آب، آج، لب: پیش مایید.

(۴). همه نسخه بدلها: در شوم.

(۵). قم + حرام است.

(۶). همه نسخه بدلها آط: در شود.

(۷). قم: در او شوند، آط، در او شود، آب، آز، آج، لب: در شود، همه نسخه بدلها + قوله.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: با سخن.

(۹). همه نسخه بدلها: نیکو.

(۱۰). همه نسخه بدلها: و طریق.

(۱۱). همه نسخه بدلها + قوله.

ص: ۱۲۰

مشرکان چه قتل کرده‌اند «۱» از مسلمانان و چه مثله کرده‌اند «۲» و کسان را شکم بشکافته‌اند، «۳» و خصوصا حمزه «۴» عبد المطلب را «۵». و گفتند از مسلمانان کس نماند که او را مثله نکردند مگر حنظله بن الراهب را که پدرش ابو عامر الراهب بود و با ابو سفیان «۶» بود برای او حرمت حنظله «۷» از مثله رها کردند.

مسلمانان چون چنان دیدند گفتند: اگر ما را دست باشد بر اینان «۸»، بتر «۹» از این و بیشتر از این کنیم که ایشان کرده‌اند «۱۰»، و مثله‌ای کنیم که در عرب کس به کس نکرده است «۱۱». و حمزه بن عبد المطلب را هنده «۱۲» بنت عتبه مثله کرده بود و شکم بشکافته «۱۳» و جگر او بگرفته «۱۴»، خواست تا بخورد در دهنش سنگ شد تا بینداخت.

رسول را- علیه السلام- بگفتند. رسول- علیه السلام- گفت: حمزه از آن گرامیتر است بر خدای که بعضی از او به آتش بسوزد، چه حمزه اهل بهشت است و هند اهل دوزخ، خدای تعالی نخواست که تا «۱۵» خون حمزه به أحشای «۱۶» هند مختلط شود.

آنکه گفت:

رحم الله حمزة

، خدای بر حمزه رحمت کناد که من او را نشناختم إِلَّا فَعَالَ خَيْرٍ بُوَدَ وَ رَحِمَ بِيُونَدَ بُوَدَ، «۱۷» و اگر نه آنستی که قومی محزون شوند بر این، رها کردمی تا خدای او را از شکم «۱۸» جانوران حشر کردی.

آنکه گفت: اگر خدای مرا ظفر دهد بر اینان «۱۹»، هفتاد کس را به عوض حمزه مثله کنم. خدای تعالی این آیت فرستاد: وَ
إِنْ عَاقَبْتُمْ، اگر عقوبت کنی عقوبت به

(۲-۱). همه نسخه بدلها بجز قم: کردند.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: بشکافتند.

(۴). همه نسخه بدلها + بن.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم + رضی الله عنه.

(۶). همه نسخه بدلها: الرَّاهِب با ابو سفیان.

(۷). کذا: در اساس، قم: برای حرمت او حنظله را مثله نکردند، دیگر نسخه بدلها: برای آن حنظله را از مثله رها کردند.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: ایشان.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: بدتر.

(۱۰). آب، آز، آج، لب: کردند.

(۱۱). قم: در عرب کس نکرده است، اط، آز، آج، لب: نکرده بود، آب: نکرده باشد.

(۱۲). همه نسخه بدلها: هند.

(۱۳). قم: شکافته.

(۱۴). همه نسخه بدلها + و.

(۱۵). همه نسخه بدلها: نخواست تا.

(۱۶). قم: با احشای.

(۱۷). همه نسخه‌ها بجز قم: ندارد.

(۱۸). آج، لب: او را شکم.

(۱۹). همه نسخه بدلها بجز قم: ایشان.

ص: ۱۲۱

مثل «۱» آن کنی که ایشان کرده باشند شما را. و لفظ «عقوبت» فی قوله: **بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ**، مجاز است چه آن از ایشان ابتدا بود و ابتدا عقاب نباشد، عقاب آن بود «۲» که عقیب «۳» فعلی «۴» باشد بر وجه استحقاق جز که برای ازدواج لفظ آن را «عقاب» خواند، مثل قوله: **وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا ... «۵»**، و قوله: **فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ ... «۶»**، و این را نظایر بسیار است. و اگر صبر کنی، **لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ**، آن بهتر باشد «۷» صابران را. رسول - علیه السلام - گفت: صبر کنم و آنچه عزم کرده بود «۸» رها کرد. عبد الله عباس و ضحاک گفتند: این از پیش نزول سورت براءة بود. [آنکه «۹» خدای تعالی رسول را فرموده بود که قتال با آن کس کن که او با تو قتال کند و ابتدا به قتال مکن] «۱۰» چون سورت براءة فرود آمد و خدای تعالی جهاد فرمود، این آیت منسوخ بکرد.

آنکه او را حث کرد بر صبر کردن و ترغیب کرد، گفت: **وَ اصْبِرْ**، صبر کن که صبر تو «۱۱» نیست مگر به خدای، ای بمعونة الله و توفیقه، به توفیق خدای «۱۲» توانی کردن «۱۳». **وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ**، و دلنگ مباح بر اعراض و عدول ایشان از تو. **وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ**، و مباح در تنگی از مکاری که ایشان می کنند. ابن کثیر خواند این جا و در سورة النمل: «فی ضیق» به کسر «ضاد» و باقی قرأ به فتح «۱۴» خواندند. بعضی گفتند: دو لغت است به یک معنی. و بعضی فرق کردند، گفتند:

الضیق فی القلب و الصدر «۱۵»، و الضیق فی المعاش «۱۶» و المساکن. و أبو عمرو گفت، بصریان گفتند: ضیق به فتح، غم باشد و به کسر، شدت. فرأ گفت، کوفیان گفتند: هر

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: باشد.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: عقب.

(۴). همه نسخه بدلها: فعل.

(۵). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰.

(۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۴.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم + یعنی صبر بهتر باشد.

(۸). قم، آط، آب، آز: آن عزم که کرده بود، آج، لب: آن عزم که کرده.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم + که.

(۱۰). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد.

(۱۱). قم: به تو.

(۱۲). همه نسخه بدلها + صبر.

(۱۳). قم: توان کردن.

(۱۴). همه نسخه بدلها + ضاد.

(۱۵). آج، لب: و الصدور.

(۱۶). آط، آز، آج، لب: فی العیش.

ص: ۱۲۲

دو لغت است، مثل: رطل و رطل «۱» [پ-۱۰۹] و قتیبی گفت: ضیق تخفیف ضیق باشد، کهین و هین و لین و لین، و بر این تأویل صفت موصوفی محذوف باشد، کانه قال: و لا تک فی أمر ضیق مّا یمکرون. «ما» مصدریه است، ای من مکرهم.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا، که خدای با متقیان و پرهیزکاران است، وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ، و با آنان که نیکوکار «۲» باشند. هرم بن حیّان «۳» را گفتند: ما را وصایتی «۴» کن. گفت: اوصیکم بالآیات الأواخر «۵» من سورة النّخل، ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ - إلى آخر السّورة. گفت: بر این آیات کار کنی که در آخر سورة النّحل است، این سه آیت. و قوله: «مع»، به معنی نصرت است و معاونت «۶».

(۱). آز: رطل یرطل.

(۲). همه نسخه بدلها قم: نیکو کاران.

(۳). آز: جنان.

(۴). همه نسخه بدلها: وصیتی.

(۵). آج، لب: الآخر.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: نصرت و معاونت است.

ص: ۱۲۳

سورت بنی اسرائیل

بدان که این سورت صد و یازده آیت است و هزار و پانصد و سی و سه کلمت است و شش هزار و چهار صد و شست «۱» حرف است.

و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که، رسول - صلی الله علیه و علی آله «۲» - گفت «۳»: هر که او سورت بنی اسرائیل بخواند دلش رقیق شود «۴»، آن جا که ذکر مادر و پدر است «۵»، خدای تعالی او را در بهشت دو قطار مزد بدهد، و قطاری هزار و دویست اوقیه باشد، هر اوقیه «۶» بهتر باشد از دنیا و هر چه در دنیاست.

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱ تا ۱۵]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱) وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْأَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا (۲) ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا (۳) وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا (۴)

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا (۵) ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا (۶) إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيُسُوفُوا وُجُوهَكُمْ وَيَلْدُخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيَلْتَبَرُوا مَا عَلَوْا تَتَبِيرًا (۷) عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُمْ عُدتُمْ وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا (۸) إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا (۹)

وَ أَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۰) وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا (۱۱) وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحْوَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِيَتَّبِعُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ وَ كُلُّ شَيْءٍ فَصَلْنَاهُ تَفْصِيلًا (۱۲) وَ كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا (۱۳) أَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۱۴)

مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا (۱۵)

«۷»

منزه است آن خدای که ببرد بندهش «۸» را به شب از مسجد الحرام به مسجد دورتر، آن که ما بر که کردیم «۹» پیرامن آن «۱۰» تا باز [به او] «۱۱» نماییم از آیت‌های [ما] «۱۲» که او شنوا و بیناست.

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: شصت.

(۲). قم، آط، آج، لب: علیه السلام، آب، آز: علیه الصلّات و السّلام.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم + که.

(۴). آط + و.

(۵). قم + و.

(۶). قم: هر اوقیه‌ای.

(۷). قم، آج، لب ترجمه کرده است به: به نام خدای بخشاینده مهربان.

(۸). قم: بنده خویش، دیگر نسخه بدلها: بنده‌اش.

(۹). قم، آج: برکت کردیم، آب: برکت کرده‌ایم، آط، لب: برکه کرده‌ایم.

(۱۰). قم: او.

(۱۱). از آج، افزوده شد.

(۱۲). از آط، افزوده شد.

ص: ۱۲۴

و دادیم «۱» موسی را کتاب «۲» و کردیم آن را بیانی و لطفی «۳» پسران یعقوب را که مگیری از دون «۴» من و کیلی.

فرزندان آنان که بر گرفتیم با نوح «۵» - علیه السّلام - که او بود بنده‌ای شکر کننده.

و خبر دادیم پسران یعقوب را در کتاب فساد می‌کنی «۶» در زمین دو بار و بلندی شوی بلندی بزرگ.

چون آید وعده یکی از آن دو بار، بر انگیزیم بر شما بندگانی «۷» از آن ما خداوندان شجاعت سخت تا در شوند در میان سرایها و این وعده‌ای باشد کرده «۸».

پس برگردانیم «۹» شما را دولت بر ایشان و مدد کنیم «۱۰» شما را به مالها و پسران و کنیم شما را بیشتر به یاران.

اگر نیکوی کنی «۱۱» نیکوی کنی با خود «۱۲» و اگر بدی کنی و را باشد، چون آید وعده باز پسین تا دژم کند «۱۳» رویهای شما و تا در مسجد شوند «۱۴» چنان که شدند «۱۵» در او

(۱). همه نسخه بدلها: بدادیم.

(۲). همه نسخه بدلها: توریت.

(۳). همه نسخه بدلها: بیان و لطف.

(۴). همه نسخه بدلها: از فرود.

(۵). قم: وا نوح، آط، آب، آج، لب: ما با نوح.

(۶). قم، آط: که فساد کنی، آب، آج، لب: که فساد کنید.

(۷). قم + را.

(۸). قم: و بود وعده‌ای کرده، آج، لب: و باشد این وعده کرده.

(۹). قم + ما.

(۱۰). همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

(۱۱). قم + شما.

(۱۲). همه نسخه بدلها: برای خود.

(۱۳). آط، آب: اندوهگن کند، آج، لب: اندوهگین کند.

(۱۴). اساس: شوی، به قیاس با نسخه آب و معنی عبارت، تصحیح شد.

(۱۵). اساس: شدی، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

ص: ۱۲۵

نخست بار تا هلاک کنند آنچه بلند کرده باشند هلاک کردنی.

باشد که خدای شما «۱» رحمت کند و اگر باز آبی «۲» باز آییم و کردیم دوزخ برای کافران باز دارنده.

«۳» این قرآن ره نماید به آنچه «۴» راست تر «۵» است و مؤده دهنده «۶» مومنان را، آنان که عمل نکو کنند «۷» که ایشان راست مزدی بزرگ.

[۱۱۰-ر]

و آن که آنان که ایمان ندارند به آخرت بنهاده‌ایم «۸» برای ایشان عذابی دردناک.

و بخواند آدمی به بدی خواندش «۹» به نیکی و بود آدمی شتاب زده.

و کردیم شب «۱۰» و روز را دو علامت، بستردیم «۱۱» علامت شب «۱۲» و کردیم «۱۳» علامت روز بینا تا طلب کنی فزونی «۱۴» از خدایتان و بدانی شمار سالها و حسابها «۱۵»، و هر چیزی را جدا کردیم «۱۶» جدا کردنی.

و هر آدمی را الزام کنیم عمل او در گردنش و بیرون آریم برای او روز قیامت نامه‌ای که بیند «۱۷» آن را افلاخته «۱۸».

(۱). آج، لب: بر شما.

(۲). اساس: و اگر نه باز آبی، با توجه به اتفاق نسخ و معنی آیه، لفظ «نه» حذف شد.

(۳). قم+ که.

(۴). قم+ آن.

(۵). قم، اط: راستر.

(۶). همه نسخه بدلها: مؤده دهد.

(۷). قم: آنان که کنند نیکیها، اط، آب، آج، لب: آنان را که عمل صالح کنند.

(۸). آط: بیجاریم، قم: بنهاده‌ایم، آب: آماده کنیم، آج، لب: مهیا کنیم.

(۹). آط، آج، لب: خواندش.

(۱۰). قم+را.

(۱۱-۱۳). قم+ما.

(۱۲). آج، لب+را.

(۱۴). قم: افزونی.

(۱۵). آط، آب، آج، لب: شمار.

(۱۶). قم+ما آن را.

(۱۷). آط، آب، آج، لب: بینند.

(۱۸). قم، آب: افراشته، آط، آج، لب: افراخته.

ص: ۱۲۶

بخوان نامه‌ات «۱» بس باد به تو «۲» امروز بر تو محاسب «۳».

هر که راه یابد «۴» برای خود راه یابد و هر که گمره شود «۵» گمره شود بر خود و بر نگیرد «۶» بر گیرنده‌ای بار دیگری، و نبودیم ما عذاب کننده تا نفرستیم «۷» پیغامبری را.

قوله: **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا**، «سبحان» مصدر است از بنای سَبَّحَ يَسْبُحُ تَسْبِيحًا و سبحانا. و نصب او بر مصدر است، و تقدیر او آن است که: اسبَّحَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ سُبْحَانًا. آنکه فعل بیفکنند و مصدر را اضافه کرد با مفعول، و مثله: وعد الله، و کتاب الله، اى وعد الله وعدا «۸» و کتب کتابا. جز که این جا اضافه مصدر است با فاعل «۹»، و أبو عبیده گفت، أهل مدینه گفتند: سبحان اسمی است به جای مصدر نهاده چون کفران، و قال امیة بن أبی الصلت:

و قبلنا سبَّحَ الجودی و الحمد

سبحانه ثم سبحانا نعوذ به

و بعضی دگر گفتند: نصب او بر نداشت، و التقدير: یا سبحان الله، و معنی او تنزیه باشد و تبعید از هر چه لایق نباشد به او «۱۰». طلحة بن عبد الله گفت از رسول - علیه السلام - پرسیدم که: معنی سبحان الله چه باشد؟ گفت:

تنزیه الله من کل سوء،

دور بکردن از خدای هر بدی، و به معنی نماز آمده است، کقوله: فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ «۱۱»، ای من المصلین، و نماز نافله را سبحة گویند. و در حدیث آمده است: کان ابن عمر [یصلی] «۱۲» سبحته فی المسجد الذی یصلی فیہ المکتوبة، یعنی عبد الله عمر نماز نافله هم در آن مسجد کردی که نماز فریضه کردی. و به معنی

(۱). قم: نامه خویش را.

(۲). قم: بس است به تن تو، آط، آج، لب: بسی تو، آب: بس است نفس تو.

(۳). قم: شمار کننده.

(۴). آط، آج، لب: راه نماید.

(۵). همه نسخه بدلها بجز آز: گمراه شود، قم + بدرستی که.

(۶). آب + هیج.

(۷). آج، لب: بفرستیم.

(۸). آط، آب، آج، آز، لب: وعد و عدا.

(۹). همه نسخه بدلها: اضافت مصدر با فاعل است.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم + به او لایق نباشد.

(۱۱). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۳.

(۱۲). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد.

استثنا آمده است [فی قوله: لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ «۱»، أَى هَلَّا تَسْتَنُونَ «۲»]. و این لغت بعضی یمنیان است، و سبحة به معنی «نور» آمده است [«۳» در آن خبر که: لولا ذلك لأحرقت سبحات وجهه، أَى نور وجهه. و مبرّد گفت: وجه این آن باشد که اگر بیندهای بدیدی بگفتی: سبحان الله، و در جای تعجب آمد «۴»: چنان که اعشى «۵» گفت «۶»:

أقول لما جاءني فخره سبحان من علقمة الفاخر

و در بعضی احادیث آمد که یکی از جمله بزرگان گفت: هرگز ندانستم که گفتن سبحان الله معصیت باشد، حتی دخلت علی فلان، تا در نزدیک فلان کس شدم، مردی حاضر بود آن جا، نامه‌ای در آوردند و پیش صاحب صدر بنهادند او برگرفت و می‌خواند. این مرد که حاضر بود گفت: سبحان الله! صاحب صدر گفت:

چه خواستی به این تسبیح؟ گفت: تعجب آن که چون فلانی چونین مخاطبه به تو نویسد! مرد در خشم شد و بفرمود تا او را حاضر کردند و بر او استخفاف کرد و او را برنجانید. من گفتم: این آن جای است که سبحان الله گفتن بر این وجه معصیت باشد. الَّذِي أُسْرِي، که ببرد بنده‌یش را «۷»، یقال: سری یسری سری، [۱۱۰-پ] و أُسْرِي یسْرِي إِسْرَاءَ، لغتان، و هو سیر اللیل، و بر این قول «با» تعدیه را باشد. بعضی دگر گفتند: و سریت سری لازم باشد، و أُسْرِي غیری إِسْرَاءَ [متعدّی] «۸»، بر این قول «با» زیادت باشد، و مثله: تنبت بالدّهن، قال الشاعر:

و ليلة ذات دجی سریت و لم یلتنی عن سراها لیث

نصب او بر ظرف باشد، و بعضی علما گفتند: تنکیر او دلیل کرد بر آن که این اسرا در بعضی شب بوده است و دلیل این قول قراءت حذیفه و عبد الله مسعود است من اللیل، من المسجد الحرام، «من» ابتدا غایت راست و «إلی» در برابر او انتها

(۱). سوره قلم (۶۸) آیه ۲۸.

(۲). دیگر نسخه بدلها: یستنون، که با توجه به ضبط آیه در قرآن کریم درست تر بنظر می‌آید.

(۳). اساس: افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۴). آز، آج، لب: آمده است.

(۵). قم: علقمه، آج، لب: عیسی.

(۶). آب، آرز+ شعر.

(۷). قم: خویش را، دیگر نسخه بدلها: بندهاش را.

(۸). نسخه بدلها: ندارد، به قیاس چاپ مرحوم شعرانی، افزوده شد، شاید نظر ابو الفتح آن بوده است که با ذکر کلمه «غیری» که قطعاً مفعول «اسریت» است جمله بی‌نیاز از ذکر کلمه متعدی است.

ص: ۱۲۸

غایت را.

در این دو روایت است: یکی آن که، رسول - علیه السلام - گفت من در مسجد الحرام بودم در حجر میان خفته و بیدار که جبریل آمد و براق آورد، و این روایت آنس است و مالک بن صعصعه. و روایت دیگر آن است که، رسول - علیه السلام - گفت: مرا از حجره امّ هانی به آسمان بردند، و تأویل کردند این آیت را بر آن که حرم را جمله مسجد خوانند، و این روایت کلبی است و ابو صالح از امّ هانی که او گفت: رسول را - علیه السلام - از حجره من به آسمان بردند نماز خفتن [بکرد و من با او نماز خفتن] «۱» بکردم و بخفتم و او را در نمازگاه رها کردم بیدار نشدم تا او مرا بیدار کرد «۲» برای نماز بامداد، مرا گفت: برخیز یا امّ هانی تا تو را حدیثی کنم «۳».

گفتم: یا رسول الله! احادیث و احوال «۴» تو همه عجایب «۵» باشد.

آنکه نماز بامداد بکرد. چون فارغ شد، گفت: بدان که دوش «۶» نماز خفتن بگزاردم جبریل آمد و من هم این جا نشسته بودم، مرا گفت: برخیز و بیرون آی «۷»، برخاستم و بیرون شدم، فریشته‌ای ایستاده بود و اسبی، مرا گفت: بر نشین. من بر نشستم، هر کجا به نشینی رسید «۸»، دستهایش دراز شد «۹» و پایها کوتاه، و هر کجا به فرازی رسیدیم «۱۰» پایهایش دراز شدی و دستها «۱۱» کوتاه تا به بیت المقدس رسیدم و آن جا نماز بکردم - و ساق الحدیث الی آخره - و اکنون نماز بامداد با شما بکردم.

مقاتل گفت: شب معراج پیش از هجرت بود به یک سال، و گفتند: یک بار بود، و گفتند: دو بار بود، یک بار از مسجد الحرام و یک بار از خانه «۱۲» امّ هانی بنت اُبی طالب. و گفته‌اند: بسیار بارها بود.

(۱). اساس افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۲). اساس: نکرد، به قیاس قم و اتفاق همه نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). قم، آط، آج، لب: گویم، آب، آز: گویم.

(۴). آج، لب: اقوال.

(۵). قم: عجب.

(۶). همه نسخه بدلها + چون.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم + من.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: رسیدی، قم: رسیدم.

(۹). آط، آج، لب: شدی.

(۱۰). قم: رسیدم، دیگر نسخه بدلها: رسیدی.

(۱۱). آب، آز: دستهاش.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: حجره.

ص: ۱۲۹

إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، به مسجد دورتر، یعنی به مسجد بیت المقدس. برای آنش «۱» «أَقْصَى» خواند که دو [ر] تر مسجدی است که آن را زیارت کند. **الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ**، آن مسجد که ما برکه کردیم «۲» بر پیرامن «۳» آن. گفتند: از جویها و آبها و درختان میوه خواست. مجاهد گفت: برای آنش مبارک خواند که مقرر آنبیا بود و مهبط فریشتگان و وحی خدای تعالی. و آن صخره و سنگ که خدای تعالی خلقان را روز قیامت از او حشر کند «۴» آن جاست، **لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا**، تا با او نماییم از آیات و علامات و عجایب ما، **إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ**، که او خداوندی شنوا و بیناست.

اما قصه معراج قصه‌ای دراز است و در او اختلاف بسیار کرده‌اند «۵»، و روایات واهی ضعیف. و ما آنچه معتمد است بر سبیل اختصار بگویم - **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى**.

بدان که مسلمانان خلاف کردند در معراج: بعضی نفی کردند «۶»، و گفتند: نبود و رفتن رسول - علیه السلام - بیشتر تا به بیت المقدس نبود که ظاهر قرآن بیش از این نیست، و آن معتزلیانند «۷» - و جماعتی دگر گفتند: رسول - علیه السلام - این در خواب دید، و آن نجاریانند «۸». و بعضی حشویان گفتند: روح او به معراج بردند و تن او در مکّه «۹» بود. و آنچه درست است آن است که رسول - علیه السلام - را به آسمان بردند به نفس و تن او و آسمانها به او عرضه «۱۰» کردند و بهشت و دوزخ بر او عرض کردند و او معاینه بدید چنان که گفت: [۱۱۱-ر]

عرضت علیّ الجنّة حتّی هممت ان اقطف من ثمراتها و عرضت علیّ النّار حتّی اتّقیّت حرّها بیدی،
چنان که در سیاق قصّه بیاید.

اما سیاق «۱۱» قصّه به روایت انس بن مالک و ابو هریره و عبد الله عباس و عایشه و

(۱). آط، آج، لب: بر آنش.

(۲). قم: برکت کرده‌ایم، آط، آج، لب: برکت کردیم، آز: برکت گردانیم.

(۳). آط، آب، آج، لب: پران.

(۴). همه نسخه بدلها: کنند.

(۵). همه نسخه بدلها: ندارد، قم+ و نیز حشو بسیار آورده‌اند، دیگر نسخه بدلها+ و در او حشو بسیار آورده‌اند و خلاف بسیار کرده‌اند.

(۶). آط، آج، لب: بعضی گفتند: نبود و نفی کردند، آب، آز: بعضی گفتند و نفی کردند.

(۷). آط، آج، لب: معتزله‌اند.

(۸). اساس: نجار باشد، با توجه به نسخه قم و اتفاق همه نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). قم: به مکه.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: عرض.

(۱۱). آط: ساق.

ص: ۱۳۰

امّ هانی و مالک بن صعصعه به اختلاف الفاظ و اتفاق معانی، و حدیث بعضی داخل است در حدیث بعضی، آن است که:
رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت: من به مکه بودم «۱»، بین النائم و اليقظان، میان خفته و بیدار «۲». به یک روایت
گفت: در حجر بودم و آن جایی است در پس «۳» خانه کعبه، و به یک روایت در خانه امّ هانی. و مرا گفتند «۴»: برخیز

«۵»، برخاستم و بیرون آمدم و مرا فرمودند «۶» تا به آب زمزم غسل کنم. و به یک روایت اینایی بیاوردند و آب کوثر با خود داشتند «۷» با آب زمزم بیامیختند «۸» مرا فرمودند تا از آن آب وضو کردم.

و اما حدیث «۹»

شقّ البطن و غسل «۱۰» القلب،

این «۱۱» حدیثی منکر است عقلا و شرعا و وجوه فساد آن گفته شود- إن شاء الله فی قوله: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ «۱۲»، آنگه مرا از مسجد بیرون «۱۳» آوردند بر در مسجد براق ایستاده «۱۴» بود، و آن اسپیی بود از خر مهتر و از شتر «۱۵» کهنتر «۱۶»، رویش چون روی آدمیان بود، و دنبالش چون دنبال شتر «۱۷» و سمّ او چون سم گاف «۱۸» و برش چون برش اسپ، و دست و پایش چون دست و پای شتر بود، و سینه‌اش «۱۹» چون یاقوت سرخ بود و پشتش چون درّ سپید بود، زینی از زینهای بهشت بر او نهاده، و او را دو پر بود چون پر طاووس، رفتنش چون برق بود و یک گام او «۲۰» نچشم زخم بود. آن اسپ را پیش من کشیدند و گفتند: بر نشین که این اسپ ابراهیم خلیل است که بر او خانه کعبه را زیارت کردی. چون خواستم

(۱). آج، لب+ و.

(۲). آط، آج، لب: بیدار.

(۳). همه نسخه بدلها: از پس.

(۴). قم: جبریل مرا گفت، آط، آب، آز: جبریل آمد- علیه السلام- و مرا گفت، آج: جبرئیل- علیه السلام- آمد و مرا گفت.

(۵). همه نسخه بدلها+ من.

(۶). قم، آب، آز: فرمود.

(۷). قم+ تا.

(۸). همه نسخه بدلها+ و.

(۹). آط، آج، لب: و احادیث.

(۱۰). قم: قلب.

(۱۱). قم: آن.

(۱۲). سوره انشراح (۹۴) آیه ۱.

(۱۳). آج: برون.

(۱۴). آط، آج، لب: استاده.

(۱۷-۱۵). قم: استر.

(۱۸-۱۶). آج، لب+ و دنبالش چون دنبال شتر بود و برش او چون برش اسپ بود.

(۱۹). همه نسخه بدلها: سینه‌اش.

(۲۰). همه نسخه بدلها بجز قم+ یک.

ص: ۱۳۱

تا برنشینم سر باز زد، جبریل گفت: بیارم ای براق که بهترین خلقان «۱» بر تو خواهد نشستن «۲» و این فخر که تو را خواهد بود از جنس تو هیچ چهار پای «۳» را نیست. گفت:

بلی یا «۴» جبریل و لکن به شرطی، و آن آن است که فردای قیامت «۵» چون من بسیار پیش او کشند با من شرط کند که جز بر من ننشیند که من طاقت مفارقت او ندارم.

رسول- علیه السلام- شرط کرد گفت: دست بر پشت او نهادم خوی بریخت از حیا و شرم و چنان متطاطی شد تا نزدیک آن بود که شکمش به زمین رسد «۶».

و در روایت سلیمان «۷» اعمش و عطا بن السائب از امیر المؤمنین- علیه السلام- «۸» و شعبی از عبد الله مسعود که: رسول- علیه السلام- گفت: چون جبریل آمد و مرا از حجره ام هانی بیرون آورد میکایل را دیدم عنان اسبی «۹» گرفته که آن را براق می‌گفتند به سلسله‌ای از زر بسته، رویش چون روی آدمیان و خدش چون خد اسپ و برشش «۱۰» از مرواید به مرجان سرخ بر هموده «۱۱» و موی پیشانیش از یاقوت سرخ و گوشه‌هایش «۱۲» از زمرد سبز و چشمه‌هایش چون زهره و مریخ، اغر محجل، پرهایش چون پره‌های کرکس، دنبالش چون دنباله گاف «۱۳» شکمش چون سیم سپید بود و گردنش «۱۴» و سینه و پشتش چون زر سرخ.

جبریل- علیه السلام- عرف «۱۵» او بمالید و او را پیش من کشید و من برنشستم. او ساعتی می‌رفت به گام و ساعتی می‌دوید و ساعتی می‌پرید و جبریل بر دست راست من بود، از من مفارقت نمی‌کرد و روی به جانب بیت المقدس نهادیم از

دست راست آوازی شنیدم که می‌گفت: ای محمد «۱۶» یک ساعت بایست تا از تو چیزی «۱۷» پیرسم من براندم و التفات نکردم چون پاره‌ای برفتم از دست چپ ندایی شنیدم که «۱۸»: یا محمد

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: خلق.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: نشست.

(۳). آج، لب: چهار پایان.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: ای.

(۵). آط، فرداد قیامت / در قیامت.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: شکم بر زمین نهد.

(۷). قم: سلیمان.

(۸). آز: علی.

(۹). آج، لب + را.

(۱۰). آز: پوشش، آج: برش، لب: پرش.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: بر پیموده.

(۱۲). همه نسخه بدلها: گوشه‌اش.

(۱۳). همه نسخه بدلها: گاو.

(۱۴). همه نسخه بدلها: گردن.

(۱۵). آب، آج، لب: عرق.

(۱۶). همه نسخه بدلها: یا.

(۱۷). آج، لب: خبری.

(۱۸). آط، آب، آز + گفت.

ص: ۱۳۲

بایست تا از تو چیزی پرسم. من براندم و التفات نکردم.

چون از آن جا برفتم «۱» عجوزی «۲» پیش من آمد آراسته به انواع زینت [۱۱۱-پ] مرا گفت «۳»: توقف کن تا تو را چیزی گویم. من اسپ براندم و به او نگاه نکردم.

چون از آن جا بگذشتم من جبریل را گفتم: یا جبریل این «۴» که بود که مرا ندا کرد از دست راست؟ گفت: آن داعیه جهودان بود، نیک کردی که جوابش ندادی که اگر او را جواب دادیت «۵»، اَمّت تو به جهود میل کردند. گفتم: آن که بود که از چپ مرا ندا کرد؟ گفت: آن داعیه ترسایان بود و اگر «۶» جواب دادیت «۷» او را، اَمّت تو به ترسای «۸» میل کردند. گفتم: آن عجوز که بود که از پیش من برآمد «۹»، مرا گفت توقف کن؟ گفت: آن «۱۰» دنیا بود و اگر او را جواب دادیت «۱۱» اَمّت تو به دنیا میل کردند.

چون از آن جا برفتم «۱۲» دو انا «۱۳» پیش من آوردند: یکی را آب در بود و یکی را خمر «۱۴»، من اِنای آب بستدم و باز خوردم. چون خمر عرضه کردند، گفتم: نخواهم که سیراب شدم. جبریل مرا گفت: نیک کردی که خمر نخواستی و اَلّا اَمّت تو مولع شدند به خمر خوردن. گفت: از آن جا بگذشتم گروهی را دیدم که چیزی می‌کشتند و حالی به بر «۱۵» می‌آمد و می‌درویدند «۱۶» و دیگر باره می‌کشتند. من گفتم:

ای جبریل «۱۷» اینان که‌اند؟ گفت: اینان «۱۸» مجاهدان‌اند در سبیل خدا، که حسنات ایشان مضاعف می‌کنند به هفتصد «۱۹» ضعف و آنچه نفقه کنند از مال خدای، عوض باز دهند «۲۰» ایشان را.

(۱). آط، آب، آج، لب: برفتم.

(۲). قم + دیدم.

(۳). همه نسخه بدلها + یا محمد.

(۴). آب، آز، آج، لب: آن.

(۵). قم: دادی، آط، آج، لب: داده‌ای، آب، آز: می‌دادی.

(۶). آط، آب، آز، آج: اگرش.

(۷-۱۱). قم، آب، آز، لب: دادی، آط، آج: دادی.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: به ترسایی.

(۹). آط، آب، آز، آج: باز آمد.

(۱۰). آط، آب، آز، آج: زن.

(۱۲). همه نسخه بدلها: برفتم.

(۱۳). آط، آج، لب: انای، آب، آز: انایی.

(۱۴). قم: در یکی آب بود و در یکی خمر، لب: آب در او بود و یکی را خمر.

(۱۵). قم: بیرون، آط، آب، آز، آج، لب: به درو.

(۱۶). قم: درودند.

(۱۷). آط، آز، آج، لب: را.

(۱۸). قم، آط، آز، آج، لب: این.

(۱۹). آط، آج: هفصد.

(۲۰). قم: دهد.

ص: ۱۳۳

از آن جا بگذشتم، جماعتی را دیدم مردمانی را بگرفته بودند و سرهای ایشان به سنگ می‌کوفتند، هر گه که بکوفتندی دگر باره درست شدندی «۱». بار دیگر به سنگ بکوفتندی هم‌چونین «۲». من گفتم یا «۳» جبریل اینان که‌اند؟ گفت اینان آنان‌اند که در نمازهای فریضه تقصیر کرده‌اند و در نماز کسلانی کرده‌اند و از نماز خفتن «۴» بخته‌اند نماز نا کرده. اینان را هم‌چونین «۵» عذاب می‌کنند تا روز قیامت.

از آن جا بگذشتم جماعتی را دیدم هر یکی را «۶» خرقه پاره‌ای بر عورت نهاده ایشان را به جانب دوزخ می‌راندند «۷» چنان که چهار پایان را راندند به ضریع و زقوم و حمیم و سنگهای دوزخ. گفتم: ای جبریل اینان که‌اند؟ گفت: آنان‌اند که زکات مال نداده‌اند «۸»، اینان به این عذاب گرفتار «۹» باشند تا به قیامت، و ما ظلمهم الله و ما الله بظلام للعبيد.

از آن جا بگذشتم جماعتی را دیدم پاره‌ای گوشت پاکیزه پخته در پیش ایشان، نهاده و پاره‌ای گوشت پلید خام «۱۰»، ایشان گوشت پاک پخته رها می‌کردند و گوشت پلید خام می‌خوردند. من گفتم: ای جبریل اینان که‌اند؟ گفت: اینان گروهی‌اند از امت تو که ایشان را زنان حلال پاکیزه باشند «۱۱» ایشان را رها کنند و تعرض حرام کنند و از زنان هم‌چونین «۱۲»، شوهران خود را رها کنند و میل به مردان «۱۳» نا محرم کنند.

آنکه گفت: در راه چوبی «۱۴» دیدم که هر کس «۱۵» که به او بگذشت جامه‌اش «۱۶» بدرید و اندامش بخراشید. گفتم: ای جبریل این چیست؟ گفت: این مثل مردمانی است از امت تو که بر راهها «۱۷» بنشینند و راه زنند. آنکه این آیت بر خواند: ... وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ - الْآيَةُ «۱۸».

(۱). همه نسخه بدلها: شدی.

(۲-۵). همه نسخه بدلها: همچنین.

(۳). همه نسخه بدلها: ای.

(۴). همه نسخه بدلها + ناکرده.

(۶). همه نسخه بدلها بجز آز + رقعہ‌ای از.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: می‌رانند.

(۸). آط، آب، آج، لب: ندادند.

(۹). همه نسخه بدلها گرفتارند.

(۱۰). قم: کال.

(۱۱). آج، لب: باشد.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: همچنین.

(۱۳). قم: میل مردان.

(۱۴). قم: خاری.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز قم: از آن جا بگذشت.

(۱۶). قم: جامش، اط: جامه‌پش.

(۱۷). آج، لب: به راهها.

(۱۸). سوره اعراف (۷) آیه ۸۶.

ص: ۱۳۴

آنکه به مردی بگذشتم «۱» که او پشته‌ای «۲» هیزم بسیار جمع کرده بود «۳» و در هم بسته، می‌خواست تا بگیرد نمی‌توانست «۴» پاره‌ای دیگر بر سر می‌نهاد. گفتم: ای جبریل این کیست؟ گفت: این مثال مردی است از امت تو که امانات مردمان «۵» پیش او باشد و او به آن قیام نتواند کردن، دگر می‌ستاند و اضافت می‌کند با آن.

گفت: از آن جا بیامدم «۶» جماعتی را دیدم که لبهای ایشان و زبانهای ایشان به مقاریض آهن «۷» می‌بریدند، هر گه که ببریدند باز هم چنان شد «۸» که بود. من گفتم:

اینان کیستند «۹» ای جبریل؟ گفت:

هؤلاء خطباء الفتنة «۱۰».

گفت: اینان «۱۱» خطیبان فتنه‌اند.

گفت: آنگاه «۱۲» پرسیدم به جایی که سوراخی بود کوچک از او گاوی بزرگ بیرون «۱۳» می‌آمد باز می‌خواست تا با جای «۱۴» شود نمی‌توانست. گفتم: ای جبریل این چیست؟ گفت: این مثال «۱۵» مردی است که سخنی از دهن بیرون اندازد [۱۱۲-ر] بزرگ پس پشیمان شود، باز خواهد تا رد کند و باز جای برد «۱۶»، نتواند.

گفت: از آن جا بیامدم به وادی رسیدم بویی شنیدم «۱۷» خوش و آوازی. گفتم:

ای جبریل این چه بوی است و این چه آواز است؟ گفت: این بوی بهشت است و آواز خازنان اوست، می‌گوید: بار خدایا آنچه مرا وعده کرده‌ای انجام فرمای که شرف و غرف «۱۸» من بلند شد و سندس و استبرق و حریر من بسیار شد و لؤلؤ و مرجان و زر و سیم من بسیار شد «۱۹» و اکواب و اباریق من و آب و شیر و می و انگبین من به غایت رسید. آنچه مرا وعده کرده‌ای بفرمای تا به من آرند. گفت:

لك كل مؤمن و مؤمنة،

(۱). اساس: بگذشت، با توجّه به قم و اتّفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها: پشته.

(۳). آج، لب+ و دیگر بر آن بالا می نهاد.

(۴). آب+ و دیگر بر آن بالا می نهاد.

(۵). آط، آج، لب: مردمانی

(۶). همه نسخه بدلها: بگذشتم.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: آهنین.

(۸). همه نسخه بدلها: می شد.

(۹). آط، آب: کنید، آج، لب: که اند

(۱۰). لب: القصّه.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز آز: این.

(۱۲). همه نسخه بدلها: آنگه.

(۱۳). آط، آج، لب: برون.

(۱۴). قم، آط، لب، آز: باز جای، آج، لب: باز جایی.

(۱۵). آج، لب: امثال.

(۱۶). همه نسخه ها بجز قم: خواهد تا باز پوشد.

(۱۷). قم: یافتم.

(۱۸). قم: غرف و شرف.

(۱۹). قم: از حد بگذشت.

ص: ۱۳۵

گفت: تو راست هر مؤمنی و مؤمنه‌ای که ایمان دارد «۱» به من و پیغامبر «۲» من و شرک نیارد به من «۳» و عمل صالح کند. هر که از من ترسد، ایمن «۴» شود و هر که از من چیزی خواهد، بدهمش و هر که قرضی به من دهد، مکافاتش کنم [و هر که بر من توکل کند کفایتش کنم] «۵» که من خداوندی‌ام که جز من خدایی نیست و وعده خلاف نکنم. قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ «۶»، فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ «۷». بهشت گفت راضی شدم «۸».

از آن جا بگذشتم آوازی منکر شنیدم از وادی و بویی کریه «۹»، گفتم: ای جبریل! این چه بوی است و این چه آواز است؟ گفت: این بوی دوزخ است و آواز بانندگان «۱۰» که می‌گویند: بار خدایا! آنچه وعده بکرده‌ای ما را، بده که سلاسل و اغلال و زقوم و حمیم من، و سعیر و ضریع من، و غساق و عذاب من بسیار شد. قعر من دور شد و گرمای من سخت شد. گفت: تو راست هر مشرک و مشرکه‌ای و کافری و کافره‌ای و خبیثی و خبیثه‌ای و کلّ جبار لا یؤمن بیوم الحساب. گفت: راضی شدم. پس برسیدم به جایی، جبریل مرا گفت: فرود آی و نماز کن. این جا من فرود آمدم و نماز کردم. مرا گفت: دانی تا کجا نماز کردی؟ گفتم: نه. گفت: به طیبه، یعنی «۱۱» مدینه، و البها المهاجر- ان شاء الله- و آن هجرت گاه تو باشد- ان شاء الله.

از آن جا برفتم چندان که خدای خواست، مرا گفت: فرود آی و نماز کن من فرود آمدم و نماز کردم، مرا گفت: دانی تا کجا نماز کردی «۱۲»؟؟؟ به طور سینا که خدای تعالی با موسی مناجات کرد.

از آن جا برفتم به جایی رسیدم جبریل مرا گفت: فرود آی و نماز کن من فرود آمدم و نماز کردم. مرا گفت: دانی تا کجا نماز کردی «۱۳»؟ به بیت اللّحم که مولد عیسی است - علیه السلام -.

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: آرد.

(۲). قم: پیغامبران.

(۳). قم: و هر که به من شرک نیارد.

(۴). قم: آمن.

(۵). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۶). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱.

(۷). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴.

(۸). همه نسخه بدلها + گفت.

(۹). قم + یافتم از وادیی.

(۱۰). آواز بانীগن / آواز بانীগن (زبانیه) که ضبط اغلب نسخه بدلها نیز چنین است.

(۱۱). آج، لب + به.

(۱۲-۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم + گفتم: نه، گفت.

ص: ۱۳۶

از آن جا برفتم تا به بیت المقدس رسیدم جماعتی فریشتگان را دیدم آن جا که از آسمان فرود آمده بودند بر من سلام کردند و مرا تحیت کردند «۱» و بشارت دادند به کرامت از جهت خدای تعالی. مرا گفتند:

السّلام علیک یا اوّل یا آخر یا حاشر،

من جبریل [را] «۲» گفتم: این چه خطاب است که اینان می گویند؟ گفت: می گویند:

سلام بر تو «۳» ای اوّل، یعنی تو اوّل کسی که فردا «۴» قیامت از گور برخیزد «۵». و آخری «۶» به آن معنی که ختم و آخر پیغامبرانی، و حاشری بآن معنی که حشر قیامت به تو و امت تو برخیزد.

برفتم تا «۷» در مسجد بیت المقدس رسیدیم «۸». جبریل - علیه السّلام - گفت: فرود آی. من فرود آمدم او اسپ مرا در حلقه در مسجد بست به خطامی از حریر بهشت [و گفت: این آن حلقه است که پیغامبران چهار پایان خود در او بستندی، چون این جا آمدندی]. «۹» چون در مسجد شدم پیغامبران را دیدم آن جا.

و در حدیث ابو العالیه چنان است که گفت: ارواح پیغامبران «۱۰» دیدم آن جا از عهد ادریس و نوح تا به روزگار عیسی - علیه السّلام «۱۱» - خدای تعالی ایشان را جمع کرده بود، بر من سلام کردند و مرا همان تحیت کردند که فریشتگان کرده بودند. من گفتم: ای جبریل اینان که اند؟ گفت: اینان برادران تواند از انبیا و رسولان، قریش دعوی می کنند که خدای را انباز است، و جهودان و ترسایان می گویند خدا را «۱۲» فرزند است. بپرس از پیغامبران تا خدا را شریک هست؟ و ذلک قوله «۱۳»: وَ سَأَلْنَا مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ رُسُلِنَا أَمْ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِلَهًا يُعْبَدُونَ «۱۴». ایشان اقرار دادند خدای را به ربوبیت و توحید.

آنکه همه را جمع کرد و با فریشتگان [۱۱۲-پ] به صفها بداشت و دست من گرفت و مرا در پیش ایشان داشت تا ایشان «۱۵» امامت نماز کردم، دو رکعت نماز

-
- (۱). قم: گفتند.
 - (۲). از قم، افزوده شد.
 - (۳). قم + باد.
 - (۴). قم، آج، لب: فردای.
 - (۵). همه نسخه بدلها بجز قم: برخیزی.
 - (۶). همه نسخه بدلها: و آخر.
 - (۷). همه نسخه بدلها + به.
 - (۸). آب، آز: رسیدم.
 - (۹). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.
 - (۱۰). آط، آز، آج، لب + را.
 - (۱۱). قم، آب، آز: علیهم السّلام.
 - (۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم + زن و.
 - (۱۳). همه نسخه بدلها + تعالی.
 - (۱۴). سوره زخرف (۴۳) آیه ۴۵.
 - (۱۵). همه نسخه بدلها: با ایشان.

ص: ۱۳۷

بکردم. آنگه پیغامبران - صلوات الله علیهم «۱» - بر خدای تعالی ثنا گفتند «۲» به آن نعمت که بر ایشان کرد.

إبراهیم «۳» گفت: اسپاس «۴» آن خدای را که مرا خلیل خود گرفت و مرا ملکی عظیم داد و مرا امتی «۵» قانت کرد که خلقان به من اقتدا کنند و آتش «۶» بر من برد و سلام کرد.

آنکه موسی - علیه السلام - بر خدای ثنا گفت، گفت: اسپاس «۷» خدای را که با من سخن گفت و هلاک فرعون و قومش بر دست «۸» من کرد و بنی اسرائیل را به من نجات داد و از امت من قومی را کرد «۹» که به حق راه نمایند و به حق داد دهند.

آنکه داود - علیه السلام - بر خدای ثنا گفت، گفت: اسپاس «۱۰» خدای را که مرا ملکی عظیم داد و مرا زبور پیاموخت و آهن نرم بکرد برای من و کوهها را مسخر کرد تا با من تسبیح کردند و مرا حکمت داد و فصل الخطاب.

آنکه سلیمان بر خدای ثنا گفت، و گفت: سپاس آن خدای را که باد «۱۱» مسخر من کرد و شیاطین را در فرمان من کرد تا برای من محاریب و تماثیل «۱۲» کردند، و ذلک قوله: يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ ... «۱۳»، و منطق الطیر مرا پیاموخت و مرا بداد از هر «۱۴» فضلی و مرا ملکی داد که کس را از پس من نباشد.

آنکه عیسی - علیه السلام - بر خدای ثنا گفت، بقوله: الحمد لله الذي جعلني كلمة منه، سپاس آنخدا را که مرا کلمتی کرد از او، و مثل من چون مثل آدم کرد که او را از خاک بیافرید و مرا کتاب و حکمت پیاموخت و توریت و انجیل و بر دست من مرده زنده کرد و اُکمه و اُبرص را به دعای «۱۵» من شفا داد و مرا رفیع «۱۶» کرد و پاک

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم + اجمعین.

(۲). قم: کردند.

(۳). اساس، قم، اط، آز، آج: ابراهیم.

(۴). همه نسخه بدلها: سپاس.

(۵). آز، آج، لب: امت.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم + نمرود.

(۷-۱۰). همه نسخه بدلها: سپاس آن.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: به دست.

(۹). قم: کرد قومی را.

(۱۱). همه نسخه بدلها + را.

(۱۲). اساس: محاربت، با توجه به قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۳.

(۱۴). قم: از بهر.

(۱۵). قم: بر دست.

(۱۶). همه نسخه بدلها بجز قم: رفع.

ص: ۱۳۸

بکرد و مرا و مادرم را پناه داد از شیطان رجیم.

آنکه من گفتم: شما همه بر خدای ثنا گفتمی و من نیز بر خدای ثنا گویم «۱» به احسانی که با من کرد سپاس خدا را که مرا به رحمت جهانیان کرد و مرا به کافّة النَّاس فرستاد به بشارت و إنذار «۲» و قرآن بر من أنزله کرد که در او بیان همه چیزی است «۳»، و اُمّت مرا بهترین اُمّتان کرد و اُمّت مرا اُمّتی «۴» وسط کرد و اُمّت مرا اولینان و آخرینان کرد، و مرا شرح صدر کرد و بار گران از من فرو نهاد، و ذکر من رفیع کرد «۵» و مرا به فاتح «۶» و خاتم کرد. اِبراهیم «۷» - علیه السّلام - گفت

بهذا فضلکم محمّد،

محمّد را این «۸» بر شما فزون آمد آنکه سه اِنّا بیاوردند سر پوشیده: یکی را آب در بود و یکی را شیر و یکی را می. من اِنای آب بستدم و باز خوردم اُنذکی و اِنای شیر بستدم و باز خوردم تمام. چون خمر عرضه کردند «۹» من گفتم: مرا حاجت نیست که من سیراب شدم. مرا گفت: این بر اُمّت تو حرام خواهند کردن «۱۰»، گفتند: اگر آب بسیار باز خوردیت «۱۱» اُمّت «۱۲» به غرق مبتلا شدند «۱۳». و اگر خمر می باز خوردیت «۱۴» اُمّت به خمر مولع شدند و اجتناب نکردند «۱۵».

آنکه جبریل - علیه السّلام - دست من گرفت «۱۶» و مرا بنزدیک آن سنگ برد که پایه معراج بر او نهاده بود، و آن صخره بیت المقدّس است پای معراج بر آن سنگ «۱۷» بود و بالای آن «۱۸» به آسمان پیوسته بر صفتی که از آن نکوتر هیچ ندیده بودم یک قایمه او از یاقوت سرخ بود و یک قایمه از زمرد سبز و پایهای او یک از سیم و یکی از زر بود و یکی از زمرد و مکّلل «۱۹» به درّ و یاقوت و آن، آن معراج «۲۰» است که ملک الموت از او

(۱). اساس: گویم، با توجه به قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). قم: نذارت.

- (۳). آط، آب، آج: کرده، آز، لب: کرده است.
- (۴). همه نسخه بدلها بجز قم: اَمّت.
- (۵). قم: مرا ذکر رفع کرد، آب، آج: ذکر من رفع کرد.
- (۶). آب، آز: مرا فاتح.
- (۷). اساس، قم، آط، آب، آز: ابرهیم.
- (۸). همه نسخه بدلها: محمّد به این.
- (۹). همه نسخه بدلها بجز قم: عرض کردند.
- (۱۰). همه نسخه بدلها: مرا.
- (۱۱ - ۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم: می خوردی.
- (۱۲). آز، لب: اَمّت تو.
- (۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: می شدند.
- (۱۵). همه نسخه بدلها بجز قم: می شدند و اجتناب نمی کردند.
- (۱۶). آج، لب: بگرفت.
- (۱۸). قم، آط، آب، آز: او.
- (۱۷). قم + نهاده.
- (۲۰). همه نسخه بدلها: و این آن معراج.
- (۱۹). همه نسخه ها: زمرد مکلّل.

پدید آید چون قبض ارواح کند و آن نگاه «۱» بود که بیمار را چشم رها شود و متحیر بماند آن بود که این معراج بر او ظاهر شود او از حسن او «۲» متحیر بماند جبریل - علیه السلام - از آن جا مرا بر پر گرفت «۳» و بر آن معراج مرا به آسمان دنیا برد و در بزد.

گفتند: کیست «۴»؟ گفت: جبریل است. گفتند: با تو کیست؟ [۱۱۳-ر] گفت:

محمد است. گفتند: محمد را بفرستادند گفت: آری. گفتند:

مرحبا به حیاه الله من اخ و من خلیفة فنعم الاخ و نعم الخلیفة و نعم المجيء جاء،

تحیت کناد خدای او را از برادری و خلیفت «۵» که نیک برادری «۶» و نیک خلیفه‌ای، و نیک آمدی «۷»، و در بگشادند و ما در رفتیم. من در آسمان دنیا می‌رفتم، خروهی «۸» را دیدم موی گردن او سبز و سر و تن او سپید که از آن نکوتر سبزی و سپیدی ندیدم «۹». پایهای او در زیر هفتم زمین بود و سر او در زیر عرش، گردن دو تا کرده دو بال داشت که اگر بر افلاختی «۱۰» به مشرق و مغرب برسدی. چون شب به آخر رسد «۱۱» او پرها بر افلاجد «۱۲» و به هم باز زند «۱۳» و خدای تسبیح کند و گوید «۱۴»:

سبحان الملك «۱۵» القدوس الكبير المتعال لا اله الا الله الحي القيوم.

چون آواز او بشنوند خروهان زمین «۱۶»، جمله به آواز آیند و خدای را تسبیح کنند و بال برهم زنند. چون او ساکن شود، خروهان «۱۷» زمین نیز ساکن شوند.

چون دگر باره او بجنبند و آواز کند به تسبیح، خروهان زمین هم‌چونین «۱۸» کنند به موافقت او و جواب او. رسول - علیه السلام - گفت تا او را بدیدم «۱۹»، مرا آرزوی دیدار اوست تا دگر باره باز بینم او را.

از آن جا بگذشتم به فرشته‌ای رسیدم که نیمه تن او از آتش بود و نیمه‌ای از

(۱). قم: آنگه.

(۲). همه نسخه بدلها بجز آب: آن.

(۳). آط، آب، آز، لب: بر گرفت.

(۴). قم: تو کیستی.

(۵). همه نسخه بدلها: از خلیفه‌ای.

(۶). قم: برادر.

(۷). قم: نیک آینده که آمد.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: خروسی.

(۹). قم: ندیده بودم، دیگر نسخه بدلها: ندیده‌ام.

(۱۰). قم: بر افراختی، دیگر نسخه بدلها: بر افراشتی.

(۱۱). قم، آژ: رسید.

(۱۲). قم: بر افراخت، دیگر نسخه بدلها: باز کند.

(۱۳). قم: باز زد.

(۱۴). قم: خدای را تسبیح کرد و گفت.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز قم: الله.

(۱۶). همه نسخه بدلها بجز قم: چون خروسان زمین آواز او بشنوند.

(۱۷). همه نسخه بدلها بجز قم: خروسان.

(۱۸). قم، آط: هم‌چنین، دیگر نسخه بدلها: هم‌چنین.

(۱۹). آج، لب: ندیدم.

ص: ۱۴۰

برف، که نه آتش برف را می‌گداخت «۱» و نه برف آتش را می‌کشت. تسبیح او این بود که به آوازی بلند فصیح «۲» می‌گفت:

اللّٰهُمَّ مَوْلَانَا «۳» بَيْنَ التَّلْجِ وَ النَّارِ اَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِيْنَ

گفتم: ای جبریل این کیست؟ گفت: این فریشته‌ای است او را حیب «۴» گویند. خدای تعالی او را موکل بکرده است «۵» بر اکتاف آسمان و اطراف زمین و او نصیحت کند اهل زمینی «۶» را و تسبیح او آن است که گفتم از آنکه که خدای تعالی او را آفریده است.

گفت: آنگاه «۷» از آن جا بگذشتم به فریشته‌ای رسیدم «۸» بر سریری نشسته که «۹» همه دنیا جمع کرده بود «۱۰» و در پیش او نهاده و در دست او لوحی بود از نور، او در آن لوح می‌نگرید، از چپ و راست نگاه نمی‌کرد «۱۱» و بر هیأت «۱۲» مردی دل‌تنگ حزین بود.

گفتم: ای «۱۳» جبریل! این کیست؟ که من به هیچ فریشته بنگذشتم «۱۴» که مرا از او خوفی در دل آمد جز این فریشته. گفت: ما همه چونین «۱۵» خایفیم از او «۱۶»، او ملک الموت است موکل به قبض ارواح و از همه فریشتگان کار او با رنج‌تر است. من گفتم «۱۷»:

کفی بالموت طامة فقال ما بعد الموت اطم و اعظم

گفتم: مرگ «۱۸» بس باد طامه و انبارنده. گفت: آنچه از پس مرگ است، از مرگ عظیم‌تر است و هایل‌تر.

گفتم: یا جبریل! هر که بمیرد لا بد او را بیند؟ گفت: آری. گفتم: من می‌خواهم تا نزد او روم و بر او سلام کنم و از او چیزی پیرسم «۱۹». جبریل - علیه السلام - مرا پیش «۲۰» برد. من بر او سلام کردم. او جبریل را به اشارت گفت: این کیست؟ جبریل گفت:

این محمد است - نبی الرحمة - پیغامبر رحمت و رسول عرب. مرا گفت:

مرحبا بنبی الرحمة

، و مرا تحیت نیکو کرد و بشارت داد به کرامت و مرا گفت: بشارت باد تو را

(۱). قم: می‌بگداخت.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: به آواز فصیح.

(۳). اساس: مؤلف، با توجه به آب، تصحیح شد.

(۴). اساس: حنف، با توجه به قم و بیشتر نسخه ها تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها: کرده است.

(۶). همه نسخه بدلها: زمین.

(۷). همه نسخه بدلها: آنگه.

(۸). قم: رسیدیم.

(۹). قم + گفتی.

(۱۰). قم: بودند.

(۱۱). قم، آط، آب، آز: می‌کرد.

(۱۲). آج، لب: هیبت.

(۱۳). همه نسخه بدلها: یا.

(۱۴). آط: بنگز شتم.

(۱۵). قم: هم‌چنین، دیگر نسخه بدلها: همه چنین.

(۱۶). همه نسخه بدلها بجز قم + و.

(۱۷). همه نسخه بدلها بجز قم + که.

(۱۸). لب: هر که.

(۱۹). آز: پرسم.

(۲۰). همه نسخه بدلها + او.

ص: ۱۴۱

ای محمد که من همه آثار خیر در امت تو می‌بینم. من گفتم:

الحمد لله المنان بالتعم،

گفتم: این لوح چیست که در دست داری؟ گفت: لوحی است آجال خلاق در او نوشته. گفتم: نام آنان که قبض ارواح «۱» ایشان [کرده‌ای] «۲» در روزگار گذشته؟

گفت: آن در لوحی «۳» دیگر است. گفتم: یا ملک الموت! تو چگونه توانی قبض ارواح اهل زمین کردن «۴» و تو بر جای خود نشست‌های؟ گفت: نمی‌بینی که همه دنیا در پیش من است از مشرق تا به مغرب و دست من به همه جای برسد «۵»، دنیا در پیش من بمنزلت خوانی است پیش کسی نهاده تا چنان که خواهد دست دراز می‌کند و از آن جا که خواهد می‌گیرد. [۱۱۳-پ] چون بنده‌ای را اجل بنزدیک «۶» رسد «۷»، من در او نگرم و در اعوانان «۸» خود نگرم، اعوانان «۹» من بشناسند، نظر «۱۰» من در او و در ایشان بدانند که قبض روح او می‌باید کردن «۱۱»، معالجه قبض روح او کنند چون روح او به حلق «۱۲» رسد، از پیش من باشد «۱۳»، بر من پوشیده نبود. دست دراز کنم «۱۴» و جان او بستانم تولّای «۱۵» قبض روح او جز من کس نکند کار من چنین بود با خلقان خدای در قبض ارواح. من از حدیث او بگریستم.

چون از او بگذشتم «۱۶» رسیدم «۱۷» به فریشته‌ای دیگر عابس الوجه، کریه المنظر، شدید البطش، ظاهر الغضب، من در او نگریدم از او بترسیدم سخت. گفتم: یا جبریل! این فریشته کیست که من از او سخت بترسیدم؟ گفت: ما همه در ترس از او به این منزلت‌ایم، این مالک «۱۸» است، خازن دوزخ تا خدای او را بیافرید باز خندیده نیست «۱۹» و هر چه روز آید خشم و عبوس او زیادت است بر دشمنان خدای و بر اهل معصیت

(۱). همه نسخه بدلها: روح.

(۲). در اساس جای این کلمه سفید است، از قم افزوده شد.

(۳). قم: آن لوحی.

(۴). قم: توانی کردن.

(۵). قم، آط: به همه جای می‌رسد، آب، آز، آج، لب: به همه جا می‌رسد.

(۶). همه نسخه بدلها: نزدیک.

(۷). لب: رسید.

(۸-۹). همه نسخه بدلها، بجز قم: اعوان.

(۱۰). همه نسخه بدلها: به نظر.

(۱۱). همه نسخه بدلها: کرد.

(۱۲). همه نسخه بدلها + او.

(۱۳). همه نسخه بدلها + و.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم: فراز کنم.

(۱۵). همه نسخه بدلها + آن.

(۱۶). آط: بگزشتم.

(۱۷). قم، آط، آب: برسیدیم.

(۱۸). آج، لب: مالکی.

(۱۹). همه نسخه بدلها: نخندیده است.

ص: ۱۴۲

او «۱» تا از ایشان انتقام کشد «۲». گفتم: مرا نزدیک او بر تا از او چیزی بپرسم مرا نزد «۳» او برد. من بر او سلام کردم و جبریل سلام کرد، او سر بر نداشت. جبریل گفت:

یا مالک! هذا محمد رسول العرب،

این محمد است رسول «۴» عرب. او سر برداشت و مرا تحیت کرد و بشارت داد. گفتم: چند گاه است تا دوزخ می تابی؟ گفت: از آنگاه که خدای تعالی دوزخ آفرید تا به اکنون و هم چونین «۵» تا قیامت ساعت «۶» خواهم تافتن. جبریل [را] «۷» گفتم: بفرمای تا طرفی از دوزخ به من نماید. او گفت:

طرفی «۸» دوزخ به محمد نمای. او یک گوشه برگشاد درفشی برآمد از دوزخ آتشی سیاه «۹» دودی کدر تاریک با او که آفاق از او پر شد «۱۰»، از آن هولی عظیم دیدم و کاری منکر که وصفش ندانم بگفتن «۱۱» هوش از من برفت و نزدیک بود تا جانم هلاک شود.

از آن جا بگذشتم «۱۲» فریشتگان بسیار را دیدم که عدد ایشان جز خدای نداند فریشتگان بودند در میان ایشان که ایشان را رویها بود بر سینه و «۱۳» پشت و بر هر «۱۴» روی دهنها بود و در هر دهنی زبانها بود و ایشان به هر زبانی خدای را «۱۵» تسبیح می کردند به انواع لغات.

و در خبری آمد که رسول - علیه السلام - گفت:

رأيت ليلة أسرى بي ملكا له الف الف رأس، على كل رأس الف الف وجه على كل وجه الف الف فم في كل فم الف الف لسان
يسبغ الله تعالى بكل لسان بالف «١٦» الف لغة،

گفت: شب معراج فریشته‌ای را دیدم که او را هزار هزار سر «١٧» «١٧»، هر سری هزار هزار روی «١٨»، بر هر روی هزار
هزار دهن بود، در هر دهنی هزار هزار زبان بود، تسبیح می‌کرد خدای «١٩» به هر زبانی به هزار هزار لغت. یک روز بر
خاطر این فریشته بگذشت «٢٠» که همانا در

(١). همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد.

(٢). قم: کشند.

(٣). همه نسخه بدلها بجز قم: نزدیک.

(٤). قم، اط، آج: پیغامبر، دیگر نسخه بدلها: پیغمبر.

(٥). همه نسخه بدلها: همچنین.

(٦). قم: قیام السّاعه، دیگر نسخه بدلها: تا به قیام ساعت

(٧). از قم، افزوده شد.

(٨). همه نسخه بدلها بجز آز + از.

(٩). قم + و.

(١٠). همه نسخه بدلها + من.

(١١). قم + گفتن.

(١٢). قم، آب، آج، لب: بگذشتیم، اط: بگزشتیم.

(١٣). همه نسخه بدلها + بر.

(١٤). قم: هر دو.

(١٥). قم + تعالی.

(۱۶). اساس: الف، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.

(۱۷-۱۸). همه نسخه بدلها+ بود.

(۱۹). همه نسخه بدلها+ را.

(۲۰). آط: بگزشت.

ص: ۱۴۳

آسمان و زمین کس نباشد که تسبیح و عبادت او برابر تسبیح و عبادت من باشد.

حق تعالی گفت: مرا بنده‌ای است که تسبیح و عبادت او و ثواب تسبیح او بیش از تسبیح و ثواب «۱» تو است گفت: بار خدایا دستور باش تا من به زمین روم و او را ببینم. حق تعالی او را دستور «۲» داد، و پیامد «۳» بر آن «۴» بنده موکل بود سه شبان روز «۵» او را یافت که جز فرایض نمی‌کرد «۶» جز که به عقب «۷» فرایض کلماتی می‌گفت، گفت: بار خدایا من نمی‌بینم که او عبادتی «۸» گران می‌کند، گفت: بلی او در تعقیب «۹» نماز کلماتی می‌گوید که آن بلیغ‌تر از تسبیح تو است و آن کلمات این است:

سبحان الله کَلِمًا «۱۰» سَبَّحَ اللهُ شَيْءٌ وَ كَمَا يُحِبُّ اللهُ أَنْ يَسْبَحَ وَ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ كَمَا يُنْبِغِي لِكْرَمِ وَجْهِهِ وَ عَزَّ جَلَالُهُ. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ كَلِمًا حَمْدُ اللهِ شَيْءٌ وَ كَمَا يُحِبُّ اللهُ أَنْ يَحْمَدَ وَ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ كَمَا يُنْبِغِي لِكْرَمِ وَجْهِهِ وَ عَزَّ جَلَالُهُ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ كَلِمًا هَلَّلَ اللهُ شَيْءٌ وَ كَمَا يُحِبُّ اللهُ أَنْ يَهْلَلَ وَ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ كَمَا يُنْبِغِي لِكْرَمِ وَجْهِهِ وَ عَزَّ جَلَالُهُ [۱۱۴- ر] وَ اللهُ أَكْبَرُ كَلِمًا كَبَّرَ «۱۱» اللهُ شَيْءٌ وَ كَمَا يُحِبُّ اللهُ أَنْ يَكْبِّرَ وَ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ كَمَا يُنْبِغِي لِكْرَمِ وَجْهِهِ وَ عَزَّ جَلَالُهُ.

این کلمات در باب تسبیح و تهلیل «۱۲» از گفتار و تسبیح تو بلیغ‌تر است. رجعا الی سیاقه الحدیث. گفت: از آن جا بگذشتم برسیدم «۱۳» به مردی تمام خلق نکو «۱۴» صورت داد در او هیچ ضعفی و نقصانی نبود، چنان که در مردمان تمام سال باشد. بر دست راست او دری بود از آن جا بوی خوش می‌دمید «۱۵» و بر دست چپ او دری بود از آن جا بوی کریه می‌آمد هر گه «۱۶» با دست راست نگریدی با آن «۱۷» در شادمانه شدی و بخندیدی و چون «۱۸» با دست چپ نگریدی دلنگ شدی «۱۹» و بگریستی. گفتم: ای

(۱). قم: عبادت.

(۲). همه نسخه بدلها بجز مل: دستوری.

(۳). همه نسخه بدلها: او پیامد.

- (۴). همه نسخه بدلها: بر این.
- (۵). قم: سه شبان، دیگر نسخه بدلها شبانه روز.
- (۶). قم، اط، آب، آز: نمی‌گزارد، آج، لب: نمی‌گذارد.
- (۷). همه نسخه بدلها: در تعقیب.
- (۸). آز، آج، لب: عبادت.
- (۹). همه نسخه بدلها بجز قم: عقب.
- (۱۰). لب: کما.
- (۱۱). لب: اکبر.
- (۱۲). قم: ندارد.
- (۱۳). اط، آب، آز، آج، لب: بگذشتیم پرسیدیم.
- (۱۴). همه نسخه بدلها بجز مل: نیکو.
- (۱۵). آب، آز: می‌رسید.
- (۱۶). مل: هرگاه، دیگر نسخه بدلها: هرگه که.
- (۱۷). همه نسخه بدلها: به آن.
- (۱۸). مل: هرگاه.
- (۱۹). مل: غمناک گشتی.

ص: ۱۴۴

جبریل این کیست «۱»؟ گفت: این پدر تو است آدم، و این در که بر «۲» راست اوست در بهشت است و این «۳» در که بر چپ اوست در دوزخ است، چون بنگرد «۴» از فرزندان او یکی را به بهشت آرند شادمانه شود و بخندد «۵» و چون بیند که یکی را از فرزندان او «۶» به دوزخ برند دل‌تنگ شود و بگرید.

گفت: از آن جا برفتم «۷» تا به آسمان دوم. جبریل - علیه السّلام - گفت: در بگشای «۸». گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: با تو کیست؟ گفت: محمّد.

گفتند: خدای او را بفرستاد؟ گفت: آری. گفتند «۹»:

حَيَّاهُ اللَّهُ مِنْ آخٍ وَ «۱۰» خَلِيفَةُ فَنَعَمِ الْآخِ وَ نَعَمِ الْخَلِيفَةُ وَ نَعَمِ الْمَجِيءُ جَاءَ.

و در بگشادند و ما در رفتیم در آسمان دوم، دو برنا را دیدم. من گفتم: یا جبریل! این دو برنا کیستند؟ گفت: یکی عیسی مریم است و یکی یحیی زکریّا، پسران خاله یک دیگراند.

از آن جا برفتم «۱۱» تا به آسمان سهام «۱۲». جبریل گفت: در بگشای، همان گفتند و جبریل همان جواب داد و اهل آسمان سهام «۱۳» مرا همان تحیّت کردند. در آسمان سهام «۱۴» رفتم، مردی را دیدم که او را بر خلقان در حسن چندان تفضیل بود که ماه را در شب بدر «۱۵» بر ستارگان. گفتم: ای جبریل! این کیست؟ گفت: این برادر تو است یوسف - علیه السّلام.

از آن جا برفتم «۱۶» به آسمان چهارم. جبریل در بزد و بگفتند «۱۷» که: با تو کیست؟ او بگفت «۱۸» که: محمّد نبیّ الرّحمة و رسول العرب، و ایشان مرا تحیّت کردند و در بگشادند و ما بر آسمان چهارم رفتیم. در آن جا مردی را دیدم پشت باز داده به جایی، گفتم: یا جبریل! این کیست؟ گفت: ادریس است که خدای تعالی او را رفیع

(۱). مل: این کیست، ای اخی جبریل.

(۲). قم + دست.

(۳). همه نسخه بدلها: آن.

(۴). قم، آب، آز + که.

(۵). اساس: بخندند، با توجه به قم، تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها، از فرزندان او یکی را.

(۷). همه نسخه بدلها بجز آز: برفتم.

(۸). آج، لب: بگشایند.

(۹). قم، آج، لب: گفت.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز مل + من.

(۱۱). همه نسخه بدلها: برفتم.

(۱۲-۱۳). قم: سوم، آط، آج، لب: سیم، آب، مل، آز: سیوم.

(۱۴). آط، آب، آز، آج، لب: سیم، مل: سیوم.

(۱۵). قم: ندارد.

(۱۶). همه نسخه بدلها بجز مل: برفتم.

(۱۷) همه نسخه بدلها: گفتند.

(۱۸). همه نسخه بدلها: گفت.

ص: ۱۴۵

بکرده است به این جای بلند و او پشت به دیوان خلاق باز نهاده است که در آن جا امور و احوال ایشان است.

از آن جا برفتم «۱» به آسمان پنجم رسیدم «۲». در بزد و بگشادند و مرا تحیت کردند چنان که به دگر «۳» درهای آسمان کرده بودند و من در آسمان پنجم رفتم، مردی را دیدم نشسته و پیرامن او قومی را، و «۴» برای ایشان حدیث می‌کرد و قصه می‌گفت، گفتم: یا جبریل! این مرد کیست و اینان که‌اند؟ گفت: این هارون است که محبوب بود به «۵» بنی اسرایل و این قوم پیرامن او بنی اسرایل‌اند امت او و «۶» موسی.

از آن جا بر آسمان ششم رفتم «۷» و جبریل استفتاح کرد و در بگشادند و مرا تحیت کردند. در آسمان ششم مردی را دیدم نشسته، چون مرا دید بگریست. گفتم: ای جبریل! این کیست؟ گفت: این موسی عمران است. گفتم: چرا می‌گرید؟ گفت:

برای آن که بنی «۸» اسرایل دعوی کردند که از او گرمی‌تر خدای را بنده‌ای نیست و تو از پس او به سالهای دراز آمدی «۹» و پایه تو این است، و نیز می‌گوید: هر پیغامبری «۱۰» به امت باشد و نیز امت تو از امت او بیشترند و بهتر.

از آن جا برفتم «۱۱» به آسمان هفتم و در بزد و بگشادند و مرا تحیت کردند، هم چونان که «۱۲» آنان که پیش «۱۳» ایشان بودند. در آسمان هفتم مردی کهل دیدم «۱۴» بر در بهشت بر کرسی نشسته. بنزدیک او جماعتی نشسته بودند با جامه‌های

سپید و رویهای سپید و جماعتی دیگر که در گونه‌های «۱۵» ایشان کدرتی «۱۶» بود برفتند و در آبی رفتند و از آن «۱۷» آب خویشتن بشستند، گونه ایشان صافی شد بعضی صفا، و از آن جا برآمدند و

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل: برفتیم.

(۲). همه نسخه بدلها: رسیدیم.

(۳). قم: به دیگر، مل: بر دگر.

(۴). همه نسخه بدلها: واو.

(۵). مل: بر.

(۶). همه نسخه بدلها + امّت.

(۷). قم: رفتیم.

(۸). همه نسخه بدلها بجز مل: بنو.

(۹). قم: آمده‌ای به سالهای دراز.

(۱۰). آط، آب، آز، آج، لب + را فخر.

(۱۱). همه نسخه بدلها: برفتیم.

(۱۲). قم: هم چنان که، دیگر نسخه بدلها: همچنان که.

(۱۳). مل + از.

(۱۴). قم: مردی را دیدم که، آط، آب، آز، آج، لب: مردی که را دیدم، مل: چون نگاه کردم مردی که را دیدم.

(۱۵). همه نسخه بدلها: گونه.

(۱۶). همه نسخه بدلها بجز آب: کدورتی.

(۱۷). مل: به آن.

در جوی «۱» دیگر «۲» [۱۱۴-پ] شدند و از آن جوی غسل کردند. الوان ایشان نیک نیک صافی شد. بیامدند و با نزدیک اصحاب خود آمدند. من گفتم: یا جبریل! این مرد کیست و اینان که اند پیرامن او و این جویها چیست؟ گفت: این پدر تو است ابراهیم «۳» خلیل - علیه السلام - و او اول کسی است که بر زمین پیر شد. اما این جماعت که روی ایشان سپید است «۴» و صافی آنانند که: آمَنُوا وَ لَمْ يَلْسُوا اِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ... «۵»، که ایمان آوردند و ایمان خود به ظلم و فسق «۶» پوشیده نکردند و اما آنان «۷» که در الوان ایشان چیزی «۸» بود، آنانند که خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخِرَ سَيِّئًا، عمل صالح با عمل بدر بر آمیختند آنکه «۹» توبه کردند. خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد. و اما این جویهای سه گانه: یکی رحمت خداست و یکی نعمت او و یکی شراب طهور. و ابراهیم «۱۰» - علیه السلام - پشت به خانه باز داده بود، گفتم: یا جبریل! این خانه چیست؟ گفت: بیت المعمور است که هر روز هفتاد هزار فریشته در او شود تا قیامت نوبت با اولینان «۱۱» نرسد.

از آن جا بر فترتیم «۱۲» تا به سدره منتهی رسیدیم، درختی دیدم بر او برگهایی بود هر برگی چندان که دنیا و اهل دنیا را سایه کند و بر او بری بود و میوه‌ای چون نبق «۱۳» به بزرگی چندان که «۱۴» تلهای «۱۵» هجر، از بن «۱۶» آن درخت چهار چشمه بیرون می‌آمد «۱۷» دو ظاهر و دو پنهان، اما «۱۸» دو ظاهر: نیل بود و فرات و آن دو جوی پنهان به بهشت می‌رفت و از اصل «۱۹» چهار جوی به در می‌آمد از آب و شیر و می و انگبین، و هی قوله تعالی:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ «۲۰» - الآیه. و این درخت بر حد آسمان هفتم است از جانب بهشت و شاخهای آن در زیر کرسی است.

(۱). اط، آج، لب: جویی.

(۲). قم، مل: دگر.

(۳). اساس، قم، اط، آب، آز: ابرهیم.

(۴). اط، آب، آز، آج، لب: شد.

(۵). سوره انعام (۶) آیه ۸۲.

(۶). قم، آب، اط، آج، لب + مخلط، مل، آز + مختلط.

(۷). همه نسخه بدلها: اینان.

(۸). قم: کدورتی.

(۹). مل: آنگاه.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز لب: ابرهیم.

(۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: به اولینان.

(۱۲). قم: بر فتم.

(۱۳). لب: طبق.

(۱۴). قم: چون، آط، آج، لب: چند.

(۱۵). آط، آج، لب: قلّه‌ها.

(۱۶). آط، آب، آز، آج، لب: زیر.

(۱۷). آز: می‌آید.

(۱۸). آط، آب، آز، آج، لب، مل + آن.

(۱۹). همه نسخه بدلها + او.

(۲۰). سوره محمد (۴۷) آیه ۱۵.

ص: ۱۴۷

رسول - علیه السّلام - گفت: چون به سدره منتهی رسیدم می‌شناختم که آن درخت سدره است به شاخ و برگش جز که نوری بر آن درخت نشست از نورهای خدای تعالی که وصف آن کس نداند و هو قوله: إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَى «۱». و فریشتگان «۲» که عدد ایشان جز خدای نداند بر صورت ملخ زرّین بیامدند و بر آن درخت نشستند و چندان «۳» فریشته بودند «۴» گروه گروه «۵» پیرامن آن که عدد ایشان جز خدای نداند.

و در مسایل عبد الله سلام آمد که از رسول «۶» - علیه السّلام - از سدره منتهی پرسید.

گفت: درختی است در آسمان هفتم او را هزار هزار شاخ است، بر هر شاخی هزار هزار ازگ است بر هر ازگی هزار هزار برگ است، هر برگی «۷» چندان که هزار هزار کردوس فریشته را سایه کند در هر کردوسی هزار هزار فریشته. گفت «۸»: مقام جبریل در میان آن درخت بود، چون به آن جا رسیدیم «۹» جبریل باز ایستاد و مرا گفت «۱۰»: پیش رو. گفتیم: یا

جبریل تو پیش رو. گفت: نه. تو بر خدای گرامی تری از من و مقام من بیش از این نیست، و ذلک قوله: وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ «۱۱».

و روایت دگر «۱۲» آن است که جبریل - علیه السّلام - رسول را پیش کرد و او بر اثر «۱۳» می‌رفت، گفت تا برسیدیم «۱۴» به حجابی که آن را «حجاب فراش» «۱۵» زر» گویند. جبریل - علیه السّلام - حجاب بجنابانید. گفتند «۱۶»: کیست؟ گفت: جبریل است و محمد با من است، فریشته موکل «۱۷» بر حجاب گفت: الله اکبر و دست از حجاب بیرون کرد و مرا در برگرفت «۱۸» و جبریل - علیه السّلام - از من باز ایستاد. من جبریل [را] «۱۹» گفتم در چنین جای مرا رها می‌کنی؟ گفت: یا محمد! این جای

(۱). سوره نجم (۵۳) آیه ۱۶.

(۲). قم: فریشتگانی.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: چندان.

(۴). همه نسخه بدلها: بودند.

(۵). قم، مل: گرد برگرد، دیگر نسخه بدلها: گرداگرد.

(۶). قم + را.

(۷). مل: و بر هر یک برگی.

(۸). قم + و دیگر نسخه بدلها: و گفت.

(۹). قم، اط، آز، آج، لب: رسیدم.

(۱۰). مل + تو در.

(۱۱). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۶۴.

(۱۲). همه نسخه بدلها: دیگر.

(۱۳). مل + رسول علیه السّلام.

(۱۴). آز: برسیدم.

(۱۵). قم: فرش.

(۱۶) اساس: گفت، با توجه به قم، تصحیح شد.

(۱۷). قم: فریشته‌ای که موکل بود.

(۱۸). مل: مرا برگرفت.

(۱۹). از قم، افزوده شد.

ص: ۱۴۸

نهایت مقام خلقان است هیچ کس را نیست که از این حجاب در گذرد و هیچ فریشته زهره ندارد تا پیرامن این حجاب گردد و مرا به حرمت تو دستوری دادند تا نزدیک حجاب رفتم. گفت: آن فریشته که صاحب «حجاب الذهب» بود مرا برد تا به حجابی که آن را «حجاب اللؤلؤ» گویند. حجاب بجنابانید، صاحب حجاب «۱» گفت:

تو کیستی؟ گفت: من صاحب حجاب زرم و محمد با من است، رسول العرب. فریشته موکل بر حجاب [۱۱۵-ر] تکبیر کرد و دست از حجاب بیرون کرد و مرا از آن فریشته بستد و ببرد تا به حجاب دیگر هم‌چونین «۲» حجاب بجنابانید و آن فریشته بگفت:

کیست؟ گفت: صاحب حجاب لؤلؤ و محمد که رسول عرب است با من است. او تکبیر کرد و مرا از او بستد و به دگر «۳» حجاب رسانید و به صاحب حجاب سپرد و هم‌چونین «۴» مرا از حجاب به حجاب می‌بردند تا هفتاد حجاب بیریدم سطبری هر حجابی پانصد ساله راه، و از حجاب تا حجاب پانصد ساله راه. پس از آن جا رفرفی سبز فرو گذاشتند «۵» که نور آفتاب را غلبه می‌کرد چشم من در آن نور خیره شد «۶» و مرا بر آن رفرف نهادند و به عرش رسانیدند. چون عرش بدیدم هر چه پیش از آن دیده بودم در چشم من حقیر گشت. خدای تعالی مرا به مسند «۷» عرش مقرب کرد «۸» و آن جا که مستند «۹» اوست مرا برسانید و از عرش قطره‌ای بچکید و بر زبان من آمد به طعمی که چشندگان از آن شیرین‌تر هیچ نچشند «۱۰» و خدای تعالی مرا خبر داد از خبر اولینان و آخرینان و زبان من برگشاد. پس از آن که زبان من «۱۱» کند گشته بود «۱۲». از آن هیبت و عظمت، من گفتم،

التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ [و] «۱۳» الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ الطَّاهِرَاتُ.

خدای تعالی گفت:

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

من گفتم:

السَّلَام عَلَيْنَا وَ عَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ،

خدای تعالی مرا گفت: یا محمد! دانی تا ملأ اعلی در چه

(۱). قم، مل: صاحب الحجاب، آط، آب، آز، لب: صاحبش.

(۲). قم، آط، آب، آز، آج، لب: همچنین، مل: همچنین.

(۳). قم: دیگر.

(۴). قم، مل: همچنین، آج، لب: چنین.

(۵). آط: گراشتند.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: می شد.

(۷). اساس: سند، با توجه به قم، تصحیح شد.

(۸). قم، آب، مل: بکرد.

(۹). مل: مسند.

(۱۰). قم: نچشیدند، مل: نچشیده بودند.

(۱۱). قم، مل: زبانم.

(۱۲). مل: گنگ بود.

(۱۳). از قم، افزوده شد.

ص: ۱۴۹

خصومت کردند؟ گفتم: بار خدایا تو عالم تری که علّام الغیوبی. گفت: خلاف ایشان در درجات و حسنات بود. ای محمد تو دانی تا درجات چه باشد و حسنات چه باشد؟ گفتم: بار خدایا تو عالم تری «۱».

أَمَّا الدَّرَجَاتُ فَاسْبَاغُ الوُضُوءِ [فِي المَكْرُوهَاتِ وَ المَشْيِ عَلَى الأَقْدَامِ إِلَى الجَمَاعَاتِ وَ اِنْتِظَارُ الصَّلَوَاتِ بَعْدَ الصَّلَوَاتِ] «۲» وَ
أَمَّا الحَسَنَاتُ فَافِشَاءُ السَّلَامِ وَ اطْعَامُ الطَّعَامِ وَ التَّهَجُّدُ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسِ نِيَامِ

، گفت: درجات، اسبغ وضو باشد در مکروهات و به پای رفتن به جماعات و انتظار نماز از [پس] «۳» نماز. و اما
حسنات: سلام کردن بر همه کس و طعام دادن به هر کس و بیدار بودن در شب که خلقان خفته باشند. آنکه گفت: [یا محمد]
«۴»، آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ ... «۵»، من گفتم:

نعم ای رب «۶»

وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ «۷» كما فرق «۸» اليهود وَ النصارى «۹»،
مؤمنان ایمان دارند به خدا و فریشتگان و کتابها و پیغامبران، و جدا نمی‌کنیم «۱۰» میان پیغامبران چنان که جهودان و
ترسایان کردند. گفتند: نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ ... «۱۱»، گفت: مؤمنان چه گفتند؟ گفتیم گفتند: سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا «۱۲»
ای، و سمعنا قولک و اطعنا امرک. گفت: راست گفتمی،

سل تعط

، بخواه تات بدهند. من گفتم:

غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ المَصِيرُ «۱۳». گفت:

غفرت لک و لامتک

، بیامرزیدم تو را و امتت را.

سل تعط

، بخواه تات بدهند، گفتیم: رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا ... «۱۴»، گفتیم: بار خدایا! ما را مگیر اگر فراموش کنیم یا
خطا کنیم، گفت:

قد رفعت الخطأ و النسيان عنک و عن امتک و ما استکرهاوا علیه.

گفت: بیامرزیدم تو را و امتت تو را خطا و نسیان، و از ایشان برگرفتم این دو چیز و آنچه ایشان را بر آن دارند به کره. من
گفتم: رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا کَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا ... «۱۵»، بار خدایا! بر ما منه بار گران، چنان که نهادی بر
آنان که پیش ما بودند،

(۱). همه نسخه بدلها + گفت.

(۲-۳-۴). اساس ندارد، از قم افزوده شد.

(۱۳-۱۲-۷-۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵.

(۶). قم، آط، مل، آج، لب + گفت.

(۸). قم، مل: فرقت.

(۹). همه نسخه بدلها + بار خدایا رسول تو و.

(۱۰). اساس و قم نمی‌کنند، با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۰.

(۱۴-۱۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۶.

ص: ۱۵۰

یعنی جهودان. حق تعالی گفت:

ذَلِكْ ذَلِكْ وَ لَمْ تَك

، آن «۱» تو راست و اُمّت تو را. من گفتم: رَبَّنَا وَ لَا تُحْمَلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ... «۲»، بار خدایا چیزی بر ما منه که ما طاقت آن نداریم. حق تعالی گفت: بکردم آن به تو و اُمّت تو. من گفتم: رَبَّنَا! وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا ... «۳»، ما را عفو کن «۴» از خسف،

وَ اغْفِرْ لَنَا مِنَ الْقَذْفِ

، و ما را بیامر از قذف،

وَ اِرْحَمْنَا مِنَ الْمَسْخِ

، و ما را ببخشا از مسخ. اَنْتَ مَوْلَانَا، تو [۱۱۵-پ] خداوند ما ای، نصرت ده ما را بر کافران. حق تعالی گفت: بکردم این به تو و اُمّت تو.

گفتم: بار خدایا پیغامبرانی را که پیش از من «۵» بودند کرامتها دادی، ابراهیم «۶» را خلیل گرفتی «۷» و با موسی سخن گفتی و اردیس را مکان «۸» بلند دادی و سلیمان را مکلای عظیم دادی و داود را زبور دادی. بار خدایا! مرا چیست؟ گفت:

یا محمد! تو را حبیب «۹» گرفتم چنان که ابراهیم را خلیل گرفتم و با تو سخن گفتم چنان که با موسی، و تو را فاتحة الكتاب دادم و خواتیم «۱۰» سورة البقره- و آن از کنزهای عرش است- و از پیش تو به هیچ پیغامبر «۱۱» ندادم. و تو را به جمله اهل زمین فرستادم [به سیاه و سپید و انس و جن، و از پیش تو هیچ پیغامبر را چنین نفرستادم] «۱۲» و بر و بحر «۱۳» را مسجد «۱۴» و طهور تو کردم «۱۵» و امت تو [و امت تو را فیء و غنیمت حلال کردم و پیش از تو کس را نبود] «۱۶» و تو را به ترس نصرت کردم تا دشمنان تو از تو می ترسند بر یک ماهه راه، و قرآن که سید کتابهاست بر تو انزله کردم و ذکر تو رفیع کردم تا هر چه تو را یاد دادم از شرایع و دین تو «۱۷» همه یاد داری و تو را به جای توریت «مثنای» دادم و به جای انجیل «مایین» «۱۸» دادم و به جای زبور «حوامیم» «۱۹» و تو را بمفصل

(۱). آز: این.

(۲-۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۶.

(۴). قم: بکن.

(۵). همه نسخه بدلها غیر از مل: پیش من.

(۶). اساس، قم، آط، آز، مل: ابرهیم.

(۷). مل: کردی.

(۸). قم: مکانی.

(۹). آج، لب+ خود.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: خواتم.

(۱۱). مل: هیچ پیغامبر را، آج، لب: به هیچ امت.

(۱۲). اساس، افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۱۳). همه نسخه بدلها+ زمین، از قم، افزوده شد.

(۱۴). همه نسخه بدلها: به مسجد.

(۱۵). آط، آج، لب: کرده‌ام.

(۱۶). اساس افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۱۷). همه نسخه بدلها: خود.

(۱۸). آط، آج، لب: ماین، مل: مائی، آب، در حاشیه با خطی متفاوت با متن: یس.

(۱۹). قم + دادم.

ص: ۱۵۱

تفضیل دادم و شرح صدر کردم تو را و بار گران از تو فرو نهادم «۱» و اَمّت تو را بهتر «۲» اَمّتان کردم و اَمّت تو را اَمّتی وسط کردم و ایشان را اوّل و آخر کردم، فَخَذُ مَا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ «۳»، آنچه تو را دادم بستان و از جمله شاکران باش «۴».

آنکه با من چیزهایی گفت که مرا فرمود «۵» که با شما گویم. آنگاه بر من و بر اَمّت من پنجاه نماز فرض کرد «۶». چون برگشتم مرا بر آن ررف سبز نهادند تا به سدره «۷» فرود آمدم. جبریل را می‌دیدم از پس پشت خود به دل چنان که از پیش روی می‌دیدم او را به چشم. جبریل مرا گفت: بشارت باد تو را ای محمّد که تو بهترین خلقانی و گزیده خدای «۸» از پیغامبران خدا «۹». آنچه خدا تو را داد کس را نداد از [فریشتگان مقرب و پیغامبران مرسل و تو به جایی رسیدی که هیچ کس از اهل آسمان و زمین آن جا نرسید گوارنده باد تو را این کرامت، و آنچه تو را داد از] «۱۰» رفع منزلت. این بستان و خدای را بر آن شکر کن که او «۱۱» شاکران را دوست دارد.

آنکه جبریل گفت: یا محمّد! بیا «۱۲» تو را به بهشت برم و با تو نمایم آنچه خدای تو را نهاده است تا تو را رغبت بیفزاید در آخرت و زهدات بیفزاید در دنیا. آنکه فرود می‌آمدیم «۱۳» از باد سبک‌تر و از تیر سریع‌تر تا به بهشت رسیدیم. به فرمان خدای مرا دل ساکن شد و هوش با من آمد و جبریل را می‌پرسیدم «۱۴» از آن عجایی که در علّیین دیده بودم از دریاها و آتوها و نورها و جز آن. او گفت: سبحان الله! آن سرا پرده‌های حرس «۱۵» ربّ العزّه «۱۶» که به عرش او محیط است آن پرده‌ای است میان خلائق و میان عرش و حجابهایی از نور و اگر نه آن حجابها استی، هر چه زیر عرش است از نور عرش بسوختی و آنچه تو ندیدی بیشتر است و عجبت. من گفتم:

سبحان الله العظيم ما اكثر عجایب خلقه.

-
- (۱). مل: و با دگران از تو فرق نهادم.
 - (۲). همه نسخه بدلها: بهترین.
 - (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۴.
 - (۴). همه نسخه بدلها + و.
 - (۵). مل، آج، لب: بفرمود.
 - (۶). قم: فریضه کرد.
 - (۷). قم + المنتهی.
 - (۸). قم، اط: خدایی.
 - (۹). قم، اط: خدای.
 - (۱۰). اساس افتادگی دارد، از قم افزوده شد.
 - (۱۱). قم: خدای.
 - (۱۲). قم، اط، آج، لب: بیای.
 - (۱۳). قم: آمدیم.
 - (۱۴). قم: پرسیدم.
 - (۱۵). مل: حریر.
 - (۱۶). همه نسخه بدلها + است.

ص: ۱۵۲

آنکه گفتم: یا جبریل! آن فریشتگان که بودند که من ایشان را دیدم در آن دریا «۱» صف در صف کشیده، پنداشتی بناهایی اند
«۲» از ارزیز ریخته؟ گفتند «۳»: یا رسول الله! ایشان روحانیبند «۴» که خدای تعالی می گوید: یَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ

صَفًّا ... «۵»، الرّوح الاعظم از ایشان است که روز قیامت یک «۶» صف بایستند «۷» و همه فریشتگان یک صف. آنکه از پس آن اسرافیل است. گفتم: یا جبریل! آن یک صف چیست که از بالای همه صفهاست در بحر اعلی که از گرد عرش در آمده است «۸»؟ گفت: آن کر و بیجانند که اشراف و عظمای فریشتگانند و هیچ فریشته زهره ندارد که در ایشان نگرد و شأن ایشان از آن عظیم تر است که من وصف ایشان توانم «۹» کردن و وصف ایشان آن بس که تو معاینه دیدی.

آنکه جبریل مرا در بهشت بگردانید، هیچ جای نماند در بهشت و الا بر من عرضه کرد و به من نمود. کوشکها دیدم از درّ و یاقوت و زبرجد. و درختان دیدم «۱۰» از زر سرخ شاخهای آن از لؤلؤ سپید «۱۱» [۱۱۶-ر] و بیخ آن از سیم سپید «۱۲» در زمین مشک اذفر فرو شده تا چنان بدیدم و بشناختم که گویی درج و غرف «۱۳» و اشجار و قصور و منازل آن بهتر شناسم از این مسجد که سالهاست که در او می‌آیم و می‌شوم «۱۴». و در بهشت جویی دیدم از آب، سبیدتر از شیرین و شیرین تر از انگبین. ریگ «۱۵» آن از درّ و مرجان و گل او از مشک اذفر. جبریل گفت: این حوض «۱۶» است که خدای تعالی به تو داده است، فی قوله: إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ «۱۷»، و مادّت او از تسنیم است که از زیر عرش بیرون می‌آمد و از آن جا منشعب «۱۸» می‌شود به سراپها و کوشکها و غرفه‌های

(۱). همه نسخه بدلها: دریاها.

(۲). همه نسخه بدلها: بناهاوند.

(۳). همه نسخه بدلها: گفت.

(۴). قم، آب، آز، آج، لب: روحانیانند، آط: روحانیانند، مل: روحانیانند.

(۵). سوره نبأ (۷۸) آیه ۳۸.

(۶). همه نسخه بدلها: به یک.

(۷). آج، لب: باشند.

(۸). همه نسخه بدلها: در آمده‌اند.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: بتوانند.

(۱۰). مل: گندم.

(۱۱). مل: اسپید، آج، لب: سفید.

(۱۲). مل، آج، لب: سفید.

(۱۳). همه نسخه بدلها+ و انهار.

(۱۴). مل: می‌روم.

(۱۵). قم، آج، لب: رنگ.

(۱۶). آب، آز: حوضی.

(۱۷). سوره کوثر (۱۰۸) آیه ۱.

(۱۸). قم: متشعب.

ص: ۱۵۳

مؤمنان. و ذلک قوله: عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ «۱».

آنکه در بهشت می‌رفتم «۲» تا به درختی رسیدیم که در بهشت از آن نکوتر درختی نبود به شکل و منظر و تداخل اغصان، از هر لون «۳» که خدای آفریده است بر آن درخت بود جز سیاهی. از او بویی شنیدم «۴» که در بهشت از آن خوش‌تر نشنیده بودم «۵». بر او میوه‌ای بود مانند قل‌های «۶» بزرگ که از هر میوه که خدای آفریده است در آسمان و زمین از الوان و انواع مختلف به رنگ مختلف و به طعم «۷» مختلف و به بوی مختلف و به طبع مختلف. من از حسن او به تعجب فرو ماندم «۸». گفتم: ای جبریل! این چه درخت است؟ گفت: این درخت طوبی است که خدای تعالی گفت: طُوبَى لَهُمْ وَ حَسُنَ مَا ب «۹»، و بسیاری از امت تو را در سایه آن «۱۰» مقل «۱۱» باشد و در بهشت آن دیدم از نعیم که:

لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر

، که هیچ چشم چنان دیده نیست و هیچ گوش چنان شنیده نیست و بر خاطر هیچ بشر چنان گذشته نیست، از همه پرداخته و تمام کرده و معدّ نهاده گوش صاحبش می‌دارند تا به او سپارند. مرا عظیم آمد آنچه دیدم «۱۲»، گفتم: لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ «۱۳».

آنکه از آن جا بیامدم «۱۴»، دوزخ بر من عرضه کردند تا من سلاسل و اغلال او «۱۵» بدیدم و ماران و کزدمان «۱۶» او و حمیم و زقوم «۱۷» و غساق و یحوموم او. در دوزخ قومی را دیدم لب‌های ایشان چون لب‌های شتر «۱۸» و جماعتی «۱۹» موکل بر ایشان که لب‌های ایشان می‌بریدند سنگها از آتش در دهان ایشان می‌نهادند «۲۰» و از زیر ایشان می‌فتاد. من گفتم: ای جبریل! اینان که‌اند؟ گفت: اینان آنان‌اند که مال یتیمان خورده‌اند به

-
- (۱). سوره انسان (۷۶) آیه ۶.
 - (۲). همه نسخه بدلها: می رفتیم.
 - (۳). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: لونی.
 - (۴). قم: یافتم.
 - (۵). قم: بوی نیافته بودم.
 - (۶). اساس: تنها، به قیاس نسخه آط، تصحیح شد.
 - (۷). قم: به رنگ و طعم.
 - (۸). مل، آج، لب: متعجب بماندم.
 - (۹). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۹.
 - (۱۰). همه نسخه بدلها + حسن.
 - (۱۱). مل، آج، لب: مقبل.
 - (۱۲). همه نسخه بدلها + و.
 - (۱۳). سوره صافات (۳۷) آیه ۶۱.
 - (۱۴). قم، آط، آز، آج، لب: آب: بیامدیم.
 - (۱۵). همه نسخه بدلها بجز قم: آن.
 - (۱۶). کذا در اساس، آط، مل، لب، با سه نقطه، قم، آب، آز، آج: کزدمان.
 - (۱۷). همه نسخه بدلها + او.
 - (۱۸). آط، آب، مل، آز: اشتر.

(۱۹). قم+ را دیدم.

(۲۰). قم: و بر سنگهایی از آتش می‌نهادند.

ص: ۱۵۴

ظلم، و ذلك قوله: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا... «۱» از ایشان بگذشتم «۲»، جماعتی را دیدم که شکمهای ایشان، مانند خانه‌های فراخ بود و ایشان بر ره گذر «۳» قوم فرعون بودند. چون آل فرعون به ایشان رسیدند که «۴» ایشان از ثقل آن شکمهاشان بیوفتادندی «۵» تا آل فرعون بر ایشان برفتندی و ایشان را در پای گرفتندی هر بامداد و شبانگاه که آل فرعون را بر دوزخ عرض کردند «۶»، کما قال:

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا... «۷»، گفتم: ای جبریل! اینان که‌اند؟ گفت:

اینان آنان‌اند که ربا خورده‌اند «۸» در دنیا، و ذلك قوله: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ... «۹»، از آن جا برفتم «۱۰»، زنانی را دیدم «۱۱» به پستانها آویخته و بعضی به پایها آویخته نگوسار «۱۲». گفتم: اینان که‌اند؟ گفت: اینان آنان‌اند که در دنیا زنا کرده‌اند و فرزندان «۱۳» کشته «۱۴».

آنکه از آن جا بیرون آمدم و روی به جانب زمین نهادیم و فرو «۱۵» می‌آمدیم از آسمانی تا به آسمانی. چون بنزدیک موسی رسیدیم «۱۶»، مرا گفت: چه کردی و چه دیدی و چه فرمودند تو را و امت تو را؟ گفتم: هر خیر «۱۷» و کرامتی. و بر من و امت من پنجاه نماز فریضه کردند «۱۸». گفت: من مردمان را بهتر از تو آزموده‌ام و با ایشان مقاسات بیشتر از تو کرده‌ام. امت تو طاقت پنجاه نماز ندارند که ایشان [۱۱۶-پ] ضعیف‌ترین امتان‌اند. مراجعت کن با خدای تا تخفیف کند. من مراجعت کردم و

(۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۰.

(۲). آط: بگزشتم.

(۳). آط: ره گزر.

(۴). قم، آط: ندارد.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: بیفتادندی.

(۶). مل: عرضه کردند.

(۷). سوره مومن (۴۰) آیه ۴۶.

(۸). مل: خوردند.

(۹). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۵.

(۱۰). قم: برفتیم.

(۱۱). قم: دیدیم.

(۱۲). همه نسخه بدلها، بجز آب: سرنگوسار، آب: سرنگونسار.

(۱۳). همه نسخه بدلها+ را.

(۱۴). آط، آب، آز، آج، لب: کشته‌اند، مل: و از اطاعت و فرمان شوهران بدر آمده‌اند، و روی خویش و آواز خویش از نا محرم پوشیده‌اند.

(۱۵). آج، لب: فرود.

(۱۶). آط، آج، آز، لب: رسیدم.

(۱۷). همه نسخه بدلها: خیری.

(۱۸). آط: فرض کردن.

ص: ۱۵۵

تخفیف خواستم. ده نماز مرا نظر کرد «۱» تا چهل شد. باز آمدم. گفت: چه کردی؟

گفتم: ده تخفیف افتاد و چهل ماند. گفت: امت تو طاقت چهل نماز ندارند. مراجعت کردم تخفیف خواستم «۲». ده دیگر «۳» تخفیف افتاد همی «۴» هم چنین مراجعت می‌کردم تا با پنج آمد «۵». موسی گفت: از این نیز تخفیف خواه. من گفتم:

از خدای شرم دارم بیش از این مراجعت «۶» کردن. خدای تعالی گفت: این پنج نماز فرض کردم «۷» و هر نمازی را ده ثواب باشد. هر که این پنج نماز به جای آرد، هم‌چنان «۸» باشد که پنجاه نماز گزارده «۹» و این خیر «۱۰» ضعیف است و ما برای سیاق حدیث آوردیم و آن که در روایت آمده است و اگر چه این را تأویل گفته‌اند که روا بود «۱۱» مصلحت به اول پیش از مراجعت اقتضای پنجاه نماز کرده باشد آنگه عند «۱۲» مراجعت مصلحت بگردد و هم‌چونین «۱۳» تا پنج آمدن

هر بار که مراجعت نباشد مصلحت آن مقدار بود. چون مراجعت کنند، مصلحت بگردد، چه آنچه متعلق باشد به مصلحت به اوقات و اشخاص اسباب مختلف شود. و این وجهی است که مشایخ ما در تأویل این حدیث گفتند «۱۴».

و سید - رحمت الله علیه - در تنزیه الانبیا هم این وجه گفت «۱۵» که این خبر باطل است از وجهی دیگر «۱۶»، و آن آن است که: نسخ الشیء قبل دخول وقته یکون بداء «۱۷»، نسخ چیز «۱۸» قبل فعل «۱۹» روا باشد «۲۰» و قبل دخول وقته روا نباشد که بدا بود، و بدا بر آن کس روا بود که عالم بود به علم محدث. و قدیم - جل جلاله - از این منزّه است، پس این حدیث از این وجه که گفته شد معتمد نیست.

(۱). قم: نظر کردند، مل: طرح کرد

(۲). قم: مراجعت کن و تخفیف خواه، من مراجعت کردم ده دیگر تخفیف کرد.

(۳). آز، ده نماز دیگر.

(۴). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۵). مل: نماز.

(۶). قم + نتوان.

(۷). قم: فریضه کردم.

(۸). آز: همچین.

(۹). قم + بود.

(۱۰). مل + سخت.

(۱۱). همه نسخه بدلها + که.

(۱۲). مل + آن.

(۱۳). قم، آج، لب: همچین، آط: هم چنین.

(۱۴). آط، آب، آز، آج، لب: گفته اند.

(۱۵). همه نسخه بدلها + جز.

(۱۶). همه نسخه بدلها: دگر.

(۱۷). آج، لب: ابد.

(۱۸). آط، آب، آز، آج، لب: چیزی.

(۱۹). همه نسخه بدلها: فعله.

(۲۰). آج، لب: نباشد.

ص: ۱۵۶

گفت: آنگه باز گشتم «۱» و جبریل در صحبت من بود تا آنگاه که با خوابگاه «۲» آورد مرا، و این همه در یک شب بود از این شبهای «۳» عادتی که هست. من سید ولد آدم

و لا فخر

، و لوای حمد به دست من باشد و لا فخر، و آدم و هر که دون آدم است [روز قیامت] «۴» در زیر لوای من باشند و لا فخر، و کلیدهای بهشت و دوزخ در دست «۵» من باشد و لا فخر. و اجل من نزدیک است پس از آن که من آیات و عجایب خدا دیدم و همه هوا و مراد من آن است که با جوار رحمت خدای شوم و با «۶» مرافقت آن دوستان از اولیای خدای - عز و جل. و آنچه دیدم از لقای ثواب خدای تعالی برای «۷» اولیایش و ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى ... «۸» رسول - علیه السلام - گفت: چون باز «۹» از معراج باز آمدم، به وادی «ذی طوی» جبریل را گفتم: ای «۱۰» جبریل! این قوم مرا باور ندارند چون با ایشان این حدیث کنم.

عبد الله عباس گفت: بامداد آن «۱۱» شب که رسول را به معراج بردند، نشسته بود دلتنگ از آن که دانست که کس «۱۲» او را باور ندارد که به یک شب به آسمان شد و هفت آسمان ببرد و بهشت و دوزخ بدید. ابو جهل به او بگذشت، بیامد و به پهلوی او بنشست و بر طریق استهزا او را گفت: بتازگی تو را از خدا چه فایده بود؟ گفت: آری دوش مرا به بیت المقدس بردند. گفت: به یک شب به بیت المقدس شدی و باز آمدی؟ گفت: بلی. ابو جهل گفت: که با من نگویی؟ گفت: نگویم «۱۳». آواز داد و گفت: یا معشر بنی کعب بن لوی! بیایی بشنوی که محمد چه می گوید! می گوید:

دوش مرا به بیت المقدس بردند و باز آوردند! قوم گرد آمدند و گفتند: چه می گویی یا محمد؟ گفت: هم چونین بود، دوش مرا به بیت المقدس بردند و باز آوردند. ایشان به

(۱). قم: باز گشتیم.

(۲). همه نسخه بدلها: تا با خوابگاه خود.

(۳). قم، آب، مل، آز: از شبهای.

(۴). از قم، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: به دست.

(۶). آج، لب: تا.

(۷). قم: بر.

(۸). سوره قصص (۲۸)، آیه ۶۰ و سوره شوری (۴۲)، آیه ۳۶.

(۹). قم: ندارد، آط، آب، آز، آج، لب: ما، مل: من چون.

(۱۰). همه نسخه بدلها: یا.

(۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: این.

(۱۲). آج، لب + سخن.

(۱۳). قم: این که با من گفتم با قوم بگویم؟ گفت: بگوی، دیگر نسخه بدلها: این که با من گفتم با قوم بگویی؟

گفت: بگویم، مل + او.

ص: ۱۵۷

تعجب و تکذیب یکی دست برهم می‌زدم و یکی دست بر سر می‌نهاد و یکی صغیر می‌زد و یکی «۱» منکری می‌کرد «۲» و جماعتی از آن مستضعفان که مظهر ایمان بودند و مبطن «۳» نفاق برگشتند و مرتد شدند و گفتند: این دروغی صریح است. مشرکان این جماعت محققان اصحاب «۴» را گفتند: نبینی «۵» تا محمد چه می‌گوید، می‌گوید که: مرا به یک شب به بیت المقدس بردند و باز آوردند. گفتند: راست می‌گوید و ما او را بیش از این و بدیع‌تر از این باور داریم. گفتند: چگونه؟ گفتند: ما او را اخبار آسمان و وحی خدای - عز و جل - باور می‌داریم [۱۱۷-ر] رفتن «۶» به بیت المقدس به یک شب او را باور

نداریم؟ آنگه در میان قوم جماعتی بسیار بودند که آن جا سفر کرده بودند و آن راه دیده و علاماتی که در آن راه بود و مسجد دیده بودند مرا گفتند: اگر راست می‌گویی نشانهای آن راه با ما بگویی، من گفتم «۷»: علامات مسجد هم‌چنین نزدیک آن بود که بعضی مشتبه شود «۸» بر من. حق تعالی مثال آن در برابر من بداشت در پیش سرای عقیل تا من در او می‌نگریدم و می‌گفتم، گفتند: و الله اما النعت فقد اصاب، اما وصف همه راست می‌گوید و نشان راست می‌دهد و ایشان دانستند که او آن راه «۹» نکرده است.

و ایشان را کاروانی به شام بود، گفتند: یا محمد! خبر کارون ما چه داری؟

گفت: ایشان را به روحا رها کردم شتری گم کرده بودند و جایها به طلب شتر می‌گشتند و در رحل ایشان قدحی آب بود و من تشنه بودم برسدیم و آن قدح آب باز خوردم و قدح تهی با جای نهادم. چون در آیند پرسی از ایشان تا در قدح آب یافتند. گفتند: این آیتی است، گفت: فلان و فلان بر شتری نشستند بودند شتر ایشان از من برمید و فلان را بیفکند «۱۰» و دستش بشکست. چون در آیند بنگری تا هم‌چنین باشد که گفتم. گفتند: این آیتی دگر است. گفتند: این کاروان که با خاصّ ما تعلق دارد، خبر ایشان چیست و نشان ایشان بگویی؟ گفتم: ایشان را به تعیم رها

(۱). قم، آب، مل، آز، لب: هر یکی.

(۲). قم: می‌کردند، اط، آج، لب: هر منکری که بود می‌کردند.

(۳). آج، لب: بطن.

(۴). قم: اصحاب، اط، آب، آز، آج، لب: صحابه.

(۵). آب، آز، آج، لب: ببینید، قم + که.

(۶). همه نسخه بدلها: به رفتن.

(۷). همه نسخه بدلها: می‌گفتم.

(۸). آز: شوند.

(۹). آب، آز + سفر.

(۱۰). اط، آب، آز، آج، لب: بینداخت.

کردم و مشغول بودم از وصف ایشان، آنکه حق تعالی مثال ایشان نصب چشم می‌کرد تا من در او می‌نگریدم و نشانها یک یک می‌گفتم که عدد ایشان و عدد شتران ایشان چند است و چه بارها دارند، و گفتم «۱»: اکنون به جزوره رسیده باشند «۲» و مردان «۳» را نام می‌گفتم که در کاروان بودند و در پیش کاروان شتری هست نر «۴» خاک رنگ بر او دو غراره دوخته نهاده است، چون آفتاب برآید ایشان در آیند از پس این کوه. گفتند: این آیتی دگر است.

آنکه برفتند «۵» و راه تنبیه «۶» مراقبت می‌کردند و بر آمدن آفتاب «۷» و می‌گفتند: و الله که محمد قصه‌ای عجب می‌گوید. آنکه انتظار طلوع شمس می‌کردند تا باشد که آفتاب بر آید و کاروان نیاید تا او را دروغزن کنند. یکی از میان قوم گفت «۸»: هذه الشمس قد طلعت، و الله که آفتاب بر آمد. و دیگر «۹» گفت: و الله هذه الأبل «۱۰» قد طلعت يقدمها جمل اوراق و فيها «۱۱» فلان و فلان كما قال، گفت: اینک کاروان برآمد «۱۲» با طلوع آفتاب، شتری اوراق در پیش ایشان ایستاده و آنان را که گفت همه در کاروانند چنان که او گفت: و الله که ما مانند این ندیدیم و نشنیدیم. إن هذا إلا سحرٌ مبينٌ «۱۳»، این سحری است مبين «۱۴»، اگر گویند خدای تعالی گفت: أُسْرَى بَعْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، او را گفت به مسجد اقصی بردم نگفت او را به آسمان بردم، جواب آن است که گوئیم: ابتدای معراج، اسری بود به مسجد اقصی، از آن جاش بر «۱۵» معراج به «۱۶» آسمان بردند. و اگر اول بار «۱۷» گفتمی او را به آسمان بردم ایشان را تعجب بیش بودی و در تکذیب مبالغت بیش «۱۸» کردند اول گفت در

(۱). همه نسخه بدلها: گفت.

(۲). همه نسخه بدلها: رسیده‌اند.

(۳). قم، اط، آب، مل، آج: مردمان.

(۴). مل، آج، لب: بر.

(۵). همه نسخه بدلها: بدویدند.

(۶). اط، آج، لب: ره بنه.

(۷). قم، آج، مل، آز، لب+را.

(۸). قم+ و الله.

(۹). همه نسخه بدلها: دیگری.

(۱۰). اساس: امل، با توجه به قم و اتفاق نسخ، تصحیح شد.

(۱۱). آط: آنها، آز، آج، لب: ایها.

(۱۲). آط، آج، لب: بیامد، آب: بیاید.

(۱۳) سوره مائده (۵) آیه ۱۱۰ و سوره انعام (۶) آیه ۷. و سوره هود (۱۱) آیه ۷.

(۱۴). آط، آب، آز، آج، لب: روشن.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز مل: به.

(۱۶). همه نسخه بدلها بجز مل: بر.

(۱۷). قم: بدیا.

(۱۸). آط، آب، آز، آج، لب: بیشتر.

ص: ۱۵۹

این سورت که او را به مسجد اقصی بردم چون این در دلشان «۱» قرار گرفت حدیث معراج و آن که او به آسمان شد و به عرش نزدیک شد در سوره و النجم بگفت فی قوله:

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ «۲» قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى «۳».

وَآتَيْنَا «۴» مُوسَى الْكِتَابَ، آنکه گفت: ما موسی را کتاب دادیم یعنی توریت، و وجه اتصال آیت به «۵» آیت مقدم آن است که: کما اسرینا بمحمد اتینا موسی الکتاب، چنان که محمد را به آسمان بردیم موسی را کتاب دادیم وَجَعَلْنَاهُ، و کردیم آن را، یعنی کتاب توریت را، هُدًى، بیان و لطف بنی اسرایل [۱۱۷-پ] و شاید که ضمیر راجع بود با موسی و مراد لطف باشد، چه پیغامبر امت را لطف بود «۶» تا «۷» «هدی» به معنی هادی بود، کقولهم: رجل عدل و زور و صوم و فطر، لفظ مصدر باشد و معنی «۸» فاعل أَلَّا تَتَّخِذُوا، «ان» مع الفعل در محل نصب باشد، بتضمین «۹» هذا الفعل الظاهر قولاً يليق «۱۰» به و ينصبه، و التقدير: و اوحينا اليهم ان لا تتخذوا، عامه قرأ تتخذوا خواندند به «تا» ی خطاب و ابو عمرو و عبد الله عباس و مجاهد خواندند به «یا» و این اختیار ابو عبیده است. گفت برای آن که خبر است از ایشان، و در مثل این جایگاه هر دو روا باشد.

و مثله قوله: قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُخْشَرُونَ ... «۱۱»، هر دو خواندند «۱۲» به «تا» و «یا» «۱۳» و هر دو محتمل است و معنی دار، ما ایشان را گفتیم و وحی کردیم به ایشان که وکیلی نگیرند بدون من، یا گفتیم «۱۴» که: مگیری وکیلی بدون من.

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا، در نصب او دو وجه گفتند: یکی آن که مفعول اوّل «لا تَتَّخِذُوا» است و التّقدير «۱۵»: لا تَتَّخِذُوا ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مع نوح [وکیلا، و وجه دوم آن که

(۱). قم: ایشان.

(۲). اساس: و کان، که با توجّه به ضبط قرآن مجید اصلاح شد.

(۳). سوره نجم (۵۳) آیات ۸ و ۹.

(۴). همه نسخه بدلها: قوله و اتینا.

(۵). قم: بر.

(۶). همه نسخه بدلها: باشد.

(۷). قم، مل، آز، لب: یا.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: به معنی.

(۹). اساس: تتضمّن، با توجه به نسخه آب تصحیح شد.

(۱۰). همه نسخه بدلها: فالایلیق.

(۱۱). سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۲.

(۱۲). همه نسخه بدلها: خوانده‌اند.

(۱۳). قم: هم به «تا» و هم به «یا».

(۱۴). مل، آج، لب: گفتیم.

(۱۵). همه نسخه بدلها: و تقدیر آن که.

منصوب است بر ندا و این وجه بهتر است، کانه قال: یا ذرّیة من حملنا مع نوح لا تتخذوا من دونی وکیلا. و برای آن گفت: ذرّیة من حملنا مع نوح، [«۱» که نوح را «۲»- علیه السّلام- آدم دوم خوانند «۳» چه در عهد او جهان به طوفان خراب شد و مردم همه هلاک شدند جز آنان که در کشتی بودند پس از ایشان هر چه در عالم هستند از نسل ایشان‌اند.

پس این خطاب بمثابت آن است که: یا بنی آدم، و تقدیر چنان «۴» است که: یا ذرّیة من حملنا مع نوح فی السّفینة. و مورد آیت مورد تهدید و توبیخ است، کانه قال:

یا بقیة الهالکین، چنان که ما گوئیم: یا بقیة السّیف.

آنکه نوح را مدح کرد، گفت: إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا، که نوح بنده‌ای شکور «۵» بود مرا، و فعول بناء مبالغت باشد در فاعل. و در خبر است که شکر او آن بود که او «۶» طعام خواستی خوردن گفتی: بسم الله، و چون فارغ شدی گفتی: الحمد لله، و این مطابق آن «۷» خبر است که رسول- صلی الله علیه و علی آله- گفت:

انّ الله یرضی عن العبد ان یأکل الأکلة فیحمده «۸» علیها او یشرب الشّربة فیحمده علیها،

گفت:

خدای از بنده «۹» راضی شود که طعامی بخورد و شرابی باز خورد، خدای را بر آن شکر کند «۱۰». و در خبری دیگر آمد که او را برای آن شکور خواند «۱۱» که چون طعامی خوردی «۱۲» گفتی:

الحمد لله الذی اطعمنی و لو شاء اجاعنی،

و چون شربه‌ای «۱۳» باز خوردی گفتی:

الحمد لله الذی سقانی «۱۴» و لو شاء اظمانی

، و چون جامه در پوشیدی گفتی:

الحمد لله الذی کسانی و لو شاء اعرانی،

و چون نعلین در پای کردی گفتی:

الحمد لله الذی حدانی و لو شاء احفانی.

و چون قضاء حاجت کردی گفتی:

الحمد لله الذي اخرج عني اذاه في عافية و لو شاء حبسه.

(۱). اساس، افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۲). قم + آدم.

(۳). آط، مل، آج، لب: خواندند.

(۴). قم: آن.

(۵). همه نسخه بدلها: شاکر.

(۶). قم: ندارد، آط، آج، لب: او چون مل، آز: چون او.

(۷). همه نسخه بدلها: این.

(۸). قم: فحمده.

(۹). آط: بنده‌ای.

(۱۰). آط، آب، آز، آج، لب: گوید.

(۱۱). اساس: خواندند، با توجه به قم، تصحیح شد.

(۱۲). همه نسخه بدلها: بخوردی.

(۱۳). آب، آز: شربتی، مل: شربت آب.

(۱۴). آج، لب: اسقانی.

ص: ۱۶۱

قوله: وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ، «قضى» در لغت بر چند قسمت «۱» است: یکی به معنی خلق و احداث، فی قوله: فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ ... «۲»، و به معنی فصل «۳» حکم، فی قوله: وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ ... «۴»، و به معنی امر، فی قوله: وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ... «۵» و به معنی اخبار و اعلام، فی هذه الآية، قوله: وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ، و اصل کلمت من الاحکام و الاتمام باشد، فی قوله: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ ... «۶»، و من قوله: فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ ... «۷»،

و مرجع این اقسام همه با اوست، من قوله: فَقَضَاهُنَّ، ای اتمّ خلقهنّ و احکمه «۸». وَ قَضَى رَبُّكَ، ای امر، علی وجه الالزام و الابرام، و قضی القاضی بکذا، اذا احکمه و انفذه. وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ، ای اعلمناهم، علی وجه المبالغة و اتمام البیان لهم، و الدلیل علیه، قول الشاعر «۹»:

داود، او صنع السّوابع تَبِع

و علیهما مسرودتان قضاهما

ای احکمهما و اتمّ نسجهما.

حق تعالی در این آیت گفت: ما خبر دادیم بنی اسرائیل را در توریت که شما دو بار در زمین فساد کنی و خون بناحق ریزی و ظلم کنی و علوّ و عتوّ کنی و تجبرّ و تکبرّ «۱۰». و این خبری است که خدای تعالی داد ایشان را بر سببیل معجز برای آن که «۱۱» خبر است از غایبات [۱۱۸- ر] و مخبر بر وفق خبر آمد و این نتوان دانستن جز به اعلام علّام الغیوب، و هم چونین «۱۲» خبر دادن رسول ما- صلی الله علیه و علی آله- ایشان را به این قصّه «۱۳» هم بر وجه معجز بود.

آنکه گفت: فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ أُولَاهُمَا، چون وعده مرّة اولّ «۱۴» و کرّت نخست آید یعنی چون ظلم و تعدّی بنی اسرائیل به غایت رسد ما بفرستیم بر ایشان. خطاب «۱۵» با

(۱). مل، لب: قسم.

(۲). سوره فضّلت (۴۱) آیه ۱۲.

(۳). اساس: فصل و، با توجه به نسخه قم، تصحیح شد.

(۴). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۲۰.

(۵). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۲۳.

(۶). سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳.

(۷). سوره قصص (۲۸) آیه ۱۵.

(۸). قم: و احکم.

(۹). آب، آز+ شعر.

(۱۰). اساس: کتم، با توجه به نسخه قم، تصحیح شد.

(۱۱). آب، آز، آج، لب + این.

(۱۲). همه نسخه بدلها: همچین.

(۱۳). مل: قضیه.

(۱۴). مل + آید.

(۱۵). مل + نه.

ص: ۱۶۲

ایشان کرد که: بفرستیم بر شما، و معنی بعث در آیت تخلیت و تمکین است بر سبیل خذلان به جزای «۱» کفر و معصیت ایشان چنان که گفت: **أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزْأً** «۲». این قول حسن بصری است، و ابو علی گفت: معنی امر است پیغامبران و پادشاهان بنی اسرایل را به قتال ایشان بر سبیل جهاد، **عِبَاداً لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ**، بندگان از آن ما خداوند «۳» قوّت و شجاعت سخت. عبد الله عباس و قتاده گفتند: آن که مبعوث و مسلط بود بر ایشان در نویت «۴» اوّل جالوت بود، تا آنگاه که خدای تعالی او را هلاک کرد بر دست داود «۵». سعید بن المسيّب «۶» گفت: بخت - نصر بود. سعید جبیر گفت: سنخاریب «۷» بود «۸». قوله: **فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ**، بجستند میان ساریها «۹»، و الجؤس، تخلّل الدیّار طالبا ما فیها، و الجوسان، ایضا مصدر له، و قال حسّان:

و منّا الذی لاقی «۱۰» بسیف محمّد
فجاس به الاعداء عرض العساكر

و گفته اند: «جوس «۱۱» طلب «۱۲» به استقصا باشد.

وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا، و آن وعده‌ای بود لا محال «۱۳» کائن و بودنی و کردنی، و در قرب وجود بمثابت «۱۴» کرده.

آنگه گفت: **ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ**، پس از آن «۱۵» ما شما را بر ایشان دولت و کُرت و رجعت دادیم و شما را دست بر ایشان قوی کردیم و مدد کردیم شما را به مالها و فرزندان نرینه، یعنی شما را مدد و عده «۱۶» دادیم تا توانگر «۱۷» و بسیار شدی. **وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا** «۱۸»، و شما را کردیم بیشتر به انصار و اعوان، و نصب او بر تمییز است. زجاج گفت: روا بود که نفیر جمع نفر باشد، کعبید. فرّاء گفت، گفته اند: نام مردی است که خدای تعالی او را برگماشت تا بخت نصر را بکشت و ملک با

(۱). مل: گناه.

(۲). سوره مریم (۱۹) آیه ۸۳.

(۳). قم، اط، آب، آز، آج، لب: خداوندان.

(۴). مل: توریت.

(۵). همه نسخه بدلها + در مملکت طالوت.

(۶). مل: سعید جبیر.

(۷-۱۸). قم، اط، آب، آز، آج، لب: سخاریب.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل + حسن بصری گفت عمالقه بودند.

(۹). اط، مل، آج، لب: سراها.

(۱۰). آج، لب: لافی.

(۱۱). اط، آج، لب: چون.

(۱۲). اط، آج، لب: طالب.

(۱۳). همه نسخه بدلها: لا محاله.

(۱۴). اط، آب، آز، آج، لب: نشانه.

(۱۵). اط، آب، آز، آج، لب: ایشان.

(۱۶). همه نسخه بدلها: عدد.

(۱۷). اط، آب، آز: تونگر.

بنی اسرائیل داد.

حذیفه بن الیمان «۱» گفت: در قصه این آیات، من قوله: **فَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَلِي قَوْلِهِ: وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا** «۲»، که رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ آلِهِ - گفت: چون بنی اسرائیل تعدی و ظلم از حد بردند و پیغامبران را کشتن گرفتند، خدای تعالی ملک پارس «۳» بخت نصر را بر ایشان مسلط کرد و ملک و پادشاهی او هفتصد سال بود بیامد با لشکری بسیار به در بیت المقدس فرو آمد و آن را حصار داد «۴» و بگشاد و هفتاد هزار مرد را بر خون یحیی زکریا بکشت و اهل بیت المقدس را برده کرد و آن شهر «۵» به غارت داد و سلب و حلی بیت المقدس بیاورد در «۶» آن «۷» صد «۸» هفتاد هزار «۹» گردون گران بار از مالها و «۱۰» حلی ایشان، از آن جا بیاورد.

حذیفه گفت، من گفتم: یا رسول الله بیت المقدس همانا جایی بزرگوار بوده است.

گفت: اصل آن را سلیمان بن داود بنا کرد از در «۱۱» و یاقوت و زبرجد و ملاطش زر بود و انکرش «۱۲» سیم بود و ستونهایش زر «۱۳» بود از آن مالها که خدای داده بود سلیمان را و شیاطین مسخر او بودند تا آنچه او خواست می آوردند از اقصای عالم، بخت نصر این همه مالها ببرد و به بابل آمد و اسیران بنی اسرائیل را با خود به آن جا برد و ایشان در دست او صد سال بماندند «۱۴». ایشان را به بندگی می داشت و بخت نصر و لشکرش گبرکان «۱۵» بودند و در میان این بنی اسرائیل بعضی صالحان و پیغامبر زادگان بودند خدای تعالی بر زبان بعضی «۱۶» پیغامبران امر کرد پادشاهی را از پادشاهان پارس نام او کورش - و او مردی مؤمن بود - که: برو و بنی اسرائیل را از دست بخت نصر بستان و حلی [۱۱۸ - پ] بیت المقدس از او بستان و باز جای بر.

(۱). آز: الیمان.

(۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸.

(۳). آط، آب، مل، آز، آج، لب + را.

(۴). مل: کرد.

(۵). مل، آج، لب + را.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: از.

(۷). همه نسخه بدلها + جمله.

(۸). همه نسخه بدلها + هزار و.

(۹). آب، آذ: ندارد.

(۱۰). آط، آب، آذ، آج، لب+ از.

(۱۱). قم، آط، آب، مل، آذ: زر.

(۱۲). آط، آب، آذ، آج، لب: خشتش.

(۱۳). مل: در.

(۱۴). قم: بودند، مل: بماند.

(۱۵). آط، آب، آذ، آج، لب: گیر.

(۱۶). قم: مردی از.

ص: ۱۶۴

او برفت با بخت نصر کالزار «۱» کرد و بنی اسراییل را از دست او بستند و حلّی بیت المقدّس باز گرفت «۲» و باز جای آورد و بنی اسراییل پس از آن صد سال «۳» بر طاعت و استقامت بایستادند. باز دیگر باره «۴» با سر معصیت شدند، خدای تعالی پادشاهی را بر ایشان «۵» مسلّط کرد ناماوانطیا «۶». چون به غفزای بنی اسراییل با بیت المقدس آمد و اهلش را به برده بیاورد «۷» و بیت المقدس «۸» بسوخت و ایشان را گفت: ای بنی اسراییل! اگر با سر معصیت شوی ما با شما با سر سبی و غارت شویم.

بنی اسراییل با سر معصیت شد «۹» خدای تعالی «۱۰» بر ایشان پادشاهی را مسلّط کرد از روم، نام او فاقس بن اسپیانوش «۱۱»، بیامد و با ایشان کالزار «۱۲» کرد در برّ و بحر، و بر ایشان غارت کرد و حلّی بیت المقدس بیاورد و بیت المقدس «۱۳» بسوخت.

آنکه رسول گفت - صلی الله علیه و علی آله - که: مهدی - علیه السلام - در روزگار خود حلّی بیت المقدس باز جای «۱۴» فرماید بردن در هزار و هفتصد کشتی، و خدای تعالی خلق اولین و آخرین را در بیت المقدس جمع کند.

محمد بن اسحاق بن یسار گفت: از جمله آنچه بر موسی - علیه السلام - انزله کرد خدای تعالی در جمله اخبار بنی اسراییل و احداثی که ایشان کنند، این بود که در این آیات بگفت، من قوله: **وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ، اَلِی قَوْلِهِ: وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا،** و بنی اسراییل چون احداث در ایشان «۱۵» بسیار شدی خدای تعالی پیغامبری فرستادی به ایشان تا اعدار و انذار کند و تجدید احکام توریت کند تا چون عذاب به ایشان آید خدای تعالی عذر انگیزخته باشد و اولّ وقعتی که ایشان را

(۱). قم، مل، آز، آج، لب: کارزار، آط، لب: ندارد.

(۲). قم: بر گرفت، آز: بگرفت.

(۳). آط، آب، آز، آج، لب: به چند سال.

(۴). قم: بار دگر، آب، آط، آز، آج، لب: باز دگر.

(۵). آج، لب: بر او.

(۶). قم، مل: انطیا خونش، آط، آب، آز، آج، لب: انطیا حورس.

(۷). آط، آب، آز: به بردگی ببرد، آج، لب: به بردگی برد.

(۸). آج، لب+ را.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: شدند.

(۱۰). مل+ دیگر باره.

(۱۱). قم: ندارد، آط: اسبانوش، آب، آز: اسابوس، آج، لب: اسابوش.

(۱۲). همه نسخه بدلها: کارزار.

(۱۳). آج، لب+ را.

(۱۴). همه نسخه بدلها: با جایگاه.

(۱۵). آط، آب، آز، آج، لب: احداث ایشان.

ص: ۱۶۵

افتاد به سبب احداث و جنایات که می‌کردند، آن بود که پادشاهی نام او صدیقه «۱» هم از ایشان پادشاه شد و در روزگار او خدای تعالی شعیا بن امضیا را به پیغامبری بفرستاد و او از پیش زکریا و یحیی و عیسی آمد، و او آن بود که بنی اسرائیل را بشارت داد به عیسی - علیه السلام - و به محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آله - گفت:

بشری اوری شلم «۲» الآن یأتیک راکب الحمار و من بعده صاحب البعیر

، گفت: بشارت و مژده باد تو را ای پادشاه که مردی بیاید که بر خر نشیند و از پس او مردی که صاحب شتر «۳» باشد.

مدتی این مرد پادشاهی کرد در بنی اسرائیل و مقام او در بیت المقدس بود، چون مدت «۴» او به سر آمد و او را وفات «۵» نزدیک رسید و شعیا پیغامبر با او «۶» بود، خدای تعالی سنخاریب «۷» را، ملک بابل را، بر ایشان مسلط کرد پیامد با سیصد «۸» هزار سوار گرد بیت المقدس بگرفتند و صدیقه ملک را بیماری «۹» رسیده بود و قرحهای به پایش «۱۰» بر آمده بود، چون خبر سنخاریب «۱۱» بشنید دلتنگ شد. شعیا پیغامبر بنزدیک او آمد و گفت: یا ملک بنی اسرائیل چه تدبیر می‌داری در کاری سنخاریب «۱۲»؟ گفت: من بیمارم چنان که «۱۳» تو می‌بینی و لکن خدای بر تو هیچ وحی کرد در باب سنخاریب «۱۴»؟

گفت: نه.

ایشان در این بودند خدای تعالی وحی کرد به شعیا پیغامبر که پادشاه را بگو که وصیت بکن و خلیفه‌ای فرو دار «۱۵» بر قوم. شعیا گفت «۱۶»: خدای وحی کرد به من تا «۱۷» تو را بگویم که وصیت بکن و خلیفتی فرو دار «۱۸» از اهل البیت خود کسی را که اهلیت این دارد «۱۹». چون پادشاه این بشنید از شعیا، روی به قبله آورد و بگریست و دعا و

(۱). ضبط اساس قدری نا روشن است و «صد نغنه» خوانده می‌شود، به قیاس استعمال آن در سطرهای بعد، و ضبط همه نسخه بدلها در تمام موارد بدین صورت آورده شد، در هر حال امکان تحریف در این کلمه می‌رود.

(۲). آط، آب، آز: اوزی شلم، قم، مل: ندارد.

(۳). قم: اشتر.

(۴). قم + پادشاهی.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: وفات او.

(۶). قم: پیغامبر او.

(۷). آط، آب، مل، آز: سنخاریب، آج، لب: سنخاریب.

(۸). همه نسخه بدلها: ششصد.

(۹). قم: بیماری.

(۱۰). قم: از پایش قرحه، آط: به یالیش، آج، لب: به بالش.

(۱۴-۱۲-۱۱). آط، آب، مل، آز: سنجاریب، آج، لب: سنجاریب.

(۱۳). همه نسخه بدلها: چنین که.

(۱۸-۱۵). آط، آب، آز، آج، لب: فرادار.

(۱۶). قم، آط، آب، مل + یا ملک، آج، لب + ای ملک.

(۱۷). همه نسخه بدلها: که.

(۱۹). بجز مل، دیگر نسخه بدلها این جمله اخیر را ندارد.

ص: ۱۶۶

تَضَرَّعَ کرد و به دلی «۱» مخلص و نَبِیِّی صادق خدای را بخواند، و گفت: اللَّهُمَّ رَبَّ الْأَرْبابِ وَ الهِ الْاِلهَةِ قَدَّوسِ الْمَقْدَسِینِ «۲» یا رحمن یا رحیم یا رءوف الَّذِی لا تَأْخُذُه سَنَةٌ وَ لا نَوْمٌ اذْکُرْکَ «۳» بفعلی و عملی و حسن قضائی علی بنی اسرائیل و کان ذلک کَلَّمَه منک و انت اعلم به منی سرّی و علانیتی. خدای تعالی دعای او بشنید و صدق نَبِیِّتِ او شناخت [۱۱۹-ر] وحی کرد به شعیا که پادشاه را بگو که صدق نَبِیِّتِ تو بشناختم «۴» و بدانستم، دعای تو اجابت کردم و «۵» اجل تو تأخیر کردم «۶» پانزده سال، و او را و لشکر او را «۷» از سنجاریب «۸» برهانیدم. شعیا پیامد و پادشاه را خبر داد «۹»، او در حال تندرست شد و درد از او «۱۰» برفت و او در شکر خدای بیفزود و در تَضَرَّعَ، و پیغامبر را گفت: از خدای در خواه تا باز نماید ما را به وحی تا ما با این «۱۱» پادشاه ظالم سنجاریب «۱۲» که به ما آمده است چه کنیم. او درخواست. خدای تعالی وحی کرد که من شرّ او کفایت کنم «۱۳» شما را و فردا که شما برخیزی همه لشکر او مرده باشند مگر سنجاریب «۱۴» با پنج کس که زنده باشند «۱۵».

چون بر دگر روز بود منادی ندا کرد که: یا ملک بنی اسرائیل! خدای تعالی تو را شرّ دشمن کفایت کرد و ایشان را هلاک کرد. پادشاه از شهر بیرون آمد لشکرگاه بر جای بود و هیچ آدمی زنده نبود آن جا. بفرمود تا سنجاریب «۱۶» را طلب کردند. او را نیافتند در میان مردگان کس فرستاد در طلب «۱۷» او تا او را بگرفتند با آن پنج کس که مانده بودند، و از آن پنج کس یکی بخت نصّر بود، و ایشان را بند بر نهادند و پیش او آوردند. او چون ایشان را بدید به روی در آمد «۱۸» پیش خدای سجده «۱۹» شکر آن نعمت را و از بامداد تا نماز دیگر در آن سجده بود.

آنگه سر برداشت و [سنجاریب را گفت: چون دیدی نعمت خدای بر ما و

-
- (۱). آط، آب، آز، آج، لب: و به دل.
- (۲). قم، آط، آب، مل، آز: المتقدّسین، لب: المقدّس.
- (۳). قم، آط، آب، مل، آج، لب: اذکرنی.
- (۴). همه نسخه بدلها: ندارد.
- (۵). قم + در.
- (۶). آج، لب + تا.
- (۷). قم: تو را و لشکر تو را.
- (۸-۱۲-۱۴-۱۶). آط، آب، مل، آز: سنجاریب، آج، لب: سنجاریب.
- (۹). لب، آج، خیر کرد.
- (۱۰). قم: درد او.
- (۱۱). قم: از این، آط، آب، آز، آج، لب: به این.
- (۱۳). همه نسخه بدلها بجز مل: کردم.
- (۱۵). همه نسخه بدلها بجز مل: که او زنده ماند.
- (۱۷). همه نسخه بدلها: به طلب.
- (۱۸). قم، مل: به روی در افتاد، دیگر نسخه بدلها: به روی افتاد.
- (۱۹). آط، آب، آز، آج، لب: ندارد.

ص: ۱۶۷

نصرت او ما را و دمار و هلاک که چون از شما برآورد «۱»، و ما و شما از آن غافل؟! «۲» سنجاریب او را گفت: من شنیده بودم که نعمت خدای شما بر شما عظیم است و نصرت و رحمت او شما را پیایی است. پیش «۳» آن که این جا «۴» آمدم و

نصیحت کنندگان مرا گفتند که مرو آن جا که تو با خدای بنی اسرائیل بر نیایی «۵». من نصیحت نشنیدم و «۶» نپذیرفتم و شقاوت مرا دامن گرفت و قلت «۷» عقل کار بستم لا جرم در بلا افتادم. صدیقه خدای را شکر زیادت کرد «۸». آنگه امیری «۹» فرمود که: این اسیران را با پادشاهانشان «۱۰» هم‌چونین «۱۱» با بند «۱۲» در این شهرها بگردان و بر ایشان ندا کن که این جزای آن کس است که بر خدای بیرون آید «۱۳» و دلیری کند. ایشان را ببرند و هفتاد روز در شهرها بگردانیدند و هر روز هر یکی را دو نان جوین «۱۴» بیش ندادند.

سنخاریب کس فرستاد به پادشاه بنی اسرائیل و گفت ما را کشتن از این آسان ترست بفرما تا ما را بکشند که ما را زندگانی چونین به کار نیست «۱۵». او بفرمود تا ایشان را با زندان بردند بر آن که بکشند. خدای تعالی وحی کرد به پیغامبر که بفرمای پادشاه را تا سنخاریب را با این پنج کس رها کند تا به بابل روند و خبر دهند مردمان را به «۱۶» آنچه خدای کرد با ایشان. ملک ایشان را رها کرد و گفت: بروی و مردمان را خبر دهی از آنچه خدای با شما کرد و با ما کرد «۱۷». برفتند و با بابل شدند و سنخاریب قوم خود را جمع کرد و آن قصه «۱۸» ایشان بگفت. دانایان قوم گفتند: ما تو را گفتیم که «۱۹»:

مرو که کسی «۲۰» با خدای بنی اسرائیل بر «۲۱» نیاید. این در مرتّ اول بود و سنخاریب از

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: دمار و هلاک بر آوردن.

(۲). اساس افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها + از.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: آن جا.

(۵). مل: نه ایستی، دیگر نسخه بدلها: نه بسی.

(۶). قم + پند.

(۷). آج، لب: قلب.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: کرد زیادت.

(۹). همه نسخه بدلها + را.

(۱۰). آط، آب، آز: پادشاهان، قم، مل، آج، لب: پادشاه ایشان.

(۱۱). همه نسخه بدلها: همچین.

(۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: در بند، مل: پایند.

(۱۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۴). آط: جویین.

(۱۵). همه نسخه بدلها، بجز مل: چنین نمی‌آید.

(۱۶). همه نسخه بدلها: از.

(۱۷). همه نسخه بدلها + ایشان.

(۱۸). قم، مل + با، آط، آب، آز، آج، لب + به.

(۱۹). آج، لب: ندارد.

(۲۰). همه نسخه بدلها: کس.

(۲۱). قم: بس.

ص: ۱۶۸

پس آن هفت سال بماند آنگاه بمرد و پسر زاده‌اش را بخت نصر را خلیفه کرد بر قوم، و بخت نصر نیز در ملک او در بابل هفده «۱» سال مقام کرد. آنگاه خدای تعالی صدیقه را که ملک بنی اسرائیل بود وفات داد و بنی اسرائیل در هرج و مرج افتادند و برای ملک قتال کردند و یکدیگر را بکشتند «۲» و خونهای نا حق «۳» بسیار ریخته شد و شعیا ایشان را وعظ می‌کرد و پند می‌داد، از او قبول نکردند و خدای تعالی وحی کرد به شعیا که برخیز «۴» و این وحی من به بنی اسرائیل رسان «۵» و از قبل من این پیغام «۶» به ایشان «۷» گذار «۸». او برخاست و گفت:

یا سماء استمعی و یا ارض انصتی فان الله یرید ان یقص شأن بنی اسرائیل.

گفت: ای آسمان بشنو و ای زمین گوش دار «۹» که خدای تعالی می‌خواهد تا قصه بنی اسرائیل گوید. آنگاه گفت: بدانی «۱۰» که خدای تعالی بنی اسرائیل را به نعمت پیرورد «۱۱» و برای خود برگزید و به کرامت بداشت «۱۲» [پ- ۱۱۹] و بر بندگان تفضل کرد «۱۳» و ایشان چون گوسپند «۱۴» ضایع بودند که شبان ندارد «۱۵». رمنندگان «۱۶» را باز آورد و گم شدگان را جمع کرد و شکستگان را باز بست و بیماران را دوا کرد و لاگران را فربه کرد و فربهان را نگاه داشت. چون این همه نعمت بکرد با ایشان، ایشان را بطر گرفت و با یکدیگر به سرو زدن در آمدند و یکدیگر را بکشتند تا از ایشان استخوانی

درست نماند که شکسته‌ای پناه با او دهد. وای «۱۷» بر این اُمّت گناهکار که نمی‌دانند که آفت ایشان از کجاست، و شتر داند که گیاه‌زار او کجاست تا «۱۸» آن جا می‌شود «۱۹» و چهار پای داند که آخر علف او کجاست، روی آن

(۱). آط، آج، لب: هوده، آب، آز: هزده.

(۲). قم: کشتن گرفتند.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد.

(۴). قم: خیز.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: برسان.

(۶). آج، لب: ندارد.

(۷). آج، لب: بر ایشان.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: بگذار.

(۹). قم: وادار.

(۱۰). آب، آز، آج، لب: بدانید.

(۱۱). آب: پرورد.

(۱۲). قم، مل: تخصیص کرد، آط، آب، آز، آج، لب: برگزید.

(۱۳). همه نسخه بدلها: تفضیل داد.

(۱۴). آط، آب، آز: گوسپندان، آج، لب: گوسفندان، مل: گوسفند.

(۱۵). آط، آب: نداشتند، آج، لب: ندانستند.

(۱۶). آط، آب، مل، آز، آج، لب: رمیدگان.

(۱۷). قم: این.

(۱۸). همه نسخه بدلها بجز مل: با.

(۱۹). همه نسخه بدلها بجز مل: شود، مل: تا کجاست.

ص: ۱۶۹

جا نهد «۱» و گاو داند که معلق او کجاست، قصد آن جا «۲» کند و این قوم از این «۳» بهائم باز پس تراند که نمی‌دانند که خیر شان «۴» از کجا می‌آید و ایشان خداوندان عقل و خرد و بصایراند خر و گاو نه‌اند، من برای ایشان مثلی خواهم زدن باید تا گوش و هوش دارند. بگو ایشان را چه گویی در زمینی که مدّتی دراز خراب و موات «۵» باشد در او عمران نبود و آن را خداوندی بود «۶» قوی «۷» حکیم، روی به آن زمین کند به عمارت و نخواهد تا زمینش بیران باشد «۸» دیواری محکم گرد آن براند و در آن جا کوشکی بنا کند و کاریزی آب «۹» بیارد و در آن زمین درختان نشانند «۱۰» از انواع غرس از خرما و نار و زیتون و انگور و انواع میوه و این عمارت به نفس خود توّلّا کند بر وجه مبالغت و بر آن جا نگاهبانان برگمارد، حفیظ، امین قوی، و منتظر می‌باشد میوه «۱۱» آن را. چون وقت آن آید «۱۲» که درختان به برآیند درختان به جای میوه خروب «۱۳» برآرند «۱۴»، گویند: بد زمین «۱۵» است این! سزای آن است که دیوارش بیران «۱۶» کنند و کوشکش پست کنند و جویش بانبارند و غرسش «۱۷» بسوزند تا باز همچنان شود که بود، موات خراب که در او عمران نباشد.

آنکه گفت: خدای می‌گوید این دیوار بست ذمّت «۱۸» من است و این کوشک شریعت من است و این جوی کتاب من است و این قیّم پیغامبر من است و درخت نشانده «۱۹» ایشانند و بر درختان که خروب آمد «۲۰» اعمال «۲۱» خبیث ایشان است و من در این باب بر ایشان آن حکم کنم که ایشان بر خود کنند، و این مثلی است که خدای تعالی برای ایشان بزد. تقرّب می‌کنند «۲۲» به گاو و گوسپند کشتن و گوشت و خون آن به من

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: قصد آن جایگاه کند.

(۲). آب، آز، آج، لب: جایگاه.

(۳). آز، آج، لب: ندارد.

(۴). همه نسخه بدلها: خیر ایشان.

(۵). مل: بیات، آج، لب: ممات.

(۶). اساس: نبود، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

(۷). قم + و.

(۸). قم، آط، آب، آج، لب: ویران شود، آز: بیرون شود.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد.

(۱۰). قم: درخت بنشانند.

(۱۱). قم: ندارد.

(۱۲). آج، لب: در آید.

(۱۳). آب: حرود، مل: حرق، آز: محروب.

(۱۴). قم: بر آید، دیگر نسخه بدلها: به بر آید.

(۱۵). قم، آط، آب، آز: زمینی.

(۱۶). همه نسخه بدلها بجز مل: ویران.

(۱۷). آج: عرشش.

(۱۸). آج، لب: امت.

(۱۹). قم، آط، آب، مل، آز: نشاننده.

(۲۰). مل: بر آمد.

(۲۱). آج، لب: افعال.

(۲۲). قم، آط، آب، مل، آز+ به من.

ص: ۱۷۰

نرسد و من گوشت آن نخورم. و تقرّب به من آن باشد که پرهیزکار باشند و دست کشیده دارند از خون نا حق ریختن که دستهای ایشان از آن آلوده است و جامه‌های ایشان از آن رنگین. مسجدها می‌نگارند و پاکیزه می‌کنند و دل‌های ایشان پلید است، و تنهای ایشان مدّس است، مرا چه حاجت است به مسجد نگاشتن و آن جای نشست من نیست! و بناهای آن رفیع

کردن و مرا در آن جا آمد و شد «۱» نیست. من فرمودم تا مسجدها رفیع کنند به ذکر من و تسبیح من و عبادت و نماز برای من. می‌گویند اگر خدای قادر بودی بر آن که دل‌های ما را الفت دهد بدادی، و اگر توانستی تا دل‌های ما را اعلام کردی بکردی.

ای شعیبا! دو چوب بگیر خشک «۲» و آن را به مجمع ایشان بر و آن چوبها برابر ایشان بدار. بگو که: ای چوبها، خدای شما را می‌فرماید تا یکی شوی. همچنان کرد.

آن دو چوب یک چوب گشتند «۳». خدای تعالی گفت: بگو ایشان را که من قادرم بر آن که دو چوب خشک را که عقل ندارند «۴» الفت دهم قادر نباشم بر آن که میان شما الفت دهم؟ و چگونه نتوانم تا دل‌های شما را اعلام کنم «۵» و دل‌های شما من نگاشته‌ام و «۶» آفریده. می‌گویند ما روزه می‌داریم، روزه ما پذیرفته «۷» نمی‌شود و نماز می‌کنیم و نماز ما مقبول نمی‌شود، و صدقه می‌دهیم صدقه ما نماز و زکا «۸» نمی‌پذیرد «۹». دعا می‌کنیم بمانند ناله مرغان و می‌گوییم «۱۰» به آواز، به آواز بهایم و از «۱۱» ما مسموع نیست و دعای ما اجابت نمی‌کنند «۱۲» بترس «۱۳» از اینان تا چه منع است از اجابت دعای ایشان؟

نه من اسمع السامعین ام و ابصر الناظرین و اقرب المجیبین و ارحم الراحمین «۱۴»! [۱۲۰-] ر] برای آن است که خزانه «۱۵» من کم شده است تا دستهای من از خیر بسته

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: آمد شد.

(۲). همه نسخه بدلها: دو چوب خشک بگیر.

(۳). آط، آب، آز، آج: گشت.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: ندارد، همه نسخه بدلها+ میان ایشان.

(۵). مل: آگاه کنم.

(۶). آب، آز+ من، آج، لب+ من تو را.

(۷). همه نسخه بدلها: پذیرفته.

(۸). قم: زکا و نما، آط، آب، آز، آج، لب: زکات.

(۹). همه نسخه بدلها بجز مل + و.

(۱۰). قم، آب، مل، آز: می‌گیریم.

(۱۱). قم، آب، مل، آز: آواز ما، آط: آوازمان.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: کند، مل: اجابت نیست.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: بیرس.

(۱۴). آب، آز+ این نه.

(۱۵). آط، آب، آز، آج، لب: خزینه.

ص: ۱۷۱

شده است، دستهای رحمت و روزی من به خیر گشاده است «۱»، تا چنان که خواهم می‌بخشم و می‌بخشایم! نه کلیدهای خزاین بنزدیک من است! جز از من کس نداند گشادن یا برای آن است که رحمت من تنگ «۲» است! لا بل رحمت من فراخ است بر همه چیزها و از «۳» رحمت من همه رحمت کنندگان بر یکدیگر رحمت کنند، یا بخلی مرا دریافته است! نه من اکرم الاکرمین! و نفاع «۴» به خیراتم، اگر اینان برای خود نظر کنند و بر خود رحمت کنند، دلهایشان «۵» منور شود به رحمت، و لکن ایشان دین به دنیا بفروخته‌اند و به دنبال هوای نفس می‌روند «۶» و نمی‌دانند که دشمن تر دشمن «۷» ایشان را نفس ایشان است، من روزه ایشان چگونه پذیرم و آن به دروغ و ریت منسوب «۸» است و روزه گشادن ایشان بر طعام «۹» حرام است و نماز ایشان چگونه مقبول «۱۰» کنم و دلهای ایشان مایل است به دشمنان و محاربان با من، و صدقات ایشان چگونه مقبول کنم و زاکی شود و ایشان «۱۱» مال دیگران به صدقه می‌دهند، نه مال خود.

مزد و ثواب که «۱۲» باشد خداوندان «۱۳» مال را باشد که از ایشان غضب کردند «۱۴»، یا دعای ایشان چگونه اجابت کنم، و آن قولی است به «۱۵» زبان، بی‌یقین «۱۶»، دل با آن مصاحب «۱۷» نیست. من دعای آن کس اجابت کنم که از صدق دل او دعا کند مرا، و آواز ضعفا و مساکین بر درگاه من مسموع باشد. و علامت رضای من درویشان باشد. اگر اینان بر درویشان رحمت کنند و ضعیفان را به خود نزدیک دارند، و انصاف مظلوم بدهند، و مغصوب «۱۸» را نصرت کنند و بر غایبان عدل کنند و حق یتیم و بیوه به «۱۹» ایشان دهند «۲۰» و هر حق وری را با حق خود رسانند، من نور چشم ایشان باشم

(۱). همه نسخه بدلها: نه دستهای من به روزی و رحمت گشاده است.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب+ شده.

(۳). آط، آب، آز+ سبب.

(۴). قم: فتّاح.

(۵). قم، آط، آب، آج، لب: دلهاشان.

(۶). همه نسخه بدالها: می شوند.

(۷). آط، آب، آز: دشمنی.

(۸). مل: ریبت و غیبت منسوب.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: به طعام.

(۱۰). قم، مل: منور، آط، آب، آز، آج، لب: قبول.

(۱۱). مل: که ایشان.

(۱۲). آط، آب، آز، آج، لب+ را.

(۱۳). قم، آط، آب، آز+ آن.

(۱۴). قم: کرده‌اند.

(۱۵). آط، آب، آز، آج، لب: بر.

(۱۶). همه نسخه بدالها: که یقین.

(۱۷). مل: موافق.

(۱۸). آط، آب، آز، آج، لب: مظلوم.

(۱۹). مل: با.

(۲۰). آط، آب، آز، آج، لب: رسانند.

ص: ۱۷۲

و سمع گوش ایشان باشم و عقل دلهای ایشان باشم و قوّت دست و پای ایشان باشم و دلها و عقلهای ایشان بر جای دارم.

چون کلام من نشنوند «۱» و رسالات «۲» من به ایشان می‌رسد، می‌گویند: اقاویلی منقول است و احادیثی متوازن «۳» است و تألیف سحره و کهنه است. و می‌گویند: اگر ما خواهیم چنین بگوییم در «۴» علم غیب از وحی شیاطین مطلع شویم. آنگاه می‌خواهند تا از من پوشیده دارند و من بر اسرار و ضمائر ایشان مطلعم و پنهان «۵» و آشکارای ایشان دانم. من حکم کرده‌ام آن روز که آسمان و زمین آفریدم، حکمی که بر خود واجب کردم و در پیش آن اجلی مؤجل نهادم، اگر دعوی علم غیب می‌کنند بگو تا بگویند که آن کی خواهد بودن «۶»، و چگونه خواهد بودن «۷»؟ و انصار و اعوان او کی «۸» خواهند بودن «۹»؟ چه در قضای من رفته است آن روز که آسمان و زمین آفریدم که نبوت در مزدوران کنم و مملکت در شبانان «۱۰»، و عزت در ذلیلان و قوت در ضعیفان و توانگری «۱۱» در درویشان و بسیاری در اندکان، و شهرها در بیابان، و علم در جاهلان، و حکم در امیان «۱۲»، و من از این جمله پیغامبری خواهم فرستادن امی از میان جماعتی جاهلان گم شده در امیان «۱۳» ایشان، مردی که درشت نباشد و بد خو «۱۴» نباشد و بلند آواز نباشد در بازارها بخصوص بر زبان او فحش نرود و جامع باشد خصال خیر را و به خوی کریمان باشد، سکینه لباس او باشد «۱۵» و بر شعار او، و تقوی ضمیر او باشد، و حکمت معقول او باشد، و صدق و وفا طبیعت او باشد، و عفو و معروف خلق او باشد، و عدل سیرت او باشد، و هدی پیشرو او باشد، و اسلام ملت او باشد، و احمد نام او باشد. به او راه نمایم گم شدگان را و بیاموزم به او جاهلان را، و به او رفیع گردانم بی‌نامان را، و به او معروف گردانم مجهولان را، و به او بسیار کنم اندکان را و عزیز کنم ذلیلان

(۱). قم: می‌شنوند، آط، آب، آز، آج، لب: من می‌شنوند، مل: من شنوند.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: رسالت.

(۳). مل: متواتر.

(۴). همه نسخه بدلها: و بر.

(۵). همه نسخه بدلها بجز مل: نهان.

(۶-۷-۹). آط، آب، آز، آج، لب: بود.

(۸). همه نسخه بدلها: که.

(۱۰). آط، آب، آز، آج، لب+کنم.

(۱۱). آط: تونگری.

(۱۲). مل: امتان، آز: امینان.

(۱۳). همه نسخه بدلها: در میان.

(۱۴). همه نسخه بدلها: بدخوی.

(۱۵). آط، آج، لب: بود.

ص: ۱۷۳

را، و جمع کنم پراگندگان را و جمع کنم «۱» دلهای مختلف را و هواهای پراکنده را و امتان متفرق «۲» را، و امت او را بهترین امتان کنم که امر معروف کنند و نهی منکر کنند از سر ایمان و توحید و اخلاص، نماز برای من کنند [۱۲۰-پ]، در عبادت «۳» من گاهی در قیام باشند و گاه در قعود و گاه در رکوع و گاه در سجود، و در ره من جهاد کنند صف زده، برای رضای من هجرت کنند و نشیمن خود رها کنند، در رفتن و نشستن و خفتن و «۴» گشتن و مقام کردن خود مشغول باشند به تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر و توحید من، طهارت «۵» نماز نکو کنند و برای پاکیزگی جامه از ساق بردارند، قربان به خونهای خود کنند، کتابهای ایشان دلها باشد «۶»، به شب عابدان باشند، به روز «۷» شیران، و این فضل من است به آن کس دهم «۸» که من خواهم.

چون شعیا «۹» از این خطبه بیرداخت و این کلام به آخر آورد، بنی اسرایل «۱۰» آهنگ او کردند تا او را بکشند، از ایشان بگریخت. خدای تعالی درختی بر «۱۱» او بشکافت تا او در آن جا گریخت و درخت فراهم آمد. شیطان بیامد و گوشه جامه او از درخت بیرون کشید، تا ایشان بدیدند «۱۲» تدبیری ندانستند در بیرون آوردن او از آن جا «۱۳» جز آن که ارّه بیاوردند و او را در آن درخت بریدند. خدای تعالی از پس او بر «۱۴» بنی اسرایل «۱۵» خلیفتی فرو داشت «۱۶» نام او ناشیه بن اموص «۱۷» و در عهد او خضر را به پیغامبری بفرستاد و نام او ارمیا بن «۱۸» حلیقا «۱۹» بود و از «۲۰» سبط هارون بن عمران بود و او را برای آن خضر خواندند که او بر پرستینی سپید نشست، چون برخاست سبز بود «۲۱». و گفتند: برای آن

(۱). در اساس لفظ «کنم» تکرار شده است، قم + به او.

(۲). مل: متفرق.

(۳). مقم: عبادتگاه.

(۴). آط: خواستن و، آج: و خاستن.

(۵). آج، لب: و طهارت.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: دلهای ایشان بود، قم: دلها بود.

(۷). همه نسخه بدلها: و به روز.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: خواهم.

(۹). قم + علیه السّلام.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: بنی اسرائیل.

(۱۱). همه نسخه بدلها: برای.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: بدانستند.

(۱۳). مل: آن درخت.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: در.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز قم: بنی اسرائیل.

(۱۶). آط، آب، مل، آج، لب: فرا داشت.

(۱۷). قم، آب، آز: امرص.

(۱۸). آط، مل، آز، آج، لب: ارمیان بن.

(۱۹). قم: خلقیا، آط، آب، آج، لب: حلفیا، آز: حلینا.

(۲۰). آط، آج، لب: و او از.

(۲۱). مل: شد.

ص: ۱۷۴

خضر خواندند او را که هر کجا بنشستی زمین به گیاه سبز شدی. خضر در میان ایشان برخاست به دعوت و وعظ و تبلیغ رسالت و تجدید عهد و احکام توریت. و در عهد او بخت نصر بیرون آمد و چندانی از ایشان بکشت تا آسیا بر خون بگردانید - و قصه او در سورة البقره برفته است. این نبوت دوم بود که بنی اسرائیل «۱» در زمین فساد کردند و علوّ و تکبر. چون حجال چنین بود، «ارمیا» بگریخت و در بیابان شد، جایی که جز وحوش نبودند «۲» و بخت نصر «۳» بیامد و ولایت شام بستند و بنی اسرائیل را بکشت و بیت المقدس خراب کرد، و وقت آن که بر خواست «۴» گشتن، لشکر را بفرمود تا هر

یکی سپری «۵» که داشت پر از خاک بیاورد و در بیت المقدس انداخت تا اثر آن ناپدید شد و کوهی «۶» خاک پدید آمد آن جا، آنگه برگشت با غنیمتی بسیار و بزرگان «۷» بنی اسرائیل «۸» آنگه از آن اسیران و بردگان هفتاد هزار کودک را برگزید. چون وقت قسمت غنیمت بود، ملوک و امرای لشکر او گفتند «۹» که: نصیب ما از غنیمت تو را، این کودکان بنی اسرائیل را بر ما قسمت کن. همچنان کرد، هر یکی را از ایشان چهار کودک برسد، و از جمله کودکان یکی دانیال بود و خانیا «۱۰» و عزاریا «۱۱» و میشاییل «۱۲»، و هفت هزار از اهل بیت «۱۳» داود پیغامبر بودند «۱۴»، و یازده هزار از سبط یوسف بن یعقوب و برادرش بنیامین «۱۵»، و سه هزار از سبط اراسمر بن «۱۶» یعقوب، و چهار هزار «۱۷» از سبط بالون «۱۸» بن یعقوب و نفتالی «۱۹» بن یعقوب و چهار هزار «۲۰» از سبط یهودا «۲۱» بن یعقوب. و چهار هزار «۲۲» از سبط روبیل «۲۳» و لاوی پسران یعقوب و بخت نصر جمله بنی اسرائیل را

(۱). همه نسخه بدلهها به جز قم: بنی اسرائیل.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: نبود.

(۳). اساس، قم، آط، آز: بخت نصر.

(۴). آج، برخاست.

(۵). مل: شتری.

(۶). آب: کوی.

(۷). آط، مل، آج، لب: بردگان، آب، آز: بردن کار.

(۸). قم + اسیر گفت.

(۹). قم، مل + بخت نصر را.

(۱۰). قم، آب، مل، آز: حنایا، آط: جنایا.

(۱۱). قم: عزاریا، مل، آج، لب: عراریا.

(۱۲). آط، آج، لب: میشاییل، مل: هشاییل.

(۱۳). آط، آج، لب: ندارد.

(۱۴). قم: بود.

(۱۵). قم، آز، آج، لب: ابن یامین.

(۱۶). قم، آط، آب، آز، آج، لب: اشربین.

(۱۷). قم: یازده هزار، آط، آب، مل، آج، لب: چهارده هزار.

(۱۸). قم، آب، ریالون، آز: دبالون.

(۱۹). اساس: بدون نقطه، آب: تقتالی، آز: تقتال، مل: بعنالو.

(۲۰). قم، آط، آب، آج، لب: چهارده هزار.

(۲۱). آط، آج، لب: یهودا.

(۲۲). آج، لب: چهارده هزار.

(۲۳). اساس: و بیل، با توجه به قم تصحیح شد.

ص: ۱۷۵

به سه گروه بنهاد «۱»، گروهی را بکشت «۲» و گروهی را اسیر و برده کرد «۳» و با خود به بابل برد، و گروهی را به شام رها کرد. بهری گفتند: این واقعه دوم بود. بعضی گفتند: این «۴» واقعه اول بود، که خدای تعالی گفت: **فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا**، چون نوبه وعده «۵» اول آمد «۶»، از آن دو گروه «۷» و اولی تأنیث اول باشد «۸» و فعلی «۹» مقصور در- تأنیث افعال تفضیل قیاسی مطرّد است کالاکبر و الکبری و الاصغر و الصغری.

بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ، ای ذوی قوّة «۱۰» منیعة و شجاعة شدیده «۱۱» و الباس و البوس الشدّة، یعنی بخت نصر و اصحاب او. و ابتدای کار بخت نصر آن بود «۱۲» که: ابن جریج روایت کرد از یعلی بن مسلم از سعید جبیر، که، او گفت مردی از بنی اسرائیل این قصّه می خواند در تورات که خدای تعالی حکایت آن در قرآن «۱۳» باز گفت: فی قوله: **فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا** - الآیه. بگریست و دفتر در «۱۴» هم زد و گفت بار خدایا «۱۵» این مرد را که هلاک بنی اسرائیل بر «۱۶» دست او خواهد بودن «۱۷» با من نمای. [۱۲۰- ر] او «۱۸» در خواب دید مردی را که او را گفت «۱۹»: این مرد را که تو می خواهی تا «۲۰» بینی او را «۲۱» درویشی ضعیف «۲۲» است به بال. او را بخت نصر خوانند «۲۳»، و این اسرائیلی «۲۴» مردی توانگر بود، برخاست «۲۵» و مالی برگرفت و غلامانی که داشت، و ساز «۲۶» سفر کرد. مردم او را گفتند: کجا می روی؟ گفت: به تجارت،

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: نهاد.

(۲). آز: بکشند.

(۳). مل: اسیر کرد و برده.

(۴). آج، لب: ندارد.

(۵). همه نسخه بدلها: وعده نوبت.

(۶). قم، آط، آب، آز، آج، لب: بود.

(۷). قم، کرت، آز: گره.

(۸). قم: است.

(۹). آط، آج، لب: فعل، مل: این جمله را تا اول آیه ندارد.

(۱۰). همه نسخه بدلها: ذی قوه.

(۱۱). آج، لب: سدیده.

(۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: «آن بود» ندارد.

(۱۳). آط، آب، آز، آج، لب + حکایت آن.

(۱۴). قم: بر.

(۱۵). آط، آج، لب: ندارد.

(۱۶). آج، لب: در.

(۱۷). قم، آط، آج، لب: بود.

(۱۸). آط، آج، لب: ندارد.

(۱۹). آج، لب: می گفت.

(۲۰). آج، لب: ندارد.

(۲۱). کذا در اساس. قم، مل: او، دیگر نسخه‌ها: ندارد.

(۲۲). آط، آب، آز: ضعیفی.

(۲۳). همه نسخه بدلها: گویند.

(۲۴). آز: اسرائیل.

(۲۵). آب، آز، لب: برخواست.

(۲۶). آط، آب، آز، آج، لب: قصد.

ص: ۱۷۶

و آمد تا به بال و سرای «۱» به مزد گرفت و کس فرستاد و درویشان آن شهر را می‌خواند و با ایشان برّ و اکرام می‌کرد تا درویشان سر به او «۲» نهادند، او پرسید که در این شهر هیچ درویش «۳» ماند که این جا نیامد و از من چیزی نستد «۴»؟ گفتند:

کس «۵» نماند مگر «۶» یک درویش که «۷» به فلان محلّه باشد، او را بخت نصّر گویند، بیمار است، به آن سبب «۸» بر تو توانست آمدن «۹». غلامان را گفت: خیزید تا آن جا رویم، برخاستند و آن جا رفتند و او را بدید و بیرسید و گفت: نام تو چیست؟ گفت:

بخت نصّر. غلامان را گفت: این را برگیری و با خانه ما بری تا این را تعهد کنیم که بس اسیر و درمانده است. او را برگرفتند و با خانه «۱۰» بردند و تعهد کردند تا نیک شد.

او را جامه «۱۱» کرد و برگ داد «۱۲»، چون خواست تا از آن جا بیاید «۱۳»، او را گفت: من بخواهم رفتن، هیچ کاری و حاجتی هست تو را؟ بخت نصر بگریست، مرد گفت:

چرا می‌گیری؟ گفت: از مفارقت تو و از آن که تو این همه نعمت «۱۴» کردی بجای من، و مرا دسترس «۱۵» نیست که «۱۶» تو را مکافات کنم «۱۷». اسرائیلی گفت: بلی! در دست تو چیزی هست با من عهد کن که «۱۸» تو پادشاه شوی سخن من بشنوی و جانب من مراعات کنی. او گفت: ای مرد بر من استهزا می‌کنی از آن که من درویشم؟ گفت:

استهزا نمی‌کنم، حقیقت می‌گویم. چندان که می‌گفت او بیش از آن نمی‌گفت که استهزا می‌کنی بر من و عهد نکرد با او. مرد بگریست و گفت: همانا خدای را در این چیزی هست که من این همه رنج بردم و مقصود من حاصل نشد و این حدیث بر کتاب خود نبشت «۱۹».

(۱). آج: سرایی.

(۲). مل: سر و پا.

(۳). قم: کس.

(۴). آط: نستند.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: کسی.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: الّا.

(۷). همه نسخه بدلها + او.

(۸). مل: اما از سستی.

(۹). قم: آمد.

(۱۰). آط، آب، آز + خود.

(۱۱). آب: جامه‌ای.

(۱۲). آج، لب: جامه داد و برگ کرد.

(۱۳). آط، آب، آز، آج، لب: یاز جای رود.

(۱۴). قم، آط، آب، آز، آج، لب + که.

(۱۵). مل: دسترسی.

(۱۶). قم، آط، آب، آز، آج، لب: تا.

(۱۷). مل: باز کنم، لب: کنی.

(۱۸). آط، آب، آز، آج، لب+ چون.

(۱۹) آط، آب، آز، آج، لب: نوشت.

ص: ۱۷۷

چون روزگار به این «۱» برآمد. صیحون «۲» پادشاه پارس بود و در بابل بود. گفت:

تدبیر آن باید ساخت که طلیعه‌ای «۳» به زمین شام فرستم «۴» تا بنگرد تا هیچ فرصتی باشد «۵» ما را بر آن. گفتند: روا باشد. آنگه یکی را اختیار کرد «۶» و صد هزار مرد به او داد. او برفت با برگ و ساز تمام. این بخت نصر در مطبخ او بود به طمع آن «۷» تا چیزی به او دهند تا بخورد. چون به شام رسیدند ولایتی دیدند آبادان با لشکر بسیار. سوار و پیاده، بی حد، دندانش کند شد و دانست که هیچ نتواند کردن «۸». بخت نصر بیامد و در شام رفت و به مجالس ایشان می‌گردید و ایشان را می‌گفت: چه منع می‌کند شما را از آن که بروی و به زمین بابل روی و آن شهر بستانی و خزانه‌های «۹» جهان نهاده است آن جا برداری، چه آن شهر «۱۰» حصنی ندارد و آن جا بس لشکر «۱۱» نیست. ایشان گفتند:

ما اهل کالزار «۱۲» نه‌ایم «۱۳» و ما کالزار «۱۴» عادت نکرده‌ایم «۱۵». بخت نصر بیامد و صاحب طلیعه را این حدیث بگفت تا «۱۶» او باز گشت و صیحون را گفت «۱۷»: آن «۱۸» شهری است بس قوی و لشکرهای بسیار «۱۹»، و من هیچ مطمح «۲۰» ندیدم آن جا. صیحون از سر کار برفت. بخت نصر در لشکر می‌گردید و همی «۲۱» گفت: بنزدیک من خبری «۲۲» هست از اخبار «۲۳» شام و سَرّی از اسرار آن با کس نگویم مگر با ملک. این می‌گفت تا زبان به زبان به ملک رسید. او را بخواند و گفت: این «۲۴» چیست که از تو می‌گویند؟ گفت: بلی، یا ملک! من در شام رفته‌ام و احوال ایشان تفحص کرده و بدانسته و بشناخته، و آن قصّه با او بگفت «۲۵»، اما «۲۶» فلان که تو او را فرستادی او بر ظاهر شهر «۲۷» فرود آمد و از احوال

(۱). مل: بر این.

(۲). آج، لب: صحون، آب: سخون، آز: صیخون.

(۳). لب: طلعه.

(۴). قم، آط، مل، آج، لب: فرستیم.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: هست.

(۶). مل: کردند.

(۷). قم، آط، آب، مل، آب، لب + که.

(۸). قم: کرد.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: که خزینه‌های.

(۱۰). مل + حصار و.

(۱۱). آب، مل، آز: لشکری.

(۱۲ - ۱۴). همه نسخه بدلها: کارزار.

(۱۳ - ۱۵). آط: نه بیم.

(۱۶). آج، لب: با.

(۱۷). همه نسخه بدلها بجز مل: بگفت.

(۱۸). مل: این.

(۱۹). آط، آب، آز، آج، لب: لشکر بسیار.

(۲۰). آط، آب، آز، آج، لب: طمع.

(۲۱). همه نسخه بدلها: می.

(۲۲). آب، آز: چیزی.

(۲۳). آط: اخباری.

(۲۴). آط، آب، از، آج، لب: آن.

(۲۵). آط: بگفته، لب: می گفت.

(۲۶). همه نسخه بدلها: و اما.

(۲۷). آج، لب: و شوهر.

ص: ۱۷۸

شهر خبر نداشت و این تفحص که من کردم او نکرد. مدتی «۱» به این «۲» برآمد، یک روز پادشاه گفت: اگر چنان باشد که لشکری فرستم بر بغته، ناگاه تا به شام روند اگر بگشایند و آلا باشد که اثری کنند و نکایتی. گفتند: روا باشد. آنگاه گفتند «۳» که «۴»: این کار «۵» را که شاید «۶»؟ هر کس می‌گفت: فلان و فلان. ملک گفت:

[۱۲۱-پ] آن مرد باید که مرا آن خبر داد، که همانا در او کفایتی هست و دهایی «۷» به آن نبوت «۸» آن کرد که گفت مرا، او را «۹» بخواند و گفت: لشکری برگیر «۱۰» و به شام رو. او پیامد از میان لشکر چهار هزار مرد خیاره را «۱۱» بگزید و به شام رفت و شام بستند و غارت کرد بر ایشان، و سرایهای «۱۲» ایشان و نهانیهای «۱۳» ایشان بیرون «۱۴» آورد، و ذلک قوله: فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ.

در مدتی آن که بخت نصر به شام بود، صیحون ملک پارس «۱۵» فرمان یافت، لشکر خواستند تا خلیفه‌ای اختیار کنند تا بر «۱۶» جای او بنشیند. گفتند: توقف باید کردن تا این قوم از شام باز آیند که ایشان وجوه لشکرانند و خیار قوم‌اند. چون بخت نصر باز آمد شام بگشاده بود و غنیمت «۱۷» بسیار آورده، به «۱۸» لشکر اندک، گفتند: پادشاهی این را شاید، او را پادشاه کردند.

سدی گفت به اسنادش «۱۹» که: در بنی اسرائیل یکی در خواب دید که هلاک بنی اسرائیل و خراب «۲۰» بیت المقدس بر دست غلامی یتیم خواهد بود «۲۱»- بیوه

(۱). قم: تا مدتی.

(۲). مل: بر این.

(۳). آط، آب، آز، آج، لب: گفت.

(۴). قم، مل، آز+ باشد که.

(۵). قم: کارزار.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: بشاید.

(۷). آب، آز: رهایی.

(۸). قم، آط، آب، مل: آز: تا به نوبت اول، آج، لب: با بنوت.

(۹). قم، آج، لب: مرا و را، آط، آب، آز: مرا و او را.

(۱۰). آب، آز: برگیرم.

(۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: ندارد.

(۱۲). آط، آج: سرهای، مل، لب: سرهای.

(۱۳). مل: نهانها.

(۱۴). آط، آب، آز: برون.

(۱۵). قم، آط، آب، آز: فارس.

(۱۶). آط، آب، مل، آز، آج، لب: به.

(۱۷). آج، لب: خیر.

(۱۸). قم: با.

(۱۹). آط، آج، لب: به استادش.

(۲۰). مل: خرابی.

(۲۱). آط، آب، آز، آج، لب: بود.

ص: ۱۷۹

زاده‌ای «۱» از اهل بابل «۲»، او را بخت نصر گویند، و این خواب کسی دیده بود که خوابهای او راست بودی «۳». این مرد برخاست و به بال آمد و نشان او می‌پرسید تا راه نمودند او را به این غلام. برفت و به خانه مادر او فرود آمد، گفت: پسر ت بخت نصر کجاست؟ گفت: برفته است تا هیمة کند «۴». ساعتی بود، غلام «۵» می‌آمد و پشته‌ای هیزم می‌آورد. این اسرائیلی «۶» سه درم به او داد، گفت: برو برای ما طعامی و شرابی بیاور «۷». او برفت و به درمی نان بخرید و به درمی گوشت و به درمی خمر. آن «۸» طعام بخوردند و شراب باز خوردند. روز دوم و سیوم «۹» همچین کرد. چون از طعام و شراب خوردن فارغ شدند، اسرائیلی «۱۰» گفت: من سه روز است که تو را در سرای تو میزبانی می‌کنم «۱۱»، مرا حقّی واجب

شد. گفت: بلی. گفت: مرا بر تو آرزوی «۱۲» هست و آن آن است که، برای من امانی بنویسی که اگر وقتی تو پادشاه شوی مرا از تو امان باشد.

گفت: سخریّه «۱۳» می‌کنی از من؟ گفت: نه، حقیقت می‌گویم، گفت: این چه حدیث است؟ مرا پادشاهی از کجا باشد؟ گفت: تو را از این هیچ زیان نیست و بسیاری الحاح کرد. مادرش گفت: مراد او بده، اگر تو را پادشاهی باشد «۱۴» هیچ زیان نبود بر تو از آن. او امانی بنوشت برای او، که او ایمن «۱۵» است از بخت نصّر. مرد گفت: اگر من این امان خواهم که بر تو عرضه کنم و نتوانم به تو رسیدن از زحمت لشکر، گفت: این نوشته «۱۶» بر سر کله‌ای کن «۱۷» برادر تا من ببینم. آنگه مرد او را جامه داد و عطا داد و برگشت و با بنی اسرائیل شد «۱۸». پادشاه بنی اسرائیل یحیی زکریّا را «۱۹» مقرب داشتی و اکرام کردی و با او در کارها مشورت کردی و از او فتوی پرسیدی و از فرمان او در نگذشتی، و این پادشاه زنی داشت و آن زن را دختری بود از شوهری دیگر، و این زن پیر شده بود، پادشاه خواست تا زنی جوان کند، زن گفت: چرا این دختر مرا

(۱). آط، آج، لب: بیوه زادی، آز: بیوه زاده.

(۲). همه نسخه بدلها+ که.

(۳). آط، آب، آز، آج، لب: بود.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: گرد کند.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: غلامی.

(۶-۱۰). لب: اسرائیل.

(۷). همه نسخه بدلها: بیار.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم: این.

(۹). قم: سهام، آج، لب: سیم.

(۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: کردم.

(۱۲). آب، آج، لب: آرزویی.

(۱۳). قم: سخریّت.

(۱۴). همه نسخه بدلها: نباشد.

(۱۵). قم: امن.

(۱۶). قم: نیشته.

(۱۷-۱۸). همه نسخه بدلها + و.

(۱۹). قم + علیهم السلام.

ص: ۱۸۰

به زنی نکنی که جوانی با جمال «۱» است؟ گفت: نکنم تا از یحیی زکریا نپرسم. اگر او رخصت دهد همچین «۲» کنم. از یحیی پرسید: یحیی گفت: تو را حلال نباشد بر او نکاح بستن. پادشاه «۳» گفت: یحیی می‌گوید، تو حلال نباشد. آن زن حقد یحیی در دل گرفت، و گفت: من با او کیدی کنم که از آن باز گویند! رها کرد تا پادشاه به شراب بنشست، دختر را بیاراست به انواع جامه‌ها و زیورها، و او را گفت: برو و پادشاه را ساقی «۴» کن تا مست شود، چون مست شود، خویشتن بر او عرض «۵» کن و در خود طمع افکن او را. چون خواهد که تعرض تو کند منع کن و گو «۶»: حاجت تو روا نکنم تا حاجت من روا نکنی. چون گوید، حاجت تو چیست؟ بگو «۷»: سر یحیی زکریا خواهم که پیش من آرند در طشتی. او برفت و پادشاه را شرب داد تا مست شد «۸». تعرض کرد. دختر «۹» گفت: ممکن نیست تا حاجت من روا نکنی؟ گفت:

حاجت تو چیست؟ گفت: سر یحیی زکریا در این طشت بفرمایی تا «۱۰» پیش من آرند.

او گفت: ویحک! [۱۲۲- ر] چیزی دگر «۱۱» خواه که این ممکن نیست، گفت: مرا حاجت جز این نیست، چندان بگفت تا پادشاه کس فرستاد تا یحیی را «۱۲» بکشند و سر او در طشتی پیش او بردند و آن سر به زبانی «۱۳» فصیح می‌گفت: لا یحلّ «۱۴» لک لا یحلّ «۱۵» لک: این تو را حلال نیست و خون او در آن طشت می‌جوشید. بفرمود تا پاره‌ای خاک بر آن جا ریختند، خون از بالای خاک برآمد. پاره‌ای دیگر خاک بر او ریختند، از بالای آن نیز برآمد «۱۶». چندان که خاک بیشتر می‌ریختند بر او، خون غالبتر «۱۷» می‌شد بر آن تا چندان «۱۸» خاک بر او ریختند که با باره شهر راست شد. این خبر به صیحون رسید، لشکری ساخت تا آنجا فرستد به کالزار «۱۹» پادشاه چون خواست

(۱). آط، آب، جوان با جمال.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: چنین.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم + زن را.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: ساقی‌گری.

(۵). قم، آط، آب، مل، آج، لب: عرضه.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: او را و بگو.

(۷). قم + که.

(۸). همه نسخه بدلها بجز مل + چون مست شد.

(۹). قم + را.

(۱۰). مل + بیرند، آن دختر همچنان کرد و حاجت از او بخواست.

(۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: دیگر.

(۱۲). قم + علیه السلام.

(۱۳). قم: زفانی، آط، آب، مل: زبان.

(۱۴-۱۵). قم، مل: تحل.

(۱۶). قم، آط، آج، لب: به زیر آمد.

(۱۷). آط، آب، مل، آج، لب: غالب.

(۱۸). قم: چندان.

(۱۹). همه نسخه بدلها: کارزار.

ص: ۱۸۱

تا بر ایشان امیری بدارد، بخت نصر بیامد و گفت: مرا بر این لشکر امیر کن «۱» که آن مرد را که از آن بار «۲» فرستادی مردی ضعیف بود و من در شام رفته‌ام و احوال شهر و مردمان شناخته «۳». او را امیر کرد و لشکر «۴» به او سپرد و او برفت و به در شهر فرود آمد.

ایشان شهر حصار کردند «۵» و بخت نصر بر در شهر فرود آمد و شهر را حصار می‌داد، هیچ ممکن نبود گشادن. مقامش دراز شد و لشکر بی برگ شدند، خواست تا باز گردد پیر زنی بیامد «۶» از شهر و در لشکرگاه آمد و گفت: مرا پیش امیر بری. او را پیش بخت نصر بردند، گفت: شنیدم که باز خواهی گشتن این شهر ناگشاده و مقصودی حاصل ناکرده. گفت: آری! که مقامم دراز شد «۷» این جا و لشکر را برگ نماند، گفت: من تو را تدبیری بیاموزم که این شهر تو را گشاده شود، به شرط آن که آن را کشی که من گویم، و آن را رها کنی که من گویم. گفت: همچنین کنم. گفت:

تدبیر آن است که فردا لشکر «۸» به چهار قسمت کنی و به چهار گوشه شهر فرستی «۹»، هر قسمتی را به گوشه‌ای بداری، بگوی تا دست بر آسمان دارند و گویند «۱۰»: بار خدایا به حق خون [یحیی] «۱۱» زکریا که این شهر گشاده کنی تا گشاده شود. و روایت دیگر «۱۲» آن است که گفت: بگوی:

أنا نستفتحك بالله لدم يحيى بن زكريا،

ما گشادن «۱۳» تو ای شهر برای خون یحیی زکریا می‌خواهیم. گفت: چون این بگفتند از چهار سوی باره شهر بیفتاد «۱۴» و لشکر در شهر شد. آن زن بیامد و او را به سر خون یحیی زکریا آورد «۱۵»، گفت: خون بر سر این خون می‌ریز «۱۶» و مردم را بر این خون می‌کش تا ساکن شود. او چندان مردم بر سر آن خون کشت تا هفتاد هزار آدمی را بکشت، ساکن نمی‌شد تا آنگاه که آن زن را که زن پادشاه بود با دست «۱۷» آوردند، خون او بر آن خون ریختند تا ساکن شد. آنگاه آن عجز گفت: اکنون دست بدار از این خون ریختن که خدای تعالی چون پیغامبری را بکشند راضی نشود تا کشندگان او را و هر چه «۱۸» در خون او

(۱). قم: به امیر کن.

(۲). قم: کز آن باز.

(۳). همه نسخه بدلها: بدلها بجز قم: شناخته‌ام.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: لشکری.

(۵). قم، مل: گرفتند.

(۶). آط، آب، آز: از زنی بدر آمد.

(۷). قم: دراز گشت.

(۸). همه نسخه بدلها: لشکرت را.

(۹). قم + چون.

(۱۰). آط، آب، آز، آج، لب: بگویند.

(۱۱). از قم، افزوده شد.

(۱۲). قم: دگر، آط، آب، آز، آج، لب: و به روایتی دیگر.

(۱۳). قم: این شهر برای.

(۱۴). قم: بیوفتاد.

(۱۵). همه نسخه بدلها + و.

(۱۶). آب، آز: می ریزم.

(۱۷). آج، لب: به دست آوردند.

(۱۸). همه نسخه بدلها: هر که.

ص: ۱۸۲

سعی کرده باشند «۱» و رضا داده «۲» نکشند «۳» او را. ایشان «۴» جمله کشته شدند و علامتش آن است که این خون ساکن شد و آن مرد که آن امان «۵» نامه داشت بیامد و عرض کرد و او را و اهل البیت او را امان دادند «۶». بخت نصر «۷» بیت المقدس خراب کرد و بفرمود تا جنتهای «۸» آن کشتگان درو «۹» انداختند و او «۱۰» وجوه و معروفان بنی اسرائیل را بخود به بابل برد به اسیری، و دانیال در میان ایشان بود و رأس الجالوت و قومی از فرزندان پیغامبران چون به زمین بابل رسید، پادشاه بابل مرده بود، او را به پادشاه کردند، و چون دانیال را بدید و بیاموزد و عقل و رای و علم و دیانت او بدید، او را اکرام کرد و مقرب بکرد تا ممکن «۱۱» شد.

وهب منبه «۱۲» گفت: بخت نصر در آخر عمرش در خواب دید صمنی سرش از زر و سینه‌اش از سیم و شکمش از مس و رانهایش از آهن و پایهای «۱۳» از گل خشک، آنکه سنگی دید که از آسمان بیفتاد «۱۴» و بر او آمد و آن را پست کرد، آنکه «۱۵» آن سنگ بزرگ می‌شد تا چندان شد که از مشرق تا مغرب برسد و درختی دید که بیخ آن در زمین بود و سرش در آسمان، و مردی بر سر آن درخت توری «۱۶» به دست گرفته و منادی ندا می‌کرد که شاخهای [۱۲۲-پ] این درخت بزن تا مرغان از او بپراگندند «۱۷» و سباع و وحوش از زیرش بشنوند. این خواب از دانیال پرسید. دانیال گفت: تعبیر خواب آن است که این صنم که دیدی تویی «۱۸» و فرزندان تو و پادشاهانی که از پس تو باشند. اما سرش که از زر بود تویی

«۱۹» که بهترین ایشانی، و اَما سینه «۲۰» که از سیم بود، پسر تو باشد که از تو به او چندانی فرق باشد که از تا سیم «۲۱»،
و اَما شکم او که از مس بود،

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: بود.

(۲). آب + باشد.

(۳). آز، آج، لب: بکشند، آط: بکشتند.

(۴). قم، مل: اکنون.

(۵). مل: امانت.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: داد.

(۷). همه نسخه بدلها: و بخت نصر.

(۸). همه نسخه بدلها: جیفه‌های.

(۹). مل: فرو، آج، لب: در.

(۱۰). مل: از.

(۱۱). آج، لب: تا نزدیک او متمکن.

(۱۲). همه نسخه بدلها: وهب بن منبیه.

(۱۳). قم، مل: ساقهاش، آط، آب، آز، آج، لب: ساقها.

(۱۴). قم: بیوفتاد.

(۱۵). مل: آن ساعت.

(۱۶). تور/ تبر، آط، آج، لب: تبر، آب، آز: تیر.

(۱۷). قم: پر کند.

(۱۸). اساس و قم: توی.

(۱۹). آط، آب، آز، آج، لب: آن تویی.

(۲۰). مل: سینه‌اش.

(۲۱). مل: به سیم.

ص: ۱۸۳

پادشاهی است «۱» که از پس او باشد بتر از او، و رانها «۲» که از آهن بود، دیگری «۳» باشد پس از او و فروتر از او، و پایهای «۴» که از گل کوز گران «۵» بود پادشاهی باشد ضعیف و او باز پسین «۶» ایشان بود، و اما آن سنگ که از آسمان بیامد و بر او آمد و او را بشکست «۷» و آنگه بزرگ شد «۸» تا همه زمین بگرفت، پیغامبری باشد که خدای تعالی او را بفرستد در آخر زمان «۹» که ملک و ملت او از شرق تا غرب «۱۰» برسد، و اما آن درخت که دیدی «۱۱» مرغان بر شاخهای او و سباع در زیر او، و آن که فرمودند که «۱۲» آن درخت بزن، تعبیر «۱۳» او آن است که: خدای تو را به مسخ «۱۴» با مرغی کند که کرکس باشد، که پادشاه مرغان است. آنگه خدایت «۱۵» با شیری کند که پادشاه سباع است، آنگهت مسخ «۱۶» کند با گاوی که قویترین دواب است. هفت سال همچنین در این باشی و دلت داند آنچه بر تو می‌رود، تا بدانی که ملک آسمان و زمین خدای راست و او قاهر است هر چیز «۱۷» را که دون اوست، و آنچه دیدی که اصل درخت بر جای بماند ملک تو باشد که بر جای باشد «۱۸»، بس «۱۹» بر نیامد «۲۰» این حدیث تا گیران «۲۱» حسد بردند بر دانیال و تقریب «۲۲» بخت نصر او را به خود. بیامدند و گفتند: یا ملک «۲۳» دانیال را چنین مقرب می‌داری و او «۲۴» خدای را «۲۵» پرستد و ذبیحه شما نخورد و دین شما ندارد. او و اصحاب او بخت نصر کس فرستاد و او را حاضر کرد و گفت: مرا

(۱). مل: باشد.

(۲). آب، آز: رانهایش.

(۳). آز: دیگری.

(۴). آط، آب، آز، آج: پایها، لب: پایهای.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: کوزه گران.

(۶). قم: باز پس.

(۷). قم، آب، مل، آز، آج، لب: پست کرد، آط: به پست کرد.

(۸). آط، آج، لب: می شد.

(۹). آط، آز: آخر الزمان.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: تا به غرب.

(۱۱). آب: دیدیدی.

(۱۲). مل، افزوده: درختان بجنابند و مرغان را و سیاح را از وی دور کنند.

(۱۳). آز: تفسیر.

(۱۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: مسخ.

(۱۵). قم: + مسخ، دیگر نسخه بدلها: به مسخ.

(۱۶). مل: به مسخ، آط، آب، آز، آج، لب: مسخت.

(۱۷). آط، لب، آج: همه چیزی.

(۱۸). آط، آب، آز، آج، لب: بماند.

(۱۹). آب، آز: بسی.

(۲۰). قم، آط، آب، مل، آز، آج، لب: به.

(۲۱). آط، آب، آز، آج، لب: گیرکان.

(۲۲). قم، آب، آز: تقرب، آط، آج، لب: قربت.

(۲۳). همه نسخه بدلها + تو.

(۲۴). آب، آز: او را.

(۲۵). مل: خدای می پرستند.

چنین «۱» گفتند که شما دین من نداری «۲» و معبود مرا نپرستی «۳» و ذبیحه ما نخوری «۴».

دانیال گفت: اجل، آری «۵»، همچنین است. ما خدای آسمان و زمین را می‌پرستیم «۶» و دین شما نداریم و ذبیحه شما نخوریم. او به خشم آمد و بفرمود تا چاله‌ای فراخ بکنند و دانیال را با پنج کس از قوم او در آن جا کردند. آنگاه شیران را گرسنه بکردند و در آن جا کردند «۷» و ایشان به صید رفتند، گفتند: چون ما باز آییم از اینان جز استخوان مانده نباشد «۸». چون باز آمدند، درو «۹» نگریدند، ایشان را دیدند «۱۰» نشسته و شیران پیش ایشان خفته و دیگری با «۱۱» ایشان نشسته، ایشان «۱۲» هفت کس بودند.

بخت نصر گفت: اینان شش «۱۳» بودند، این هفتم از کجا آمد؟ گفتند: ما نمی‌دانیم. آن هفتم فرشته‌ای بود که خدای تعالی فرستاده بود او را، تا ایشان را نگاه دارد «۱۴». از آن جا برآمد «۱۵» و پنجاهی «۱۶» بر روی بخت نصر زد و خدای تعالی او را مسخ کرد و از او «۱۷» برمید در بیابان با وحوش و سباع مختلط شد و هفت سال ممسوخ می‌بود گاهی به صورت کرکس و مدّتی به صورت شیر و مدّتی به صورت گاو. چنان که دانیال گفته بود و تعبیر خواب او کرده «۱۸».

وهب گفت: از آن پس خدای ملک او با او داد. و هب را پرسیدند که: ایمان آورد یانه؟ گفت، اهل کتاب در او خلاف کردند، بعضی گفتند: ایمان آورد و توبه کرد «۱۹» و بعضی گفتند: او پیغامبران را کشته بود و مسجدها سوخته. خدای توبه او قبول نکرد. سدّی گفت: سبب هلاک او آن بود «۲۰» در نوبت دوم که بخت نصر دانیال

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: ندارد.

(۲). آب، مل، آز، آج، لب: ندارید.

(۳). آب، مل، آز، آج، لب: نپرستید.

(۴). آب، مل، آز، آج، لب: نخورید.

(۵). مل: بلی.

(۶). آج، لب: می‌پرستم.

(۷). آز: و آن جا کردن.

(۸). مل: ایشان را استخوان مانده بود.

(۹). قم، مل: فرو.

(۱۰). قم، اط، آب، مل، آز، آج: لب یافتند.

(۱۱). مل: بر.

(۱۲). همه نسخه بدلها: جمله.

(۱۳). اط، آب، مل، آز+کس.

(۱۴). مل: می داشت.

(۱۵). لب: بر آمدی.

(۱۶). قم، اط، آب، مل، آز، آج: لب: تینچه.

(۱۷). همه نسخه بدلها: واو.

(۱۸). قم، اط، آب، مل، آج، لب: در تعبیر خواب او.

(۱۹). قم: ایمان آورده بود و توبه کرده، لب: آوردی توبه کرد.

(۲۰). آب، آز، آج، لب: که.

ص: ۱۸۵

را سخت مقرب داشتی. گیرکانه او را «۱» حسد کردند. گفتند: دانیال مردی است که بول باز نتواند داشتن «۲» و او مجالست ملوک را نشاید. بخت نصر خواست تا «۳» بیازماید «۴» کس فرستاد و او را بخواند، در شب. و طعام بخوردند و دربان را گفت: اگر کسی بیرون آید تا اراقتی کند این چوب بر سر او زن، و اگر گوید: من «۵» بخت نصرم، گو مرا بخت نصر فرمود «۶». خدای تعالی آن رنج بر دانیال آسان کرد تا او را حاجت نبود به اراقت «۷» [۱۲۳-] ر] و بخت نصر را حاجت آمد برخاست «۸» و از سرای بیرون آمد. تبختر کنان «۹» جامه در پای فگنده و شبی تاریک بود. دربان بر پای جست «۱۰» و آن چوب بزد بر سر او «۱۱». گفت من بخت نصرم. گفت: مرا بخت نصر فرمود و چندان چوب «۱۲» بر سر او می زد تا او را بکشت. این روایت سدّی است. محمد بن اسحاق گفت: سبب هلاک او آن بود که چون ملک زمین او را مسخر شد، خواست تا تعرض ملک آسمان کند و آن قصّه در سوره البقرة گفته‌ایم در حدیث نمود. مثل آن روایت کرد در حق بخت نصر و گفت: هلاک او به سراسکی «۱۳» بود که در دماغ او شد و دماغ او می خورد و همه راحت او در آن بودی «۱۴» که چیزی بر سر او می زدندی «۱۵» تا او بیاسودی «۱۶»، گفت «۱۷»:

چون من بمیرم مغز من بشکافی تا خود چیست در او؟ همچنان کردند، از مغز او سراسکی «۱۸» پیرید. خلقان بدانستند که کس با خدای مضاَدت «۱۹» نتواند کردن. خدای تعالی بنی اسرایل را از آن محنت برهائید و توریت که سوخته بود بر ایشان مجدّد کرد بر زبان «۲۰» عزیز- علیه السّلام. گفتند: آنان را که کشته بودند، بخت نصر و قومش ایشان

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: ندارد.

(۲). قم، آج، لب: داشت، مل: باز نتواند بست.

(۳). مل + او را.

(۴). آز: بیان نماید.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: ندارد.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: فرموده است.

(۷). مل، ندارد.

(۸). آب، آز، لب: برخواست.

(۹). آب، آز: بیخت نصر کنان.

(۱۰). قم، آج: خاست، آط، آب، آز، لب: خواست، مل: برخاست.

(۱۱). مل: بخت نصر.

(۱۲). قم، مل: از آن چوب چندان.

(۱۳). مل: سر اشک، آط، آب، آز، آج، لب: پشه.

(۱۴). آج، لب: بود.

(۱۵). آط، آز، آج، لب: می زدند، مل: زدندی.

(۱۶). آط، آب، آز، آج، لب: تا آسایش یافتی، مل: تا ساعتی بیاسودی.

(۱۷). آط، آب، آز، آج، لب: گفتمی.

(۱۸). آط، آب، آز، آج، لب: پشه، مل: سر اشک.

(۱۹). مل: عداوت.

(۲۰). آج: به زمان.

ص: ۱۸۶

را به دعای عزیر زنده کرد و از آن پس مدتی در نعمت بودند و ذلک قوله: **ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ** - الایه. این قصه بخت نصر است و بدایت کار او و سبب هلاکش، جز آن است که بیشتر اهل سیر و تواریخ و اخبار انبیا برآند که اول گفتیم که بخت نصر به کالزار «۱» بنی اسرائیل. آنگه آمد که: ایشان شعیا را بکشتند در «۲» عهد ارمیا بن «۳» حلقیا «۴» و آن وقعه الاولی «۵» بود.

آنگه حق تعالی گفت: **فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ**، یعنی بخت نصر و لشکر او. و گفتند: از عهد ارمیا و تخریب بخت نصر بیت المقدس را تا به قتل یحیی زکریا، چهار صد «۶» سال بود و شصت و یک سال. برای آن «۷» گفتند: از عهد خراب بیت المقدس تا آنگه که آبادان کردند «۸» در عهد کیرش «۹» ابن احشو «۱۰» برش «۱۱» اصفهد «۱۲» بابل از قبل بهمن بن اسفندیار هفتاد سال بود و از آنگاه که آبادان کردند تا آنگاه که اسکندر رومی بستد و حوز «۱۳» کرد با ملک خود هشتاد و هشت سال بود و از مملکت «۱۴» اسکندر تا به مولد یحیی زکریا - علیهما السلام - سیصد و شصت «۱۵» سال بود و آنچه صحیح و معتمد است در این باب، آن است که محمد بن اسحاق بن یسار روایت کرد که: چون بنی اسرائیل با شام رفتند و بیت المقدس آبادان کردند - پس از آن که بخت نصر خراب کرده بود، و بنی اسرائیل را به برده برده و عزیر فرمان یافته بود - بنی اسرائیل احداث بسیار کردند و خدای بر ایشان نعمت می کرد و پیغامبران را می فرستاد و اعدار و انذار می کرد و ایشان بر این نمی فرزدند «۱۶» که خدای تعالی گفت: **فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ** «۱۷». تا به آخر پیغامبران که فرستاد به ایشان زکریا بود و یحیی و عیسی - علیهم السلام. و اینان از نبیره «۱۸» داود بودند، زکریا

(۱). همه نسخه بدلها: کارزار.

(۲). آز: و در.

(۳). آط، آج، لب: ارمیای بن.

(۴). آط، آب، آج، لب: حلقیا، آز: حلقیا، مل: حلقیا.

(۵). قم: واقعه، مل: وقعه اول.

(۶). قم، آط+ و شصت و یک سال.

(۷). آط، آج، کردن.

(۸). قم، آط، آب، آز، آج، لب+ که.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: کرش.

(۱۰). قم، آب، اخشو، مل: احسو.

(۱۱). آط، آج، لب: برس.

(۱۲). قم: اصیهد.

(۱۳). قم: چوز، آط، آج، لب: حور، آز: حو، آب: چو.

(۱۴). آط، آب، آز، آج، لب: ملک، مل: ملکت.

(۱۵). همه نسخه بدلها+ سه.

(۱۶). قم+ مگر تکذیب پیغامبران و کشتن ایشان چنان.

(۱۷). سوره مائده (۵) آیه ۷۰.

(۱۸). آط، آز، آج، لب: نیبرگان.

ص: ۱۸۷

بمرد و یحیی را بکشند [به سبب نهی او از نکاح دختر زن. عبد الله عباس گفت:

نهی او از دختر برادر بود. محمد بن اسحاق گفت: چون عیسی را - علیه السلام - را به آسمان بردند و یحیی را بکشند] «۱»
و بعضی اهل سیر گفتند: زکریا را نیز بکشند، خدای تعالی پادشاهی بر ایشان مسلط کرد از پادشاهان بابل که او را خردوس
گفتند.

او با لشکری عظیم بیامد تا در شام رفت و شام بگشاد، آنگه امیری را نصب کرد که او را بیورزادان «۲» گفتند و او را به شهر فرستاد و گفت: من با خدای خود عهد کردم که اگر بر اهل بیت المقدس ظفر یابم از ایشان چندان بکشم که خون ایشان در میان «۳» لشکرگاه من برود «۴» آلا که دگر کس نماند از ایشان. اکنون تو به شهر رو و از ایشان چندان «۵» بکش که «۶» خون ایشان «۷» به لشکرگاه من رسد. این امیر به شهر آمد و به قربانگاه ایشان آمد، خونی دید که از آن جایگاه می‌برجوشید «۸»، پرسید که این خون چیست «۹»؟ گفتند: این خون قربانی «۱۰» است که ما بکردیم، از ما قبول نکردند، برای این می‌جوشد. و ما هشتصد «۱۱» سال است که این جا قربان می‌کنیم، هیچ قربان مردود نشد بر ما مگر این یکی. گفت دروغ می‌گویی «۱۲». آنگه بفرمود تا بر آن خون مردم «۱۳» کشتن [۱۲۳-پ] گرفتند تا هفتصد «۱۴» هزار و هفتاد هزار مرد را از جمله رؤسا و معروفان ایشان و زنان ایشان را [نیز] «۱۵» بکشتند و خون ساکن نشد، بفرمود تا هفت هزار دیگر را از مردان و زنان بر سر آن خون کشتند، هم ساکن نشد. چون بدید که خون ساکن نمی‌شود گفت: ویلکم یا بنی اسرائیل! با من راست گویی «۱۶» و آلا چنان کنم که از شما کس بنماند که باد در آتش کند که دیر است «۱۷» که شما به مراد خود

(۱). اساس ندارد، از قم، افزوده شد.

(۲). قم: بتورزادان، آب، آز، سوززادان، آج، لب، سوززادان.

(۳). آط، آب، آج، لب: در جوی به.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: رسد.

(۵). قم، آز، آج، لب: چندانی.

(۶). مل + جوی.

(۷). قم، آز، آج، لب + در جوی.

(۸). همه نسخه بدلهای: بر می‌جوشید.

(۹). قم: کیست؟

(۱۰). آج، لب: قربان.

(۱۱). مل، لب: هشصد.

(۱۲). آط، آج، لب: می‌گویی، آب، می‌گویید، مل، آز: می‌گویند.

(۱۳). مل: مردمان.

(۱۴). لب: هفصد.

(۱۵). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد.

(۱۶). آط، آب، آج، لب: دیری است.

(۱۷). آط، آب، مل، آج، لب: گویند، آز: گویند.

ص: ۱۸۸

زندگانی می‌کنید. اکنون بلا به سرتان آمد. چون بدیدند که فایده «۱» نیست، گفتند:

راستی آن است که ما را پیغامبری بود که ما را نهی کردی از کارهای بسیار «۲» که در آن سخط خدای بود، و اگر ما فرمان او کردمانی ما را بهتر بودی ما او را بکشتیم این خون اوست از آنگاه در «۳» می‌جوشد و ساکن نمی‌شود و او ما را خبر داده است به این وقعت و بلیت که ما در آنیم و ما او را باور نداشتیم. بیورزادان گفت: نام او چه بود؟

گفتند: یحیی زکریّا. گفت: این حدیث راست است، دیدی خدای تعالی انتقام کشید «۴» برای اولیای خود. آنگه به روی در افتاد به سجده و خواصّ خود را گفت:

بروی و این لشکر خردوس را بیرون «۵» کنی از شهر و درهای شهر ببندی. آنگه بیامد و بر سر آن خون بایستاد «۶» و گفت: این خون یحیی «۷» زکریّا! خدای تو و آن ما داند که چه رسید به بنی اسرائیل «۸»! برای تو ساکن شو به فرمان خدای پیش از آن که از بنی اسرائیل کس نماند، آن خون ساکن شد به فرمان خدای و بیورزادان «۹» قتل از ایشان برداشت و گفت: ایمان آوردم به آنچه بنی اسرائیل «۱۰» ایمان داشتند به آن و گویایی «۱۱» دادم که جز خدای، خدای «۱۲» نیست، و خدای تعالی وحی کرد به پیغامبری «۱۳» که آن وقت «۱۴» بود که: بیورزادان «۱۵» «حیون صدوق، و حیون به زبان «۱۶» عبرانی حدیث الایمان باشد، گفت: ای مردی «۱۷» نو مسلمان، مردی راستینه است. آنگه بیورزادان «۱۸» گفت که این دشمن خدای خردوس، مرا گفته است که: از شما چندان «۱۹» بکشم تا خون در این جوی به لشکرگاه او رسد و من نتوانم فرمان او را عصیان کردن. آنگه بفرمود تا خندقی عظیم بکنند و گفت: بروی و هرچه داری از گاو و گوسپند و شتر «۲۰» بیاری،

(۱). قم: فایده‌ای.

(۲). مل: زشت.

- (۳). آط، آب، آز، آج، لب: بر.
- (۴). آط، آب، آز، آج، لب: چنین کشد، مل: چگونه کشد.
- (۵). آط، آج، لب: برون.
- (۶). آط: بستاد، آب، آز: باستاد.
- (۷). مل: یحیی بن.
- (۸). آط: اسرائیل را، مل، آورده: که آنچه سزای بنی اسرائیل بود به ایشان رسید.
- (۹). آط، آز، بنورزادان، آج، لب: بنورزادان.
- (۱۰). آز: بنو اسرائیل.
- (۱۱). همه نسخه بدلها: گواهی.
- (۱۲). آط، آج: خدایی.
- (۱۳). قم: کرد پیغامبری را.
- (۱۴). آب، آز: که در آن زمان.
- (۱۵ - ۱۸). آج، لب: بنورزادان.
- (۱۶). قم: زفان.
- (۱۷). همه نسخه بدلها: این مرد.
- (۱۹). همه نسخه بدلها: چندانی.
- (۲۰). آط، آب، آز: اشتر.

بیاوردند. بفرمود تا می‌کشتند و خون ایشان در آن جوی می‌ریختند و تنهای ایشان در آن خندق می‌انداختند تا چندانى بکشت که خون به لشکرگاه «۱» او رسید. خردوس کس فرستاد و گفت: بس کن از قتل و کشتن که خون به ما رسید. آنکه از آن جا بر گرفت و به بابل رفت و قتلى عظیم در بنى اسراييل برفت. این وقعت «۲» دوّم بود که به بنى اسراييل فرود آمد و «۳» فتنه و فساد دوم که کردند، چنان [که] «۴» حق تعالی از ایشان باز گفت: **وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ**. در این دو قول گفتند: یکی آن که، **فَضَيْنَا**، به معنی اعلمنا «۵» است و مراد به کتاب توریّت است، و عبد الله عبّاس گفت: «قضا» «۶»، به معنی حکم است، و مراد به کتاب لوح محفوظ است. و «الی» به معنی «علی» «۷» است، یعنی قضا کردیم بر بنى اسراييل در لوح محفوظ، و معنی آن «۸» باشد که ما را از ایشان چنان «۹» معلوم بود بر حسب معلوم در لوح ثبت کردیم، و وجه اوّل بهتر است برای آن که کلام با او بر ظاهر خود است و تفسیر این قضا بر فعلی باید کردن که به «الی» متعدّی شود چون وحی. و معنی وحی این جا الهام و اعلام باشد، و مثله فی معنی الوحی قوله تعالی: **وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوْلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ** «۱۰»، ای اوحینا الیه. **لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ**، که فساد کنی دو بار در زمین: نوبت اوّل به بخت نصرّ مقهور شدند و نوبت دوم به خردوس، چنانکه ذکر آن برفت. پس از آن در شام بنى اسراييل را رایتی برنداشتند و ملک از شام و نواحیش با روم و یونان افتاد، جز آن که بقایای بنى اسراييل بسیار شدند و در عالم پراکنده شدند «۱۱» و ایشان را دیانت و ریاست بود در بیت المقدس و نواحی او «۱۲». ملک نبود ایشان را امّا نعمت و عزّت و منعت «۱۳» بود. دگر باره «۱۴» بطر گرفتندایشان «۱۵» و احداث پیشه گرفتند

(۱). قم، آط، آب، مل + خردوس.

(۲). آط، مل، آز، آج، لب: وقعه.

(۳). همه نسخه بدلها: در.

(۴). از قم، افزوده شد.

(۵). اساس: علمنا، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

(۶). آج، لب: قضینا.

(۷). مل: علی.

(۸). قم: این چنان.

(۹). قم: چنین.

(۱۰). سوره حجر (۱۵) آیه ۶۶.

(۱۱). قم: گشتند.

(۱۲). قم، آب، مل + و.

(۱۳). آط، آب، مل، آج، لب: منفعت، آز: شفقت.

(۱۴). آط، آب، آز، آج، لب: دگر بار.

(۱۵). قم، آط، آب، آز، آج، لب: گرفت ایشان را.

ص: ۱۹۰

[۱۲۴- ر] و تغییر و تبدیل کردن گرفتند. خدای تعالی ابطوس بن «۱» اسانوس «۲» الرومی را بر ایشان مسلط کرد تا شهرهای ایشان خراب کرد و ایشان را آواره کرد و ریاست نیز از ایشان بستند به شوم «۳» معاصی ایشان و ذلت و مسکنت بر ایشان زد «۴» و ایشان را ذلیل و مهین کرد «۵» به جزیت، و بیت المقدس خراب بماند «۶» تا به ایام عمر خطاب، از آن پس مسلمانان عمارت کردند آن را.

ابو بشیر «۷» گفت: سعید جبیر را پرسیدم از این آیات «۸»، گفت: اما آنان که فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ صِيخَابَةَ الْخَزْرِيِّ «۹» بود و لشکر او.

آنکه گفت: ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ، الی قوله: فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةَ.

قوله: عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بِأْسٍ شَدِيدٍ، بخت نصر است و لشکر او، که بیت المقدس خراب کردند «۱۰».

بار دیگر «۱۱» خدای تعالی دولت با بنی اسرائیل داد فی قوله: عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا، گفت: اگر با سر معصیت شوی، ما با سر عقوبت شویم «۱۲». ایشان با «۱۳» معصیت شدند، خدای تعالی ملک الروم را بر ایشان مسلط کرد.

باز دگر باره «۱۴» چون با معصیت رجوع کردند، خدای تعالی پادشاه ری را بر «۱۵» ایشان مسلط کرد و نام او اوزن «۱۶» بود، دگر باره رجوع کردند با معصیت، خدای تعالی شاپور ذو الاکتاف «۱۷» را بر ایشان مسلط کرد.

قتاده گفت: در این آیات قضایی کردند بر این قوم، چنان که بینی در این آیات «۱۸» به نوبت اول جالوت بر ایشان مسلط شد، و هم الذین جاسوا «۱۹» خِلَالَ الدِّيَارِ، ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ

(۱). قم، آط، آب، آز، آج، لب: ططوس بن، مل: ملطوس بن.

- (۲). آز: اسیانوس، آج، لب: اسالوس.
- (۳). همه نسخه بدلها: به شومی.
- (۴). مل: در آمد.
- (۵). مل: رهین کرده.
- (۶). آط، آب، آز، آج، لب: شد.
- (۷). قم، آط، آب، آز، آج، لب: ابو بشر.
- (۸). مل: آیت.
- (۹). آط، آز، آج، لب: صیخابر ابخوزی، آب: صیخابر الخوزی، مل: صحار الخزری.
- (۱۰). آط، خراب کردن / کردند.
- (۱۱). قم: دگر.
- (۱۲). قم: رویم.
- (۱۳). همه نسخه بدلها بجز مل + سر، مل: بر سر.
- (۱۴). آط، آب، آز: بار دگر، آج، لب: بار دیگر.
- (۱۵). قم: پادشاهی را، مل: پادشاهی.
- (۱۶). قم: روم اوزن، آط، آج، لب: اوروم اوزن، آب: رزم اوزن، مل، آز: رزم اوزن.
- (۱۷). آط، آب، آز، آج، لب: ذو الاکناف.
- (۱۸). آط، آج، لب: آیت.
- (۱۹). اصل آیه چنین است: فَجَاسُوا ...

، پس دولت با ایشان داد «۱» در ایام داود- علیه السلام- که او جالوت را بکشت. آنگه پس از آن چون با سر معصیت شدند و تغییر و تبدیل شدند، بخت نصر بر ایشان مسلط شد، فی قوله: **فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةِ لَيْسُوا وَجُوهَكُمُ.**

پس باز بر ایشان رحمت کرد، فی قوله: **عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ،** باز «۲» با سر معصیت شدند، خدای تعالی رسول را «۳» بر ایشان مسلط کرد تا بهری را بکشت و بهری را جزیت بر نهاد و این مذلت بر ایشان بماند تا به قیامت. و قوله: **لَتُفْسِدُنَّ،** «لام» و «نون» تأکید جواب قسمی محذوف است، و التقدير، و الله لتفسدن و لتعلن، «۴» ای لتستکبرن.

فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ أُولَاهُمَا، عبد الله مسعود گفت: فساد اول ایشان، کشتن زکریا بود، و این روایت ابو صالح است از عبد الله عباس «۵». محمد بن اسحاق گفت: زکریا به مرگ خود مرد «۶»، و انما «۷» شعیا بود که او را بکشتند، **فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ،** ای دخلوا الدیاری و تخللوا طالبین ما فیها، و عبد الله عباس خواند: «فحاسوا» بالحاء غیر المعجمة و معناها واحد، **وَ كَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا،** ای، کاتنا واقعا لا محالة. ابن جریر گفت:

طافوا، یعنی می گردیدند. قتیبی گفت: عاثوا «۸» و افسدوا. ابو عبیده گفت: طلبوا.

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ، ای الرجعة و الدولة. حق تعالی گفت: ما پس از آن شما را یعنی بنی اسرائیل را- و خطاب با ایشان است- دولت دادیم و روزگار با شما دادیم و شما را مدد دادیم به مالها و فرزندان «۹»، **وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا،** و کردیم شما را در بیشتر به عدد «۱۰». مجاهد گفت: اکثر رجالا، بعضی دگر گفتند: اکثر انصارا، و اصل او آن باشد «۱۱» که جماعتی که چون «۱۲» استغاثه «۱۳» کند در نصرت «۱۴» برمند «۱۵» و مسارعت نمایند، و این فعل به معنی فاعل است، کالتقدير و القادر و العليم و العالم.

(۱). قم: آمد.

(۲). آط، آب، مل، آز، آج، لب: پس.

(۳). قم + علیه السلام.

(۴). اساس: و، با توجه به نسخه قم تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها + و.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: به مرگ بمرد.

(۷). مل: آن.

(۸). آط، آب، مل، آج، لب: عاقوا، آز: عاقرا.

(۹). آط، آب، مل، آج، لب: به فرزندان.

(۱۰). مل: به عر، آج، لب: و عدد.

(۱۱). قم: بود.

(۱۲). همه نسخه بدلها: چون او.

(۱۳). همه نسخه بدلها: استعانت.

(۱۴). همه نسخه بدلها + او.

(۱۵). لب: برهند.

ص: ۱۹۲

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ، حق تعالی در این آیت باز نمود که: هر کس که چیزی «۱» کند از نیک و بد، با خود کند، نیکی برای خود و بدی برای «۲» خود.

گفت: اگر نیکی «۳» کنی برای خود کنی، یعنی خیر آن و «۴» ثواب آن شما را باشد، و اگر اساءت و بدی کنی عقاب و وبال آن بر شما باشد، و قوله: فَلَهَا «۵»، اهل معانی گفتند: مراد آن است که «فعلیها». و «لام» به معنی علی است، برای آن که عرب تقيض بر تقيض حمل کنند «۶»، چنان که نظیر [۱۲۴- پ] بر نظیر حمل کنند «۷»، و مثله قوله: فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ «۸». ای، علیک. محمد بن جریر گفت: فلها، ای فالیها أساء، من قولهم: احسن الی فلان و اساء الیه، کما قال: بَأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا «۹»، ای، الیها، ای فالیها جزاؤها، جزای آن اساءت با او کند «۱۰». اگر بر ظاهر حمل «۱۱» کنند روا باشد و معنی آن که: فلها عقابها، عقاب آن اساءت او را باشد نه دیگری را.

و حسین بن الفضل گفت: ای فلها ربّ یغفر «۱۲» الإساءة، او را خدای «۱۳» هست که اساءت بیامزد «۱۴». این قول خوشترست «۱۵»، جز آن که ظاهر بر او دلیل نمی‌کند. فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةَ، ای المرّة الاخرة، چون وعده بار دیگر آمد از آن دو بار که گفت: لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ، و نوبت اول را گفت: فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْأُولَاهُمَا، این نوبت باز پسین بود و این «۱۶» نوبت دیگر بر قولی «۱۷» قتل یحیی زکریّا بود و بر قولی دیگر قصد کشتن عیسی مریم «۱۸» تا خدای تعالی او را به آسمان برد از میان ایشان «۱۹»، خدای تعالی

(۲). آط، مل، آج، لب: خیری.

(۱). قم، آط، آب، آز، آج، لب: بر.

(۳). قم: نیکوی، آط، آب، مل، آز، آج، لب: نیکویی.

(۴). قم: جز او.

(۵). قم، مل + بعضی، آط، آب، آز، آج، لب + بعضی از.

(۶-۷). قم: کند.

(۸). سوره واقعه (۵۶) آیه ۹۱.

(۹). سوره زلزله (۹۹) آیه ۵.

(۱۰). همه نسخه بدلها: کنند و.

(۱۱). همه نسخه بدلها: رها.

(۱۲). اساس: ربّ لا یغفر، که با توجه به نسخه قم، تصحیح شد.

(۱۳). آط، آج: خدایی.

(۱۴). اساس: نیامزد، به قیاس با قم و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۱۵). همه نسخه بدلها: قولی خوش است.

(۱۶). قم: آن.

(۱۷). اساس: قول، با توجه به نسخه قم، تصحیح شد.

(۱۸). قم، آط، آز، آج، لب: علیه السلام، آب: علیهما السلام.

(۱۹). قم + و.

ص: ۱۹۳

پارس را و روم را بر ایشان مسلط کرد «۱». خردوس را و ططوس را که قصه ایشان برفت «۲». لَيْسُوْا وُجُوْهُكُمْ، این [لام] «۳» تعلق دارد به محذوفی که نسق کلام بر او دلیل می‌کند و هو قوله: بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا، چون در نوبت اول «بعثنا» در ظاهر کلام بود در وعده کرة اخرى «۴» این فعل بیفگند، اعتمادا علی الموجود فی الکلام، و التقدير:

فاذا جاء وعد الاخرة، اى الكرة الاخرة، بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا، لَيْسُوا وُجُوهُكُمْ، [على قراءت من قرأ بالجمع او عبدا لنا ليسوء وجوهكم، يعنى چون نوبت وعده دوم آمد و شما با سر فساد رفتی] «۵» بر سر شما فرستادم «۶»، بنده مسلط را تا روی شما دژم «۷» کنند. کسائی خواند: لنسوء وجوهكم، به «نون» اضافت با خدای تعالی بر سبیل تعظیم، اعتبارا بقوله: بَعَثْنَا، و قَضَيْنَا، و رَدَدْنَا، و امددنا. و این قراءت از امیر المؤمنین «۸» - علیه السلام - روایت کردند «۹» و بیان این قراءت ابی است. لنسوءن وجوهكم، به نون تأکید خفیف «۱۰»، کقوله: لنسفعن بالناصیة، و دگر قرأء کوفه خواندند:

لیسوء، به «یا». آنکه آن را دو تأویل بود: اما آن که اضافت با خدای بود، ای، لیسوء الله وجوهكم و اما لیسوء الوعد و العبد الملك المسلط، و باقی قرأء خواندند:

لیسوءا وجوهكم، بر جمع «۱۱» اسنادا الی عِبَادًا لَنَا اُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ. و علامت نصب حذف نون است، یعنی ما ایشان را برانگیختیم تا رویهای شما دژم «۱۲» کنند، یقال:

ساءه اذا احزنه مساءة. و لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ، و تا در مسجد بیت المقدس شوند، چنان که نوبت اول شدند. و لِيَتَّبِعُوا مَا عَلُوا، و تا هلاک کنند آن را که بر او غالب شده باشد از دیار و اموال شما هلاک کردنی من التبار و هو الهلاك، و «لام»، روا بود که «لام» غرض باشد، علی سبیل العذاب و العقوبة لهم، و شاید که «لام» عاقبت بود - بر آن تفسیر که گفته ایم. فاما قوله: لَيْسُوا وُجُوهُكُمْ، به وجه کنایت کرده است از جمله تن، کما قال «۱۳» تعالی: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ... «۱۴» و،

(۱). قم + و.

(۲). همه نسخه بدلها + و قوله.

(۳). اساس: ندارد، از قم، آورده شد.

(۴). قم: آخر، آج، لب: آخرین.

(۵). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۶). قم، مل، لب: فرستادیم.

(۷-۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: غمگین.

(۸). قم، آط، آب، آز، آج، لب + علی.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: کرده اند.

(۱۰). قم: به نون تأکید تخفیف خواند.

(۱۱). آب، آز: بر جمیع.

(۱۳). آط، آب، آز، مل + الله.

(۱۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۸۸.

ص: ۱۹۴

كقوله: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ» (۱)، «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ» (۲)، و «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ، ضَاحِكَةٌ ...» (۳)، و غیر ذلك. و كقول الشاعر و هو النَّابِغَةُ:

اقارع عوفا لا احاول غيرها
وجوه قروء تبغى من تجادع «۴»

مراد در آیات و بیت ذوو الوجوه «۵» است.

عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ، آنکه رسول را گفت، بگو بنی اسرائیل را که: همانا خدای بر شما رحمت کند، اگر توبه کنی و رجوع کنی به اطاعت او. و برای آن عسی گفت تا اعتماد نکنند و اتکال و تقصیر نکنند در طاعت خدای، بل تا میان خوف و رجا باشند و قطع نکنند بر رحمت تا مغرانا شوند بر قبیح «۶». مفسران گفتند: عَسَى، در قرآن از خدای واجب باشد. و وجه اوّل معتمد است. «وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا، و اگر با سر گناه شوی ما با سر عقوبت شویم، بر قول عبد الله عباس. قتاده گفت: با سر معصیت شدند، خدای تعالی بر دست رسول ایشان را عقوبت کرد به قتل و اسر و جزیت و مذلت و مسکنت. «وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا، اما «۷» دوزخ را به زندان کافران کردیم [۱۲۵-] ر] من الحصر «۸» الّذی هو الحبس و الحصر احتباس البطن، و منه الحصار لأنّه «۹» يحتبس من فیها، و الحصور البخیل لحبسه «۱۰» المال و سمی الملك حصیرا لاحتجابه عن النَّاسِ، قال الشاعر:

و مقامة غلب الرقاب كأنهم «۱۱»
جنّ لدی باب الحصر قیام

ای، باب الملك، و الحصر «۱۲» الّذی هو الجمع و العدّ من هذا لأنّ فیهما «۱۳» المنع «۱۴». و حسن بصری گفت: مراد حصیر «۱۵» است که باز فگنند «۱۶»، ای فراشا و مهادا، و گفتند «۱۷»:

-
- (۱). سوره قیامه (۷۵) آیه ۲۲.
- (۲). سوره قیامه (۷۵) آیه ۲۴.
- (۳). سوره عبس (۸۰) آیات ۳۸ و ۳۹.
- (۴). اساس: تجاور، قم، آط، آج، لب: تجاود، آب، آز: یجاور، با توجه به دیوان شاعر و مآخذ معتبر تصحیح شد.
- (۵). قم، آب، آز: ذو الوجوه، آط، مل، آج، لب: ذو الوجوه.
- (۶). اساس: تقبیح، با توجه به قم، تصحیح شد، آج، لب: قیح.
- (۷). همه نسخه بدلها بجز مل: ما.
- (۸). آج، لب: الحصیر.
- (۹). اساس: لا، که با توجه به نسخه قم تصحیح شد.
- (۱۰). اساس: حبسه، که با توجه به نسخه قم، تصحیح شد.
- (۱۱). قم: کانه.
- (۱۲). اساس: الحصیر، که به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.
- (۱۳). همه نسخه بدلها + معنی.
- (۱۴). قم: الجمع.
- (۱۵). قم، آط: حصر.
- (۱۶). قم: افگنند، آط، آج، لب: باز فگنند.
- (۱۷). همه نسخه بدلها: گفت.

عرب [بساط] «۱» خود را حصیر خوانند «۲».

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ، گفت: این قرآن هدایت کند و راه نماید و لطفل باشد به طریقتی و ملتتی که آن راست تر «۳» است و مستقیم تر «۴»، وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ، و مزده «۵» دهد مؤمنان را که عمل صالح [کنند به آن که ایشان را مزدی بزرگ و ثوابی عظیم بود بر عمل صالح که] «۶» کرده باشند «۷».

وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا، و نیز خبر می دهد که:

آنان را که به قیامت ایمان ندارند ما نهاده‌ایم و بجارده «۸» برای ایشان عذابی سخت دردناک.

وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ، و دعا می کند آدمی دعای بد، یعنی نفرین. همچنان که دعای خیر کند یعنی در حال ضجارت و ملالت بر خویشتن و بر دیگران از فرزندان و اقربای خود، و اگر چه در وقت دوم پشیمان بود. و این قول عبد الله عباس است نحو قوله «۹»: اللَّهُمَّ العنه و اهلکه و دمر علیه، و اگر خدا اجابت کند بر او سخت آید. و قول دیگر آن است که: آدمی به تعجیل طلب چیزهایی کند که او را بتر باشد به گمان انتفاع، چنان که دعا کند به آن چه او را بهتر باشد، و آیت در معنی جاری مجرای آن بود که گفت: وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ «۱۰»...، وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا، و آدمی همیشه شتابزده بوده است. بعضی مفسران گفتند مراد آن است که:

در جمله کارها مستعجل است. و بعضی دگر گفتند، مراد آن است که: آدمی عجول است در دعای بد که وقت دوم بر آن پشیمان باشد. این قول مجاهد است و جماعتی مفسران. عبد الله عباس گفت: عجول است، یعنی ضجر است، صبر ندارد بر سراء و ضراء. بعضی دگر مفسران گفتند: مراد به انسان، آدم است. سلمان پارسی «۱۱» گفت:

خدای تعالی از آدم، اول سرش بیافرید که حواس بر اوست تا او می نگرید و دیگر اندامهای او می آفرید و او اعتبار می گرفت. و نماز دیگر بود، خدای تعالی پایهای او را

(۱). اساس ندارد، از قم، افزوده شد.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: خواند.

(۳). قم، آز: راست.

(۴). قم + بود.

(۵). آج، لب: مزد.

(۶). اساس، ندارد، از قم افزوده شد.

(۷). همه نسخه بدلها بجز مل: کنند.

(۸). قم، آط، آب، مل، آج، لب: بیجارده.

(۹). قم + علیه السلام.

(۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۶.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: فارسی.

ص: ۱۹۶

روح می در آفرید، یعنی حیات، او گفت: اللَّهُمَّ عَجِّلْ خَلْقِي قَبْلَ غُرُوبِ الشَّمْسِ، بار خدایا تعجیل فرمای در آفریدن من پیش از آن که آفتاب فرو شود، فذلک قوله: وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا. ضحاک گفت از عبد الله عباس: چون روح به نام آدم رسید تعجیل کرد، خواست تا برخیزد نتوانست، فذلک قوله: وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا، و حمل کردن بر عموم اولی تر باشد.

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ، گفت: ما شب و روز را دو آیت و دو علامت و دلالت کردیم بر وجود و وحدانیت ما، و بر کمال قادری و عالمی ما. فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ، بسترديم آیت شب. ابو الطفیل گفت: پسر کوآ پرسید از امیر المؤمنین - علیه السلام - از این سواد «۱» که در میان ماه است «۲»، گفت: آن آیت شب است «۳» که خدای تعالی آن را محو کرد، آن اثر محو است. عبد الله عباس گفت: خدای تعالی نور آفتاب هفتاد جزو کرد، و نور ماه همچنین و آنگه از نور ماه شست «۴» و نه جزو محو کرد و به آفتاب داد، اکنون آفتاب را صد و سی و نه جزو است از نور، و ماه را یک جزو.

وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً، و آیت روز را بینا کردیم، یعنی روشن و تابنده.

ابو عمرو بن العلاء گفت: [یعنی] «۵» یبصر بها، و هذا من باب ليله قائم و نهاره صائم.

کسائی گفت: هو من قول العرب: ابصر النهار اذا اضاء و صار بحالة يبصر بها. بعضی دگر اهل علم گفتند: هذا من باب قولهم: رجل مجرب اذا كان ذا ابل جربی و رجل معطش اذا كان ذا ابل عطاش. و قال «۶»: كقرية «۷» ذی الثلثة المعطش. و رجل مضعف «۸»، اذا كان اصحابه ضعفاء «۹»، و كذلك النهار مبصر [۱۲۵- پ] اذا كان اهله بصراء «۱۰». لِتَبْتَغُوا، آنگه غرض پیدا کرد، گفت: تا طلب کنی در این روز روشن فضل و نعمت و روزی خدای، [وَ لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السَّيِّئَاتِ وَالْحِسَابِ، و تا بدانی عدد سالها و حساب] «۱۱» وَ كُلُّ شَيْءٍ فَضَلْنَا تَفْصِيلًا، و هر چیزی را تفصیل دادیم و روشن کردیم روشن کردنی.

(۱). مل: سؤال: آج، لب: سودا.

(۲). اساس و دیگر نسخه‌ها: ماهست / ماه است.

(۳). مل: چیست.

(۴). آط، مل، آز، آج، لب: شصت.

(۵). اساس ندارد، از قم، افزوده شد.

(۶). آب، آز+ شعر.

(۷). آج، لب: کفر به.

(۸). آز: معطش.

(۹). آب، آز: ضعیفا، آج، لب: ضعفا.

(۱۰). اساس: بصیرا، به قیاس نسخه قم تصحیح شد.

(۱۱). اساس ندارد، از قم، افزوده شد.

ص: ۱۹۷

عکرمه گفت از عبد الله عباس، از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - که گفت:

خدای تعالی چون چیزها بیافرید، از نور عرش دو آفتاب بیافرید، اما آن که در سابق علم او آن بود که آفتاب خواهد بود آن چندان بود که همه دنیا از مشرق تا مغرب «۱»، و اما آنچه در سابق علم او بود که آن را «۲» نخواهد کردن تا ماه شود و محو کند نور آن آن را دون آفتاب آفرید در جرم و برای آن «۳» ما کوچک می‌بینیم آن را که مسافت بس «۴» بعید است. و اگر خدای نور ماه بر حد نور آفتاب رها کردی، مردم شب از روز نشناختندی، و مزدور ندانستی که از کی تا کی کار کند، و روزه دار ندانستی که از کی تا کی روزه دارد، و زن ندانستی که عده «۵» چند گاه دارد «۶»، و مسلمانان ندانستندی که وقت نمازشان کی باشد و وقت حجشان کی باشد، و وامدار ندانستی «۷» که حلول اجل «۸» کی باشد، و ندانستندی که وقت زرع و حصادشان کی باشد، و ندانستندی که کی بیسایند و کی طلب روزی کنند. خدای تعالی به حسن نظرش برای بندگان جبریل را بفرستاد تا بر خود سه بار بر روی ماه بمالید تا روشنای «۹» او با این مقدار آمد که می‌بینند «۱۰» تا شب از روز جدا شود «۱۱»، و ذلک قوله:

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ - الايه.

وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ، عبد الله عباس گفت: معنی آیت آن است که هر آدمی را عمل و کردارش در گردن او کنند «۱۲» تا از او جدا نباشد «۱۳». بعضی دگر گفتند: آنچه تقدیر کرده‌اند او را و بر او، طائره، ای ماله و علیه. مقاتل و

کلبی گفتند: طائره، ای خیره و شره، نیک و بدش با او باشد، از او مفارقت نکند «۱۴» تا حساب او برآوردن. حسن گفت: یمنه و شؤمه، خجستگی و ناخجستگی او، آنگه گفت:

یا بن آدم! تو را نامه‌ای هست افلاخته «۱۵» و دو فریشته «۱۶» موکل یکی بر دست راست و

(۱). قم، آط: به مغرب.

(۲). همه نسخه بدلها + محو.

(۳). مل: برا آن.

(۴). همه نسخه بدلها: سخت.

(۵). همه نسخه بدلها: عدت.

(۶). مل: تا چه وقت باید داشتن.

(۷). مل: نداند.

(۸). همه نسخه بدلها + او.

(۹). آط، آز، آج، لب: روشنایی، مل: رو سیاهی.

(۱۰). آج، لب: می بیند.

(۱۱). قم، مل: شد، آط، آب، آز، آج، لب: باشد.

(۱۲). مل: افگنند.

(۱۳). آط، آز، آج، لب: نشود و.

(۱۴). قم، مل: نکنند.

(۱۵). آط، آب، آز، آج، لب: بر افراخته.

(۱۶) مل + مقرب.

یکی بر دست چپ، چون فعلی بکنی بر تو نویسد و در گردن تو فگنند. مجاهد گفت طایره «۱»، عمله و رزقه، مراد عمل و روزی مرد است، و گفت: هیچ کس از مادر نزاید و آلا بر گردن او ورقی «۲» باشد بر او «۳» نوشته «۴» که او شقی است یا سعید. اهل معانی گفتند: مراد به طائر، آن حکم است که بر او کند «۵». از سعادت و شقاوت به حسب استحقاق او، و از آن به طائر عبارت کرد بر عادت «۶»، من سوانح الطَّيْرِ و بوارحها.

ابو عبیده و قتیبی گفتند: مراد حظّ اوست از خیر و شر، من «۷» قولهم: طارسه‌م فلان بکذا و جری له الطَّایر بکذا. در شاذ حسن و مجاهد و ابو رجا، خواندند: طیره، بی الف و تخصیص گردن برای آن کرد که آن جای علامت و داغ بود، و جای قلاده «۸» طوق بود. و گفتند: جای بر آن که «۹» عرب به او کنایت کنند از ذمّت و جوب، نبینی که گویند: مرا بر گردن او وامی است و در گردن او عهدی و سوگندی است. و کذا:

فَكُ رَقَبَةً «۱۰» و عتق رقبة. وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يحيى بن وثاب خواند: يخرج به «یا» ی اضافت الى الله تعالى، یعنی خدای بیرون آرد، و نخرج بر قرأت عامه قراء به نون ما بیرون آریم حملا علی قوله: أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ. و یعقوب خواند و در شاذ حسن و مجاهد و ابن محیصن «۱۱» يخرج به «یا» مفتوح و ضمّ «را» علی الفعل الثلاثی علی تقدیر: و يخرج الطَّائر له يوم القيامة فیصير كتابا. و ابو جعفر خواند يخرج به ضمّ «یا» و فتح «را»، علی الفعل المجهول التَّقدير و يخرج الطَّائر له يوم القيامة كِتَابًا، نصباً علی الحال، يَلْقَاهُ مَنْشُورًا، که آدمی آن نامه را افلاخته «۱۲» بیند و ابن عامر و ابو جعفر خواندند: یلقاه به ضم «یا» و تشدید قاف یعنی، یلقى الانسان ذلك الكتاب منشورا. چنان که مفعول اول که «۱۳» فعل با او مسند است مقدّر باشد و ها ضمیر کتاب باشد و محل او نصب بود علی المفعول الثانی. ابو السوار العدویّ این [۱۲۶- ر] آیت بخواند و گفت: نشرتان و طیّه «۱۴»، سه حال «۱۵» است. گفت: نامه تو را در دو حال

(۱). آب، آز+ای.

(۲). مل: برقی.

(۳). همه نسخه بدلها: بر آن جا.

(۴). قم: نیشته.

(۵). همه نسخه بدلها: کنند.

(۶). همه نسخه بدلها+ عرب.

(۷). آج، لب: و.

(۸). همه نسخه بدلها + و.

(۹). همه نسخه بدلها: برای آن که.

(۱۰). سوره بلد (۹۰) آیه ۱۳.

(۱۱). قم، آط: محیص، آج، لب: مختص.

(۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: افراخته.

(۱۳). قم، مل + اول.

(۱۴). آط، آج، لب + گفت.

(۱۵). قم: حالت.

ص: ۱۹۹

افلاخته «۱» باشد و در یک حال پیخته «۲»، تا زنده‌ای نامه تو افلاخته «۳» است. هر چه خواهی املا می‌کن، «۴» چون بمیری نامه‌یت «۵» در پیچند. باز چون به قیامت تو را زنده کنند باز نامه‌ت «۶» بر افلاچند «۷».

اَقْرَأْ كِتَابَكَ، مضموری هست در آیت و هو قوله یقال «۸» له گویند او را «۹»: از آن جایها است که گفتیم که، اضمار قول کنند لدلالة الکلام علیه. خداوند نامه را گویند: بر خوان نامه‌یت «۱۰». قتاده گفت: فردای قیامت آن کس نیز که خواننده نباشد نامه او خود خواند «۱۱»، كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا، بس است نفس تو بر تو محاسب تو، یعنی، تو خود حساب خود کن «۱۲». حسن بصری گفت: عدل کرده باشد آن که ترا به محاسب تو کند و حساب تو با تو افکند «۱۳».

مَنْ اِهْتَدَىٰ فَاِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ، هر که «۱۴» اجتهاد کند و نظر و ره راست یابد برای خود کند یعنی ثواب آن او «۱۵» را باشد وَمَنْ ضَلَّ، و هر که «۱۶» گمراه شود به ترک نظر و طلب علم بر خود گمراه شود وبال آن «۱۷» بر او باشد وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرَىٰ، و هیچ برگیرنده «۱۸» بار دیگری برنگیرد. یعنی به گناه «۱۹» گناهکاری، دیگری را عقوبت «۲۰» نکنند و بیان کردیم که اصل وزر ثقل و گرانی باشد. وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ، «۲۱» و ما عذاب نکنیم هیچ امت را تا پیغامبری به ایشان نفرستیم که عذار و انذار کند و تنبیه کند ایشان را اقامت حجت و قطع عذر را تا حجت ما بلیغ باشد بر مکلفان.

قوله تعالی:

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۶ تا ۳۹]

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا (١٦) وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (١٧) مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا (١٨) وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا (١٩) كَلَّا نُمَدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (٢٠)

أَنْظُرْ كَيْفَ فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا (٢١) لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقَعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا (٢٢) وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (٢٣) وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلَّةِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (٢٤) رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا (٢٥)

وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا (٢٦) إِنْ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا (٢٧) وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا (٢٨) وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا (٢٩) إِنْ رَبُّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (٣٠)

وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِبَائِكُمْ إِنْ قَتَلْتَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيرًا (٣١) وَ لَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا (٣٢) وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا (٣٣) وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنْ الْعَهْدُ كَانَ مَسْئُولًا (٣٤) وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقَيْسَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا (٣٥)

وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (٣٦) وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (٣٧) كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (٣٨) ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا (٣٩)

[ترجمه]

(١٧ / ٣٩ - ١٦)

(١). آط، آب، آز، آج، لب: بر افراخته، لب: بر افروخته.

(٢). آط، آب، آز، آج، لب: نور دیده.

(٣). همه نسخه بدلهای بجز قم: افراخته.

(٤). آز، آج، لب+ که.

(۱۰-۵). همه نسخه بدلها بجز قم: نامهات.

(۶). همه نسخه بدلها: نامهات.

(۷). قم: بر افلاخند، آط، آب، آج، لب: باز وا کنند، آز: بارو کنند.

(۸). همه نسخه بدلها: فیقال.

(۹). قم + این.

(۱۱). قم، آط، آب، مل، آز: خود او خواند، آج، لب: خود را خواند.

(۱۲). همه نسخه بدلها: بکن.

(۱۳). همه نسخه بدلها: فکند.

(۱۴). مل: هر چه.

(۱۵). لب: ندارد.

(۱۶). لب: ورکه.

(۱۷). همه نسخه بدلها: عقاب و وبال.

(۱۸). آب، آج، لب: برگزیده.

(۱۹). مل، آج، لب: ندارد.

(۲۰). آج، لب: عقوبت و وبال آن.

(۲۱). قم: **حَتَّى نَبَعَثَ رَسُولًا** علاوه دارد.

ص: ۲۰۰

چون خواهیم که هلاک کنیم شهری را، بفرماییم منعمان آن جای را فاسق شوی «۱» در آن جا «۲» واجب شود بر ایشان گفتار، هلاک بر آریم «۳» ایشان را «۴» هلاک بر آوردن «۵».

و بس که هلاک کردیم از جماعات «۶» از پس نوح و بس باد «۷» خدای توبه گناههای «۸» بندگانش آگاه «۹» و بینا.
هرکه «۱۰» خواهد دنیا زود کنیم برای او در آن جا آنچه خواهیم آن را که خواهیم پس کنیم برای او دوزخ ملازم بود با آن نکوهیده و رانده.
و هر کس که خواهد آخرت «۱۱» و سعی کند برای آن سعیش و او مؤمن بود ایشان را سعی و عملشان به موقع شکر باشد.
همه را مدد دهیم اینان را و ایشان را از عطای «۱۲» خدایت و نبوده است عطای «۱۳» خدای تو باز داشته.
بنگر که چگونه تفضیل دادیم بهری را «۱۴» بر بهری و آخرت مهتر است به پایها «۱۵» و بزرگتر به فضل.
مکن «۱۶» با خدای خدای دیگر که بنشیننی «۱۷» نکوهیده رها کرده.

(۱). قم، آط، مل، آز، آج: شوند. آب و لب: شدند.

(۲). قم: پس.

(۳). مل: گردانیم.

(۴). قم: آن را. آج، لب: از ایشان.

(۵). قم، آط، آب، آج، لب: بر آوردنی.

(۶). قم، آط، آب، آج، لب: قرنها. مل: گروه.

(۷). قم، آب، آج، لب: است. مل: کفایت است. آط: بسند.

(۸). آط، آب، مل، آج، لب: گناه.

(۹). قم، آب، مل: دانا.

(۱۰). قم + بود.

(۱۱). قم: سرای باز پسین.

(۱۲). آط، آب، مل، آج: دهش.

(۱۳). مل: دهش.

(۱۴). قم + از ایشان.

(۱۵). پایها/ پایه‌ها.

(۱۶). آط، آب، آج، لب: مگیر.

(۱۷). مل: بنشینید.

ص: ۲۰۱

بفرمود خدای تو که: نپرستی الا او را و به پدر و مادر نکوی کنی «۱»، اگر برسند بنزدیک تو به پیری یکی از ایشان یا هر دو، مگو ایشان را افّ و باز مزن «۲» ایشان را و بگو ایشان را گفتاری کریم.

فرو نه برای ایشان بال مذلتّ از بخشایش و بگو بار خدایا رحمت کن بر ایشان چنان که بیوریدند «۳» مرا کوچک «۴».

خدای شما داناتر است به «۵» آنچه در نفس شماست اگر باشی صالح «۶» او توبه کاران را آمرزنده است.

و بده خویشاوند «۷» را حقش «۸» و درویش را و رهگذری «۹» را و اسراف مکن اسراف کردنی.

[۱۲۶-پ]

که اسراف کنندگان باشند برادران دیوان و بوده است دیو خدایش را کافر.

و اگر بگردی از ایشان طلب رحمتی از خدای تو و امید داری «۱۰» آن را بگو ایشان را گفتاری نیکو.

و مکن دستت «۱۱» بسته با گردنت و مگستر آن را همه گسترده «۱۲»، [پس] «۱۳» بنشینی نکوهیده «۱۴» و حسرت زده.

(۱). مل، آج، لب: نیکوی کنید.

(۲). مل: باز مران.

(۳). قم: پروردند، آط، آب، آج، لب: بیوردند.

(۴). آط، آب، خرد، آج، لب: خورد، مل: کوچکی.

(۵). قم: بدانچه، مل: بر آنچه.

(۶). قم: نیکان.

(۷). همه نسخه بدلها: خویشاوندان.

(۸). قم، آط، آب، آج، لب: حقّ او.

(۹). مل: راهگذریان.

(۱۰). آج، لب: امیدوارید.

(۱۱). قم، آب: دستت را.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز مل: گستردن.

(۱۳). اساس ندارد، از قم، افزوده شد.

(۱۴). آط، آب، آج، لب: ملامت زده.

ص: ۲۰۲

خدای «۱» تو بگسترد «۲» روزی آن را که خواهد و تنک کند که او به بندگانش آگاه است و بینا.

مکشی فرزندانان را ترس «۳» درویشی را ما روزی دهیم ایشان را و شما را که کشتن ایشان خطای بزرگ است.

و مگردی گرد «۴» زنا که آن زشت بوده است و بد راه است.

و مکشی آن نفس «۵» را که به حرام کرد خدای مگر بحق، و هر که را بکشند به ستم، ما کردیم ولیّ او را دستی، اسراف نکنند در کشتن که آن باشید یاری کرده.

مگردی گرد مال یتیم الّا به آنچه نکوتر باشد تا برسد به حدّ بلوغ، وفا کنی به عهد که عهد از «۶» آن پیرسند.

تمام بدهی پیمودن «۷»، چون پیمایی «۸» و برسنجی «۹» به ترازو «۱۰» راست آن بهتر بود و نیکوتر به تأویل.

به دنبال آن مرو «۱۱» که نباشد تو را به آن علمی که گوش و چشم و دل این همه را از او «۱۲» بپرسند.

(۱). قم، مل: بدرستی که خدای.

(۲). قم، آج، لب: بگستراند.

(۳). مل: از ترس، آط، آج، لب: ترسیدن.

(۴). مل: و نزدیکی نکنید به زنا.

(۵). قم: تن.

(۶). قم: که عهد بود که از.

(۷). قم: پیمانہ.

(۸). آط، آب، آج، لب: پیماید، مل: پیمانہ.

(۹). مل، آج، لب: برسنجید.

(۱۰). آج، لب: ترازوی.

(۱۱). قم + آنچه را.

(۱۲). قم: بود از او که.

ص: ۲۰۳

و مرو در زمین به نشاط که تو بندری زمین را و نرسی بر کوهها به درازی.

این همه را بدیش «۱» بنزدیک خدایت ناخواست «۲» باشد.

این از آن است که وحی کرد به تو خدایت از حکمت «۳» و مکن با خدای، خدای دگر که پس در اندازند تو را در دوزخ و سرزنش کرده و رانده.

قوله - تبارک و تعالی و إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا - الایه. بدان که: ظاهر این آیت به آن ماند که خدای تعالی می‌گوید: چون ما خواهیم که شهری هلاک کنیم، بفرماییم مترفان و منعمان آن شهر را تا فاسق شوند «۴» در آن جا «۵»، عذاب بر ایشان واجب شود و ما ایشان را هلاک «۶» بر آریم. و اگر چنین باشد، خدای تعالی امر به فسق کرده باشد، و نشاید که خدای تعالی امر به فسق کند. گوییم: از این چند جواب است. یکی آن که: مأمور به از کلام محذوف است، و تقدیر آن است که: امرناهم بالطاعة ففسقوا فیها، ما ایشان را طاعت فرماییم ایشان نافرمانی کنند. و واجب نبود که برای آن که ذکر فسق عقیب امر باشد که او مأمور به باشد، نبینی که گویند:

امرته فعصى و دعوته فابی. [امرته بالطاعة فعصى و دعوته الی الرشد فابی] «۷»، و اهلاک، به مجرد خود نه حسن باشد و نه قبیح، بل اگر واقع بود بر وجهی که ظلم باشد قبیح باشد، و اگر بر وجه استحقاق یا امتحان بود، حسن باشد و اراده خدای تعالی تعلق ندارد الا باهلاکی مستحق نیکو.

اگر گویند: چه فایده است در تعلیق اهلاک «۸» به امر «۹» و گفتن: اذا اردنا امرنا، و امر، او، ارادت «۱۰» را حسن بنکند اگر قبیح باشد و این ارادت یا تعلق دارد با هلاکی مستحق یا نا مستحق. اگر مستحق بود به معاصی متقدم نه به این فسق که در آیت ذکر کرده است فایدتی نباشد تعلق «۱۱» او را به امر، و اگر تعلق دارد با هلاکی که مستحق

(۱). آط، آج، لب: بد است.

(۲). آب: ناخواسته.

(۳). آط، آب، آج، لب: از سخن درست.

(۴). آج، لب: فسق کنند.

(۵). قم + تا.

(۶). مل: دمار از ایشان.

(۷). اساس ندارد، از قم، افزوده شد.

(۸). قم: اهلاکش.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: به اوّل.

(۱۰). قم، آط، مل: امر و ارادت.

(۱۱). همه نسخه بدلها: تعلیق.

ص: ۲۰۴

باشد به این فسق که در آیت هست، این آن است که از آن می‌گریزی شما، برای آن مؤدی است با آن که خدای تعالی [۱۲۷-
ر] مرید بود اهلک نا مستحق را و جواب از این آن است که گوئیم: این ارادت تعلق ندارد الا باهلاکی مستحق به معاصی
متقدم و آنچه وجه حسن تعلیق این ارادت است به امر مذکور در آیت فی قوله: **إِذَا أَرَدْنَا ...** امرنا، آن است که در تکرار امر به
طاعت اعدار و انذار است و تنبیه و اقامت حجّت بر فاسقان تا چون عصیان کنند پس از تکرار امر مستحقّ و عید و اهلک
باشند، فکانه تعالی، قال: **وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً**، بما استحقّوا من الهلاک بما فعلوه من الکفر و العصیان امرناهم مرّة بعد
اخری و کررنا علیهم الامر اعدارا لهم و انذارا و ایجابا للحجّة علیهم. و جواب دوم در تاویل آیت آن است که:

أَمْرًا مُتْرَفِيهَا از صفت قریه باشد، و جواب «اذا» نبود، فکانه قال: **إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً**، من صفتها انا **أَمْرًا مُتْرَفِيهَا** بالاطاعة
فَفَسَقُوا فِيهَا و بر این جواب، «اذا»، را جوابی نبود ظاهر در آیت، برای آن که در کلام دلالت است بر حذف او، و نظیر این
آیت فی حذف جواب «اذا» قوله: **حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ**
«۱»- الایات. و جوابی نیست «اذا»، را در طول این کلام برای آن که او مستغنی است «۲»، و مثله قول الهذلی:

شَلَّا كَمَا تَطْرُدُ «۳» الْجَمَّالَةَ الشَّرْدَا

حَتَّى إِذَا سَلَكَوْهُمْ فِي قَتَائِدَةٍ

و جواب «اذا»، نیامد در این کلام برای آن که بیت آخر قصیده است. و وجه سهام «۴» در جواب آیت آن است که ذکر ارادت
در آیت مجاز و اتّساع است و این عبارت باشد از آن که معلوم بود از حال قوم و مآل کار ایشان. و تفسیر «۵» آیت چنین
باشد که: چون ما شهری را هلاک خواهیم کردن، و مثله قوله: **جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ ...** «۶»، دیواری که بخواست افتادن. و
مثله: اذا اراد التاجر ان يفتقر اتته «۷» النوائب من كل وجه «۸». چون بازرگان «۹» زیان خواهد کردن، و این آن ارادت است
که آن را بر «کاد» تفسیر می‌کنند، یعنی إذا کدنا ان نهلك قریة، و معنی آن که: اذا قرب

(۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۷۳.

(۲). همه نسخه بدلها: از او مستغنی‌اند.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: یطرد.

(۴). همه نسخه بدلها بجز مل: سیم، مل: سیوم.

(۵). مل + این.

(۶). سوره کھف (۱۸) آیه ۷۷.

(۷). قم: اتیه.

(۸). آج، لب: وجهه.

(۹). قم: بازارگان.

ص: ۲۰۵

هلاک اهل قریة، جدّنا علیهم الامر و کرّناه ففسقوا فیها فحقّ علیها العذاب. و وجه چهارم آن که: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و تلخیص و تقدیر او آن که: اذا امرنا مترفی قریة بالطّاعة ففسقوا فیها فحقّ علیها القول اردنا، یعنی چون اهل شهری را بفرماییم تا طاعت کنند، ایشان به بدل آن فسق و عصیان کنند تا عذاب بر ایشان واجب شود، ما خواهیم تا ایشان را هلاک کنیم، پس هلاک برآریم ایشان را.

یعقوب خواند و در شاذّ حسن و قتاده و ابو حیوه: آمرنا بالمدّ «۱» ای اکثرنا من قولهم امر القوم یأمرون امرا اذا کثروا و امرتهم، ای اکثرتهم، و قال لبید «۲»:

کلّ بنی حرّة مصیرهم قلّ و ان اکثروا من العدد

ان یغبطوا یهبطوا و ان أمروا یوما یصیروا للهلك و الفند «۳»

و ابو رجاء العطاردیّ و ابو عثمان النّهدیّ و ابو العالیه و الرّبیع و مجاهد، خواندند: امرنا، به تشدید «میم» ای سلّطناهم و جعلناهم امراء، و این هر دو قراءت برای آن اختیار کردند که گفتند: امر و تکلیف عام است همه مکلفان [را] «۴»، اختصاص ندارد به مترفان دون درویشان، و دگر فرارا من ذلك السّؤال. و اما

قول الرسول «۵» - علیه السّلام: خیر المال سکّة مأبورة و مهرة مأمورة،

دلیل نکند بر آن که امر متعدی باشد، بل مراد مأموره، مؤمره، امر است «۶»، من آمرته «۷» اذا اکثرته، و لکن برای ازدواج مأموره را با مأموره کرد و مراد بسیار نسبی است و مأموره درخت خرما پیراسته برافکنده باشد، یعنی پیوند کرده، و المترف، المنعم، المبقی فی الملک آن باشد که او را در میان مال و ملک و نعمت رها کنند. فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ، [۱۲۷-پ] ای. و جب علیها العذاب. فدمرناها، ای اهلکناها من الدمار «۸»، و هو الهلاک.

زهری گفت: یک روز رسول - علیه السلام - در نزدیک زینب شد و گفت:

لا اله الا الله ويل للعرب من شرّ قد اقترب

، و ای عرب «۹» از شرّی که نزدیک رسید، آنگه گفت: از سدّ یا جوج، امروز آن مقدار گشاده شد و انگشت سبّابه حلقه کرد بر انگشت ابهام. زینب گفت: یا رسول الله ما هلاک شویم و در میان ما صالحان

(۱). قم: بکزی.

(۲). آب، آز+ شعر.

(۳). اساس: و الفساد، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.

(۴). اساس ندارد، از قم افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: النبی.

(۶). همه نسخه بدلها: مؤمره است.

(۷). اساس: امراته، که با توجه به نسخه قم، تصحیح شد.

(۸). اساس: الذیّار، که با توجه به نسخه قم، تصحیح شد.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: بر عرب.

ص: ۲۰۶

باشند؟ گفت: بلی! چون فساد بسیار شود.

قوله: **وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ**، حق تعالی گفت: بس که هلاک کردیم از قرن‌ها و جماعات کفار که پیغامبران ما را تکذیب کردند از پس نوح - علیه السلام. و مورد آیت تهدید و وعید است کفار مکه را. **وَ كَفَىٰ بَرَبِكُمْ**، و بس است، خدای تعالی به گناه بندگان دانا و بینا، و معنی تهدید و وعید است.

قرون، جمع قرن باشد. خلاف کرده‌اند در معنی قرن. عبد الله ابی «۱» اوفی گفت:

صد «۲» سال باشد، آنگه گفت: رسول را در اوّل «۳» قرن فرستادند، و آخر قرن یزید بن معاویه بود. محمد بن القاسم روایت کرد «۴» از عبد الله «۵» بن بشر المازنی که گفت:

رسول - علیه السلام - دست بر سر من نهاد و گفت: این غلام قرنی بماند، گفتند: یا رسول الله! قرن «۶» چند باشد؟ گفت: صد سال. محمد بن القاسم «۷» گفت: ما سال او می‌شمردیم تا به صد رسید، آنگه بمرد. کلبی گفت: هشتاد سال باشد. ابن سیرین گفت: چهل سال باشد.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ، یعنی الدار العاجلة، گفت: هر که او این سرای معجل خواهد، یعنی دنیا، **عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ**، تعجیل کنیم برای او آنچه خواهیم آن را که خواهیم بر وفق مصلحت، یعنی، چندان که مفسدت نباشد، چه اگر کسی در دنیا تمنای مال و ملک کند و ما دانیم که صلاح او نیست، ندهیم او را آنچه او خواهد، آن دهیم که «۸» خواهیم به مقدار آن که ما خواهیم [آن را که ما خواهیم] «۹» یعنی «۱۰» بنزدیک ما بس محل ندارد. اگر بعضی کافران را مراد و آرزوی ایشان بدهیم نه کرامت ایشان باشد که پس از آن عاقبتی ذمیم باشد، چه اگر برای کرامت ایشان بودی چونان «۱۱» بودی «۱۲» که رسول - علیه السلام - گفت:

لو كانت الدنيا تترن عند الله جناح بعوضة ما سقى كافرا منها شربة ماء،

و مثله: قوله - عزّ و جلّ:

(۱). همه نسخه بدلها: عبد الله بن ابی اوفی.

(۲). همه نسخه بدلها: صد و بیست.

(۳). همه نسخه بدلها بجز مل + آن.

(۴). همه نسخه بدلها: کند.

(۵). آج، لب: عبد الله عباس.

(۶). قم، آز، آج، لب: قرنی.

(۷). مل: محمد بن ابی القاسم.

(۸). همه نسخه بدلها + ما.

(۹). اساس ندارد، از قم، افزوده شد.

(۱۰). همه نسخه بدلها + دنیا.

(۱۱). همه نسخه بدلها: چنان.

(۱۲). قم: نبود.

ص: ۲۰۷

وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ «۱».

ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ، آنکه دوزخ «۲» به جای «۳» و بازگشت نصیب او کنیم.

يَصْلَاهَا، تا ملازم شود با آن، مَذْمُومًا، نکوهیده، مَذْحُورًا، رانده و خوار کرده، يقال:

ذمته و ذأمته و ذمته فهو مذموم و مذموم و مذموم، و الدَّحْر، اللَعْن «۴» و الطَّرْد و التَّبْعِيد، ایشان را از رحمت خدا دور کردیم «۵». و نصب هر دو بر حال باشد از فاعل.

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ، و هر که او آخرت خواهد و سرای باز پسین. وَ سَعَى لَهَا سَعْيَهَا، و سعی آن سرای کند از ایمان و عمل صالح، فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا، سعی ایشان مشكور باشد و عمل مقبول «۶» و به موقع جزا و ثواب افتاده. قتاده گفت: ایشان را به محلّ مشكور فرود آرند «۷» در حسن جزا، و ذکر شکر مجاز است، چنان که ذکر قرض مجاز است، فی قوله: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا ... «۸»، و روا بود که شکر، به معنی حمد باشد تا محمول بود بر حقیقت، یعنی سعیشان محمود و مرضی باشد.

قوله: كُلًّا نُمِدُّ نَصَبَ كُلًّا بِرُئْمِدٍ «۹» است مفعول به، همه را مدد دهیم هَوْلَاءِ وَ هَوْلَاءِ، اینان را و ایشان را، یعنی مریدان «۱۰» دنیا را و مریدان «۱۱» آخرت را از عطای ما، یعنی هر کس را آنچه خواهد بدهیم به حسب مصلحت، و مِنْ تَبْيِينِ راست. وَ مَا كَانَ عَطَاءَ رَبِّكَ مَحْظُورًا، «ما»، نفی است و عطای خدای تو ممنوع نباشد، یعنی روزی او از کافر و مؤمن و برّ و فاجر، و قوله: هَوْلَاءِ وَ هَوْلَاءِ بدل کل است و محلّ او نصب است علی البدل.

أَنْظُرُ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ، آنکه گفت: بنگر [که چگونه تفضیل دادیم بهری را بر بهری در روزی و عطای دنیا و لِلْآخِرَةِ، و «لام»، جواب قسمی محذوف است و آخرت بزرگ‌تر است به درجات و پایها و نصب او بر تمیز است، وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا یعنی علی الدنیا، و تفضیل او بر دنیا بیشتر است از آن که علم شما به

(۱). سوره شوری (۴۲) آیه ۲۰.

(۲). همه نسخه بدلها + را.

(۳). آب، آز، جای، مل: مقام.

(۴). قم: و اللعن.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: خود دور کنیم.

(۶). مل: مقبوله.

(۷-۸). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۵.

(۹). قم: تمیز.

(۱۰-۱۱). قم، مل: فرزندان.

ص: ۲۰۸

آن محیط شود] «۱» و نصب او «۲» بر تمییز است.

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، با خدای، خدای «۳» دیگر مدار، یعنی با او هم‌تا و انباز «۴» مگیر. فَتَقَعُدْ، که پس بنشین، مذموم «۵»، نکوهیده. مخذول «۶»، رها کرده از نصرت. و نصب تقعد، بر جواب نهی است به «فا». و نصب این هر دو اسم بر حال است از فاعل. این خطاب با رسول است - علیه السلام - و مراد امت، و مراد نه قعود است که خلاف قیام باشد، بل مراد صیروت است، یعنی چنین شوی.

وَقَضَىٰ رَبُّكَ، گفتند: قَضَىٰ در آیت به معنی امر است، یعنی، خدای فرمود که: جز او را نپرستی، و این قول عبد الله عباس است و حسن و قتاده. زکریا بن سلام گفت: مردی بنزدیک حسن بصری آمد، گفت: یا حسن! زن را سه طلاق دادم، گفت: در خدای عاصی شدی و زن جدا شد از تو. مرد گفت: خدای بر من قضا کرد.

حسن گفت: ما قَضَى اللَّهُ عَلَيْكَ، خدای تو بر تو این قضا نکرد، انما قضای خدا بر بندگانش آن است که گفت: وَ قَضَى رَبُّكَ
أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ - الایه.

مجاهد و ابن زید گفتند: معنی آن است که: اوصی ربِّک، خدای وصیت کرد.

و دلیل این تأویل قراءت علی «۷» و عبد الله مسعود «۸» و ابی است که ایشان خواندند: و وصی. و ضحاک گفت: قراءت و
وصی است، خلل از نویسنده افتاد که «واو» در «صاد» بست تا به «قضی» بخوانند، و این شاذ است. و قراءت عامه قراء «و
قضی» است. ربیع بن انس گفت: اوجب ربِّک اَلَّا تَعْبُدُوا، «ان» مع الفعل در محلّ نصب است، [۱۲۸- ر] علی آنه مفعول به، ای
نفی عبادة غیر الله. و «ایاک» را فعل در او عمل نکند، اَلَّا که مؤخّر باشد از مفعول جز که فاصله‌ای باشد میان فعل و مفعول
[به] «۹» اَلَّا. يقول العرب: اِیَّاک عنیت و اِیَّاک دعوت و ما عنیت اَلَّا اِیَّاک و ما دعوت اَلَّا اِیَّاه «۱۰». وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا، و آن
که با مادر و پدر نیکوی کنی، و نصب او بر اضممار فعلی بود، و التّقدیر: و ان تحسنوا بالوالدین احسانا، و روا بود که عطف بود
علی

(۱). اساس ناخواناست، از قم، افزوده شد.

(۲). قم + هم.

(۳). آط: خدایی.

(۴). آط: هنباز.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: مذموما، قم: مذموم و.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: مخذولا.

(۷). آب، آز + علیه السّلام.

(۸). قم: است و ابی.

(۹). ساس: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۱۰). همه نسخه بدلهای، بجز قم: اِیَّاک.

محلّ آن مع الفعل، ای نفی عبادۀ غیر اللّٰه و احسانا بالوالدین اَمَّا یبلغان «۱»: و التّقدیر: ان ما «۲»، ان، حرف شرط است و «ما» زیادت. حمزه و کسائی و خلف خواندند: یبلغان به «الف» تننیه و کسر «نون»، و باقی قرأء خواندند: یبلغن، بر وحدان بی «الف» به «نون» تأکید مشدّد. بر این قراءت أَحَدُهُمَا، مرفوع است بر فاعلیّت. و بر قراءت اوّل بدل باشد از الف تننیه، و مثله قوله: وَ أَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا ... «۳»، و آن «۴» بدل بعض باشد از کلّ برای آن که یبلغان تننیه بود، و احدهما، یکی و یکی از دو بعضی باشد، و مثاله قولهم: جاءنی القوم اشرافهم. و روا بود که مرفوع باشد احدهما به فعلی محذوف که یبلغان بر او دلیل کند، و التّقدیر: یبلغ احدهما او کلاهما، و شاید که مرفوع بود علی السّؤال و الجواب، کانه لَمَّا قال اَمَّا یبلغان عندک الکبر فسأل «۵» سائل و قال «۶» من ذلک قال احدهما او کلاهما و علی هذا یحمل، ایضا قوله: ... وَ أَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا ... «۷»، و مراد به «کبر» شیخوخت «۸» است، گفت: اگر مادر و پدرت یا یکی از ایشان به پیری رسند و تو بر جای باشی و ایشان پیش تو و بنزدیک تو پیر شوند، فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍ، ایشان را افّ مگو «۹». و ابن کثیر و ابن عامر و یعقوب خواندند: افّ به فتح «فا» بی تنوین، و اهل مدینه و حفص خواندند: افّ به کسر «فا» با «۱۰» تنوین، و باقی قرأء به کسر «فا» بی تنوین افّ. و در سورت الاحقاف هم چونین «۱۱» خلاف بر این گونه است. و در «افّ»، هفت لغت است: افّ «و افّ» «۱۲» و «افّ» «۱۳» و «أفا» «۱۴» و «أفّ» «۱۵» و «أفی» با ماله «۱۶». و ابن الانباری لغتی دیگر در «۱۷» افزود و آن «اف» است به سکون، «فا»، و اصل این کلمت آن است که در جای مصدر استعمال کنند، یقال: أفا له و تفا «۱۸» و أفة و تفة، ای دفرا و تننا، چون به اسم

(۱). کذا در اساس و قم، دیگر نسخه بدلهای: یبلغنّ.

(۲). آب، آز، اَمَّا.

(۳-۷). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۳.

(۴). قم: ان، بقیه نسخه بدلهای: این.

(۵). آج، لب: فیقال.

(۶). آج، لب: قائل.

(۸). مل: شیخوخیه، آز: شیخوخه.

(۹). قم، اط، آب، آز: مگوی.

(۱۰). اط، آب، آز، آج: و.

(۱۱). همه نسخه بدلهای: همچین.

(۱۲). آ، آب: افّ.

(۱۳). آب، آز: اف، مل، آج: افّا.

(۱۴). آب، آز: افّ، مل: افّ.

(۱۵). آب، آفا، مل، لب: افّ.

(۱۶). قم: امالت.

(۱۷). آب، آز: در او.

(۱۸). آط، آب، آز، آج، لب: افّة له.

ص: ۲۱۰

فعل کردند، بنا کردند بر فتح، نحو قولهم: سرعان و شتان و روید. این حجّت ابن کثیر است و موافقان او، و آن که به تنوین خواند، گفت: تنوین برای تنکیر است کرویدا و صه و مه، و آنان که «افّ» خواندند به کسر بی تنوین، گفتند: اسمی است مبنی معرفّ، کصه «۱» و غاق «۲»، و موضع او موضع جمله است، جمله فعلی. و افّ، به کسر، بی تنوین بیشتر است و معروفتر، معنی او در اصل لغت و سَخ الاذن باشد، چرک گوش و تف و سَخ الاظفار باشد، چرک ناخن و در جای تبرّم و تضجّر استعمال کنند. مقاتل گفت: کلامی غلیظ ردی باشد. ابو عبید گفت: اف و تف، و سَخ انگشتان باشد، و گفته‌اند: افّ، عرق مغابن باشد و تف و سَخ انگشتان.

و رضا- علیه السّلام- روایت کرد از پدرش کاظم- علیه السّلام- از صادق- علیه السّلام- که او گفت: اگر خدای تعالی دانستی که در مکروهات کلمتی هست خوارتر و اندک‌تر از اف، مکلفان را از آن نهی کردی. اگر گویند ظاهر آیت دلیل «۳» آن می‌کند که پیش از آن که ایشان به کبر و پیری رسند ایشان را اف گفتن روا باشد.

برای آن که مشروط است به این شرط. گوئیم: همچونین باشد اگر دلیل الخطاب درست بود، چون دلیل الخطاب درست نیست، این لازم نباشد مگر آنان را که به دلیل الخطاب گویند. و اگر گویند: ظاهر آیت دلیل آن می‌کند که ما را نهی کرده‌اند از این کلمت و ما سوی ذلک دلیلی نیست بر آن که منهی است، گوئیم آنچه جز این کلمات است [۱۲۸-پ] که رنج آن بیشتر از گفتن اف باشد، نهی آن بفحوی الخطاب دانند، برای آن که عقلا بضرورت دانند که چون ایشان را عن ادنی المکاره نهی کنند در ضمن آن نهی باشد از آنچه از آن بیشتر باشد و این معنی از عرف بضرورت داند آن کس که او تعارف «۴» شناسد. اگر گویند: چون بر این جمله است که شما گفتی چرا قید زد این معنی را به حال کبر، گوئیم: برای آن تخصیص کرد حالت «۵» کبر را که آن حالت ضعف باشد و مساس حاجت به خدمتکار و مراعی، و برای این در مثل آورده‌اند که: فلان ابرّ من النّسر، برای آن که کرکس چون پیر شود

(۱). اساس: کقصه، که با توجه به نسخه قم تصحیح شد.

(۲). آج، لب: عاف.

(۳). آط، آب، آز، آج، لب: دلالت.

(۴). مل: تفاوت.

(۵). قم، آب، آز: حال.

ص: ۲۱۱

و او را نهوضی نباشد بچگان او او را زقه کنند بمانند آن که مادر و پدر ایشان را زقه کرده باشند، و مثله قوله: **تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهَلًا ... «۱»** سخن در گاهواره «۲» عجب است و معجز، اما «۳» حال کهولت «۴» همه کس سخن گوید، گوئیم: فایده این آن است که او را بماند تا کهل شود و با مردمان سخن گوید و دعوت کند ایشان را و مانند «۵» آیت ما در معنی قوله تعالی: **وَ الْأَمْرُ يُؤَمَّنُ لِلَّهِ «۶»**. اگر گویند بر قول آن کس که گفت و آن قول بیشتر مفسران است که قضی به معنی امر است، امر امر نشود الا به ارادت آمر مأمور به را و ارادت به نفی تعلق ندارد، جواب آن است که گوئیم، معنی آن است که: خدای نهی کرد از آن که جز او را پرستند و کاره است آن را، پس امر به معنی نهی باشد و ارادت به معنی کراهت. اگر گویند: با بچه تعلق دارد فی قوله: **وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا**، گوئیم: روا بود که به امر تعلق دارد، يقال: امرته کذا و بکذا. و گفتند: به تقدیر اوصی است، یعنی، **وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ** و اوصی احسانا بالوالدین، قوله: **وَ لَا تَنْهَرُهُمَا**، ای و لا تزجرهما، زجر مکن ایشان را و باز مزن ایشان را، یعنی سخن درشت مگو ایشان را و بانگ بر ایشان مزن، **وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا**، و ایشان را سخنی نیکو، کریم، شریف گوی، که ایشان را به آن اکرام کنی.

وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ، و فرو نه برای ایشان بال مذلت از روی رحمت و این از استعارتی لطیف است، یعنی تواضع کن با ایشان، غایت تواضع. و سعید جبیر خواند: جناح الذل، و هما لغتان: و قيل: الذل مصدر الذلول، و الذل مصدر الذليل، يقال: دابة ذلول بین الذل و رجل ذلیل بین الذل و المذلة. **وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا**، و بگو که: بار خدایا بر ایشان رحمت کن چنان که مرا پیروردند و من کوچک بودم. بعضی مفسران گفتند: آیت منسوخ است بقوله: **مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ ... «۷»** و درست آن است که آن آیت ناسخ این نیست و انما مخصّص این است.

(۱). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۰.

(۲). همه نسخه بدلها: گهواره.

(۳). همه نسخه بدلها + در.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم + عجب نیست.

(۵). آب، مل، آز + این.

(۶). سوره انفطار (۸۲) آیه ۱۹.

(۷). سوره توبه (۹) آیه ۱۱۳.

ص: ۲۱۲

عبد الله عمر روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت:

رضا «۱» الله مع رضا «۲» الوالدین و سخط الله مع سخط الوالدین،

رضای خدا با رضای مادر و پدر است، و خشم خدا با خشم مادر و پدر است. عایشه «۳» روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت، خدای تعالی عاق را گوید: که هر چه خواهی می‌کن که تو را نیامرزم، و بار را گوید هر چه خواهی می‌کن که تو را بیامرزم، و این بر طرق مثل و مبالغت گفته است. عطا روایت کرد از عبد الله عباس که، رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت:

هر که در روز آید و مادر و پدر از او خشنود باشند «۴» دو در از بهشت بر او گشایند، و اگر یکی باشند از ایشان در یکی باشد «۵». و هر که در روز آید و مادر و پدر بر او به خشم «۶» باشند، دو در از دوزخ بر او گشایند، و اگر یکی باشند یکی «۷» در. یکی گفت: یا رسول الله! و ان ظلماه، و اگر چه این مادر و پدر «۸» او ظلم کنند؟ گفت، و اگر چه این مادر و پدر «۹» ظلم کنند، سه بار تکرار کرد. ابو عمر «۱۰» الیحصی «۱۱» روایت کرد از رسول علیه السلام که: مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله! مرا عملی بیاموز که مرا به رحمت خدای نزدیک گرداند، گفت: مادر و پدر داری؟ گفت: آری یا رسول الله! [۱۲۹-] گفت: برو و با ایشان مبرّت «۱۲» کن که با بر ایشان عمل اندک کفایت باشد.

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ، آنکه گفت خدای شما عالمتر است به آنچه در دل‌های شماست از نیکوی «۱۳» با مادر و پدر و از عقوق در ایشان، إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ، اگر شما صالح بشی و نیک مرد «۱۴» و نیکوکار با مادر و پدر و قیام کننده به دیگر طاعات، فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا، خدای تعالی آمرزنده توبه کاران است، یعنی، اگر پیش از آن در حق مادر و پدر شما را هفتوی یا جفای «۱۵» رفته باشد «۱۶»، توبه کنی و با

(۱). آب، آز: رضی.

(۲). آب، آز، آج، لب: رضاء.

(۳). قم: رضی اللہ عنہا.

(۴). قم، اط، مل، آج، لب: باشد.

(۵). قم: یک در.

(۶). آج، لب: به خشمی.

(۷). قم: یکی باشد از ایشان، یک در، اط، آب، آز، آج، لب: در یکی باشد.

(۸). همه نسخه بدلها + بر او.

(۹). قم، اط، آب، مل، آز، بر او، آج، لب: بروی.

(۱۰). اط، آب، آج، لب: عمرو.

(۱۱). قم، اط، آب، آز: الحصبی.

(۱۲). آز: مودت.

(۱۳). اط، آب، آز، آج، لب: نیکویی.

(۱۴). آب، از: نیکو مرد.

(۱۵). اط، آب، مل، آج، لب: جفایی.

(۱۶). قم، اط، آب، آز، آج، لب + آنگه، مل + آنگاه.

ص: ۲۱۳

سر صلاح شوی، خدای بیامرزد شما را که «۱» آمرزنده توبه کاران است. و فایده «کان»، آن است که گفتیم چند جای، که معنی آن است که: لم یزل کذلک.

سعید جبیر گفت: آیت در حق کسانی است که از ایشان در حق مادر و پدر هفوتی باشد و غرض ایشان خیر بود و اگر «۲» ایشان کاره باشند آن را خدای تعالی بیامرزد آن «۳». و مفسران در معنی «اوآب»، خلاف کردند: سعید مسیب گفت: آن بود

که گناه کند پس توبه کند، پس گناه کند پس توبه کند. سعید جبیر گفت: اوّاب، رجّاع باشد، یعنی کثیر الرجوع. مجاهد گفت: آنان باشند که گناه خود یاد کنند در خلوت استغفار کنند از آن. عمرو بن دینار گفت: آن باشد که چون جایی بنشیند در آن مجلس حدیثها رود و گفتاگوی «۴»، چون بر خواهد خاستن «۵»، گوید: بار خدایا بیامرز ما را از آنچه در این مجلس گفتیم و کردیم. و اوّاب، فعّال باشد من اب «۶» اذا رجع، قال عبید بن الابرص:

و کلّ ذی غیبة یؤوب و غائب الموت لا یؤوب

عمرو بن شریبیل گفت: تسبیح کنندگان باشند، و این روایت سعید جبیر است از عبد الله عبّاس، گفت: دلیلش قوله تعالی: یا جِبَالُ أَوَّیْ مَعَهُ ... «۷» ای سَبْحِی.

والبی گفت از عبد الله عبّاس «۸»: مطیعان و محسنان باشند. قتاده گفت: نماز کنان باشند، بیانش آن که از امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت کردند که: مردی بنزدیک رسول آمد، گفت: یا رسول الله! گناهی کردم «۹» و نمی‌دانم که از آن گناه چگونه توبه کنم؟ و بر آن پشیمانم. گفت «۱۰»: تا آن گناه کردی نماز کردی هیچ؟ گفت: بلی! گفت: نماز توبه باشد از گناه: چه او رجوع است با درگاه خدای تعالی. محمد بن المنکدر گفت: آنان باشند که نماز نافله کنند، میان نماز شام و خفتن.

روایتی دگر «۱۱» از سعید جبیر آن است که گفت: «اوّاب» کثیر الدّعاء باشد، قوله:

وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ، گفت: بدهی هر خویشی را حقّش، مراد صلت رحم است و برّ

(۱). همه نسخه بدلها+ او.

(۲). قم، اط، آب، آج، لب+ چه.

(۳). اط، آب، آز، آج، لب+ را.

(۴). مل: گفتگوی، لب: گفتاگویی.

(۵). اط، آب، آز، آج، لب: خواست.

(۶). اط، آج، لب: الاوب.

(۷). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۰.

(۸). قم + که.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: کرده‌ام.

(۱۰). قم: رسول گفت - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

(۱۱). قم، مل: دیگر.

ص: ۲۱۴

و احسان کردن با خویشان. بعضی مفسران گفتند: مراد قرابت رسول است - علیه السّلام - و این اختیار «۱» اصحابان ماست. و سدّی روایت کرد عن ابی الدّیلمی «۲» که علی بن الحسین «۳» مردی را گفت از اهل شام: قرآن دانی؟ گفت: آری! گفت:

در بنی اسرائیل «۴» نخوانده‌ای: **وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ**، گفت: و شما از آن قرابتی که خدای فرمود که حقّی به ایشان دهند؟ گفت: آری! و در خبر است که چون این آیت آمد، رسول - علیه السّلام - فاطمه را بخواند و فدک به او داد. مدّت حیات رسول در دست او بود و در تصرف او و دخلش و خرمایش «۵» مصروف با مصالح او و فرزندان او.

چون رسول - علیه السّلام - از دنیا برفت، از او باز گرفتند. چون طلب میراث پدر کرد «۶»، گفتند: تو را از پدر میراث نرسد «۷» که ما شنیدیم «۸» که رسول گفت:

نحن معاشر الانبياء لا نورث

، ما جماعت «۹» پیغامبران را میراث نباشد،

ما ترکناه صدقة

، آنچه ما رها کنیم، صدقه بود. **وَلَا تُبَدِّرْ تَبْدِيرًا**، و اسراف مکن اسراف کردنی. و گفتند:

مراد به تبذیر نفقه «۱۰» معصیت است. یکی از عبد الله مسعود پرسید که: تبذیر چه باشد؟

گفت: مال خرج «۱۱» کردن نه در حقّ خود. شعبه گفت: می‌گذشتم با ابو اسحاق در بعضی راههای کوفه بنای «۱۲» می‌کردند به کرج «۱۳» و انکر «۱۴»، گفت: هذا هو التّبذیر. مجاهد گفت: اگر کسی همه مال خود خرج کند «۱۵» تبذیر نباشد و اسراف. [۱۲۹-پ] و اگر یک مدّ در باطل خرج کند، اسراف باشد.

إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ، اسراف کنندگان برادران و قرینان دیو باشند. و عرب هر ملازم قومی که بر طریقت ایشان باشد، گویند: او برادر اوست، يقال: فلان اخو «۱۶» الحرب و اخو «۱۷» السّلم. وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كُفُوراً و شیطان همیشه کافر نعمت بوده است در خدای خود.

(۱). قم، مل: اخبار.

(۲). آب، آز: ابی ابن دیلمی، آج، لب: ابی دیلمی.

(۳). قم + علیهما السّلام، آز: علیه السّلام.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: بنی اسرائیل.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: خرماش.

(۶). اساس: کرد، با توجه به نسخه قم، تصحیح شد.

(۷). قم: نرسید.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: شنودیم.

(۹). آط، آج، لب: جمله.

(۱۰). قم + در.

(۱۱). آب، آز: حرف.

(۱۲). آب، آز، آج: بناهی، لب: پناهی.

(۱۳). اساس: کرچ، آط، آب، آز، آج، لب: کچ.

(۱۴). آط، آب، آز، آج، لب: آجر.

(۱۵). قم + در حق، آط، آب، آز، آج، لب: در حق خرج کند.

(۱۶-۱۷). همه نسخه بدلها، بجز قم: اخ.

قوله: **وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ**، اصل او «ان ما» بوده است، «نون» در «میم» ادغام کرده است. «ان»، حرف شرط است و «ما» زیادت، چنان که گفتم. و از جمله این مواضع که نون تأکید در او شود، یکی شرط است، و التقدير: و ان تعرضنَّ عَنْهُمْ، از ایشان، از آنان که خدای فرمود که حقی به ایشان ده، یعنی اگر اعراض کنی از آنان که چیزی خواهند از تو. آیت در آن معنی آمد که اوقاتی کسانی آیند از درویشان و مستحقان و از تو چیزی خواهند و در وقت نباشد، تو از ایشان روی بگردانی بشرم.

اِبْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ، طلب رحمتی و روزی از خدای تو که امید داری آن، و نصب او بر مفعول له است. **فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا**، ایشان را، یعنی آن سایلان را در وقت نابودن چیزی بنزدیک تو سخنی گوی نکیو، نرم، سهل، مثل قولک: **وَسِعَ اللَّهُ** علیک و اغناک و کفاک و ما شبه ذلک، و برای این گفته «۱» - علیه الصلاة والسلام:

الكلمة الطيبة صدقة،

سخن خوش صدقه باشد، و کما قال تعالی: **قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أذى ... «۲»**، یعنی در وقت تنگی سائل را جواب نیکو ده.

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ، گفت: دستهایت بسته مکن با گردن، و آن کنایت است از بخل بر سبیل مبالغت، یعنی در بخل و امساک به مثبت کسی مباش که او را دست با گردن بندند تا چیزی «۳» نتواند کردن، **وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ**، و دست گشاده مدار همیشه «۴» گشادگی، یعنی اسراف مکن در عطا که پس بنشینی ملامت زده سرزنش کرده و غمناک و حسرت زده. و گفتند: نظم آیت بر سبیل تقسیم است. گفت: بخل مکن که از عاقلان ملامت و مذمت رسد، و در عطا اسراف مکن که باز متحسر «۵» و غمگین شوی، چون تو را هیچ نماند و محتاج باشی.

جابر عبد الله گفت: سبب نزول آیت آن بود که روزی رسول - علیه السلام - نشسته بود، کودکی بیامد و گفت: یا رسول الله! مادرم تو را دعا می‌کند و می‌گوید پیره‌نی «۶» ده مرا که به آن نماز کنم. رسول - علیه السلام - گفت: وقتی دگر بیای «۷» که وقت را

(۱). همه نسخه بدلها: گفت.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۳.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: کاری.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز اط: همه.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: متحیر.

(۶). قم، اط، مل، آج، لب: پرهنی، آب، آز: پیراهنی.

(۷). اط، آج، لب: بیایی، آب، آز: بیاید، مل: بیا.

ص: ۲۱۶

چیزی نیست که او را شاید. برفت و باز آمد و گفت، می‌گوید: این پیرهن «۱» که تو پوشیده داری بده. و رسول - علیه السلام - شرم داشت، برخاست و در خانه شد و پیرهن «۲» بر کند «۳» و به او داد و برهنه بنشست. وقت نماز در آمد و بلال بانگ نماز بکرد، رسول - علیه السلام - بیرون نمی‌آمد «۴». صحابه «۵» دل مشغول شدند، یکی برخاست «۶» و در حجره شد، رسول - علیه السلام - پیرهن «۷» نداشت، خدای تعالی این آیت فرستاد، و قوله: **مَحْسُورًا**، من قولهم حسرتة بالمسألة اذا الححت عليه فاخرجت جميع ما فی یده من قولهم: بعیر حسیر اذا كان معیبا كأنه استخراج جميع سیره فبقی و لا سیر عنده، و قوله: **يَقْلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرَ خَاسِنًا وَ هُوَ حَسِيرٌ** «۸»، ای کلیل، كأنه قد اعیا من النظر. و قتاده گفت: محسورا، ای نادما بر این قول لفظ «۹» از حسرة باشد.

إِنَّ رَبَّكَ، خدای تو «۱۰» بگستراند روزی آن را که خواهد از بندگانش **وَيَقْدِرُ**، و تنگ کند بر آن که خواهد يقال قدر علیه و قدر علیه «۱۱» اذا ضَيَّقَ عليه، و القدر و القتر، التضييق في التفقه و التقدير و التقتير مبالغة في ذلك. **إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا**، که او به بندگانش دانا و بینا بوده است همیشه. حق تعالی در این آیت باز نمود که مالک روزی اوست «۱۲». بر وفق مصالح و او به احوال ایشان عالم است که صلاح هر - یکی در چیست از فراخ روزی و تنگ روزی «۱۳» [۱۳۰ - ر] و مثله قوله: **وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ** «۱۴» - الايه. آنکه گفت: چون می‌دانی «۱۵» که روزی به امر و فرمان من است فرزندان را از بیم درویشی چرا بکشی، نهی کرد ایشان را گفت: **وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ**، مکشی فرزندانان «۱۶» را از بیم درویشی. آیت در حق آنان آمد از عرب که ایشان دختران «۱۷» را زنده در گور کردند و ذلک قوله تعالی:

(۷-۲-۱). اط، آب، مل، آج، لب: پرهن.

(۳). اط، آب، آز، آج، لب: بر کشید.

(۴). اط: برون نیامد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + رسول.

(۶). آب، آز، لب: بر خواست.

(۸). سوره مل (۶۷) آیه ۴.

(۹). قم + که.

(۱۰). قم + بیسط الرزق لمن یشاء.

(۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: ندارد.

(۱۲). قم، آط، آب، مل، آج، لب + و قبض و بسط آن به امر و فرمان اوست.

(۱۳). همه نسخه بدلهای: فراخ روزی و تنگ روزی.

(۱۴). سوره شوری (۴۲) آیه ۲۷.

(۱۵). آب، آز: می دانند.

(۱۶). قم، آز، آج، لب: فرزندان را.

(۱۷). آط، آب، آز، آج، لب: فرزندان را.

ص: ۲۱۷

وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ، «۱» و این از بیم «۲» درویشی کردند و قوله: خَشِيَّةَ إِمْلَاقٍ، نصب او بر مفعول له است و (الاملاق)، الفقر و اصل «۳»، الحمل على الملق فان الفقير يملق. نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ، که ما روزی می دهیم ایشان را و شما را إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيرًا، که ککشتن ایشان خطای «۴» بزرگ است. ابو جعفر و ابن عامر خواندند خطا به فتح «خا» و «طا» علی وزن فعل. و ابن کثیر خواند خطاء به کسر «خا» و به مدّ، علی وزن فعال و باقی قراء «۵»، خطا، به کسر «خا» و سکون «طا»، علی وزن فعل. هر سه لغت است. ابو علی گفت: قراءت ابن کثیر «۶» بر آن حمل توان کردن خطاء مصدر خاطاً مخاطاة و خطاء باشد، و يقال: خطيء يخطأ خطأ و اخطأ يخطئ اخطاء. بعضی گفتند: هر دو لغت به یک معنی است و بعضی فرق کردند. گفتند: خطيء اذا تعمد الذنب فهو خاطئ، و اخطأ اذا لم يتعمد و يستعمل احدهما في معنى الاخر، قال الشاعر في اخطا به معنى خطيء «۷»:

کریم لا یلیق بک الذموم

عبادک یخطئون و انت ربّ

و قال اخر فی خطيء، بمعنی اخطا.

وَلَا تُقْرَبُوا الزَّوْنِيَّ، و گرد زنا مگردی. يقال قربت الشيء اقربه قربانا و قربت من «۸» الشيء اقرب قربا، إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً، که زنا همیشه در قدیم ایام کاری «۹» زشت بوده است و راهی بد. معنی آیت نهی است از زنا و مذمّت زنا است و نصب سَبِيلًا، بر تمیز است.

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، و نهی کرد مکلفان را از خون نا حق ریختن «۱۰»، مکشی آن نفس «۱۱» را که خدای تعالی کشتن او به حرام کرد. أَلَا بِحَقِّ يَعْنِي أَلَّا «۱۲» که مستحق کشتن باشد اما بقود و قصاص و اما به وجهی از وجوه که شرع سائغ بکرده باشد از زناى پير يا محصن «۱۳» و لواط و قطع الطریق و مانند این.

(۱). سوره التکویر (۸۱) آیه ۸ و ۹.

(۲). آب، آز: ندارد.

(۳). همه نسخه بدلها: اصله.

(۴). آب، آز: خطایی.

(۵). قم + خواندند.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب + را.

(۷). آط، آب، آز، آج، لب: خطأ.

(۸). آج، لب: ندارد.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: ندارد.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز مل: + گفت.

(۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: نفسی.

(۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: مگر.

(۱۳). قم، آب، مل، آز: زناى پير محصن.

ص: ۲۱۸

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا، و هر که او را بکشند مظلوم. و نصب او بر حال است از مفعول. فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا، ما ولیّ او را دستى «۱» و ولايتى کردیم بر قاتل، و شارع را فرمودیم تا دست او قوی دارد که او منصور و یاری کرده بود از جهت شرع تا اگر خواهد قصاص جوید و اگر خواهد دیت خواهد اگر قاتل بدهد. و قوله فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ، حمزه و كسائی و خلف خواندند: فلا تسرف، على نهى المخاطب بالتاء. آن که یا خطاب قاتل باشد یا خطاب رسول - عليه السلام - و مراد امت، و شاید «۲» که خطاب با طالب قود بود یعنی به بدل یک کشته بیشتر از یکی باز مکشی «۳» و یا آن را که مجرم نباشد و قاتل او را مکشی و باقى قراء خواندند: فلا يسرف، بر نهى مغايبه. رسول را می گوید بگو تا اسراف نکنند «۴» قاتل و یا طالب قصاص، و قوله: **إِلَّا بِالْحَقِّ**. تفسیر او خبر رسول است - عليه السلام - که گفت:

امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها عصموا دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله قيل و ما حقها يا رسول الله؟ قال:

زنا بعد احصان و كفر بعد ايمان و قتل نفس فيقتل «۵» بها.

گفت: مرا فرمودند که با مردمان کالزار کنم تا بگویند: لا اله الا الله. چون بگفتند، [۱۳۰-پ] خون و مال خود در حمایت گرفتند الا به حقش، و حسابشان بر خداست. گفتند: یا رسول الله! و حقش چیست؟ گفت: کفر از پس «۶» ايمان و زنا از پس احصان و کشتن نفسی که او را باز کشند او را به او «۷». و مفسران خلاف کردند در اسراف در قتل، بعضی گفتند:

مراد آن است که جز قاتل را باز نباید کشتن «۸». این قول عبد الله عباس است. حسن و ابن زید گفتند: عرب چون در جاهلیت کسی را بکشتندی از آن ایشان «۹» طلب آن کردند که کسی شریف تر از مقتول خود باز کشتندی و قاتل را رها کردند.

خدای تعالی از آن نهی کرد و رسول علیه السلام گفت: عاتی «۱۰» تر کسی و عاصی تر کسی بر خدای تعالی سه کس باشند آن کس که او در طلب قصاص نه قاتل را باز کشد و کسی که او به کینه جاهلیت کسی را بکشد و کسی که کسی را در حرم

(۱). قم: دستی و قوتی و ..، آط، آب، مل، آز، آج، لب: قوتی و دستی و ...

(۲). آط، آب، آز: نباید.

(۳). قم: مه کشی، آب، مل، آز، آج، لب: مکشید.

(۴). همه نسخه بدلها: نکند.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: یقتل.

(۶). قم: پس از.

(۷). قم: باز کشند به او.

(۸). قم: کشت.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: «از آن ایشان» ندارد.

(۱۰). مل: عادی تر.

ص: ۲۱۹

بکشد. ضحاک گفت: این آیه به مکه فرود آمد. و رسول - علیه السلام - به مکه بود و این اول آیتی است که در شأن قتل فرود آمد. مشرکان صحابه رسول را می‌کشتند.

خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: اگر چه «۱» ایشان شما را می‌کشند نباید تا کینه آن شما را حمل کند بر آن که پدر و برادر و خویش از «۲» قاتل را بکشی که او جانی باشد «۳» و اگر چه مشرک باشد و این آیت پیش از سورت براءت آمد که در او مردمان را فرمودند «۴» که: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ «۵». سعید جبیر گفت: معنی آن است که به یک کشته دو را یا بیشتر باز مکشی. و قتاده گفت و طلق بن حبيب «۶» و ابن کيسان: مراد آن است که قاتل را مثله مکنی. و در خبر است که چون عبد الرحمن ملجم را که قاتل امیر المؤمنین «۷» بود پیش او بردند، گفت:

ان عشت رایت فيه رأی و ان متّ فاقتلوه فی «۸» ضربة بضربة و لا تمثلوا بالرجل فان رسول الله صلى الله عليه و على آله نهی عن المثلة و لو بالکلب العقور،

گفت: اگر من زنده مانم رأی خود در او بینم و اگر بمیرم بکشی او را ضربه‌ای به ضربه‌ای «۹» و مثله مکنی او را که رسول - علیه السلام - گفت: مثله مکنی و اگر همه سگ گزنده را بود إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا، مجاهد گفت: در دنیا منصور است به قصاص و در آخرت به ثواب یعنی عوض «۱۰».

و لا تقربوا مال الیتیم إلا بالّتی هی أحسن. و گرد مال یتیم مگردی، الا بر وجهی که نیکوتر باشد از آن که به او تصرف کنند و تجارت کنند تا او را در آن نفعی باشد حتّی یبلغ أشده، تا آنکه که «۱۱» او به بلوغ رسد، و اختلاف «۱۲» مفسران در معنی أشده برفت. بعضی گفتند: بلوغش باشد و بعضی گفتند: هرژه «۱۳» سال باشد و قول اول درست تر است که چون بالغ شود

کمال عقلش پدید آید و رشدش ظاهر شود. **وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا**، و وفا کنی به عهد که از عهد بخواهند پرسیدن شما را. گفتند: مراد به عهد، وصیت است در حق یتیم و مال او بعضی دگر گفتند: مراد

(۱). آط، آب، آز: چند. آج، لب: چندان.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: این. مل: آن.

(۳). همه نسخه بدلها بجز مل: نباشد. مل: نیست.

(۴). آط، آب، مل، آز، آج، لب: فرمود.

(۵). سوره توبه (۹) آیه ۵.

(۶). آط، آج، لب: طلق بن حسین.

(۷). همه نسخه بدلها + علی.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل: بی.

(۹). مل، آز، آج، لب: ضربه بضربه.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: به عوض.

(۱۱). آط، آب، آج، لب: تا آن که او.

(۱۲). مل: خلاف.

(۱۳). آج، لب: هیژده.

ص: ۲۲۰

جمله اوامر و نواهی خداست - و اقسام عهد پیش از این گفته‌ایم - و قوله: **إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا**. در او دو قول گفتند: یکی آن که مراد مسئول عنه است برای جزا، ای یسئل «۱» عنه للجزاء و قولی دیگر آن است که از عهد بیرسند، گویند: لم نقضت «۲»، چرا بشکافتند تو را. کقوله تعالی: **وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ** «۳».

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كُنْتُمْ، گفت: کیل تمام پیمایی «۴» چون خواهی پیمودن، وَ زُنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ، و آنچه سنجی به ترازو «۵» راست سنجی. کوفیان خواندند «۶»- آلا ابو بکر عن عاصم: بالقسطان، به کسر «قاف» و باقی قرآء به ضم «قاف» «۷»، و هر دو لغت: قیان باشد. مجاهد گفت: عدل باشد به زبان رومی و آن قرسطون باشد. و بعضی دگر گفتند: شاهین ترازو باشد [۱۳۱]. ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا، که آن بهتر باشد. یعنی کیل تمام و ترازو راست بهتر باشد و نیکوتر «۸» به عاقبت و تاویل تفعیل باشد از اول و آن رجوع باشد «۹». آنکه گفت: وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ، و به دنبال آن مشو که تو را به آن علمی «۱۰» نباشد. یعنی آنچه ندانی تتبع مکن. يقال: قفاه يقفوه «۱۱» قفوا اذا تبعه، و منه القيافة و منه القافية، و اصله من القفا. برای آن که تابع به قفا سابق شود. ابو عبید گفت و میرد: قفوا، غیبت باشد و سخن بد گفتن و در شاذ خواندند: و لا تقف ب، به سکون «فا»، من قاف يقوف. و این از مقلوب باشد. چنان که جذب و جذب. يقال: قفا يقفو و قاف يقوف، یعنی غیبت و عضویت مکنی و بد مسلمانان مگوی. إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ، که گوش و چشم و دل را از او بیرسند یعنی مکلف را از این اعضا بیرسند که به گوش شنیدی؟ و چرا شنیدی؟ و به چشم چه دیدی؟ و چرا دیدی؟ و به دل چه اندیشه کردی؟ و چرا کردی؟ كُلُّ أُولَئِكَ. برای آن گفت و کلّ ذلك، نگفت که اولاء، برای جمع قلیل باشد مذکر و مؤنث را. و اقلّ «۱۲» جمع سه باشد. قال:

(۱). قم، مل: سئل عنه.

(۲). لب: لم يقصب.

(۳). سوره التکویر (۸۱) آیه ۹-۸.

(۴). قم: دهی.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: به ترازوی راست.

(۶). آج، لب: گفتند.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم + خواندند.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: نکوتر.

(۹). همه نسخه بدلها: بود.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز مل: علم.

(۱۱). اساس: قفا يقفو.

ذمّ «۱» المنازل بعد منزلة اللّوی

و العیش بعد اولئک الاّیام

چون جمع کنبر خواهند، لفظ تأنیث آورند، گویند: هذه و تلک، و به این آیت استدلال «۲» کردند بر بطلان قیاس و عمل به خبر واحد، برای آن که این هر دو ایجاب علم «۳» نکند، ایجاب ظن کند. **وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا**، نهی کرد رسول را، و مراد امت، از آن که در زمین رود به بطر و نشاط. و نصب مرحا بر مفعول له باشد، یعنی: تکبّر مکن و منله قوله: **وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ ... «۴» إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ**، که تو به قوّت زمینی «۵» بنتوانی «۶» دریدن و به بالای کوه نباشی به درازی. و قوله: **طُولًا**، نصب او بر تمیز است، **كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ**، ابن کثیر و ابو عمرو و نافع خواندند: سَيِّئُهُ به «تا» و تنوین نصب بر خبر «کان» و اسمش مضمّر باشد ای کان هو سَيِّئُهُ **مَكْرُوهًا** و برای آن مکروهه نگفت، که حمل کرد بر معنی، ای اثما و ذنبا و حرجا. و باقی قرآء خواندند: سَيِّئُهُ، به اضافت با ضمیر و رفع او بر اسم «کان» باشد و نصب مکروهها بر خبر او. و گفت: این جمله که برفت «۷» از شنیدن باطل به گوش و نگریدن حرام به چشم و اندیشه محال به دل، این همه سَيِّئَتِي است مکروه ناخواست بنزدیک خدای تعالی که خدای تعالی آن را کاره بود. و آیت دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره از دو وجه: یکی آن که ایشان علی اختلافهم اثبات کارهی نکنند «۸» خدای را و خدای تعالی در این آیت اثبات کارهی کرد خود را. دگر آن که گفت: من کارهم این جمله را از شنیدن باطل و نگریدن حرام و اندیشه معصیت. و مجبّره گفتند: خدای مرید باشد این همه «۹» را.

ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ، این از جمله آن است که خدای تعالی وحی کرد به تو از حکمت. و **ذَلِكَ** اشارت است به آنچه ذکر او «۱۰» برفت در آیات مقدّم. آنگه «۱۱» گفت: **وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ**، و با خدای، خدای «۱۲» دیگر مپرست و فرو مدار که پس تو را در دوزخ افکنند ملامت رسیده، رانده، دور کرده از

(۱). آط، آج، لب: دام.

(۲). قم: دلیل کردند.

(۳). قم: عمل.

(۴). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۹.

(۵). همه نسخه بدلها: زمين.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: نتوانی.

(۷). آط، آب، آز، آج، لب: رفت.

(۸). آج: کارهی نکنید، لب: کاری نکنید.

(۹). آب، آز: این سه را.

(۱۰). آط، آب، آز، آج، لب: آن.

(۱۱). مل: آن گاه.

(۱۲). آط، آج، لب: خدایی.

ص: ۲۲۲

رحمت خدای. و نصب هر دو بر حال است از مفعول. و قوله فُتِلَقِي، محلّ او نصب «ا» بر جواب نهی به «فا».

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۴۰ تا ۵۷]

أَفَاصْفَاكُمُ رَبُّكُمْ بِالْبَيِّنِ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَانًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا (۴۰) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا (۴۱) قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا لَا يَتَّبِعُونَ إِلَّا ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا (۴۲) سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا (۴۳) تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (۴۴)

وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا (۴۵) وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوُوا عَلَى أَذْبَارِهِمْ نُفُورًا (۴۶) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۴۷) انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۴۸) وَ قَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا أ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۴۹)

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا (۵۰) أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا (۵۱) يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا (۵۲) وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنْ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا (۵۳) رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَاءُ يَرْحَمَكُمُ أَوْ يُعَذِّبُكُمْ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا (۵۴)

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا (۵۵) قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا (۵۶) أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا (۵۷)

[ترجمه]

بگزید شما را خدای شما به پسران و بگرفت از فریشتگان دختران؟ شما می‌گوی سخنی «۲» بزرگ.

بگردانیم «۳» ما در این قران تا تأمل کنند «۴» و نمی‌فزاید ایشان را مگر رمیدن.

بگو اگر بودی با او خدایانی چنان که شما می‌گوی، پس طلب کردند به خداوند عرش راهی

منزه «۵» است او و بزرگوار از آنچه ایشان «۶» می‌گویند بلندی «۷» بزرگوار.

[۱۳۱-پ]

تسبیح می‌کند او را آسمانهای هفت «۸» و زمین و آنان «۹» که در او اند، و نیست «۱۰» چیزی و آلا تسبیح می‌کند «۱۱» به حمد «۱۲» او و لکن شما ندانی تسبیح ایشان که او «۱۳» بردبار و آمرزنده «۱۴» بوده است «۱۵».

و چون خوانی قران، کنیم «۱۶» میان تو و میان آنان که ایمان ندارند به قیامت حجابی پوشیده.

(۱). تمام نسخه بدلها + است.

(۲). مل: گفتاری.

(۳). قم: بدرستی که بگردانیدیم. آط، آج، لب: بگردانیدیم. مل: به حقیقت ما بگردانیدیم.

(۴). آج، لب: یاد کنید. آط، آب: یاد کنند.

(۵). مل: شریف.

(۶). همه نسخه بدلها «ایشان» ندارد.

(۷). قم، آط، آب، آج، لب: بلندی.

(۸). مل: آسمانها هفتگانه.

(۹). آط، آب، آج، لب: آن که. مل: آنچه.

(۱۰). قم، آب: از چیزی.

(۱۱). آج: آلا به تسبیح می‌کند.

(۱۲). قم: به شکر او. آط، آب، مل، آج، لب: به ستایش او.

(۱۳). قم، آج، لب: او بود. مل: او باشد.

(۱۴). قم: آمرزگار.

(۱۵). تمام نسخه بدلها «بوده است» ندارد.

(۱۶). قم: گردانیم.

ص: ۲۲۳

و کنیم بر دل‌های ایشان «۱» پوششها «۲» در آن که ندانند و در گوشه‌هایشان گرانی و چون یاد کنی خدایت را در قران تنها پشت برکنند بر پشت‌های ایشان به گریختن «۳».

ما داناتریم «۴» به آنچه گوش باز کرده‌اند با آن «۵». چون گوش باز می‌دارند «۶» با تو و چون ایشان راز می‌گویند چون می‌گویند ظالمان «۷» متابعت نمی‌کنی مگر مردی جادوی کرده «۸».

بنگر که چگونه زدند برای تو مثلها، گمراه شدند نمی‌توانند راهی.

گفتند چون ما باشیم استخوانها «۹» بوسیده، ما برانگیخته خواهیم شد خلقی نو؟

گو «۱۰» باشی سنگها یا آهن.

یا خلقی از آنچه بزرگ آید در دل «۱۱» شما می‌گویند که باز آرد ما را؟ بگو آن که بیافرید شما را اول بار، می‌جنبانند به تو سرهایشان «۱۲» و می‌گویند کی باشد آن. بگو که شاید نزدیک باشد.

آن روزی که بخواند شما را اجابت کنی به سپاس «۱۳» او، گمان بری که بنه ایستادی آلا اندک.

(۱). همه نسخه بدلها بجز مل: دلهاشان.

(۲). اساس: نوشته‌ها، که با توجه به نسخه قم، تصحیح شد.

(۳). مل:، بگریخت.

(۴). آط، آب، آج، لب: ما دانیم.

(۵). قم: استماع می‌کند آن را.

(۶). قم: باز کرده‌اند.

(۷). مل: ستمکاران.

(۸). آط، آب، آج، لب: جز مردی جادو کرده را.

(۹). همه نسخه بدلها: استخوانها.

(۱۰). تمام نسخه بدلها: بگو.

(۱۱). قم، آب: دلها شما.

(۱۲). قم: سرهای خویش را.

(۱۳). قم: شما به شکر او. آط، آب، آج، لب: به ستایش.

ص: ۲۲۴

بگو بندگان مرا تا گویند آنچه نیکوتر باشد که دیو «۱» تباه کند میان ایشان که دیو «۲» آدمی را دشمنی بوده است آشکارا «۳».

خدای «۴» شما داناترست به شما اگر خواهد بیخشايد «۵» شما را و اگر خواهد عذاب کند شما را و نفرستادیم تو را بر ایشان و کیل.

و خدای تو عالم‌تر «۶» است به آن که در آسمانها و زمین است. ما تفضیل دادیم بهری پیغامبران را بر بهری، و دادیم داود را زبور.

بگو بخوانی آنان را که دعوی کردی از فرود او که نتوانند برگشادن آفت از شما و نه بگردانیدن.

ایشان آنانند که می‌خوانند طلب می‌کنند به خدایشان سبب تا کدام نزدیکتر است امید می‌دارند رحمتش «۷» ترسند از عذابش که عذاب خدای تو حذر کرده بود.

قوله: **أَفَأَصْفَاكُمْ**، همزه، استفهام راست و معنی انکار. آیت ردّ است و انکار بر آنان که گفتند: فریشتگان دختران خدای‌اند. خدای تعالی گفت: خدای تعالی برگزید شما را به پسران و فرزندان نرینه، و از فریشتگان دختران گرفت برای خود.

این تشبیه است ایشان را بر خطایشان، يقال: اصفیته بكذا، ای اخترته به، و صفو الشیء و صفوته خیاره، یعنی که این هیچ کس نکند که شما بر خدای حکیم حواله «۸» می‌کنی. آنکه گفت: **إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا**، شما سخنی بزرگ می‌گوی

(۲-۱). مل: شیطان.

(۳). آط، آب+ و روشن.

(۴). مل: پروردگار.

(۵). مل: پیامرزد، آب، آج، لب: رحمت کند.

(۶). قم، آج، لب: داناترست، مل: داناست.

(۷). مل: آمرزش خدای.

(۸). قم، آط، آب، آز، آج، لب: حوالت.

ص: ۲۲۵

و چیزی بر خدای روا «۱» می‌داری که بر او روا نیست.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا، حمزه و کسائی به تخفیف خوانند در همه قرآن من الصّرف، از ثلاثی مجرد. و باقی قرآء به تشدید عین الفعل من التّصريف، و این برای تکلیف «۲» فعل باشد. **لِيَذَكَّرُوا**، ای لیتذکروا، آنکه «تا» را در «ذال» ادغام کردند. و بصریان گفتند: اوّل قلب کردند «تا» را با «ذال»، [۱۳۲-ر] آنکه در ذال ادغام کردند. حق تعالی گفت: ما در قرآن از هر گونه‌ای مثلی زدیم و بگردانیدیم و بیان کردیم تا مکلفان تأمل و تدبّر کنند. و «لام»، غرض راست. و در معنی او، دو قول گفتند:

یکی آن که ما این قرآن را یک نوع نکردیم، بل انواع از وعد و وعید و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی، کنصريف الافعال ماضیا و حالا و مستقبلا و فاعلا و مفعولا و امرا و نهیا، و کنصريف الرياح شمالا و جنوبا و صباء و دهورا. قول دوم آن که: به یک بار فرو نفرستاد بل نجما بعد نجم، چنان که گفت: **وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ** - الآیه «۳»، و در آیه «۴» دلیل

است بر بطلان قول مجبران، که گفتند: خدای تعالی از کافران کفر می‌خواهد، و خدای تعالی گفت: من از ایشان تأمل و تدبّر می‌خواهم.

آنکه گفت: **وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا**، و نمی‌فزاید این قرآن یا تصریف امثال در او ایشان را، مگر نفور و رمیدن، یعنی ایشان نمی‌فزایند عند نزول قرآن و تصریف امثال در او آلا نفار و رمیدن، چنان که بیان کردیم در سوره التّوبه، فی قوله: **وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَكُفَّمُ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا** - الآيات «٥».

قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ، آنکه گفت: بگو ای محمد که: اگر با خدای خدایانی بودند، چنان که شما گفتی: **لَا بُتُغُوا**، پس آنکه طلب کردندی به خداوند عرش راهی، و این معنی دلیل ممانعت است، و مثله قوله: **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا ... «٦»**، و این هم دلیل ممانعت است. آنکه در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که، **لَا بُتُغُوا**، ای طلبوا الیه و الی قربه و الدنوّ منه سببلا، ایشان طلب آن کردندی که راه آن جستندی که به خدای رسند و به او نزدیک شوند از آن که راغب باشند به این معنی از عظمت و جلالت خدای بنزدیک ایشان. و این قول قتاده و زجاج است. و

(١). آط، آب، آز، آج، لب: فرا.

(٢). همه نسخه بدلها: تکثیر.

(٣). سوره بنی اسرائیل (١٧) آیه ١٠٦.

(٤). همه نسخه بدلها: آیت.

(٥). سوره توبه (٩) آیه ١٢٤.

(٦). سوره انبیاء (٢١) آیه ٢٢.

ص: ٢٢٦

حسن بصری و جبائی گفتند: لا بتغوا، الی مغالبتہ و مضادّته سببلا. و این قول است که از او دلیل ممانعت برانگیخته‌اند متکلمان.

آنکه گفت: **سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى**، منزّه است او و متعالی از آنچه ایشان می‌گویند، علوی و رفعتی بزرگ. ابن کثیر و حفص خواندند: تقولون به «تا» علی تقدیر: قل لهم یا محمد **سُبْحَانَهُ**، و تعالی عما تقولون انتم، و قوله: **عُلُوًّا كَبِيرًا**، مصدر، لا من لفظ الفعل كقوله: **وَتَبَتَّلَ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا «١»**.

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ، ابو عمرو و يعقوب و حمزه و كسائی و حفص خواندند: تسبیح به «تا» و باقی قرآء به «یا». آن که به «تا» خواند، برای جمع و تأنیث خواند، و آن کس که به «یا» خواند، لتقدّم الفعل علی الفاعل خواند. آنکه حق تعالی بر سبیل تعظیم و اجلال و ثنا بر خود گفت: آسمانها «۲» هفت و زمین «۳» خدای را تسبیح کند «۴». وَ مَنْ فِيهِنَّ، و هرکه در آسمانها و زمین است، یعنی خلق آسمانها و زمینها دلیل می‌کند بر آن که آسمانها و زمینها را خالق و آفریدگاری هست مستحقّ تسبیح. پس بمنزلت آن است که آن تسبیح ایشان کرده‌اند برای آن که حامل و باعث بر «۵» تسبیح اوست. از آن جا که نظر در او است و معنی تسبیح تنزیه است چنان که گفتیم: وَ إِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ، و هیچ چیز نیست و الاّ به حمد او تسبیح کند.

عبد الله عباس گفت: ان من شیء حی، آیت مخصوص است به احياء، دون جمادات، یعنی هیچ چیز نیست از جمله زندگان و الاّ به حمد او تسبیح کند. حسن و ضحاک گفتند: مراد هر چیزی است که در او روح «۶» بود. قتاده گفت: مراد حیوانات است و نباتات «۷» و چیزهای فزاینده چون: درخت و نبات. عکرمه گفت: درخت تسبیح کند و ستون تسبیح نکند «۸» ابو الخطاب گفت: ما با یزید قاشی بودیم و حسن بصری بر طعام، چون خوان بنهادند، یزید حسن را گفت: یا با سعید! این خوان تسبیح کند خدای را؟ گفت: وقتی تسبیح کردی، از آن خبری که روایت کردند که، رسول

(۱). سوره مزمل (۷۳) آیه ۸.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: آسمانهای.

(۳). آط، آب، مل، آج، لب: زمینها.

(۴). آط، آب، آج، لب: می‌کند.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم + نظر.

(۶). مل: روحی.

(۷). قم، مل: نامیات، آط، آب، آز، آج، لب: نامیان.

(۸). آط، آب، آج، لب: کند.

ص: ۲۲۷

- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - گفت:

ما عضت عضاه آلا بترکها التسبیح

گفت: هیچ [۱۳۲-پ] درخت تاه «۱» بنبرند آلا برای آن که تسبیح نکند. ابراهیم گفت: طعام تسبیح کند. زید اسلم روایت کرد از عبد الله، که رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت: خبر دهم شما را به چیزی که نوح - علیه السلام - پسرش را فرمود. گفتند: بلی یا رسول الله! گفت، نوح گفت: یا بنی، بگو:

سبحان الله و بحمده

که این نماز خلق است و تسبیح ایشان، و ایشان را به آن روزی دهند. قال الله تعالی: **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ**، وهب منبه «۲» گفت «۳»: بقعه نباشد که آن را به مسجد کنند و آلا سیصد سال خدای را تسبیح کرده باشد. مقدم بن معدی کرب گفت: خاک خدای را تسبیح کند مادام تا تر نشده باشد، چون تر شد تسبیح رها کند و مهرگ «۴» تا بر جای خود باشد تسبیح کند، چون از آن جا بردارند تسبیح رها کند، و برگ تسبیح کند مادام تا بر درخت باشد، چون از درخت بیفتد «۵» تسبیح رها کند «۶». و آب تسبیح کند، مادام تا روان باشد، چون بایستد تسبیح رها کند «۷». و جامه «۸» تسبیح کند مادام تا نو باشد، چون چرکن شود تسبیح رها کند. و وحش تسبیح کند مادام تا بانگ کند، چون خاموش شود تسبیح رها کند. و جامه خلق در اول روز ندا می‌کند: بار خدایا پیامرز آن را که مرا «۹» بدل کند.

انس مالک گفت: ما بنزدیک رسول بودیم، او کفی سنگ ریزه برگرفت، آن سنگ ریزه بر دست او تسبیح کرد، چنان که ما تسبیح او بشنیدیم. آنکه بر دست ما کرد، بر دست ما تسبیح نکرد. ابو یزید العکلی روایت کرد از عمرو بن احب «۱۰»، از صادق - علیه السلام - از پدرانش، که: رسول - علیه السلام - بیمار بود، جبریل آمد و از بهشت او را طبقی نار «۱۱» و انگور آورد. رسول - علیه السلام - از آن بخورد، بر دست رسول

(۱). اط، آب، آز، آج، لب: تاق.

(۲). اط، آب، آز، آج، لب: وهب بن منبه.

(۳). همه نسخه بدلها + هیچ.

(۴). کذا: در اساس و آب، مهرگ / مرگ / مرغ.

(۵). قم، اط، آب، آز، آج، لب: بیوفتند.

(۶). آج، لب + و مرغ تسبیح کند تا بانگ کند، چون خاموش شود، تسبیح رها کند.

(۷). اط، آب، مل، آز + مرغ تسبیح کند مادام تا بانگ کند، چون خاموش شود، تسبیح رها کند.

(۸). اط، آب، آز، آج، لب + نو.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: ما را.

(۱۰). آج، لب: احسب.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: انار.

ص: ۲۲۸

تسبیح می‌کرد و امیر المؤمنین علی «۱» از آن بخورد، بر دست او نیز تسبیح کرد. و حسن و حسین - علیهما السلام تاز آن بخوردند، بر دست ایشان نیز تسبیح کرد. یکی از جمله صحابه دست دراز کرد و یکی از آن برگرفت بر دست او تسبیح نکرد. جبریل - علیه السلام - گفت: این طعام بهشت است و طعام بهشت در دنیا نخورد الا پیغامبری یا وصی پیغامبری یا فرزند پیغامبری. **وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ**، و لکن شما تسبیح ایشان ندانی. و تاویل این از دو وجه باشد: اما من حیث الدلالة چنان که گفتیم، و اما از وجه تخصیص به عقلا و مکلفان، **إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا**، که خدای تعالی همیشه حلیم و آمرزنده بوده است.

وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ - الایه، حق تعالی گفت: چون تو قرآن خوانی ما از میان تو و کافرانی که به قیامت ایمان ندارند حجابی کنیم پوشیده. قتاده گفت: مراد به این حجاب آن اکنه است که ایشان گفتند: **قُلُوبُنَا فِي أَكْنَةِ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ ... «۲»** و این قول نیک نیست برای آن که اگر بر این حمل کنند در آیت تکرار «۳» باشد که حدیث اکنه عقیب این آیت می‌آید «۴». و گفتند: مستور، به معنی ساتر است، کقوله تعالی:

إِنَّهُ كَانَ وَعَدُهُ مَأْتِيًا «۵» ای، آتیا، مفعول به معنی فاعل است. و بعضی دگر از مفسران گفتند: مراد به حجاب، حجابی است که حقیقت باشد، و مراد به مستور آن «۶» است که از چشم شما «۷» پوشیده باشد. و بیان این قول، آن خبر است که سعید جبیر روایت کرد که چون **تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ «۸»** فرود آمد زن ابو لهب بیامد تا رسول را ایذا کند و او زنی سلیطه دراز زبان بود «۹». یکی از جمله صحابه گفت: یا رسول الله، این زن آهنگ تو دارد و زنی بد «۱۰» است و پلید زبان نباید تا سخنی گوید که تو را رنجی با دل آید، اگر بر وی و احترازی «۱۱» بکنی. رسول - علیه السلام - گفت:

سبحان الله بینی و بینها،

گفت: این تسبیح میان من و اوست، یعنی تا حجاب کند. او بیامد رسول را ندید. این صحابی را گفت این صاحب تو ما را هجو کرده است. صحابی گفت: او شعر نگوید

(۱). قم، آج، لب + علیه السلام.

(۲). سوره فصلت (۴۱) آیه ۵.

(۳). آط: بتکرار.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: آید.

(۵). سوره مریم (۱۹) آیه ۶۱.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: این.

(۷). قم: ما.

(۸). سوره تبت (۱۱۱) آیه ۱.

(۹). قم، آط، آب، آز، آج، لب: سلیطه بود دراز زبان.

(۱۰). قم، آط، آب، آز، آج، لب: بدیه.

(۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: احتراز کنی.

ص: ۲۲۹

و شاعر نیست. گفت راست می‌گوی. آنکه برگشت. صحابی گفت: یا رسول الله او تو را ندید. گفت «۱». فرشته‌ای پیامده بود و مرا از او در حجاب کرده «۲» [۱۳۳-ر] و میان من و او حایل شده «۳» تا او برفت.

کلبی روایت کرد از مردی شامی از کعب که او گفت: رسول علیه السلام خویشتن را از مشرکان به سه آیت پوشیده داشتی یکی این آیت. دگر آیتی مثل این در سوره الکهف و آن آیه که در سوره النحل است، **أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ «۴»**، و آن آیت که در سوره الجاثیه است، **أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ «۵»** - الایه، چون رسول - علیه السلام - این آیات برخواندی از کافران پوشیده شدی. کعب گفت: من این آیات مردی را از اهل شام بیاموختم او را به روم به اسیری بگرفتند. بگریخت از ایشان. از قفایش برفتند. او این آیات برخواند او را ندیدند و او از آن جا خلاص یافت. کلبی گفت: من این خبر بگفتم مردی را از اهل ری. او را دیلمان «۶» به اسیری بگرفتند، از ایشان بگریخت از پی «۷» او بیامدند تا به او رسیدند. او این آیات بخواند، به او بگذشتند تا جامه ایشان به جامه او بسوده شد «۸» و او را ندیدند.

وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ، چون تو ذکر خدای خود کنی در قرآن به یگانگی و وحدانیت. مفسران گفتند: چون گوی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَوْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا،** پشت برگرداندن گریزان. و ذکر ادبار که جمع دبر باشد برای تقبیح حال ایشان کرد که در حق دشمنان چنین الفاظ اجرا کند تهجینا لهم و تقبیحا لحالهم. و نفور، جمع نافر باشد، کفعود و قاعد و جلوس و جالس، و نصب او بر حال است، از فاعل.

عبد الله عباس گفت: مراد شیاطین اند. و روا بود که نفور مصدر باشد، لا من لفظ الفعل، برای آن که «ولوا» در معنی نفروا باشد. و مثله قولهم اعجبني حبًا شديدًا، و دگر مفسران گفتند: مراد کافرانند.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ، گفت: ما عالمتریم به آنچه ایشان استماع می‌کنند

(۱). آط، آب، آز، آج، لب + نه، که، قم: + که.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: گرفته.

(۳). همه نسخه بدلهای بجز قم و مل: شد.

(۴). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۸.

(۵). سوره الجاثیه (۴۵) آیه ۲۳.

(۶). آج، لب: به دیلمان.

(۷). مل: پس.

(۸). آط: بسود، آج و لب: سود.

ص: ۲۳۰

و گوش می‌دارند از قراءت، إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ «۱» آنگه یعنی در وقت استماع ایشان «۲» قراءت تو را، وَإِذْ هُمْ نَجْوَى، و آنگه که ایشان با یکدیگر سر گویند در حق تو.

بعضی گویند: دیوانه است، و بهری گویند: کاهن است، و بهری: گویند شاعر است و بهری گویند، ساحر است و قوله نَجْوَى، مصدری است در جائی «۳» اسم فاعل و لفظ مصدر واحد و تشبیه و جمع را بشاید، يقال: رجل عدل و رجلان عدل و رجال عدل، و كذلك امرأة عدل و امرأتان عدل و نسوة عدل. إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ، چون گفتند ظالمان، مفسران گفتند: مراد به این ظالمان، ولید مغیره است و اصحابش. چون کفار مکه با ایشان رجوع کردند در کار رسول - علیه السلام - و با او مشورت کردند، او گفت: إِنَّ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا، پیروی نمی‌کنی شما آلا مردی مسحور را. و ان به معنی «ما» نفی است. و در «مسحور» چند قول گفتند: یکی آن که با او جادوی کرده‌اند تا مختلط عقل شده است. و قیل: «مخدوعا» مردی فریفته با او خدیعه کرده، و قیل: مصروفًا عن الحق، از حق برگردانیده. يقال: سحرته عن كذا اذا صرفته عنه و قیل: مسحورا. ای بشرا له سحروریه یعنی: آدمیی است چون ما که سحر «۴» دارد در شکم یعنی شش، و گفتند: مسحورا: ای مغذی مربی بالطعام و الشراب، يقال: هو مسحور و مسحور. و قال لبید:

و قال آخر:

و نسحر بالطعام و بالشراب

ای نغذی و نعلل.

أَنْظُرُ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأُمْتَالَ: بنگر که برای تو چگونه [١٣٣- پ] مثلها زدند. و گفتند: مراد آن است که تو را چه «٦» تشبیه‌ها مختلف کردند. بهری گفتند:

ساحر است، و بهری گفتند: شاعر است و بهری گفتند: کاهن است و بهری گفتند:

مجنون است. فَضَلُّوا: ای فضلوا «٧» عنک، گمراه شدند از تو و به سر تو نیوفتادند و تو را نشناختند، فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا: نتوانند راهی یعنی سر گشته و متحیراند در کار تو،

(١). قم: + چون گوش باز کرده‌اند با تو.

(٢). آط، آب، آج، لب: ندارد.

(٣). همه نسخه بدلها: جای.

(٤). آب، آز: سحروریه.

(٥). آط، آج، لب: فاننا.

(٦). آط، آب، مل، آز، آج، لب: چند.

(٧). مل: یضلوا.

ایشان را به تو هدایتی نیست و راهی راست، و تو را نمی‌توانند شناخت، از آن که نظر نمی‌کنند در احوال و معجزات تو. پس برای آن که سخت دورند از شناخت تو، پنداری نمی‌توانند. و قیل، فضلوا فیک، در تو گمراه شدند. یعنی به تو ایمان «۱» نیاوردند تا برای تو در ضلال افتادند.

وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا، گفتند: این کافران. أَ إِذَا همزه استفهام راست که آنکه که ما استخوان «۲» شویم و پوسیده گردیم و رفات هر چیزی بود که از چیزی بریزد «۳»، و مثله: الحطام و الرضاض «۴». عبد الله عباس گفت: مراد گرد است. مجاهد گفت: مراد خاک است. أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا، ما را پس از این برانگیزند خلقی نو؟ و این سخنی است که ایشان گفتند به تعجب و استبعاد بعث و نشور. قُلْ، بگو ای محمد: كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا، که شما سنگ شوی یا آهن بشدت و صلابت. یا خلقی که در دل شما بزرگ آید، در آن خلاف کردند، بعضی گفتند:

مراد کوه است، و بیشتر مفسران گفتند: مراد مرگ است. مجاهد گفت: مراد آسمان و زمین است. و معنی آن که اگر شما از روی مثل چیزی «۵» شوی که از آن سخت‌تر و عظیم‌تر نباشد از این چیزها که من شما را بمیرانم و زنده کنم و اگر به مثل مرگ شوی که شما را مرگ بچشانم و بمیرانم. عبد الله عباس گفت و سعید جبیر، کافران رسول را گفتند: أ رأيت لو كُنَّا الموت: چه گوی اگر ما مرگ «۶» باشیم ما را که بمیراند؟ خدای تعالی گفت: از مرگ بزرگتر چیزی نیست در دل شما، اگر شما خود مرگ باشی که همه «۷» بمیری و باز زنده شوی. فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا، ایشان گویند: ما را که زنده خواهد کرد «۸»؟ بگوی: آن خدای که اول بار شما را بیافرید. فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ، ایشان سر بجنبانند بر سبیل استهزا، يقال: انغض «۹» راسه اذا حرَّكه مستهزئاً به و نغضت سنه اذا تحرَّكت و انقطعت من اصله «۱۰»، قال الشاعر:

و نغضت من هرم اسنانها

(۱). قم، مل، آز، آج، لب: روی به تو نیاوردند.

(۲). همه نسخه بدلها: استخوان.

(۳). مل: بیوفتد.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: الرصاص.

(۵). آط، آب، آز: مرگ.

(۶). آط، آج، لب: موت.

(۷). همه نسخه بدلها: هم.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: کرد.

(۹). آج، لب: نغض.

(۱۰). قم: اصلها.

ص: ۲۳۲

و قال آخر:

لَمَّا رَأَتْنِي انغضت لي الرَّاسَا

وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ، گویند: کی خواهد بودن «۱» این بعث و نشور و اعادت. قُلِّ، بگو ای محمد: که همانا نزدیک خواهد بودن «۲». و لعلّ برای آن نگفت «۳» تا ابهام وقت کند بر مکلفان تا مغری به قبیح نباشند و ملجأ. و اند جای «۴» که ذکر قیامت کرد لعلّ در آورد، من قوله: وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا «۵» و قوله: لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ «۶». برای این معنی گفت - و الله اعلم بمراده «۷».

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ، یاد کن ای محمد آن روز که خدای تعالی شما را بخواند «۸» از گورهایتان تا به موقف قیامه «۹» آبی. فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ، اجابت کنی به حمد و سپاس خدای. عبد الله عباس گفت: بامره، به فرمان او. قتاده گفت: به معرفت و طاعت او. و بعضی نحویان گفتند: محلّ او نصب است بر حال، اتی حامدین لله، کما یقال: جاء فلان بغضبه، ای جاء غضبان. و گفته‌اند: معنی آن است که، اجابت کنند خدای را بر وجهی که اقتضای حمد کند. و گفتند: معترفند به آن که حمد خدای راست - جلّ جلاله. برای آن که معارف اهل قیامت ضروری باشد، یعنی این حمد «۱۰» را که امروز منکرند [۱۳۴- ر] فردا معترف باشند «۱۱». و گفته‌اند: مراد آن است که شما را زنده کنیم بر رغم شما، و خدای محمود است بر [هر] «۱۲» حالی، چنان که یکی از ما گوید: چون او را مرادی «۱۳» برآید، فلان کار تمام شد بحمد الله، چون آن کار از نعمت خدای شناسد بر خود، چنان که شاعر گفت:

لبست و لا من غدرة اتقنع

فأني بحمد الله لا ثوب فاجر

و استجابت و اجابت به یک معنی باشد، وَ تَنْظُونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا. و گمان بری که مقام شما اندکی بوده است. و در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که: چون

(۲-۱). همه نسخه بدلها: بجز قم: بود.

(۳). همه نسخه بدلها: گفت.

(۴). کذا در اساس و قم، لب: آن جا، آب، آز: هر جا.

(۵). سوره احزاب (۳۳) آیه ۶۳.

(۶). سوره شوری (۴۲) آیه ۱۷.

(۷). قم، آب، مل، آز+ قوله.

(۸). مل: بر خواند، آج، لب: خواند.

(۹). آب، مل، آج، لب: قیامت.

(۱۰). مل: خدای.

(۱۱). آب، آز: باشید.

(۱۲). اساس ندارد، از قم، افزوده شد.

(۱۳). قم: کاری، لب: مردی.

ص: ۲۳۳

سرعت بعث و رجوع «۱» ببینند، گمان برند که مقام ایشان در گور اندک بوده است، چنان که حق تعالی گفت: **إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا** «۲»، و **إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا** «۳». و وجه دوّم: آن که مراد تقریب حال است، چنان که گفتند. حسن بصری گفت: کائنک بالدنیا لم تکن و بالاخرة لم تزل. و چنان که شاعر گفت:

قتاده گفت: این حدیث بر وجه احتقار حیات دنیا گویند. حسن گفت: مراد آن است که گویند: مقام در دنیا به اضافه با مقام در «۴» آخرت - لا الی آخر - اندک است.

وَقُلْ لِعِبَادِي، خطاب کرد با رسول و گفت: بگو ای محمد این بندگان مرا «۵»:

تا چیزی گویند که نکوتر «۶» باشد، یعنی آن فرمایند که خدای فرمود، و از آن نهی کنند که خدای نهی کرد. قولی دگر «۷» آن است که خطاب با یکدیگر «۸» بر نکو «۹» تر وجهی کنند، کقولهم: رحمک الله و عافاک «۱۰» الله و غفر الله لک، و مانند این و نباید تا «۱۱» متابعت شیطان کنند، که شیطان میان شما تباهی کند و فساد، آنگه از او «۱۲» دشمنی آغازد، چنان که گفت: إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ - الاية «۱۳»، که شیطان همیشه آدمی را دشمنی ظاهر بوده است، قدیما و حدیثا، از عهد آدم و تا به دامن قیامت.

آنگه گفت: رَبُّكُمْ أَعْلَمُ، احوال شما و مصالح شما خدای بهتر داند، اگر خواهد بر شما رحمت کند، و اگر خواهد عذاب کند شما را. اگر رحمت کند تفضل «۱۴» و کرم کند، و اگر عذاب کند به عدل کند. و او عالم است به تفصیل «۱۵» اعمال شما و مقادیر استحقاق شما، آنگه خطاب کرد با رسول، گفت: ما نفرستادیم تو را تا و کیل ایشان باشی و موکل بر ایشان و ایشان را به قهر و جبر منع کنی از کفر و معاصی

(۱). قم: نشور.

(۲-۳). سوره طه (۲۰) آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

(۴). آط، آج، لب: به.

(۵). قم: را.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم: نیکو.

(۷). همه نسخه بدلها: دیگر.

(۸). آط، یکدیگر.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل: نیکو.

(۱۰). آج، لب: عافک.

(۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: که.

(۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: انگیزد و.

(۱۳). سوره مائده (۵) آیه ۹۱.

(۱۴). همه نسخه بدلها: به فضل.

(۱۵). آج، لب: تفاضیل.

ص: ۲۳۴

بل به دست تو جز عذار و اندازی نیست، اگر اجابت کنند و آلا بر تو تاوانی «۱» نیست، عقوبت و ملامت بر ایشان باشد.

و رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، و خدای تو عالمتر است به آنچه در آسمان و زمین است، یعنی احوال و اعمال و ضمائر ایشان او بهتر داند هر کسی را بر حسب آنچه او را صلاح باشد می‌دارد از رفعت و ضعت و ضیق و سعه «۲»، چنان که تفضیل دادیم بعضی «۳» پیغامبران را بر بعضی، آدمی را صفوت دادیم «۴»، و نوح را اجابت دعوت دادیم، و ابرهیم را خلت دادیم و موسی را درجه مناجات دادیم و عیسی را انواع معجزات دادیم، و سلیمان را ملک «۵» دادیم و داود را زبور دادیم.

آنگه تنبیه کرد ایشان را بر خطایشان «۶» در عبادت اصنام، گفت بگو ای محمد:

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ، بگو بخوانی آنان را که دعوی می‌کنی «۷» که خدایانند بدون «۸» خدای تا بدانی که ایشان نتوانند بلایی و آفتی از شما بگردانیدن و دفع مضرّتی کردن و کشف بیماری و درویشی و آفتهای دیگر. و نیز نتواند تحویل کردن و بگردانیدن «۹».

آنگه گفت: أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ، تقدیر آن است که: یدعونهم، آنان را که کافران می‌خوانند به خدای و می‌پرستند به الهیت، و در ایشان اعتقاد محال کرده‌اند، ایشان که معبودانند طلب وسیلت به خدای خود می‌کنند و تقرّب به خدای می‌کنند هر کدام که [۱۳۴- پ] از ایشان نزدیکتر است، امید «۱۰» رحمت او می‌دارند و از عذاب او می‌ترسند، که عذاب خدای حذر کردنی است. مفسّران در این دو قول گفتند:

عبد الله عباس و مجاهد و بیشتر مفسران گفتند: مراد عیسی است و مادرش و فریشتگان که کافران ایشان را می پرستیدند، و ایشان خدای را می پرستیدند. عبد الله مسعود گفت: جماعتی «۱۱» کافران، آنان بودند که ایشان جماعتی جنیان را می پرستیدند، آن جنیان ایمان آوردند و خدای پرست شدند، و اینان ندانستند، اینان بر

(۱). مل: تابانی.

(۲). همه نسخه بدلها: سعت.

(۳). آج، لب: بر او.

(۴). همه نسخه بدلها + ادريس را رفعت دادیم.

(۵). قم: مکت.

(۶). مل، آز: خطای ایشان، قم، آط، آب، آج، لب: خطاشان.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: می کردی.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: دون.

(۹). اساس: بدوانیدن، از قم آورده شد.

(۱۰). مل + به.

(۱۱). آب، آز: جماعت.

ص: ۲۳۵

سر عبادت ایشان بودند و اینان به عبادت خدای مشغول بودند. خدای تعالی این آیت فرستاد و ایشان را بر آن [تر] «۱» غیب کرد:

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۵۸ تا ۸۲]

وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۵۸) وَ مَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوْلُونَ وَ آتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَ مَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا (۵۹) وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ

إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (٦٠) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا (٦١) قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا (٦٢)

قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا (٦٣) وَاسْتَفْزَزَ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجْلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (٦٤) إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا (٦٥) رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفَلَكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (٦٦) وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهُهُ فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا (٦٧)

أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يُخَسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا (٦٨) أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا (٦٩) وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (٧٠) يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (٧١) وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا (٧٢)

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذْ لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا (٧٣) وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئِنَّاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْنًا قَلِيلًا (٧٤) إِذَا لَأَذْنُكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (٧٥) وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْزِفُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذْ لَا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا (٧٦) سَنَّهُ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا (٧٧)

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى عَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا (٧٨) وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا (٧٩) وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا (٨٠) وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (٨١) وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (٨٢)

[ترجمه]

نیست هیچ شهری و آلا ما هلاک کنیم آن را پیش روز قیامت یا عذاب کنیم آن را عذابی سخت بوده است آن در لوح محفوظ نوشته.

و باز نداشت ما را از آن که فرستیم معجزات آلا آن که دروغ داشتند آن را پیشینگان «۲»، و بدادیم قوم صالح «۳» را شتر، پیدا کفر آوردند به آن و ما نفرستیم «۴» آیات و معجزات مگر به ترسانیدن.

یاد کن چون گفتیم تو را که خدای تو محیط است به مردمان، نکردیم آن خواب که با تو نمودیم مگر آزمایش مردمان و درخت لعنت کرده در قرآن و می ترسانیم ایشان را، نمی افزاید «۵» ایشان را مگر عصیانی بزرگ.

و چون گفتیم فریشتگان را که سجده کنی آدم را، سجده کردند مگر ابلیس، گفت: سجده کنم آن را که آفریدی از گل.
گفت: بینی تو این را که گرامی کردی بر من اگر باز پس داری مرا تا روز قیامت، بیرم فرزندان او را مگر اندکی را.
گفت: برو که هر کس که متابعت «۶» تو کند از ایشان، دوزخ پاداشت شماسست، پاداشتی تمام «۷».

(۱) از قم، افزوده شد.

(۲). قم، مل: پیشینیان.

(۳). آط، آب، آج، لب: نمود.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: نفرستادیم.

(۵). همه نسخه بدلها: نیفزاید.

(۶). قم: پسروی.

(۷). قم: تمام کرده، آج، لب: جزای تمام.

ص: ۲۳۶

و بر انگیز آن را که توانی از ایشان به آواز تو گرد آر بر ایشان سوار و پیاده‌ات را، انبازی کن «۱» با ایشان در مالها و فرزندان و وعده ده ایشان را و نوید ندهد «۲» ایشان را دیو، مگر فریفتن.

بندگان من نیست تو را بر ایشان دستی، و بس است خدای «۳» تو و کیل.

خدای شما آن است که می‌راند «۴» برای شما کشتی در دریا تا بجوی «۵» از روزی «۶» او که به شما بخشاینده بوده است.

و چون برسد به شما سختی در دریا، گم شوند «۷» آنان که خوانی مگر او را چون برهاند شما را به بیابان برگردی، و بوده است آدمی کافر نعمت «۸».

ایمن شده‌ای «۹» که فرو برد به شما کناره بیابان یا فرو فرستد بر شما بادی سخت، پس نیابی شما را و کیلی.

یا ایمن شده‌ای که باز برد «۱۰» شما را در او یک بار دیگر فرو گذارد «۱۱» بر شما شکننده‌ای از باد. غرق کند «۱۲» شما را به آن کفر که آوردی، پس نیابی خود را بر ما به آن پسروی.

(۱). آج، لب: انباز می‌کن.

(۲). قم: وعده.

(۳). قم: خدات، آط، آج، لب: به خدای.

(۴). اساس: می‌فزاید، با توجه به نسخه آط، تصحیح شد.

(۵). آج، لب: بگویند.

(۶). همه نسخه بدلها: روزی.

(۷). قم، آج، لب: گم شود.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل: نا سپاس.

(۹). مل، آج، لب: یا ایمن شدید.

(۱۰). آج، لب: اعادت کند.

(۱۱). آج، لب: بفرستد.

(۱۲). آط، آب، آج، لب: غرقه کند.

ص: ۲۳۷

[۱۳۵-ر]

گرامی کردیم ما فرزندان آدم را و برگرفتیم ایشان را در خشک «۱» و دریا و روزی دادیم ایشان را از خوشیها «۲» حلال و فضل دادیم «۳» ایشان را بر بسیاری از آنان که آفریدیم فضل دادنی.

آن روز که «۴» باز خوانیم هر آدمی را به امامش «۵» هر که را دهند نامه‌اش «۶» به دست راست ایشان برخوانند نامه ایشان و ستم نکنند بر ایشان اندکی.

و هر که باشد در دنیا نابینا، او در آخرت کورتر باشد و گمراهتر.

و نزدیک آن بود که بفریبند تو را از آن که وحی کردیم به تو تا فرو بافی «۷» بر ما جز آن و پس آنگه تو را دوست گیرند.
و اگر نه آنستی «۸» که بر جای بداشتیم تو را، نزدیک بود که ساکن شدی «۹» با ایشان چیزی اندک.
پس آنگه بچشانید مانی تو را دو چندان عذاب که در حیات و «۱۰» ممات باشد، پس نیابی خود را بر ما «۱۱» یاری.
و نزدیک آن بود که برانگیزند تو را از زمین یا «۱۲» تا بیرون کنند تو را از آن جا و بس بنمانند از پس تو آلا اندکی.
طریقت آنان که فرستادیم پیش «۱۳» تو از پیغامبران ما و نیابی طریقه ما را برگردانیدنی.

(۱). قم، آط، آج، لب: بیابان.

(۲). مل: پاکیزه‌ها.

(۳). آط، آج، لب: تفضیل دادیم.

(۴). آج، لب: روزی که.

(۵). آط، آب، آج، لب: به امامشان.

(۶). آط، آب، آج، لب: نامه او.

(۷). قم، آط، آب: فرابافی، آج، لب: فرا بافتی.

(۸). آط، آب، مل، آج، لب: ندانستی.

(۹). قم، آب: میل کنی، آط، آج، لب: ساکن شوی.

(۱۰). قم + دو چندان عذاب که در.

(۱۱). اساس: ایشان، با توجه به قم، تصحیح شد.

(۱۲). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۳). قم، آب، آج، لب + از.

به پای دار نماز به زوال آفتاب «۱» تا به تاریکی شب که نماز بامداد حاضر آیند به او «۲» فریشتگان و روز.

و از شب بیدار شو «۳» سنتی تو را باشد که برساند تو را خدای تو به جای پسندیده.

بگو بار خدایا در بر «۴» مرا به جای راستی و بیرون آر مرا بیرون آوردن راستی، کن مرا از نزدیک تو حجتی یاری دهند.

بگو: آمد حق و باطل شد باطل، که باطل همیشه باطل بوده است «۵».

فرو فرستیم از قرآن آنچه او شفا باشد و رحمتی مؤمنان را، و نپزاید کافران را الا زیانکاری.

قوله تعالی: **وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ - الایه، [ان] «۶»**، به معنی «ما» ی نفی است و «من»، زیادت است برای تأکید نفی، و نیست هیچ شهری. و اشتقاق «قریه» من قریت الماء فی الحوض باشد، اذا جمعت، برای آن که مردم در او مجتمع باشند. **إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا،** «ان» چون به معنی «ما» ی نفی باشد در بیشتر احوال، **إِلَّا** از پس او آید، **إِلَّا**، و ما آن را هلاک کنیم بیشتر «۷» از روز قیامت، یا عذاب کنیم آن را عذابی سخت به کفر و معصیت اهلس. بعضی گفتند: مراد شهرهای کافران است، و بهری گفتند:

این در آخر زمان باشد.

و در این معنی، خبری دگر روایت کردند از امیر المؤمنین «۸» - علیه السلام - از

(۱). قم: کشتن آفتاب.

(۲). آج، لب: حاضرانند بر او، آط: حاضرانند به او، آب: حاضر آیند در او.

(۳). لب: در شب بیدار باش، قم + بدو.

(۴). قم: در آر.

(۵). قم، مل: باطل شده.

(۶). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۷). آط، آب، آج، لب: پیش.

(۸). همه نسخه بدلها + علی.

جنس ملاحم و آن در خطبه‌ای «۱» کرد- و این آیت از او پرسیدند- او خبر داد که: هر شهری از شهرها به چه هلاک شود کافران را بر سبیل عقوبت باشد و مؤمنان را بر سبیل امتحان، این قول مقاتل است. عبد الله مسعود گفت: در هر شهری که زنا و ربا در او ظاهر شود، خدای تعالی دستوری دهد در هلاک آن شهر. آنگه بیان کرد که آن لا محال خواهد بود، و آن در لوح محفوظ نوشته است.

قوله: **وَمَا مَنَعَنَا**، گفت: منع نکرد ما را از آن که آیات و معجزات و دلالات فرستیم، **أَلَا** آن که اولینان آن را تکذیب کردند. عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که اهل مکه، رسول را- علیه السلام- گفتند: اگر تو پیغامبری [۱۳۵-پ] کوه صفا برای ما با زر کن «۲». خدای تعالی گفت: از این مانعی نیست **أَلَا** آن که مانند این اقتراح اولینان کردند، و چون بدادیم تکذیب کردند. و اگر این که ملتمس شماسست بدهیم «۳»، هم این کنی. آنگه حکمت اقتضای آن کند که شما را پس از آن مهلت ندهم و تعجیل عقوبت کنم، چنان که با امت سلف کردم، و این قول قتاده و ابن جریح است. و «منع»، وجود چیزی باشد که با او فعل در وجود نیاید از آن که بر او قادر باشد، و این در حق خدای تعالی مجاز «۴» بود. و معنی آن باشد که ما آیات برای آن نفرستادیم تا اینان تکذیب نکنند- چنان که اولینان کردند- و قوله: **أَنْ تُرْسِلَ**، محلّ او نصب است بوقوع المنع علیه. و قوله: **أَنْ كَذَّبَ**، محلّ او رفع است باسناد المنع الیه، و تقدیر آن است که: و ما منعنا ارسال الايات الا تكذيب الاولين، و بعضی اهل معانی گفتند: «**أَلَا**» زیادت است و معنی آن که: و ما منعنا ارسال الايات تكذيب الاولين، و معنی بر عکس معنی اول باشد. و گفتند: «**أَلَا**» به معنی «او» است، كقوله: **لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةً إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ ...** «۵» معناه: و الَّذِينَ ظَلَمُوا، و معنی آن باشد که: ما منعنا ارسال الايات شيء مع ان كذب ضبيها الاولون. و این هر دو قول تعسف «۶» است و حاجت نیست در ظاهر آیت به این تکلف «۷»، چه آیت بر ظاهر خود نیک است، و مانعی نیست از حمل «۸» او بر ظاهر خود.

(۱). آب+ یاد.

(۲). مل: برای ما زر کن.

(۳). آط، آج، لب: بدهم، آب: بدیدیم.

(۴). مل: محال.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۵۰.

(۶). آط، آج، لب: متعسف.

(۷). مل: تکلیف.

(۸). اساس: جمله، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

ص: ۲۴۰

قوله: **وَ آتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً**، و ما دادیم قوم صالح را ناقه که خواستند ظاهر و روشن، گفتند: **مُبْصِرَةً** «۱»، ای مضمیة «۲» **يَبِيَّة**، کفوله: **وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا** ... «۳» ای، مضمیثا.

و قیل: **مُبْصِرَةً**، ای مبصره، به بصیرت رساننده آن را که در او نظر کنند. و گفتند:

مُبْصِرَةً، ای ذات ابصار علی وجه النسبه، کقولهم: امرأة حایض و طاهر و طامث و طالق، ای ذات هذه الامور، و معنی هم آن باشد که مبصره.

و زجاج روایت کرد که در شاذ خواندند: مبصره، علی وزن مفعلة، به معنی مفعوله، ای، **يَبصرها الناس** و **يَتَحَقَّقها**. فراء گفت: مبصره، ای موضع ابصار و استدلال

كقوله - عليه السلام: الولد مبخله مجبنة، قال: و الكفر مخبنة لنفس المنعم.

فَظَلَمُوا بِهَا، ظلم کردند، یعنی کفر آوردند به آن. این ظلم به معنی کفر است به قرینه [با] «۴»، **لأنه لا يقال ظلمت به أنما يقال ظلمته**. کفر آوردند به او و او را پی بکردند «۵»، **وَ مَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ**، و ما آیات و دلالات نفرستیم «۶» **أَلَا بَرِ وَجْه تَخْوِيفٍ وَ انذار و ترسانیدن، تا بترسند و ایمان آرند**. فتاده گفت: خدای تعالی بندگان را می ترساند به آنچه خواهد از آیات تا باشد که اندیشه کنند و با درگاه او شوند. و در خیر است که در کوفه زلزله ای بود، و عبد الله مسعود آن جا بود، گفت: ای بندگان خدای! **إِنَّ اللَّهَ يَسْتَعْتَبِكُمْ فاعتبوه**. خدای تعالی توبه بر شما عرض می کرد توبه کنی و شما را با رضای خود می خواند، او را به توبه و طاعت خشنود کنی.

وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ، یاد کن ای محمد! چون گفتیم که: خدای تو محیط است به مردمان. در او دو قول گفتند: یکی آن که علم او محیط است به احوال بندگان، داند که هر کس چه کند و چه گوید، و مستحق چه باشد، و یکی آن که خلقان در قبضه قدرت اویند، از مشیت او برون نتوانند شدن «۷»، کفوله: **وَ اللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ** «۸»، یعنی از ایشان اندیشه مدار و آنچه تو را گفته اند برسان، **وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ**، و ما نکردیم آن خواب که با تو نمودیم، **أَلَّا فتنه و امتحان و آزمایش**.

(۱). قم، آط، آب: مبصرا.

(۲). قم: مضیا، آط، آب، آز: مضمیة.

(۳). سوره یونس (۱۰) آیه ۶۷ و سوره نمل (۲۷) آیه ۸۶ و سوره مؤمن (۴۰) آیه ۶۱.

(۴). قم: بها.

(۵). قم: واو با ابی کردند.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب + الّا تخویفا.

(۷). آط، آب، آز، آج، لب: بیرون نتوانند شد.

(۸). سوره بروج (۸۵) آیه ۲۰.

ص: ۲۴۱

مردمان در آن رؤیا خلاف کردند، عبد الله عباس و حسن و سعید جبیر و قتاده و ضحاک و مجاهد و ابن جریج و ابن زید گفتند: [۱۳۶-ر] مراد رؤیا معراج است.

آنکه در تأویل آن خلاف کردند، بعضی گفتند: معراج خود به خواب دید و بعضی دگر گفتند: یک بار به خواب دید و یک بار به بیداری، و بعضی دگر گفتند: مراد به رؤیا رؤیت عیان است.

ابو رجاء العطاردی روایت کرد از سمره بن جندب الفزاری «۱» که او گفت: رسول را - صلی الله علیه و علی آله - عادت بود که چون نماز بامداد بگذاردی روی به مردم کردی و گفتی: هیچ کس خوابی دیده است دوش؟ اگر کسی خوابی دیده بودی بگفتی، رسول - علیه السلام - تعبیر آن بگفتی. روزی روی به ما کرد و گفت: هیچ کس از شما دوش خوابی دید؟ ما گفتیم: نه، یا رسول الله! رسول گفت: اما من دوش چنان دیدم که دو کس بیامدندی و مرا گفتندی برخیز و با ما بیای. من برخاستم و با ایشان برفتم. مرا بیردند تا به زمینی «۲» راست در بیابانی مردی را دیدم، سنگی بزرگ به دست گرفته و مردی را بیفکنده و به آن سنگ سر او «۳» می کوفت. چون سنگ از دست بینداختی باز سر او همچنان شدی که اول بودی، او دگر «۴» باره «۵» سنگ برداشتی و سر او بکوفتی، همچنان می کرد. ایشان را گفتم: این چیست؟ مرا گفتند: برو. از آن جا برفتم، مردی را دیدم به قفا باز افکنده «۶» و مردی را دیدم کلویی «۷» آهنین به دست گرفته و به آن دهن او می درید و گوشت از روی او باز می گرفت «۸».

چون از یک جانب پیرداختی با دگر «۹» جانب آمدی که او از من «۱۰» پیرداختی. آن جانب درست شده بودی، همچنین می کرد، من گفتم: سبحان الله! این چیست؟

گفتند «۱۱»: برو، از آن جا برفتم، خانه ای دیدم مانند تنوری بالای او تنگ و زیر او فراخ و در او آتش «۱۲» می شخید، در او نگریدم، جماعتی مردان و زنان را دیدم برهنه و آتشی

(۱). آط، آج، لب: القراری، مل: الفرازی، آز: الفرادی.

(۲). آب، آز: زمین.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم و مل + را.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: دیگر.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: ندارد، قم: بار.

(۶). آط، آب، آز: فکنده.

(۷). مل: کلابی.

(۸). قم: بر می گرفت، مل: باز می کرد.

(۹). آط، آب، آج، لب: یک.

(۱۰). آط، آج، لب: این جانب.

(۱۱). قم + از این جا.

(۱۲). قم: و درویش.

ص: ۲۴۲

از بن آن تنور می برآمد «۱». چون آتش برآمدی، ایشان فریاد بر گرفتندی. گفتم: اینان که اند؟ گفتند: برو. از آن جا برفتم به جویی آمدیم از خون سرخ، و در آن جوی مردی شناو «۲» می کرد، و بر کنار «۳» جوی مردی نشسته بود و سنگهای بسیار پیش او نهاده، آن مرد سابع هر ساعت از آن آب برآمدی. این مرد که این سنگ پیش داشت سنگی از آن سنگها در دهن او نهادی، او فرو بردی و دگر باره در آن جوی شدی. همچنین می کرد «۴»، گفتم: این چیست؟ گفتند: برو، از آن جا برفتم «۵». مردی را دیدم کریه المنظر، بغایت جهامت و آتشی می کرد و گرد آن آتش می گردید، گفتم: این کیست؟ گفتند: برو. از آن جا برفتم به بستانی رسیدیم «۶» بغایت خوش و خورم «۷»، در او انواع درختان و انوار و ازهار و شکوفه بسیار، و درختی بزرگ بود و در زیر آن درخت پیری نشسته بود و پیرامن «۸» او کودکان بسیار نشسته بودند، گفتم: این پیر کیست و این کودکان کیستند «۹»؟ مرا گفتند: برو. از آن جا برفتم، درختی روج «۱۰» دیدم سخت بزرگ که از آن بزرگتر ندیده بودم و از آن نکوتر. مرا گفتند: بر این درخت شو. من بر آن درخت شدم و ایشان با من برآمدند، از آن جا به شهرستانی رسیدیم

بنا کرده به خشتهای زرین و سیمین. به در آن شهرستان برسیدم «۱۱» و در بزدند «۱۲» و آن در بگشادند، ما در آن جا رفتیم، مردمانی را دیدم در آن جا «۱۳» یک نیمه ایشان بغایت نکو و یک نیمه بغایت زشت، و جوی بود آن جا، آبی در او از شیر سپیدتر در او می‌رفت. این دو مرد که با من بودند، ایشان را گفتندی به این جوی فرو شوی. ایشان به آن جوی فرو شدند و برآمدندی و آن قیح و دمامت «۱۴» از ایشان زایل شده بودی و در «۱۵» نکوتر صورتی «۱۶» حاصل شده، ایشان را گفتم: این عجایب چیست که من امشب دیدم؟

گفتند: ما تو را بگوییم که این چیست.

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: بر می‌آمد.

(۲). قم: آشنا.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: کناره.

(۴). همه نسخه بدلها: می‌کردند.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: برفتم.

(۶). آط، آب، مل، آج، لب: رسیدم.

(۷). خورم / خرم.

(۸). آط، آب: پرامن.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل: که‌اند.

(۱۰). آج، لب: روح.

(۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: رفتیم.

(۱۲). مل: بزدم.

(۱۳). قم + نشسته.

(۱۴). آط، آب، مل، آج، لب: دمامت، آز: دنامت.

(۱۵). آط، آب، آز، آج، لب: بر.

(۱۶). قم: صورت.

ص: ۲۴۳

اما آن دو مرد «۱» را که دیدی که سر او به سنگ [۱۳۶-پ] می‌شکستند: او مردی است که قرآن داند «۲» و به نماز فریضه تقصیر کند. و آن مرد را که دیدی که به کَلُوب «۳» گوشت از روی او می‌گرفتند «۴» و دهن او می‌دریدند «۵»، او مردی است که از خانه بیرون آید، دروغی گوید «۶» که به آفاق عالم برسد. و اما آن زنان و مردان برهنه که در شکل آن تنور دیدی، ایشان زنا کنندگان‌اند. اما آن مرد را که دیدی که سنگ در دهن او می‌نهادند، او ربا خوار است. و اما آن مرد کریه المنظر که آتش می‌افراخت «۷» او مالک است - خازن دوزخ. و اما آن مرد پیر دراز بالا که در بن «۸» آن درخت نشسته بود، آن ابراهیم «۹» خلیل است و آن کودکان که گرد او در بودند، آن هر کودکی است «۱۰» که بر فطرت اسلام وفات به او برسد «۱۱». و اما آن قوم که یک نیمه ایشان نکو بود و یک نیمه زشت، ایشان جماعتی‌اند که خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا ... «۱۲»، هم طاعت کرده‌اند و هم معصیت. و آن جوی که ایشان در آن جا رفتند و پاکیزه برآمدند، آن توبه است. و اما آن روضه که دیدی، بهشت عدن است. و آن شهرستان که دیدی، سرای شهیدان است. آنکه مرا گفتند: بر بالا نگر. بر نگر دیدم، کوشکی دیدم مانند ابری سپید. گفتم: این چیست؟ گفتند: آن «۱۳» جای تو است، و من جبریل ام، و او میکائیل «۱۴» است. گفتم:

بارک الله فیكما،

پس رها کنی تا من به «۱۵» جای خود روم. گفتند: وقت نیست، چه تو را در دنیا عملی مانده است که تمام نکرده‌ای، چون کنی خود به این «۱۶» جا رسی «۱۷». این قولی است از عبد الله عباس و جماعتی مفسران.

و قولی دیگر از او به روایت علی بن طلحه آن است که آن خواب بود که رسول

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: این مرد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: می‌داند.

(۳). مل: کلاب.

(۴). قم: بر می‌گرفتند، آط، آب، آج، لب: فرود می‌گرفتند.

(۵). قم: و در دهن او می‌نهادند.

(۶). مل: که خیانت کند و دروغ کند، لب: دروغ می‌گوید.

(۷). همه نسخه بدلها: می‌افروخت.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم: زیر.

(۹). اساس: ابرهیم.

(۱۰). مل: آن هر دو کودکی است، آط، آب، آز، آج، لب: کودکانی‌اند.

(۱۱). آط، آج، لب: یافته‌اند، آب، آز: به ایشان رسیده است.

(۱۲). سوره توبه (۹) آیه ۱۰۲.

(۱۳). قم، آط، آب: این، مل: خانه تو است.

(۱۴). آب، مل، آز، آج، لب: جبرئیل و او میکائیل.

(۱۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: با.

(۱۶). آب، آج، لب: آن جا.

(۱۷). مل + آن را تمام کرده باشی.

ص: ۲۴۴

علیه السلام عام الحديبيه «۱» دید که او در مسجد الحرام شده است با صحابه، و بهری «۲» صحابه سر «۳» تراشیده‌اند و بهری تقصیر کرده «۴». رسول - علیه السلام - آن خواب با صحابه بگفت و آهنگ مکه کرد. مشرکان پیامدند، و رسول را منع کردند. او از راه برگشت، برگشتن رسول جماعتی را فتنه شد. سالی «۵» دیگر برفت و مکه بگشاد و در مکه «۶» رفت. خدای تعالی آیت فرستاد. لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ «۷» - الايه. در «۸» خبر می‌آید که: چون رسول - علیه السلام - ایمر المؤمنین علی را به طایف فرستاد، او برفت. چون باز آمد، رسول استقبال کرد. و چون او را بدید در کنار گرفت او را، و دست او گرفت و او را با کناری «۹» برد تنها و با او سرّی «۱۰» دراز گفت. یکی از جمله قوم گفت: ینتجیه من دوننا: با او سرّ می‌گوید بی ما. رسول را بگفتند، گفت: ما انتجیته «۱۱» بل الله انتجاه «۱۲»، من با او سرّ نگفتم، خدای با او سر گفت. گفت: این همچنان است که گفتم: لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ ... «۱۳»، شما در مسجد الحرام شوی آمَنِينَ «۱۴»، حلق کرده و تقصیر کرده. گفت: من نگفتم که امسال در مسجد الحرام شوی، گفتم: من در خواب دیدم و خواب من درست باشد، اگر امسال نبود، سال «۱۵» دیگر باشد.

و از صادق و باقر - علیهما السّلام - روایت کردند که: این خواب آن بود که رسول - علیه السّلام - در خواب دید که جماعتی بوزنگان بر منبر او می‌شدندی و فرود «۱۶» می‌آمدندی، او دل‌تنگ شد. جبریل آمد و او را خبر داد که بنی امیّه بر منبر او تغلب کنند.

سهل بن سعد السّاعدی «۱۷» گفت: تا رسول - علیه السّلام - این خواب دید، هیچ کس

(۱). آط، آج، لب: الحدیبه.

(۲). همه نسخه بدلها: بعضی.

(۳). مل: موی.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: کرده‌اند.

(۵). قم: سال.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + را.

(۷). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۷.

(۸). مل + آیت.

(۹). آط، آج، لب: با کناره، آب، آز: با کناره‌ای، مل: بر کناره‌ای.

(۱۰). آب، آز: سرّ.

(۱۱ - ۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: نتیجه.

(۱۳). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۷.

(۱۴). قم، مل: امن، آط، آب، آز، آج، لب: ایمن.

(۱۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: سالی.

(۱۶). مل: فرو.

لب او خندان ندید تا با پیش خدای شدن «۱». حق تعالی گفت: ما آن خواب که با تو نمودیم نکرديم الا برای فتنه و اختبار مردمان و این معنی را شرح رفته است، اند جای در این کتاب، وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ، نصب او بر عطف است بر رؤیا که محلّ او نصب است بوقوع الفعل علیه. گفتند، تقدیر آن است که: وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ الْمَذْكُورَةَ فِي الْقُرْآنِ. عبد الله عباس و حسن و ابو مالک و سعید جبیر و ابرهیم و مجاهد و قتاده و ضحاک و ابن زید گفتند: [۱۳۷- ر] درخت «۲» زقوم است که خدای تعالی گفت: إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُومِ، طَعَامُ الْأَثِيمِ «۳»، و فتنه مردمان به او آن بود که، چون این آیت آمد ابو جهل گفت: از دروغ محمد یکی این است که، می گوید: در میان آتش درختی خواهد بودن و آتش درخت سوزد، چگونه در او درخت روید؟ عبد الله بن الزبیری «۴» گفت: که زقوم به لغت بربر، کره «۵» و خرما باشد. ابو جهل گفت: زقمینا «۶»، ما را زقوم ده. برفت و کره «۷» و خرما بیاورد و در پیش ایشان نهاد «۸»، گفت: بخوری این زقوم که این، آن است که محمد شما را «۹» می ترساند، و الله که ما زقوم نمی شناسیم الا کره و خرما. خدای تعالی این آیت فرستاد. إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُومِ، طَعَامُ الْأَثِيمِ «۱۰»، و در سوره و الصّافات وصفش کرد، إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ «۱۱». و باقر- علیه السلام- گفت: درخت ملعون، بنو امیه «۱۲» اند، وَ نُخَوِّفُهُمْ، ما می ترسانیم ایشان را به آنچه بر ایشان می خوانیم از هلاک امت سلف. فَمَا يَزِيدُهُمْ، آن تخویف ما ایشان را نمی فزاید مگر طغیانی و عصیانی بزرگ و طغیان مجاوزة الحدّ باشد. وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ، و یاد کن ای محمد چون ما گفتیم فرشتگان را که سجده کنی آدم را، سجده کردند مگر ابلیس که او گفت: من سجده کنم کسی را که تو او را از گل آفریده‌ای؟ و قصه آدم و ابلیس و ترک او سجده آدم را و آن که ابلیس از جمله فرشتگان بود یا نبود و استثنا متصل است یا منقطع، رفته است در سوره البقره، وجهی ندارد باز گفتن.

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: شد، مل: رفتی.

(۲). مل+ درخت.

(۳). سوره دخان (۴۴) آیه ۴۳ و ۴۴.

(۴). آج، لب: عبد الله عباس، مل: عبد الله بن الرّعیدی.

(۵-۷). آط، آب، آز، لب: زیده، آج: زید.

(۶). مل: زقمینا.

(۸). مل، آج، لب: بنهاد.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب + به این.

(۱۰). سوره دخان (۴۴) آیه ۴۳ و ۴۴.

(۱۱). سوره صافات (۳۷) آیه ۶۴.

(۱۲). مل، بنی امیه‌اند.

ص: ۲۴۶

قالَ أَرَأَيْتَكَ، گفتند: عرب این کلمه استعمال کنند در جای اخبرنی و قل لی، گفت: بگو مرا. و کاف را محلی نیست از اعراب، و این برای تأکید خطاب آورد.

يقولون أَرَأَيْتَكَ لو كان كذا، و المعنى أَرَأَيْتَ. و در معنی آیت دو قول گفتند: یکی آن که معنی این است که خبر ده مرا تا این را که بر من تفضیل دادی چرا تفضیل دادی و او را از خاک آفریده‌ای و مرا از آتش. این جمله بیفکند. لدلالة الكلام عليه. و این وجه «۱» ضعیف است، لمخالفته الظاهر. و وجه «۲» دیگر آن است که: بینی این را که بر من تکریم و تفضیل دادی اگر مرا تأخیر کنی و مهلت دهی تا به روز قیامت فرزندان او را ببرم و به معصیت راه نمایم و با آن دعوت کنم، مگر اندکی را، و آن معصومانند.

و الاحتناك، الاجتياح «۳» و الاستيصال. يقال: احتنك فلان ما عند فلان من مال او علم او غير ذلك اذا استقصاه «۴» و اخذه كله و احتنك الجراد الزرع اذا اكله كله.

قال الشاعر:

و احتنكت اموالنا و جلفت

نشکوا الیک سنه قد اجحفت

و اصل او من قول العرب: حنک الدابة یحنکها، چون رسنی در «۵» حنک زیرین او بندند تا به منزلت لگام باشد. یعنی ایشان را چنان که من خواهم رسن در حنک بسته می‌گردانم الا معصومانی که خدای تعالی استثنا کرد، فی قوله:

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ ... «۶»، عبد الله عباس گفت: لَأَحْتَبِكْنَ لَأَسْتَوْلِينَ، مجاهد گفت: یعنی لأَحْتَوِينَ و لاجمعن، ابن زید گفت: لَأَضَلَّيْنَهُمْ، حق تعالی جواب داد. گفت: اذْهَبْ، برو ای ابلیس که هر کس که پسر تو باشد از ایشان فِإِنَّ جَهَنَّمَ، دوزخ جزا و پاداشت ایشان باشد. جزای تمام. و الوفور، الإتمام، و الوافر، التام «۷». يقال: وفرت عليه حقه افره «۸» و فرا «۹» و وفورا، فهو موفور، قال زهير:

قوله: **وَ اسْتَفْزِرْ**، آنگاه خطاب کرد با شیطان به لفظ امر و مراد تهدید، **وَ اسْتَفْزِرْ**،

(۲-۱). **آط، آب، آز، آج، لب**: وجهی.

(۳). همه نسخه بدالها بجز مل: احتیاج.

(۴). **آط، آب، آز، آج، لب**: استقصیه.

(۵). **قم، آط، مل + زیر**.

(۶). **سوره حجر (۱۵) آیه ۴۲**.

(۷). **آط، آب، آز، آج، لب**: تمام.

(۸). **قم: اوفره**.

(۹). **قم، فرا**.

ص: ۲۴۷

برانگیز و سبک گردان و از جای ببر، هر کس را که توانی به آوازت. در او دو قول [۱۳۷-پ] گفتند: **عبد الله عباس** و قتاده گفتند: **بِصَوْتِكَ**، ای بدعائک الی معصية الله، به دعوت ایشان را با معصیت، و هر داعی که با معصیت دعوت کند او از لشکر ابلیس باشد. مجاهد گفت: مراد او از مزامیر است و غنا. **وَ أَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ**، و گرد آر بر ایشان سوار و پیاده‌یت «۱» را. مفسران گفتند: هر سواری و پیاده‌ای که در معصیت خدای سعی «۲» کند، و از لشکر ابلیس باشد. **عبد الله عباس** و قتاده و مجاهد گفتند: ابلیس را سواران و پیادگانند از جن و انس. هر سوار و پیاده‌ای که در معصیت خدای کالزار «۳» کند، او از لشکر ابلیس باشد «۴». حفص خواند:

و رجلک به کسر «جیم» و باقی قراء به سکون «جیم» «۵». **أما آنان که به کسر «جیم» خواندند**، من قولهم: رجل یرجل رجلا، فهو رجل و راجل، بر این قراءت لفظ واحد باشد، و آنان که به سکون «جیم» خواندند، گفتند: جمع راجل باشد، کرکب و راکب و صحب و صاحب. **وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ**، و مشارکت کن با ایشان در مال و فرزندان. مجاهد و حسن و

سعید جبیر و عبد الرحمن بن زید و علی بن طلحه عن ابن عباس گفتند: مراد هر مالی است که از معصیت به دست آرند. عطا گفت: مراد ربا است «۶». قتاده گفت: آن است که مشرکان بر خود به حرام کردند، از بحیره و سایبه و وصیله و حام. و این روایت عوفی است از عبد الله عباس «۷». ضحاک گفت: مراد آن ذبایح است که ایشان برای معبودان خود بکشتندی. وَ الْأَوْلَادِ، بعضی مفسران گفتند: مراد اولاد زنانند. و این قول مجاهد است و ضحاک و روایت عطیه از عبد الله عباس. والبی گفت «۸» از عبد الله عباس «۹»: مراد آن فرزندانند که از حرام حاصل آیند، «۱۰» مادران بکشند ایشان را. حسن و قتاده گفتند: مراد آن است که هر مولود که «۱۱» بر فطرت اسلام زاید باغرا و اغواء «۱۲» شیطان گبر و جهود و ترسا شود. چنان که رسول - علیه السلام - گفت:

كل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه،

(۱). آب، آز، آج، لب: پیاده‌ات.

(۲). قم، اط: کارزار.

(۳). قم، اط، آب، آز، آج، لب: کارزار.

(۴). قم: بود.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم + خواندند.

(۶). همه نسخه بدلها: ریاست.

(۷). همه نسخه بدلها + و.

(۸). اط، آج، لب: روایت کرد.

(۹). آب، آز، آج، لب + که.

(۱۰). آب، آز، آج، لب + و.

(۱۱). اط، آب، آز، آج، لب + زاید.

(۱۲). قم، اط، مل، آج، لب: اغوای.

ابو صالح گفت از عبد الله عباس: مشارکت او در اولاد آن است که ایشان فرزندان را عبد الحارث و بعد شمس و عبد فلان نام نهادندی. **وَعِدَهُمْ**، نوید ده ایشان را، و مراد به این جمله تهدید و وعید است. چنان که گفت: **اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ ... «۱»**، آنگه بیان کرد که نوید و وعده شیطان نباشد الا غرور و فریفتن و باطل. برای آن که هیچ غنا نکند از عذاب خدای چون به ایشان فرود آید. و محصول وعده شیطان آنچه فرمود فی قوله: **إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ «۲»** - الآیه. **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ**، بندگان من آنان که در حمایت عصمت من باشند، تو را بر ایشان راهی و دستی و تسلطی نیست. و این بر سبیل مذلت و خواری شیطان گفت: تا بنماید که بندگان من آنان که در حمایت عصمت من باشند تو را بر ایشان راهی و دستی و تسلطی نیست، و این بر سبیل مذلت و خواری شیطان گفت تا بنماید که بندگان مخلص دعوت او را اجابت نکنند و او را متابعت نکنند. آنگه بر سبیل تهدید و وعید گفت: هم داعی را که شیطان است و هم مجیب را که بشر است که: **وَكَفَىٰ بَرَبِكُمْ وَكَيْلًا**، و بس است خدای تعالی و کیل بندگان که کارها با او گذارند **«۳»**. و الوکیل الّذی یوکل الیه الامر، فعیل به معنی مفعول.

رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ، آنگه بندگان را تذکیر بعضی نعمتهای خود کرد، گفت: خدای شما آن است که برای شما کشتی در دریا می‌راند تا شما طلب روزی او کنی در تجارت. و اگر نه تسخیر او بودی. آبی که **«۴»** یک جو سنگ و آهن بر سر بندارد از این هر دو صد هزار من در کشتی نهند فرو نشود. چنین نبودی. آنگه گفت: این نه اول رحمتی و نعمتی است که با شما کرد **«۵»**، بل او همیشه بر شما مهربان و بخشاینده **«۶»** بوده است.

آنگاه [۱۳۸- ر] احوال دریا و شدت آن یاد داد ایشان را. گفت: **وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ**، چون شما را سختی رسد در دریا و **«۷»** دریا مضطرب شود و بادهای مختلف جستن گیرد و امواج متلاطم شود و شما از غرق بر جان خود بترسی، آن

(۱). سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۰.

(۲). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲.

(۳). آط، آج، گزارنده.

(۴). آج، لب + برای.

(۵). همه نسخه بدلها: بجز قم و مل: کردم.

(۶). آج، لب: شایسته.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: یا.

معبودان را که این جا می‌خوانی از بتان و هر چه دون خداست از شما گم شود و از یاد و خاطر شما فراموش «۱» شوند، کس را نخوانی در آن حال مگر خدای را - جلّ جلاله. و تقدیر آن است که: ضلّ من تدعونه آلا آياه، یعنی آلا الله تعالی و «آیا» ضمیر منصوب منفصل است بر استثنا. فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ، چون به فضل و رحمت خود شما را برهاند، و به خشک رساند و ایمن «۲» شوی اعراض کنی و برگردی.

وَكَانَ الْإِنْسَانُ كُفُورًا، و آدمی همیشه کافر نعمت بوده است و این بر سبیل مثل گفت. آنکه گفت:

أَفَأَمِنْتُمْ، ایمن شده‌ای که خسف کند به شما کناره زمین و شما را به زمین فرو برد. چنان که قارون را فرو برد، أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا، یا فرو فرستد بر شما بادی سخت که سنگ ریزه آرد. چنان که بر عاد فرو فرستاد. و در «حاصب»، دو قول گفتند: یکی آن که بادی باشد که حصبا آرد و آن سنگ ریزه باشد و هو من باب تامر و لابن، قال الفرزدق:

بحاصب کندیف القطن منثور

مستقبلین شمال الشام تضربنا «۳»

و قولی دیگر آن است که: حاصب خود سنگ «۴» باشد من قولهم، حصبه بالحصبا «۵»، از رماه «۶» بها. آنکه حاصب به معنی را می‌باشد، اسند الفعل الى الحجاره على وجه التوسع ثم لا تجدوا لكم وکیلاً، پس شما آنکه و کیل دری «۷» نیایی که برای شما سخن گوید و از شما دفع کند. أم أمینتم، یا ایمن «۸» شده‌ای از آن که شما را بار دیگر با دریا برد. فیرسل علیکم قاصفاً من الریح، فرو فرستد بر شما بادی شکننده من القصف، و هو الکسر، بادی که به سختی درختان بشکند و آنکه غرق کند شما را به جزا و مکافات آن کفر که بر آن اصرار می‌کنی. آنکه شما «۹» بر ما تابعی و لشکری و ناصری نیایی که شما را نصرت کند بر ما و تبعیع فعل به معنی فاعل باشد.

در معنی او دو قول گفتند: یکی لشکر «۱۰» که تابع رایت باشد یکی ثایر کینه خواه که

(۱). همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: فرو.

(۲). قم: آمن.

(۳). آط، آب، آز، آج، لب: یضربنا.

(۴). قم: سنگ ریزه.

(۵). آز: بالحصا.

(۶). آط، آج، لب: رمته.

(۷). آج، لب: درین.

(۸). قم: امن.

(۹). قم + را.

(۱۰). قم، لب: لشکری.

ص: ۲۵۰

تتبع کینه کند و قرآء در این آیت خلاف کردند. بعضی خواندند و آن ابو عمرو است و ابن کثیر: نعیدکم و غرقکم و نخسف بکم و نرسل علیکم، جمله به «نون»، اخبارا من الله تعالی عن نفسه، لقوله: **عَلَيْنَا**، و باقی قرآء به «یا» خواندند اخبارا عن الغائب حملا علی قوله: **إِلَّا إِيَّاهُ**، مگر ابو جعفر که او خواند: فتغرقکم، بالتاء، ردًا الی الریح.

قوله: **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ**، آنگه از جمله نعمت‌ها بعضی دگر یاد کرد، گفت: ما گرامی «۱» کردیم فرزندان آدم را. مفسران خلاف کردند در این تکریم: میمون بن مهران گفت، از عبد الله عباس پرسیدم، گفت: این اکرام آن است که همه حیوان «۲» آنچه خورد «۳» به دهن خورد «۴» مگر آدمی که به دست بردارد و در دهن نهد. روایتی دیگر از پسر عباس «۵» آن است که: ایشان را اکرام کردیم به عقل. ضحاک گفت: به نطق و تمییز «۶». عطا گفت: به آن که قامت راست و منتصب «۷» است ایشان را، و دگر حیوانات به روی در افتاده و منبسط آید. یمان گفت، به نیکوی صورت. محمد بن کعب گفت: به آن که محمد مصطفی را - صلی الله علیه و آله - از جمله ایشان کرد. و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که مردان را اکرام کرد به محاسن، و زنان را به گیسو. محمد بن جریر گفت: به آن که ایشان را بر همه حیوانات مسلط کرد، و همه را مسخر ایشان کرد، و اگر بر عموم حمل کنند جمله وجوه داخل باشد تحت او آنگه تفصیل آن تکریم بداد، گفت: **وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ**، ما ایشان را حمل کردیم و برگزفتیم در بر و بحر، یعنی بر و بحر مسخر [۱۳۸- پ] کردیم ایشان را تا اگر خواهند تجارت شهرها کنند و اگر خواهند تجارت دریا. و روزی دادیم ایشان را از هر طعامی و شرابی لذیذ، خوش پاکیزه. مقاتل گفت: مراد کره است «۸» و خرما و انواع شیرینها و بعضی دگر گفتند: مراد روزی حلال است و روزی دیگر حیوانات از آن کرد که ما می‌دانی. **و فَضَّلْنَاهُمْ**، و تفضیل دادیم بنی آدم را، **عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا**، بر بسیاری از آنان که ما آفریده‌ایم فضل دادنی. گروهی به این آیت استدلال کردند بر تفضیل فریشتگان «۹» بر پیغامبران، گفتند: خلایق مکلفان سه

(۱). همه نسخه بدلهایم بجز قم و مل: اکرامی.

(۲). قم: حیوانات.

(۳). قم: خوردند.

(۴). قم: بردارند، آط، آب، آز، آج، لب: بردارد و خورد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: عبد الله عباس.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز آب و مل: تمیز.

(۷). آط، آج، لب: منصوب است.

(۸). آط، آب، آز: کرم است.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: فرشتگان.

ص: ۲۵۱

جنس‌اند: فریشتگان «۱» و آدمیان و جنیان، اگر پیغامبران را فضل بودی بر فریشتگان «۲»، نگفتی: **عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا**، بل گفتی: **عَلَى مَنْ خَلَقْنَا**، او علی جمیع من خلقنا، و این معتمد نیست برای آن که حق تعالی در آیت اکرام و تفضیل، جمله بنی آدم گفت و ما نگفتیم همه آدمیان از فریشتگان بهترند و انما «۳» پیغامبران را - علیهم السلام - گفتیم که از فریشتگان بهترند. دیگر آن که اگر تسلیم کنیم که برای آن علی کنیر گفت، تا فریشتگان از او بدر شوند، گوئیم: در تفضیل «۴» مراد آدمیانی باشند که نه پیغامبرانند و پیغامبران در «۵» تفضیل بر فریشتگان مستثنی‌اند به ادله دیگر، و جواب معتمد از این آن است که مراد به لفظ کنیر، عموم و جمله است چنان که گویند:

کثیرا ما یفعل «۶» فلان کذا، و کثیرا ما یقول، چون عادت او آن باشد که آن گوید و آن کند «۷»، و الدلیل علی هذا قوله تعالی: **هَلْ أُبْتِكُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ** «۸»، الی قوله: **وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ** «۹»، و مراد جمله شیاطین‌اند و عکس هذا قولهم: **إِنْ فَلَانَا لَقَلِيلُ النَّظِيرِ** «۱۰»، و قل ما رأیت مثله، ای عدیم النظیر «۱۱» و ما رأیت مثله. کلبی گفت:

بنی آدم مفضلند «۱۲» بر هر چه خدای آفرید، مگر بر طایفه فریشتگان و آن جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزریایل «۱۳» است و جماعتی کرویبان، و این قول بر آن تأویل باشد که مراد به **كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ**، آدمیانی باشند که پیغامبران از آن «۱۴» مستثنا باشند. زید اسلم گفت در این آیت که: فریشتگان خدای را گفتند: بار خدایا! تو آدمیان را «۱۵» در دنیا انواع نعمت دادی که از آن می‌خورند و تنعم و تمتع می‌کنند، ما را عوض آن در آخرت بده. خدای تعالی گفت: من فرزندان او را که: **خَلَقْتُ بَيْدَى** «۱۶»، تولای خلق او به خودی خود کردم و راست نکنم با آنان که ایشان را گفتم: «کن» «۱۷» بودند و این قول آن کس باشد که تفضیل پیغامبران گوید بر فریشتگان. جز که این

(۱-۲). همه نسخه بدلها بجز قم: فرشتگان.

(۳). مل: اما.

(۴). آط، آب، آج، لب: در این تفضیل بر فرشتگان.

(۵). قم: به.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: یعمل.

(۷). همه نسخه بدلها + همیشه.

(۸). سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۱.

(۹). سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۳.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم: النظر.

(۱۱). مل: النظر.

(۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: متفضلند.

(۱۳). همه نسخه بدلها: عزرائیل.

(۱۴). همه نسخه بدلها: ایشان.

(۱۵). همه نسخه بدلها: بنی آدم.

(۱۶). سوره ص (۳۸) آیه ۷۵.

(۱۷). قم: بیاشید.

ص: ۲۵۲

را تاویل باید کردن تا مستقیم شود. چه ظاهر حدیث مشوش است. روایت کردند که ابو هریره را پرسیدند از این آیت، گفت: المؤمن اكرم على الله من الملائكة الذين عنده. مؤمن بر خدای گرامی تر است از فریشتگان که نزدیک اویند.

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْبَاهِمُ، یاد کن ای محمد آن روز که ما باز خوانیم هر مردمانی را به امامشان. زجاج گفت: عامل در یَوْمَ هم آن است که در یوم اول بود فی قوله: يَوْمَ يَدْعُوكُمْ ... «۱» و عامل آن جا این است: فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ ... «۲»، و گفته‌اند: عامل در او فَضَّلْنَاَهُمْ است، برای آن که فضل این روز پدید آید.

مفسران خلاف کردند در آن که مراد به امام چیست، مجاهد و قتاده گفتند:

یعنی پیغامبرانشان، و این قول روایت کرده‌اند از ابو هریره از رسول - علیه السلام. و ابو صالح و ابو نصره «۳» و ضحاک گفتند: بکتابهم الّذی انزل علیهم، به آن کتاب که خدای بر ایشان فرستاده باشد. جهودان را به توریت و ترسایان را به انجیل و مسلمانان را به قرآن. حسن بصری و ابو العالیه گفتند: باعمالهم، به عملهای ایشان که کرده باشند و این روایت عوفی است از عبد الله عباس، که او گفت: ای بما عمل و املی فکتب علیه، آنچه کرده باشند و املا کرده و فریشتگان بر او نوشته [۱۳۹- ر] قتاده گفت: به نامه عملشان، و دلیل این تأویل قوله فی سیاق الایة: فَمَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ، و نظیرها قوله: وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ «۴»، نامه عمل را امام خواند. ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: هر که او مالی در سبیل خدای نفقه کند روز قیامت او را از بهشت ندا کنند که این عوض بهتر است تو را یا آن مال که خرج کردی؟ آنگه از هر دری از درهای بهشت داعیان دعوت می‌کنند اهل آن در را، اهل نماز را از در نماز و اهل روزه را از در روزه و اهل جهاد را از در جهاد و اهل صدقه را از در صدقه. یکی از جمله صحابه گفت: یا رسول الله! و کس «۵» باشد که او را از این همه درها ندا کنند؟ گفت: بلی! و امید است که تو از آنانی. بعضی دگر گفتند: مراد به امام لوا است و عرب امام خواند لوا را برای آن که لشکر به او اقتدا کنند. بعضی دگر گفتند: به مادرانشان باز خوانند، و گفتند: در این

(۲-۱). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۵۲ و ۵۱.

(۳). آب، آز، ابو نصر. قم، آط: ابو نصره.

(۴). سوره یس (۳۶) آیه ۱۲.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: کسی.

ص: ۲۵۳

سه حکمت است: موافقت عیسی - علیه السلام - و اظهار شرف حسن و حسین - علیهما السلام - و پرده فرو گذاشتن است بر اولاد زنا. سعید جمیر گفت از عبد الله عباس که: به امامشان که ایشان را با هدی یا با ضلالت خوانده باشد. علی بن طلحه گفت:

بائمتهم فی الخیر و الشر، قال الله تعالی: وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ... «۱»، وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ «۲» - الایة، و گفته‌اند: بمعبودهم، ایشان را به آن معبودان باز خوانند که پرستیده باشند ابو القاسم عبید الله «۳» بن عامر الطائی روایت

کرد از پدرش از رضا- علیه السّلام- از پدرش از پدران‌ش از امیر المؤمنین- علیه السّلام- که، رسول- علیه السّلام- در این آیت گفت: فردا «۴» قیامت هر قومی را به چند چیز باز خوانند: به امام زمان‌شان که به او اقتدا کرده باشند و به سنت پیغامبرشان و به کتاب خدایشان.

فضالة بن ایوب روایت کند: از صادق جعفر بن محمد- علیهما السّلام- از پدران‌ش از رسول- صلی الله علیه و علی آله- که گفت: چون روز قیامت باشد و خلائق را در صعید سیاست بدارند، منادیی از قبل ربّ العزّه ندا کند:

این فلان بن فلان امام عادل و شیعتن؟ فیقبل الامام العادل و شیعتن حوله قد اظلتهم غمامة من نور العظمة و علی رأس الامام العادل لواء مکتوب علیه لا اله الا الله محمد رسول الله الامام العادل ولی الله، امن هو و شیعتن من سخط الله

گفت: منادی ندا کند از قبل ربّ العزّه که:

کجاست فلان بن فلان؟ امام عادل او روی فراز کند و شیعت او پیرامن او ابری از نور عظمت سایه بر ایشان فگنده لوای بر بالای سر او، بر آن جا نوشته:

لا اله الا الله محمد رسول الله الامام العادل ولی الله،

ایمن «۵» است او و شیعت او از خشم خدای. آنگه منادیی ندا کند از قبل قدیم جلّ جلاله:

این فلان بن فلان امام الضلالة و شیعتن؟

کجاست فلان بن فلان امام ضلالت و شیعه او؟ او روی فراز «۶» کند و شیعه او پیرامن او، ابری سیاه سایه بر ایشان فگنده بر بالای سر او لوایی بر وی نوشته:

لا اله الا الله محمد رسول الله فلان بن فلان و شیعتن آسون من رحمة الله،

فلان پسر فلان و شیعت او نومیدند از رحمت خدای آنگه او را و اتباع او را در دوزخ اندازند. آنگه رسول- علیه السّلام- این آیت بخواند «۷»: **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ.**

(۱). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۷۳.

(۲). سوره قصص (۲۸) آیه ۴۱.

(۳). اط، آب، آز، آج، لب: عبد الله.

(۴). قم، آج، لب: فردای، آط: فردا و قیامت.

(۵). قم: امن است.

(۶). همه نسخه بدلها: فرا کند.

(۷). قم: بر خواند.

ص: ۲۵۴

شیخ ما - رحمة الله عليه - اعنى الشيخ ابا محمد بن عبد الرحمن بن الحسينى الفارسى ثم الخزاعى گفتى «۱»: گروهى گمان برند «۲» که این آیت وعد است و به خلاف آن است، چه این آیت وعید است به آن معنی که دعوت دو است: دعوت با ثواب و دعوت با حساب. اما دعوت با ثواب - قوله تعالى: وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ ... «۳»، و دعوت با حساب این آیت است: يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ، بیانش آن است که مفضل بن عمر «۴» روایت کند از صادق جعفر بن محمد - علیهما السلام - که او را از این آیت پرسیدم، گفت: یا مفضل! چون روز قیامت باشد، منادى ندا کند:

يا ايها المقتدون بالبررة المعصومين هلموا الى الحساب [پ] ۱۳۹-] فو الله لدعاؤكم بنا و انتسابكم الينا أشد علينا من حسابكم و عذابكم،

ای آنان که در دنیا «۵» افتدا به معصومان کردی به شمار گاه آیی. آنکه گفت: به خدای که این که شما را به ما باز خوانند و با ما نسبت کنند در آن مجمع بر ما سخت تر آید از حساب شما و عذاب شما برای آن که این چو «۶» تشویری و خجالتی باشد که نا پاکی را به پاکی نسبت کنند و آلوده‌ای را به نا آلوده‌ای «۷» باز خوانند و عاصی را در پی معصومی دارند. و باقر - علیه السلام - گفت:

كونوا لنا زينا و لا تكونوا علينا شينا،

ما را زین باشی و بر ما شین م باشی که به خدای خدا که حیای ما از عصاة شیعت ما در قیامت سخت تر باشد. از حیاء ایشان از گناهشان تا فردا قیامت یکی را از شیعه ما بنزدیکتر از او آرند و بدارند با نامه سیاه و حالی تباه. او سر در پیش فکنده از شرم گناه با راست نگرد، مصطفی را ببند - علیه السلام - گوید او را: بد امت بودی مرا و با چپ نگرد مرتضی را ببند گوید بد شیعت «۸» بودی مرا بیان این آن خبر است که، نافع روایت کند از عبد الله عمر که رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت:

الا من طلبنى يوم القيامة فليطلبنى عند الميزان محمرا و وجهى عرقا جبيني حياء مما احدثت امتى بعدى،

گفت: هر که مرا جوید روز قیامت، گو مرا بنزدیک ترازو جوی روی سرخ شده و پیشانی خوی گرفته به شرم آنچه امتان من از پس من کرده باشند، یا عجب «۹»

(۱). همه نسخه بدلها: گفت.

(۲). همه نسخه بدلها: بردند.

(۳). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۵.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: عمرو.

(۵). قم: دار دنیا.

(۶). قم: چون.

(۷). آب، آز، آج، لب: نالوده‌ای.

(۸). آب، آز: شیعی.

(۹). همه نسخه بدلها + اگر.

ص: ۲۵۵

آن معصومان را از کرده تو شرم خواهد بودن تو را از کرده خود شرم نیست! باش تا فردا که تو را در موقف محاسبت بدارند، وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ... «۱»، سرها در پیش افکنده، روی آن ندارند «۲» که سر بردارند و چشم آن ندارند که چشم باز کنند، بر راست نگرند انبیا را بینند، و بر چپ نگرند اوصیا را بینند [از پیش نگرند ملائکه مقرب را بینند] «۳» قاضی که رشوت نگیرد، گواهان «۴» که میل نکنند، ترازویی که در او شططی نباشد، شماری که در او غلطی نباشد، محاسبی که او را سهو نباشد، خطابی که در او لغو نباشد. آن بیچاره در چنان حالتی «۵» بر چنان مثالی هیچ فریاد رس ندارد و هیچ منفسی «۶» ندارد جز امید به رحمت خدای و شفاعت معصومانی که او امروز خود را بر فتراک ولایت ایشان بسته است، امید آن را که فردا نسبتش با او و دعوتش با او کنند که، يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ، امید است که بدوش «۷» باز خوانند و نامش از جریده او بخوانند. بیماری را چاره از طبیب گشاید. به شرط آن که طبیب بیمار نبود، چه اگر طبیب بیمار بود او را نیز طبیبی باید «۸»

طبیب یداوی و الطیب مریض

محمد بن سنان روایت کند از علی بن موسی الرضا - علیهما السلام - که او گفت:

یک روز مردی بنزدیک من آمد و گفت: یابن رسول الله! من تو را و پدران تو را دوست دارم، دوستی «۹» که به احسان نیفزاید «۱۰» و با ساءت کم نشود، فردا قیامت مرا هیچ سود دارد؟ گفت: بلی که مرا روایت است از پدرانم از زین العبادین علی بن الحسین که او گفت: روز قیامت بنده‌ای را بیارند از شیعت ما که او از دنیا برفته باشد، علی اسوء الحال و حسابش برآرند، حق تعالی فرماید که: به دوزخش برند «۱۱»، او گوید: بار خدایا را «۱۲»! مرا وسیلتی هست بنزدیک تو. گوید چیست آن وسیلت؟ گوید: دوستی محمد و آل محمد. حق تعالی گوید: نعمت الوسیلة، نیک «۱۳» وسیلت است این، و

(۱). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۲.

(۲). قم: ندارد.

(۳). اساس ندارد، از قم، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: گواهانی.

(۵). همه نسخه بدلها: حالی.

(۶). اساس: متنفس، با توجه به نسخه آط، تصحیح شد.

(۷). آط، آج، لب: بدویش.

(۸). آز + شعر.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز قم: دوستی.

(۱۰). آز: بیفزاید.

(۱۱). قم: برید.

(۱۲). همه نسخه بدلها: بار خدایا.

(۱۳). قم: بزرگ.

بفرماید تا او را به بهشت برند. مرد چون این بشنید، بیوفتاد «۱» و از هوش برفت از این بشارت و می‌گفت: **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ** **أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ**، چون ساعتی بود، بدیدند جان داده بود. **فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ**، هر که را نامه «۲» به دست راست دهند، **فَأُولَئِكَ يَفْرَحُونَ كِتَابَهُمْ**، ایشان نامه‌های «۳» خود برخوانند و بر ایشان هیچ فتیلی ظلم نکنند، و فتیل آن باشد که مردم انگشت به هم «۴» بمالد، آنچه حاصل آید از چرک چو «۵» پلپته‌ای خرد «۶» و باریک [۱۴۰- ر]، آن را فتیل خوانند، فعیل به معنی مفعول. و گفته‌اند:

چیزکی «۷» باشد باریک در میانه «۸» شکاف استخوان «۹» خرما و تقیر «۱۰» آن گو «۱۱» باشد چو «۱۲» نقطه‌ای بر پشت استخوان «۱۳» خرما. و قطمیر پوستکی تنک باشد که لفاف استخوان «۱۴» خرما بود و این همه عبارات و کنایات باشد از **قَلَّتْ** و **حَقَّارَتْ** چیزی. و **ظَلَمَ** در لغت نقصان باشد، یعنی ایشان نامه‌شان «۱۵» برخوانند و **حَقَّ** ایشان چیزی باز نگیرند و **بَخَسَ** نکنند. اگر گویند نه ظاهر آیت اقتضای آن می‌کند که آنان را که نامه به دست چپ دهند بر ایشان ظلم کنند، گوئیم: این قول به دلیل الخطاب باشد و آن درست نیست بنزدیک بیشتر اهل علم. جواب دیگر از این آن است که: در جمله آنان که ایشان را نامه به دست چپ دهند، کافران باشند و ایشان را خود بنزدیک خدای **حَقَّى** نباشد که از ایشان باز گیرند یا نقصان کنند. **وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى**، حق تعالی گفت: هر که «۱۶» در این سرای کور باشد، او در قیامت کور باشد.

مفسران خلاف کردند در آن که **هَذِهِ**، اشارت به چیست. بعضی گفتند: راجع است با آن نعمتها که در آیات مقدم رفته است. عکرمه گفت: جماعتی از یمن بنزدیک عبد الله عباس آمدند و او را پرسیدند از این آیت و از این اشارت، گفت: بر خوان از پیش آیت: **رَبُّكُمْ الَّذِي يُرْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ الِى قَوْلِهِ: تَفْضِيلًا**. آنکه گفت: معنی آیت آن است که: هر کس که او در این آیات و دلالات که مشاهد

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: بیفتاد.

(۲). آز، آج، لب: نامه‌ای.

(۳). اساس و دیگر نسخه بدلها: نامها/ نامه‌ها، با حذف‌های بیان حرکت.

(۴). مل: بدان.

(۵-۱۲). همه نسخه بدلها: چون.

(۶). لب: خورد.

(۷). آز، آج، لب: چرکی.

(۸). قم، آب، مل، آز، لب: میان.

(۱۴-۱۳-۹). همه نسخه بدلهای: استخوان.

(۱۰). آب: تقسیر، آج، لب: تقسیر.

(۱۱). آب، آز: کر.

(۱۵). آط، مل: ایشان.

(۱۶). آط، آز، آج، لب+ او.

ص: ۲۵۷

است و محسوس و معاینه می‌توان دیدن و ضرورت دانستن نایبنا باشد و نادان در آنچه نبیند «۱» از احوال قیامت و بعث و نشور و حساب و کتاب، اولیتر که نایبنا باشد و گمراهتر. بعضی دگر گفتند: اشارت به دنیاست و انما برای آن مصرح نگفت که قرینه آخرت با او خواست بودن، یعنی هر که در دنیا نایبنا باشد از نظر کردن در آیات خدای، در آخرت هم نایبنا باشد «۲». اگر گویند ظاهر آیت نه آن است که هر که در دنیا نایبنا باشد، در آخرت هم نایبنا، باشد و گمراهتر «۳»، چگونه روا باشد که خدای تعالی کسی را نایبنا آفریند، آنکه او را به قیامت بر آن عقوبت کند به نایبنا «۴»؟ دگر آن که در آخرت چگونه نایبنا باشد و خدای تعالی می‌گوید: **فَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ** «۵»، و می‌گوید: **كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ ...** «۶»؟ جواب گوئیم، در این آیت چهار وجه گفتند:

یکی آن که: هر که او در دنیا نایبنا باشد از آن که نظر و تفکر کند در آیاتی که او را به معرفت خدای رساند، او در نظر کردن در آیاتی که او را به علم رساند به حصول آخرت و بعث و نشور و ثواب و عقاب نایبنا تر بود و از آن گمراهتر. و این معنی قول عبد الله عباس است که ما گفتیم و بر این قول **هذه**، کنایت باشد از آیات، یعنی **عَنِ النَّظَرِ فِي هَذِهِ الْآيَاتِ وَالْعَبْرَ. فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ**، ای فی النظر فی الادلة الموصلة الى الآخرة اعمی.

و جواب دوم آن است: **وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ**، ای فی الدنیا، هر که او در دنیا نایبنا «۷» باشد از ایمان و معرفت خدای تعالی، او در آخرت نایبنا باشد «۸» از ره بهشت و «۹» طریق نجات. و معنی آن که کافر روز قیامت ذلیل و مهین و عاجز و منقطع الحجة و آیس باشد از رحمت خدای.

جواب سهام «۱۰» آن است که: هر که او در دنیا نایبنا باشد از ایمان «۱۱» و معرفت او در

(۱). اساس: ببیند، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم + و گمراهتر.

(۳). آب، آز + اگر گویند به ظاهر آیت، آج، لب + اگر گویند.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: نابینایی.

(۵). سوره ق (۵۰) آیه ۲۲.

(۶). سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۰۴.

(۷). قم: کور.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم مل: نابینا تر.

(۹). قم + از.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم: سیم.

(۱۱). قم: ایمه.

ص: ۲۵۸

آخرت سیئی الحال و بغایت نکال و وبال باشد. و لفظ «اعمی» دوم «۱» عبارت است و کنایت از خسارت و زیانکاری و یأس و نومیدی، چنان که عرب گوید آن را که از کاری برگردد به یأس و خبیت و خسارت: رجع عن ذلك الامر اعمی سخن «۲» العین، چنان که آن را که مظفر و منصور برگردد. او را گویند: رجع قریر «۳» العین، و منه قوله تعالی: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۴».

و وجه چهارم آن است که: «عمی» اول از ایمان و معرفت است، و معنی ترک نظر در آیات خدای. و دوم «عمی» «۵»: بصر است در قیامت بر سبیل عقوبت [۱۴۰- پ]، و بیان این وجه، قوله: وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى، قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا، قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى «۶». اما جمع میان آیات و میان آنچه سایل گفت من قوله: كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ ... «۷»، آن است که این کنایت است عن سهولة الاعادة عليه تعالی و نفی التّعذر و المشقة عنه، نه «۸» مراد کیفیت شکل و هیأت است و نظیر «۹» او در معنی قوله تعالی: وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ... «۱۰» و قوله: فَبَصَّرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا «۱۱»، معنی آن است که امروز تو را علم ضروری حاصل است که کافر بودی در دنیا به آنچه به دلیل ندانستی «۱۲» آن جا الا تری الی قوله: فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ «۱۳»، پس مراد به بصر علم است و منه قولهم: فلان بصیر بكذا «۱۴» و فلان ابصر بهذا من فلان. اگر گویند: مراد اعمی در آیت در هر دو جایگاه عمی «۱۵» بصر است یا عمی «۱۶» قلب یا حقیقت است یا کنایت، جواب گوییم: به هیچ وجه عمی اول نشاید تا آفت عین باشد که نابینایی

بود برای آن که آن آفت از جهت خدای بود یا از جهت غیر. و نشاید که خدای او را بر فعل غیر موأخذت کند. پس عمی
«۱۷» اول را معنی

-
- (۱). آط، آج، لب: در آیت، آب، آز+ در آیت.
 - (۲). همه نسخه بدلها: سخین.
 - (۳). مل: قدیر، آج، لب: قرین.
 - (۴). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۷.
 - (۵). آط، آب، آز: در عمی دوم، آج، لب: عمی دوم.
 - (۶). سوره طه (۲۰) آیات ۱۲۴ تا ۱۲۶.
 - (۷). سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۰۴.
 - (۸). همه نسخه بدلها: بجز قم و مل: به.
 - (۹). همه نسخه بدلها بجز قم: نظر.
 - (۱۰). سوره روم (۳۰) آیه ۲۷.
 - (۱۱). سوره ق (۵۰) آیه ۲۲.
 - (۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: بدانستی، مل: دانستی.
 - (۱۳). سوره ق (۵۰) آیه ۲۲.
 - (۱۴). قم: بک.
 - (۱۵). آط، آب، آز، آج، لب: اعمی.
 - (۱۶). آط، آج، لب: اعمی.
 - (۱۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: اعمی.

غفلت باشد «۱» و تغافل از نظر و تفکر در آیات و بینات و اعلام معجزات و ادله موصله به معرفت آنچه معرفت او واجب بود. و هذا من عمی القلب لأنّ الجاهل الغافل یسمی اعمی القلب. اما «عمی» دوم در وجهی بیان کردیم که ضلال «۲» است از طریق بهشت و ثواب. و در «۳» وجهی بگفتیم که کنایت است از یأس و فوت نظر «۴» و در وجهی که مراد او «عمی» بصر است و آفت چشم علی سبیل العقوبة و به هیچ وجه نشاید که «عمی» دوم کنایت باشد از جهل و کور دلی. برای آن که معارف اهل آخرت ضروری باشد. چنان که بیان کرده‌اند در کتب اصول. اختلاف «۵» قرآء در این آیت: بدان که قرآء خلاف کردند در تفخیم و اماله اعمی فی الموضعین، ابن کثیر و نافع و ابن عامر، به فتح میم خواندند در هر دو جای «۶» و حمزه و کسائی و عاصم فی روایت ابی بکر به کسر «میم» خواندند. فی الموضعین، و به روایت حفص، هر دو به فتح آمد «۷» از عاصم، اما ابو عمرو اول را اماله کرد و دوم مفتوح خواند «۸»، و هر گروهی را حجّتی هست در قراءت، اما آنان که اماله نکردند «۹» که بسیاری از عرب آنند «۱۰» که اماله نکنند و تفخیم اصل است و الامالة طرأت علیه لعلّه، اما حجّت آنان که اماله کردند آن است تا بدانند که این الفی است که منقلب گردد با «یا»، الا تری الی قوله: عمیت عینه، و جمع الأعمی عمی و عمیان «۱۱». و اما ابو عمرو برای آن اماله نکرد دوم را که او «۱۲» اعمی دوم را افعال تفضیل گفت لقوله: وَأَضَلُّ سَبِيلًا، و چون چنین باشد اماله نکنند که اماله در اواخر «۱۳» کلمات باشد بیشتر، و این جا مصدری «۱۴» مضمّر است، من قوله «۱۵»: فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى، منه فی الدنیا او اعمی من غیره، و مثله:

يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَحْفَى «۱۶»، یعنی اخفی من السِّرِّ. و افعال تفضیل را من کذا به دنبال باشد.

از این وجه را ابو عمرو اماله نکرد دوم را. اگر گویند از این دو لفظ هیچ «۱۷» افعال تفضیل

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بود.

(۲). همه نسخه بدلها: ضاللت.

(۳). آج، لب: درو.

(۴). همه نسخه بدلها: ظفر.

(۵). آز: اما خلاف.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: فی الموضعین.

(۷). همه نسخه بدلها: بجز قم: آید.

(۸). قم: کرد.

(۹). قم + گفتند، بقیه نسخه بدلها + برای آن نکردند.

(۱۰). آج، لب: عریانند، مل: عرب باشد.

(۱۱). آج، لب: عمیا و عمیانا.

(۱۲). همه نسخه بدلها: ندارند.

(۱۳). آج، لب: آخرت.

(۱۴). همه نسخه بدلها: مقدری.

(۱۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: لقوله.

(۱۶). سوره طه (۲۰) آیه ۷.

(۱۷). قم، اط، آب، مل، آج، لب: + دو. آج: + در.

ص: ۲۶۰

هست؟ جواب گوییم: لفظ اوّل را معنی ره ندهد به هیچ وجه که حمل کنند بر تفضیل، و اما لفظ دوم بر قول آن که عمی «۱» آفت بصر گوید بر تفضیل حمل نتوان کردن «۲». برای آن که عرب الوان و عیوب را به لفظ افعال تفضیل نکنند او را و تعجب نکنند از او، لا یقولون هذا احمر من هذا و لا فلان اعور من فلان و لا احوال منه، و فی التّعجب ما احمره و اسوده و اعوره و احوله، و لکن ما اشدّ عوره و اظهر سواده و هذا اشدّ سوادا من ذلك. و علّت این گفتند که این خود بر صیغت افعال است بی زیادت و تعجب. چون زیادت خواهد بودن «۳» در او آید و تعجب صیغتی دگر [۱۴۱-] باید «۴» تا به آن بدانند این معنی نو را و نه چنین است فاضل و افضل و عالم و اعلم. و علّتی دیگر این گفتند که: الوان و عیوب از لزوم و دوامش مشتبه گشت به اسماء لازمه کالید و الرجل فکما لا یقال ما ایداه و ما ارجله، کذلک لا یقال: ما احمره و اعوره. و یقال ما اشدّ سواده و اظهر حوله، کما یقال: ما اشدّ یده و رجله. و علّتی دگر گفتند، و آن آن است که گفتند ایشان تعجب و تفضیل نکنند از فعلی که زیادت باشد بر سه حرف و الوان و عیوب بر افعال آید، نحو «۵»: احمرّ و احمارّ و احوّلّ و احوالّ. اگر گویند: چه گوی «۶» در حوالت عینه و عورت؟ گوییم: او منقول است من احوّلّ و اعورّ به دلالت آن که او اوّش منقلب نمی شود با الف، لا یقولون: حال و عار، کما قالوا: خاف و هاب. اما قراءت ابو عمرو که «اعمی» دوم بر تفضیل حمل کرد، بر قول او آیت را تفسیر نشاید دادن بر آن که: من کان فی الدنیا جاهلا باللّه فهو فی الاخره اجهل، برای آن که معارف اهل آخرت ضروری باشد «۷»، یستوی فیهِ المؤمن و الکافر. پس تفسیر «۸» بر این شاید دادن که:

اسوء حالا و اجهل بطريق النّجاة «٩» و الرّشاد الى سبيل الخلاص. و اللّٰه اعلم بمراده، فامّا قول الشّاعر:

لؤما و ايضهم سربال طبّاخ

امّا الملوك فانت اليوم الأهمهم «١٠»

جواب از اين است كه اين ايض [نه] «١١» بر تفضيل است، بل مراد آن است كه: و

(١). قم: اعمى.

(٢). قم: توان كرد. بقيه نسخه بدلها: نتوان كرد.

(٣). آط، آب، آز، آج، لب: خواهد بود.

(٤). قم: باشد.

(٥). آط، آب، آز، آج، لب: چون.

(٦). همه نسخه بدلها: گویی.

(٧). آط، آب، آز، آج، لب: بود.

(٨). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: تفسیرش.

(٩). آج، لب: النجار.

(١٠). اساس: المهم، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.

(١١). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

ص: ٢٦١

مبيضهم كقولهم فلان حسن الناس وجهها و شريفهم «١» خلقا و وجهی دگر اين گفتند:

این را بر معنی حمل کرد شاعر، و اگر چه در لفظ «ابيض» گفت. مراد او نه لون است و بياض او، و آنما مراد او بخل است و خساست. فکانه قال: ابخلهم و احسهم.

و اما قول المتنبي:

بعد بعدت بياضا لا بياض له لانت اسود في عيني من الظلم

این نیز هم تفضیل نیست و معنی آن است: لانت اسود في عيني و انت من الظلم، ای من عملة «۲» الظلم. و «من» تبیین راست چنین که گفتیم. و از صله افعال نیست، و هم این تأویل توان گفتن «۳» في قول الشاعر:

يا ليتني مثلك في البياض ابيض من اخت بني اباض

ای من قومه و جملتها، و اما قول الشاعر:

و ابيض من ماء الحديد كانه شهاب يداوى الليل داج عساكره

خود از این باب نیست که ما در اویم «۴»، برای آن که ابيض این جا نام شمشیر «۵» است، ای سیف ابيض کاین «۶» من ماء الحديد مطبوع منه و از صله افعال نیست. این جمله برای آن گفتیم تا کسی چیزی نیارد که آن اصل را که ما مقنن «۷» کردیم قدح کند.

قوله تعالى: **وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِينا إِلَيْكَ،** مفسران خلاف کردند در سبب نزول این آیت. سعید جبیر گفت: رسول - صلى الله عليه و على آله - استلام حجر اسود می کرد در طواف خانه. مشرکان او را منع کردند و گفتند: رها نکنیم تو را که استلام سنگ کنی الا آن که این اصنام ما را استلام کنی، بر دل او بگذشت که اگر من چنین کنم و دلم به ایمان مطمئن، همانا باکی نباشد تا من از عبادت استلام باز نمانم. خدای تعالی این آیت فرستاد. قتاده گفت: قریش شبی با رسول - عليه السلام - خلوت کردند و همه با او حدیث کردند و او را تعظیم و تبجیل

(۱). آب، آج، لب: شرفهم، آز: اشرافهم.

(۲). همه نسخه بدلها: جمله.

(۳). آط، آج، لب: توان گفت.

(۴). قم: درورایم.

(۵). قم: سیف.

(۶). آز: کان.

(۷). قم: معین، آ، آج، لب: متیقن.

ص: ۲۶۲

می‌کردند و می‌گفتند: تو سید مایی و پیشوای مایی و تو چیزی آورده‌ای که در عرب و عجم کس مانند آن نیاورد و غرض ایشان آن بود تا او را مخادعت کنند و بفرینند تا باشد که او مقاربت کند و بسازد با ایشان در بعضی مراد ایشان، خدای تعالی او را از آن عصمت کرد و این آیت فرستاد. عبد الله عباس گفت: وفد تقیف بنزدیک رسول آمدند و گفتند: با ما سه کار بکن تا ایمان [۱۴۱-پ] آریم، رسول «۱» گفت: آن چیست؟ گفتند در نماز دولاً بنباشیم و اصنام را به دست خود نشکنیم «۲» و یک سال ما را به لات ممتّع داری. رسول - علیه السلام - گفت: خیری نباشد در نمازی که در او رکوع نبود و سجود «۳» و اما آن که اصنام به دست خود نشکنی «۴» این روا باشد، و اما تمتیع «۵» به لات. من این نکنم. گفتند: یا محمد ما را می‌باید که از میان عرب «۶» تخصیصی باشد که از دیگران ممیز باشیم. اگر گویند: چرا کردی؟ گو: مرا خدای فرمود. رسول - علیه السلام - ایشان را رها کرد و آب بخواست و وضو نماز کرد. گفتند:

یا محمد «۷»! اکنون ما را یک سال مهلت ده تا ما برای بتان خود هدیه‌ای سازیم. آنگه ایمان آریم. رسول - علیه السلام - اندیشه کرد که «۸» ایشان را مهلت دهد. خدای تعالی این آیت فرستاد:

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ، و نزدیک بود که این کافران تو را مفتون کنند و از جای خود ببرند. از این قرآن که ما به تو وحی کردیم تا چیزی دگر بر ما فرو «۹» بافی. **وَإِذَا لَاتَتَّخِذُوكَ خَلِيلًا**، پس آنگه تو را دوست گیرند. زجاج گفت: «ان» و «لام»، صله است برای تأکید و «ان»، مخفف است از ثقیله برای آن «لام» در خبر او است و التقدير: و انهم كادوا، و معنی آن است که: کادوا یفتنونک، نزدیک بود که تو را بفرینند و کاد فعل مقاربه است و این فتنه این جا استدلال «۱۰» و مکر و خدیعه است. و گفتند: مراد اضلال «۱۱» است، و اصل فتنه نوعی امتحان باشد که به آن طلب کنند خلاص چیزی از آنچه با او ملاسه کرده باشند. آنگه حق تعالی منت نهاد، گفت:

(۱). قم + علیه السلام.

(۲). آج، لب: بشکنیم.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: رکوعی و سجودی نبود.

(۴). آب، آز: نشکنید، لب: نشکند.

(۵). همه نسخه بدلها: تمتع.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم + ما را.

(۷). مل: رسول الله.

(۸). قم: تا.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل: فرا.

(۱۰). قم: استزلال.

(۱۱). آج، لب: ضلال.

ص: ۲۶۳

وَلَوْ لَا أَنْ تُبْتَنَّاكَ، و اگر نه آنستی که ما تو را بر جای بداشتیم به عصمت «۱». لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا، نزدیک بود که ساکن شدی با ایشان. اندکی «۲» از آن اقوال که گفتیم.

إِذَا لَأَذْفَنَّاكَ، جواب شرطی محذوف است. یعنی اگر چنان کردی پس بچشانیدمانی «۳» تو را ضعف عذاب الحیوة، دو چندان عذاب که در حیات باشد، و دو چندان عذاب «۴» که در ممات باشد. یعنی عذاب مضاعف کردمانی تو را در دنیا و آخرت از عظم موقع این معصیت و کثرت وقوع مفسدت «۵» عند آن از ضلال مردمان.

قتاده گفت: چون «۶» آیت آمد رسول - علیه السلام - دعا کرد و گفت:

اللَّهُمَّ لَا تَكْلِنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ،

بار خدایا مرا با من مگذار یک چشم زخم. ثُمَّ لَا تَجِدْ، آنکه گفت: اگر چنین بودی تو بر ما یاری و پستی نیافتی که تو را بر ما یاری کردی و عذاب «۷» ما از تو باز داشتی.

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ، و این «ان» نیز مخفف است از ثقیله.

برای این، «لام» با او ملازم «۸» است و نزدیک بود که تو را سبک گردانند از زمین لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا، تا تو را از آن جا بیرون کنند، یعنی «۹» زمین مدینه. کلبی گفت: مراد آن است که چون رسول - علیه السلام - از مکه به مدینه آمد. جهودان را خوش نیامد آمدن رسول - علیه السلام - به آن جا. و دانستند که از او بلا کشند. گفتند: یا محمد، نه تو پیغامبری «۱۰»؟ گفت: بلی گفتند: پس تو دانی که این نه «۱۱» زمین پیغامبران است «۱۲» و زمین پیغامبران شام است و ابراهیم آن جا بود «۱۳» و دیگر پیغامبران. اگر تو پیغامبری تو را به شام باید رفتن «۱۴» و اگر تو را آن جا از روم خوفی باشد خدای تو را نگاه دارد اگر پیغامبری و آن زمین مقدسه است و این «۱۵» جا نه جای پیغامبران است چه این شهری

(۱). مل: توفیق.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: اندک.

(۳). آط، آج، لب: بچشانیدی، مل: بچشانیدیی.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و آج: عقاب.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: مضرت.

(۶). قم، آب، آز+این.

(۷). آط، آب، آز، آج، لب: حق.

(۸). قم، آز: لازم.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل+از.

(۱۰). مل: پیغمبر، آز: پیغامبر مایی.

(۱۱). آب، آز: «نه» ندارد.

(۱۲). آب، آز: نیست.

(۱۳). قم: بودی.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: رفت.

(۱۵). آب، آز، آج، لب: آن.

ص: ۲۶۴

مجهول است. رسول - علیه السلام - خیمه به در زد. سه چهار میل از مدینه و در بعضی روایات تا به ذوالحلیفه «۱» بیامد و منتظر می بود تا اصحاب مجتمع شوند تا به شام رود چه گمان برد که جهودان این به طریق نصیحت «۲» و مودت «۳» می گویند. خدای تعالی این آیت فرستاد.

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ، ای ارض المدینه [۱۴۲- ر]. مجاهد و قتاده گفتند: مراد اهل مکّه اند، و مراد به زمین، زمین مکّه است. مجتمع شدند تا رسول را بقهر از مکّه بیرون کنند، و اگر بکردندی خدای ایشان را امهال نکردی به غدای تا خدای پس از آن فرمود رسول را که: هجرت کند از مکّه به مدینه.

شهر بن حوشب گفت از عبد الرحمن بن غنم «۴» که: جهودان بیامدند و گفتند: یا با القاسم «۵»! اگر تو پیغامبری تو را به شام باید رفتن «۶» که آن زمین حشر و نشر است و جای پیغامبران است. رسول - علیه السلام - ایشان را باور نداشت «۷» برخاست «۸» به غزا به تبوک رفت و قصد او شام بود. چون به تبوک رسید، خدای تعالی این آیت فرستاد: **وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا**، و رسول را فرمود تا با مدینه رفت و گفت: محیا و ممات تو این جاست و مبعث تو از این جاست، **وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ**، و آنکه گفت از پس تو ایشان مقام نکردندی و بنماندندی الا روزگاری اندک. و اهل حجاز و ابو عمرو خواندند: «خلفک»، و باقی قراء خواندند:

«خلافک» اعتبارا به قوله: **فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ ... «۹»**، و معنی یکی باشد، قال الشاعر:

بسط الشواطِبِ بينهنّ حصيرا

عقب الرّذاذ «۱۰» خلفها فكأنها

و مثله قوله: **وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا. «۱۱»** **سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا**، نصب او بر فعلی مقدر باشد که **لَا يَلْبُثُونَ** بر او دلیل می کند، یعنی لا یلبثون بعدک الا قلیلا حتی یهلکوا هلاک من کذبوا

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: ذی الحلیفه.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: «نصیحت» ندارد.

(۳). قم: تودد.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: علم.

(۵). همه نسخه بدلها: ابا القاسم.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: رفت.

(۷). همه نسخه بدلها: باور داشت.

(۸). مل، آج، لب: برخواست.

(۹). سوره توبه (۹) آیه ۸۱.

(۱۰). آط، آج، لب: المراد.

(۱۱). سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۶.

ص: ۲۶۵

بالرسل و کستنتا فیمن **أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا**، همچنان که عادت و طریقت ماست، در پیغامبرانی که ما ایشان را پیش تو «۱» فرستادیم، چون امت ایشان را تکذیب کردند «۲»، ما ایشان را هلاک کردیم، با اینان نیز هم آن «۳» کنیم که با ایشان کردیم. و آن سنت و عادت آن بود که، تا پیغامبرشان در میان ایشان بودی عذاب نکردمانی ایشان را. چون پیغامبر از میان ایشان برون آمدی، ایشان را عذاب آمدی، یعنی که ایشان «۴» از عادت و سنت ما این شناخته‌اند، چرا اختیار آن می‌کنند که تو از میان ایشان بروی، نه «۵» عذاب بر ایشان فرود آید، چه ایشان و جز ایشان در حمایت تواند از عذاب. و ذلک قوله: **وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ** «۶» - الایه.

وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا، و تو سنت ما را تحویل و تغییر و تبدیل نیابی، یعنی کس آن نتواند بگردانیدن «۷». و در نصب «سنة» کوفیان گفتند: بنزع الخافض ای کسنة من قد ارسلنا، و ربما قالوا بعدم الخافض و المعتمد ما قدمناه.

قوله: **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ**، این «۸» امر است رسول را - علیه السلام - و امت را به اقامت نماز از وقت دلوک آفتاب. و در «دلوک»، خلاف کردند، ابراهیم النخعی «۹» و مقاتل «۱۰» حیّان و ضحاک و سدّی و یمان و ابن زید گفتند: «دلوک»، غروب باشد، فرو شدن آفتاب «۱۱». و بر این قول امر به نماز شام باشد، قال الشاعر «۱۲»:

غدوة «۱۴» حتی دلکت براح

هذا مقام قدمی رباح «۱۳»

«رياح»، اسم سائق الابل و «براح»، اسم للشمس، علم مبني على الكسر، كقطام و حدام و رقاش و يروي «براح» بكسر الباء جمع راحة، يعني ان الناظر يضع كفه على حاجبه «١٥» من شعاعها لينظر ما بقي الى «١٦» غروبها، و يقال: ذلك النجم اذا غاب. قال ذو الرمة:

(١). آب، آز: پيش از تو.

(٢). آز: گردن / کردند.

(٣). قم: اين، آب، آز: همان.

(٤). مل، آز + را.

(٥). قم: تا.

(٦). سوره انفال (٨) آيه ٣٣.

(٧). قم: کسی آن را بنتواند گردانیدن.

(٨). قم: اين جا.

(٩). مل، آج، لب: النجعی.

(١٠). همه نسخه بدلها: مقاتل بن.

(١١). آز: اقتات.

(١٢). آز + شعر.

(١٣). آز، آج، لب: رياح.

(١٤). آط، آب، آج، لب: عدوة، آز: عدوة.

(١٥). آط، آب، آز، آج، حاجبيه.

(١٦). آز: من.

مصایح لیست «۱» باللواتی تقودها «۲»

نجوم و لا بالافلات الدو [۱] لک

و دلیل این تأویل، حدیث عبد الله مسعود است که او گفت: کان - علیه السلام - اذا غرب حاجب الشمس صلی المغرب و أفطر إن کان صائماً. چون ابرو «۳» آفتاب فرو شدی، رسول - علیه السلام - نماز شام [۱۴۲- پ] کردی و اگر روزه داشتی، روزه بگشادی و سوگند خورد که این ساعت وقت این نماز است، و هی التی قال الله تعالی: **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ**. و عبد الله عباس و عبد الله عمر و جابر عبد الله انصاری و ابو العالیه و عطا و قتاده و مجاهد و حسن و مقاتل و عبید بن عمیر گفتند:

دلوکها، زوالها. و این روایت باقر و صادق است - علیه السلام - و دلیل این تأویل حدیث ابو مسعود عقبه بن عمرو «۴» است که او گفت، رسول - علیه السلام - گفت:

اتانی جبریل لدلوك الشمس حين زالت فصلی بی الظهر،

گفت: جبریل به من آمد در وقت دلوک آفتاب چون زوال بوده بود «۵» و در پیش ایستاد و «۶» نماز پیشین بکرد و من در پی او. و ابو برزه گفت: چون زوال آفتاب بیودی، رسول - علیه السلام - نماز پیشین بکردی و این آیت برخواند: **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ**. جابر «۷» عبد الله انصاری گفت: رسول را - علیه السلام - به دعوت خواندم با جماعتی صحابه. چون طعام بخوردند وقت زوال بود، رسول - علیه السلام - از سرای «۸» بیرون آمد و گفت:

اخرجوا فهذا حين دلکت الشمس

، که این آن وقت است که آفتاب به زوال رسید. و این قول اولیتر است برای آن که جامع است نماز فرائض را جمله، برای آن که چون دلوک را بر زوال تفسیر دهند، نماز پیشین و دیگر در «۹» شود، و قوله: [إلى] **غَسَقِ اللَّيْلِ**، نماز شام و خفتن در او شود. و **قُرْآنَ الْفَجْرِ**، نماز بامداد باشد. پس آیت هر پنج نماز را مستغرق بود. و دلیل دیگر بر صحت این قول آن است که: جبریل - علیه السلام - چون رسول را نماز آموخت، ابتدا به نماز پیشین کرد، چنان که ابو هریره روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: جبریل به من آمد، آنکه که زوال آفتاب

(۱). آط، آب، آج، لیت، آز، لب: لست.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: یقودها.

(۳). قم: برو/ ابرو.

(۴). آج، لب: ابو سعید عقبه بن عمر.

(۵). آز: شده بود.

(۶). آز: استاده.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل: جابر بن.

(۸). مل، آج، لب: سرا.

(۹). همه نسخه بدلها: در او.

ص: ۲۶۷

بود و نماز پیشین بکرد و من در پی او. برفت چون سایه هر چیز همچند آن شد، باز آمد و نماز دیگر بکرد و من در پی او. چون آفتاب فرو شد باز آمد و نماز شام بکرد و من در پی او. چون شفق «۱» فرو شد باز آمد و نماز خفتن بکرد و من در پی او. چون صبح برآمد و نماز بامداد بکرد و من در پی او. آنکه روز دیگر آمد، آنکه «۲» سایه هر چیز «۳» همچندان بود و نماز پیشین «۴» کرد و من در پی او، و چون سایه دو چندان شد باز آمد و نماز دیگر کرد و من در پی او. و چون آفتاب فرو شد نماز شام کرد و چون دو دانگ «۵» از شب برفت باز آمد و نماز خفتن کرد. و چون روز روشن شد دگر روز باز آمد و نماز بامداد کرد و گفت: ای محمد «۶» نماز پیغامبران است که از پیش تو «۷» بودند. آنکه گفت: «ما بین هاتین الصلاتین وقت»، از میان این وقت تا آن وقت، وقت است، یعنی روز اول نمازها به اول وقت کرد، و روز دوم به آخر وقت نماز کرد تا بدانند که اول کدام است و آخر کدام، و از میان اول و «۸» آخر نماز توان کردن، و مانند این خبر به روایت جابر عبد الله انصاری آمد و به روایت عبد الله عباس، جز که در روایت جابر آمد که:

صلی بی جبریل و انا خلفه و الناس خلفی،

جبریل نماز کرد و من در پی او و مردم در پی من، و باقی حدیث بر آن سیاق که گفتیم: **إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ**، قیل: غسق اللیل ظلامه، و قیل: اول ظلامه. عبد الله عباس گفت:

بدو اللیل. قتاده گفت: صلاة المغرب. مجاهد گفت: غروب الشمس. ابو عبیده گفت: سواده. قال ابن قیس الرقیات «۹».

و غسق اللیل، یغسق غسوقا «۱۰» اذا اظلم. وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ، ای قراءۃ الفجر، یعنی صلاة الغداة. بگفتیم «۱۱»: نماز شام و خفتن داخل است در غسق اللیل [۱۴۳-ر] و مراد به قُرْآنَ الْفَجْرِ، نماز بامداد است. و کنایت کرد از او به قرآن، و مراد قراءت «۱۲»، چه قراءت، از جمله ارکان او رکنی است. و در نصب او دو وجه گفتند: یکی آن که

(۱). قم + آفتاب.

(۲). همه نسخه بدلها + که.

(۳). همه نسخه بدلها + هر چیزی.

(۴). قم، مل: دیگر.

(۵). قم، آز: دنگ.

(۶). همه نسخه بدلها + این.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: پیش از تو.

(۸). قم: تا.

(۹). آط، آج، لب: الرومان.

(۱۰). آب، آز: غسقا.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + که.

(۱۲). مل + است.

عطف است بر صلات، ای اقم قران «۱» الفجر. و دگر بر اغراء، ای، علیک بصلاة الفجر، ای الزمها و لا تقصّر «۲» فیها، إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا، که نماز بامداد نماز مشهود «۳» است. یعنی فریشتگان شب و روز حاضر باشند به او برای «۴» آن که وقت نزول اینان باشد و صعود ایشان «۵». فریشتگان شب در آخر دیوان عملش بنویسند، و فریشتگان روز در اول دیوان، اگر به اول وقت کند. و «۶» این دلیل است بر آن که تغلیس نماز بامداد مستحب است، چنان که مذهب ماست، و در آیت دلیل است بر آن که وجوب نماز به اول وقت تعلق دارد، چنان که مذهب ماست و مذهب شافعی و بیشتر فقها خلافا لاهل العراق. و ابو سلمه روایت کرد از ابو هریره که، رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ «۷» - گفت: نماز جماعت را تفضیل داده‌اند بر نماز تنها به بیست و پنج نماز، و نماز بامداد را فریشتگان شب و روز حاضر آیند، اگر خواهی بخوانی: إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا، وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ، «من» تبعیض راست از شب، یعنی در بعضی از شب بیدار شو به، باللیل. مفسران گفتند: «تهجد» بیداری باشد پس از خواب، يقال: هجد اذا نام و تهجد اذا سهر، و قال بعض اهل اللغة: تهجد اذا نام و اذا سهر، و هو من الاضداد.

یکی از جمله انصاریان گفت: من با رسول - علیه السلام - بودم در سفری، شب در آمد. گفتم، بنگرم تا رسول نماز چگونه می‌کند، گفت: رسول - علیه السلام - بخفت، چون بیدار شد. سر سوی آسمان کرد و پنج «۸» آیت از آخر آل عمران بخواند «۹». إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - الی قوله: إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ «۱۰». آنکه مسواک بر گرفت و کار بست، آنکه قره آب برگرفت و وضوی نماز باز کرد و نماز کرد - ما شاء الله، آنکه بخفت، آنکه برخاست «۱۱»، همچنان کرد که اول کرده بود.

(۱). آب، آز: قراءت.

(۲). آج، لب: تقصیر.

(۳). اساس، آج، لب: مشهور. با توجه به معنی عبارت و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). مل: تا و رای آن که.

(۵). آج، لب + باشد.

(۶). قم + او.

(۷). قم، اط، آج، لب: علیه السلام، آب، آز: علیه الصلوة و السلام.

(۸). اساس: چهار، با توجه به نسخه آب و اشاره مجدد نسخه اساس در دو صفحه بعد، تصحیح شد.

(۹). مل: بر خواند.

(۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۰ تا ۱۹۴.

(۱۱). مل: و پس برخاست، آب، لب: خواست.

ص: ۲۶۹

بدان که: نماز شب از جمله سنتهای مؤکد است، و رسول - صلی الله علیه و علی آله - در وصیتش امیر المؤمنین «۱» را می گوید:

یا علیّ علیک بصلاة اللیل، علیک بصلاة اللیل، علیک بصلاة اللیل،

بر تو باد که نماز شب کنی، و تکرار کرد سه بار برای تاکید. و رسول - علیه السلام - گفت:

من کثر «۲» صلاته باللیل حسن وجهه بالنهار،

گفت: هر که را نماز بسیار بوده به شب، به روز رویش نکو باشد. و همچونین «۳» گفت - علیه السلام:

بشر المشائین الی المساجد فی ظلم اللیل بالنور التامّ یوم القیامة،

مژده ده روندگان را به مسجدها در تاریکی شب به نور تمام روز قیامت.

و وقت نماز شب آنکه بود که شب به نیمه رسد، در نصف آخر مستحب آن است که برخیزد و بر جامه خواب بنشیند تا ساکن شود و دعای مخصوص که هست بخواند من قوله: الحمد لله الذی ردّ علیّ روحی لأعبده و احمده - تا به آخر. آنکه مسواک بر گیرد و کار بندد، آنکه به میان سرای آید و در اطراف آسمان نگرد و بگوید: الهی غارت «۴» النجوم و نامت العیون و انت الحیّ القیوم لا تأخذک سنة و لا نوم - تا به آخر دعا چنان که در کتب عبادات مسطور است. آنکه پنج آیت «۵» آخر آل عمران بخواند:

إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ - الی قوله: إِنَّکَ لَا تُخَلِّفُ الْمِيعَادَ «۶». آنکه برخیزد و وضوی نماز باز کند به شرایط خود. آنکه به نمازگاه آید و روی به قبله آرد و بگوید: اللَّهُمَّ اِنِّی اَتُوْجِهْ اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ وَ اَلِهَ وَ اَقْدَمَهُمْ بَیْنَ [یدی] «۷» حوائجی للدنیا و الاخرة - الی اخر الدعاء: آنکه به هفت تکبیر نماز ببندد «۸» و:

وَجَّهْتُ «۹» بخواند، و: الْحَمْدُ لِلَّهِ «۱۰» بخواند و: قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، «۱۱» و در «۱۲» دوم الْحَمْدُ «۱۳». و: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ «۱۴»، و میان هر دو رکعت دعای هست مخصوص، اگر داند بخواند [۱۴۳-پ] و آنکه شش رکعت نماز دیگر بکند به آنچه خواهد و داند. و مستحب آن است که سورتها دراز خواند در او، چون سوره «الانعام» و «الکهف» و

(۱). آط، آب، آز، آج، لب + علی، مل: علی بن ابی طالب.

(۲). قم. کثرت.

(۳). همه نسخه بدلها: همچنین.

(۴). آط، آب: غادت.

(۵). مل: آنگاه این آیتها.

(۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۰ تا ۱۹۴.

(۷). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۸). قم: بیبوند، آط، آب، آز، آج، لب: بندد.

(۹). اشاره است به سوره انعام (۶) آیه ۷۹.

(۱۰ - ۱۳). اشاره است به سوره فاتحة الكتاب (۱)

(۱۱). سوره کافرون (۱۰۹) آیه ۱.

(۱۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + رکعت.

(۱۴). سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱.

ص: ۲۷۰

«الانبياء» و مانند این. اگر داند و وقت دارد آنگه دو رکعت نماز شفع کند «۱»، رکعت اول به «الحمد» و «سورة الملك» و دوم به «الحمد» و: هَلْ أتی عَلَی الْإِنْسَانِ «۲»، و اگر وقت ندارد بر معوذتین اختصار کند، آنگه فصل کند میان شفع و وتر به سلام و دعای هست مخصوص بخواند آنگه نماز وتر کند. یک رکعت به آنچه خواهد از قرآن.

آنگه دعای وتر بخواند و اگر دعا معین نداند، آن چه داند بخواند و خیر خود را و مسلمانان را از خدای بخواد «۳» و مستحب است که چهل مؤمن را نام بگوید یا بیشتر و خدای بخواد. آنگه رکوع کند و چون سر بردارد از رکوع دعای

مخصوص بخواند و نماز تمام کند. اگر صبح اول برآمده باشد رکعتی الفجر بکند و الا تسبیح و تهلیل می کند تا صبح برآمدن. چون صبح دوم برآید نماز بامداد کند فریضه، فهذا معنی قوله:

فَتَهَجَّدُ بِهِ و قوله: نَافِلَةٌ لَكَ. عبد الله عباس گفت: خاصّة لك. مقاتل حیان گفت:

كرامة و عطية لك. و به روایتی دیگر «۴» عبد الله عباس گفت: فریضة لك و گفت:

نماز شب بر رسول - علیه السلام - واجب بود و بر دیگران سنت. و این قول اصحاب ظاهر است و اصحاب اخبار «۵». بعض دیگر گفتند: در اول شرع نماز شب بر رسول - علیه السلام - واجب بود. آنکه خدای تعالی تخفیف کرد از او. قتاده و فراء گفتند:

تطوعاً لك و فضیلة، و عامّه فقها بر این اند و اصل نافله «۶» ای زیادت و غنیمت را برای آن نقل خواندند که این زیادت کرامتی بود که خدای تعالی داد این امت را. و آنان که گفتند: فریضه بود بر رسول، گفتند: معنی آن است که زیاده لك علی الفرائض.

عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ، ای رجاء ان یبعثك ربك، امید آن را که خدای تعالی تو را به مقام محمود رساند و مفسران گفتند: «لعل» و «عسی» از خدای واجب باشد. و ما آنچه تحقیق آن است گفتیم در چند جای از این کتاب و آن که این طمع و رجا راجع نیست با خدای تعالی بل با مکلف تا مغری نشود به قبیح «۷» به این امان «۸». و اما مقام محمود بیشتر اهل علم برآند که، مقام شفاعت است و آن مقامی است که یغبطه «۹»

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل + در.

(۲). سوره انسان (۷۶) آیه ۱.

(۳). آج، لب: بخواند.

(۴). قم: از عبد الله عباس.

(۵). آج، لب: اخیار.

(۶). همه نسخه بدلها + زادت بود من قوله تعالی: وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً.

(۷). آج: قبیح، لب: فتح.

(۸). قم: اما، مل: امامان.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: یغبط بها، مل: یغبط به.

ص: ۲۷۱

به الاولون و الآخرون، و او را بر آن مقام تمنا کنند اولینان و آخرینان. عبد الله مسعود را پرسیدند از این، گفت: مقام خلت است. حذیفه بن الیمان را پرسیدند که: مقام محمود چیست؟ گفت: فردای قیامت خلائق را در صعیدی بدارند. هر کس سخن نیارد گفتن، اول کسی که او را بخوانند رسول ما باشد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آله - چون او را بخواند او گوید:

لبيك و سعديك و الخير في يدك و الشر ليس اليك و المهدي من هديت و عبدك بين يدك منك و بك و لك و اليك لا ملجأ و لا منجا منك الا اليك تباركت و تعاليت سبحانك رب البيت. فذلك قوله: **عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً.**

قتاده روایت کرد «۱» از انس مالک از رسول - عليه السلام - که او گفت: روز قیامت مؤمنان گناهکار مجتمع شوند. خدای تعالی ایشان را الهام دهد تا گویند:

بیای تا شفیع انگیزیم به خدای تعالی، تا باشد که مرا از این مقام برهاند. آنگه بیایند، بنزدیک آدم آیند «۲» و گویند: یا آدم صفی! تو بنده‌ای که خدای تعالی تو را برگزید و به دست قدرت خودت «۳» بیافرید و فریشتگان را پیش تو به سجده «۴» آورد و تو را نامها پیاموخت، اگر شفاعت کنی خدای را برای ما. آدم گوید: لست هناك «۵»، من این پایه ندارم، مرا خود خطیبتی هست که از آن شرم می‌دارم. از آن جا بیایند به «۶» نوح آیند. گویند ای نوح! تو اول پیغامبری که خدای تعالی او «۷» را به کافه خلقان فرستاد، اگر شفاعت کنی ما را. گوید: من این پایه ندارم، به ابراهیم روی «۸»». بنزدیک ابراهیم خلیل آیند، و گویند: ما را شفیع باش بنزدیک خدای تعالی، گوید: لست هناك، من این قوت «۹» ندارم، به موسی روی «۱۰». بیایند به موسی آیند، او نیز جواب دهد «۱۱» همچونین [۴۴- ر] به عیسی آیند او گوید: این پایه «۱۲» کس را نباشد مگر محمد را، که او سید اولین و آخرین است. ایشان پیش «۱۳» من آیند و پیش من صف کشند و مرا گویند: ای سید اولین و آخرین! ما را شفیع باش بنزدیک خدای که آن پایه که تو

(۱). قم: کند.

(۲). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۳). آج، لب: خود.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: به سجود.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب + نیستم.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: بر.

(۷). آط، آب، مل، آز: ترا.

(۸-۱۰). آب، مل، آز، آج، لب: روید.

(۹). قم: پایه.

(۱۱). آط، آب، آز، آج، لب+ که به عیسی روید.

(۱۲). مل: پایه و منزلت.

(۱۳). قم: به نزد.

ص: ۲۷۲

راست امروز کس را نیست. گفت: من برخیزم و ایشان دو صف کشیده پیش من و من در میان ایشان بروم و پیش خدای روم و دستوری خواهم، چون دستوری یابم به روی در آیم پیش خدای - عز و جل. حق تعالی گوید: سر بردار و بخواه تا چه می خواهی تا بدهند تو را. و شفاعت کن تا ببخشند. من سر بردارم و خدای را بستایم به تحمیدی که مرا آموخت. آنگاه شفاعت کنم چندانی که مرا حد بر زده باشند به من ببخشند باز دگر باره مراجعت کنم و پیش خدای تعالی به روی در آیم. خدای تعالی گوید: سر بردار و بگو تا بشنوند و بخواه تا ببخشند و شفاعت کن تا قبول کنند من دگر باره به شفاعت در آیم. از خدای تا به حدی شفاعت کنم و قبول افتد و من ایشان را به بهشت فرستم، دگر باره به روی در آیم و شفاعت خواهم گویند: سر بردار و بخواه، بخوام، جهانی دیگر را به من ببخشند. بار چهارم گویم: بار خدایا! جماعتی مانده اند که ایشان را قرآن محبوس بکرده است. یعنی به حکم قرآن محبوس اند. به حق چندانی شفاعت می کنم تا هر کس را که گوینده «لا اله الا الله» باشد و در دل او مقدار جوی ایمان بوده باشد بخوام و به من ببخشند، تا چندانی شفاعت کنم که در دوزخ جز کافری «۱» محض نماند.

یزید بن صهیب الفقیر گفت: من مردی برنا بودم و بر رای خوارج بودم که «فاسق» را کافر گویند، بر خاستم با جماعتی بسیار به حج رفتیم. چون به مدینه رسول آمدیم «۲»، جابر عبد الله انصاری را دیدم پشت به ستونی باز داده و ذکر دوزخیان می کرد من از سر جوانی گفتم: یا صاحب رسول الله این چه حدیث است که تو می گوی و خدای تعالی می گوید: رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ «۳» و می گوید. كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا ... «۴»، مرا گفت: ای جوان تو قرآن دانی؟ گفتم: آری. گفت: مقام محمود خوانده هستی «۵».

رسول را علیه السلام فی قوله تعالی: عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا، گفتم:

آری آن چه مقام است؟ گفت: آن مقامی است که خدای تعالی او را آن جا بدارد و به شفاعت او خلایقی «۶» را از دوزخ بیارد. آنگه در این حدیث گرفت و آنچه از رسول

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: کافر.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: در آمدیم، مل: آمدم.

(۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۲.

(۴). سوره سجده (۳۲) آیه ۲۰.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: خوانده هستی، مل: خوانده‌ای.

(۶). آط، آج، لب: خلقی.

ص: ۲۷۳

شنیده بود تا به آن جا رسید که صراط چگونه بر دوزخ نهند و خلقان چگونه بر او گذر کنند؟ آنگه گفت: رسول - علیه السلام - گفت: گروهی را از دوزخ بیارند پس از آن که سوخته شده باشند و سیاه گشته چون چوب آبنوس و ایشان را به جوی از جویهای بهشت برند و بشویند از آنجا برآیند به مانند کاغذ به سپیدی «۱»، ما از بر او بیامدیم و گفتیم: همانا این پیر دروغ می‌گوید بر رسول «۲» روزکی چند در مدینه مقام کردیم، وبایی در ما افتاد که از ما جز یک مرد از مدینه بیرون نیامد باقی بمرند.

زهری روایت کرد از از زین العابدین علی بن الحسین از پدرش از جدش از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که او گفت: چون روز قیامت باشد، خدای تعالی فرماید تا زمین را بکشند همچنان که ادیم، تا هیچ آدمی را بیش از آن جای نباشد که قدم بر او نهد «۳» اوّل کس که او را «۴» بخوانند من باشم و جبریل بر راست عرش «۵» باشد. من گویم: بار خدایا! این خبر داد مرا که تو او را فرستادی بر من به پیغام. خدای تعالی گوید: راست گفت، من فرستادم او را. آنگه به شفاعت درایم، گویم: بار خدایا! بندگان تواند و تو را پرستیده‌اند در اطراف زمین، مرا اجابت کنند، آن مقام محمود است.

ابو الزّعرّا «۶» روایت کند از عبد الله سلام که او گفت: اوّل شفیع «۷» روز قیامت روح القدس باشد. جبریل پس ابراهیم پس موسی و عیسی پس پیغامبر شما برخیزد و شفاعت کند و کس را آن شفاعت نباشد که او را، آن مقام محمود است.

قتاده گفت: از انس مالک که، رسول - علیه السّلام - گفت: [۱۴۴-پ] فردا قیامت براق را پیش من آرند، گویند: به آن خدای که تو را به حق به خلقان «۸» فرستاد «۹» که بر من ننشینی تا ضمان شفاعت نکنی مرا، و روایاتی «۱۰» دگر آن است که: مراد به مقام محمود، مقام رسول است بر عرش یا بر کرسی.

عبد الله عمر روایت کرد که رسول - علیه السّلام - این آیت برخواند آنگه گفت:

(۱). آط، آب، آج، لب: کاغذی سفیدی، آز: کاغذ سفید.

(۲). همه نسخه بدلها: دروغ می گوید بر رسول.

(۳). آط، آب، آز، آج، لب: پای بر زمین نهد.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: اول کس را که.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: من.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: ابو الزعری.

(۷). آز، آج، لب: شفیع.

(۸). آط، آب، آج، لب: خلق.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: فرستاده است.

(۱۰). آب، آز: روایتی.

ص: ۲۷۴

خدای تعالی مرا چندانی نزدیک گرداند تا مرا بر عرش نشاند. و لفظ دیگر تا مرا بر سریر نشاند.

ابو وائل «۱» روایت کرد کرد از عبد الله مسعود که، رسول - علیه السّلام - گفت: خدای تعالی ابراهیم را خلیل گرفت و صاحب شما را یعنی مرا، او خلیل خدای است و گرامی ترین خلقان بر خدای، آنگه برخواند: **عَسَى أَنْ يَعْشَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً**، گفت: تا مرا بر عرش نشاند. سیف السّدوسی روایت کرد از عبد الله سلام، که او گفت: روز قیامت کرسی «۲» بیارند «۳» و در پیش عرش بنهند و پیغامبر شما بر آن جا بنشینند. و لیث، از مجاهد، حدیث عرش روایت کرد و از این امتناعی نیست، چه عرش خدای را - جلّ جلاله - نه جای نشست است.

وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ، عامه قراء «مدخل» و «مخرج» خواندند به ضمّ هر دو «میم» به معنی ادخال و اخراج. و حسن بصری مدخل و مخرج خواند، به معنی الموضع «۴»، و مفسران در تأویلش خلاف کردند.

عبد الله عباس و حسن و قتاده گفتند: ادخلنی مدخل صدق، بار خدایا! مرا در جای صدق بر، یعنی مدینه و از جای صدق برون بر، یعنی مکه، و مفعول هم مصدر باشد، هم موضع باشد، هم مفعول باشد. و آیت گفتند، آنکه آمد که رسول «۵» را - علیه السلام - هجرت فرمودند.

ابو حمزة الثمالی روایت کرد از صادق جعفر بن محمد - علیهما السلام - از پدراانش از رسول - علیه السلام - که: رسول - علیه السلام - این آنکه گفت که در غار شد از مکه بیرون آمده «۶». پس مراد به مدخل، غار است، و به مخرج مکه. و گفتند: مُدْخَلَ صِدْقٍ، مدینه است، و مُخْرَجَ صِدْقٍ غار است.

ضحاک گفت: ادخلنی مدخل صدق، گفت: مرا از مکه بیرون آر، وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ، و مرا باز مکه «۷» بر. در اوّل ایمن و در دوّم ظافر «۸». عطیه «۹» گفت، از

(۱). آب، آز: ابو وایل.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: کرسی را.

(۳). مل: سازند.

(۴). آز: وضع.

(۵). آز، آج، لب: ندارد.

(۶). قم + بود.

(۷). قم، مل: با مکه، آط، آب، باز با مکه، آز: باز به مکه، آج، لب: باز در مکه.

(۸). آز: ظاهر.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: عطا.

عبد الله عباس: ادخلنی مدخل صدق فی القبر، مراد آن است که مرا در گور بر، و آن جای صدق است، و مرا از گور بیرون آر به قیامت به محشر و آن جای صدق است.

مجاهد گفت: ادخلنی فی امرک الّذی أرسلتني به، مرا در آن کار بر که مرا برای آن فرستادی از ادای شریعت و تبلیغ رسالت، و مرا از عهده تکلیف و تبعیت گذارد آن «۱» بیرون آر، در هر دو جای «۲» با صدق.

کلبی گفت: این آنگه گفت که از تبوک باز گشت. گفت مرا در مدینه بر، و از مدینه بیرون آر و با مکه بر فتح برآورده برای «۳» من. عطا گفت: ادخلنی فی طاعتک، مرا در طاعت خود بر به صدق و اخلاص و از عهده آن بیرون آر چون گذارده باشم بی تقصیر «۴». قتاده گفت از حسن: ادخلنی مدخل صدق، مرا به بهشت بر، **وَ أَخْرَجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ**، مرا از مکه به مدینه بر تا دعا جامع «۵» باشد دنیا و آخرت را. بعضی دگر گفتند، معنی آن است که: هر کار که مرا در او خواهی بردن به صد «۶» در بر و «۷» به صدق بیرون آر، و مرا از آنان مکن که یدخل بوجه و یخرج بوجه، که بر وی در شود و بر وی بیرون آید، فان ذا الوجهين لا یكون امینا عند الله، که دو روی بنزدیک خدای امین نباشد، **وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا**، و مرا از نزدیک تو «۸» سلطانی و حجّتی کن منصور. مجاهد گفت: **سُلْطَانًا نَصِيرًا**، ای حجّته بینة. حسن گفت: ملکا قویا، ملکی قوی که مرا به آن نصرت کنی بر آنان که با من دشمنی کنند «۹» و عزّی ظاهر که دین تو به آن راست دارم. خدای تعالی او را به این دعا ملک پارس و روم وعده داد. قتاده گفت: رسول - علیه السلام - دانست که او را بر آن کار قوّت نباشد الاّ به سلطانی «۱۰» از قبل خدای تعالی، از خدای سلطانی خواست. منصور قوی مؤید من قبل الله. برای کتاب خدای و اقامت حدود او، و این سلطان، رحمتی باشد از خدای تعالی که اگر نه آن رحمت بودی بهری بر بهری غارت کردندی، [۱۴۵-ر] و قوی

(۱). آب، مل، آز، آج، لب: گذاردن.

(۲). همه نسخه بدلها: حال.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: برابر.

(۴). آج، لب: بی تقدیر.

(۵). مل: خاضع.

(۶). قم: درو. آط، آب، آز، آج، لب: به صدق بر.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: ازو.

(۸). مل: خود.

(۹). آج، لب: بر من دشمنی کردند.

(۱۰). قم: سلطان.

ص: ۲۷۶

ضعیف را بخوردی. بعضی دگر گفتند: فتح مکه خواست «۱». کلبی گفت: مراد به این سلطان نصیر، عتاب «۲» بن اسید بن ابی العیص بن امیه است که رسول - علیه السلام - او را بر مکه عامل کرد و گفت: برو که من تو را عامل کردم علی اهل الله، یعنی اهل حرم خدای. و او مردی سخت بود بر فاسقان، و لّین بر مؤمنان. او گفت: و الله که اگر کسی از نماز جماعت باز ایستد گردنش بزخم، که تخلف نکند از نماز جماعت الا منافقی. اهل مکه گفتند: بر اهل خدای عامل کرده‌ای «۳» عتاب «۴» بن اسید را و او اعرابی جلف جافی «۵» است.

رسول - علیه السلام - گفت: من در خواب دیدم که عتاب «۶» بن اسید به در بهشت فراز آمد و در بجنابید، جنابیدنی سخت. در بگشادند و او در رفت خدای به او اسلام را نصرت کرد و او مسلمانان را نصرت کرد بر کافران پس «سلطان نصیر» آن است.

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ، ای جاء القرآن و ذهب الشیطان. زهق، ای بطل و هلك، این قول قتاده است. سدّی گفت: حق، اسلام است، و باطل شرک. و گفتند: حق، دین «۷» خداست، و باطل اصنام و اوثان. ابن جریر گفت: حق، جهاد است و قتال. إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا، که باطل، مادام زاهق بوده است و هو من قولهم: زهقت نفسه اذا خرجت، و زهق السهم اذا جاوز الغرض، چون تیر از نشانه بگذرد و ضایع شود.

عبد الله مسعود و عبد الله عباس گفتند: چون رسول - علیه السلام - مکه بگشاد، پیرامن کعبه سیصد و شست بت نهاده بودند و هر قومی روی به صنم خود کرده.

رسول - علیه السلام - بر آن بتان می‌گردید و چوبکی «۸» در دست داشت. آهنی در سر آن زده و در چشم و روی پهلوی آن بتان می‌زد و می‌خواند: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا، به هربت که بگذشت «۹» به روی در آمد.

مشرکان با یکدیگر می‌گفتند: به سر: سخت ساحر است این محمد! وَ نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ، آنکه خدای تعالی گفت: ما

(۱). قم: است.

(۶-۴-۲). همه نسخه بدلها بجز قم: غیاث.

(۳). مل، آج، لب: کرد.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: عامی.

(۷). مل: بر.

(۸). مل: شفتکی.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: + آن بت.

ص: ۲۷۷

فرو می‌فرستیم از قرآن آنچه او شفاست و رحمت مؤمنان را. و وجه تسمیت «۱» قرآن شفا سه معنی دارد: یکی آن که بر دست آن کس که ظاهر شد دلیل نبوت و صدق او کرد تا مردم از حیرت «۲» ضلالت به او هدایت یافتند و خلاص، چون بیمار «۳» که از علت شفا یابد، و وجه دوم آن که در او بیان است و ادله واضحه که صاحب شک و شبهت چون در او نظر کند به علم رسد و علم، شک او زایل گرداند و چون قدیم - تعالی - شک و نفاق را به بیماری تشبیه کرد. فی قوله: **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ** «۴»، ای شک و نفاق، علوم و ادله را وصف کردن به شفا، من احسن الوصف و اوقع التشبیه باشد. و وجه سهام آن که ممتنع نبود که مردم به او تبرک کنند و استشفا، و به او طلب شفا کنند، چه اخبار به این وارد است و از جمله نامهای فاتحه الکتاب یکی «سورة الشفا» است. و صادق - علیه السلام - گفت: هر که را بیماری باشد باید که بامداد چون روی از نماز برگرداند، هفت «۵» بار الحمد بخواند و باز بر او دمد و اگر به نشود روز دیگر هفتاد «۶» بار بخواند، من ضامنم به شفا، الا که بیماری باشد که اجل او در آن باشد. رسول - علیه السلام - گفت:

القرآن هو الدواء.

و رجاء الغنوی گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت:

من لم يستشف بالقرآن فلا شفاه الله،

هر که او به قرآن طلب شفا نکند خدای او را شفا مدهاد. **وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا**، و این قرآن کافران را نیفزاید «۷» جز زیانکاری، برای آن که به او انتفاع برنگیرند و در او اندیشه نکنند تا به او مهتدی شوند. همام گفت، از قتاده شنیدم که او گفت: هیچ کس نباشد که با قرآن مجالست کند و الا از نزدیک او با زیادتی یا نقصانی برخیزد، یعنی قرآن شفا و رحمت است مؤمنان را و خسار «۸» و تباب است ظالمان را و کافران را و این آیت برخواند.

قوله تعالی - عز و جل:

[سورة الإسراء (۱۷): آیات ۸۳ تا ۱۱۱]

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُوسِياً (٨٣) قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلاً (٨٤) وَيَسْتَلْزِمُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً (٨٥) وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلاً (٨٦) إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنْ فَضَلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيراً (٨٧)

قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً (٨٨) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً (٨٩) وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبوعاً (٩٠) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا فَتَجِيراً (٩١) أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِيسَافاً أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلاً (٩٢)

أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَاباً نَقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشِراً رَسُولاً (٩٣) وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشِراً رَسُولاً (٩٤) قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْسُحُونَ مَطْمَئِنِينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكاً رَسُولاً (٩٥) قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيراً (٩٦) وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمياً وَ بُكْماً وَ صُمًّا مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ كَلِّمًا حَبَّتْ زُرْنَاهُمْ سَعيراً (٩٧)

ذَلِكَ جَزَاءُ هُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَ قَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَاماً وَ رُفَاتاً أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً (٩٨) أ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجَلاً لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُوراً (٩٩) قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خِزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُوراً (١٠٠) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسُئِلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُوراً (١٠١) قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِصَائِرٍ وَ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً (١٠٢)

فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِيعاً (١٠٣) وَ قُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفاً (١٠٤) وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّراً وَ نَذِيراً (١٠٥) وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَلْنَاهُ تَنْزِيلاً (١٠٦) قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُونَ لِلْآذْقَانِ سُجَّداً (١٠٧)

وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً (١٠٨) وَ يَخِرُونَ لِلْآذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشوعاً (١٠٩) قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ لَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَ لَا تُخَافَتْ بِهَا وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً (١١٠) وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلِداً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الدُّلِّ وَ كَبَّرَهُ تَكْبِيراً (١١١)

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: تشبیه.

(۲). آط، آب، آج، آج. + و.

(۳). آط، آب، آج، لب: بیماری.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۱۰ و مائده (۵) آیه ۵۲.

(۵). مل: یک بار.

(۶). آط، مل، آج: هفت.

(۷). آط، آب، آز: بنیفزاید.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: خسارت.

(۹). اساس: یووسا، که با توجه به رسم الخط قرآن مجید تصحیح شد.

ص: ۲۷۸

چون نعمت کنیم بر آدمی، برگردد و دور کند جانب خود چون به او رسد بدی، باشد نومید.

[۱۴۵ - پ]

بگو همه کس کار کند بر خوی خود، خدای شما داناتر است به آن که او راه یافته تر است.

می پرسند تو را از روح، بگو که روح از فرمان خدای من است و ندادند «۱» شما را از علم مگر اندکی.

و اگر خواهیم ببریم آنچه «۲» وحی کردیم به تو، پس نیابی تو را به آن بر ما وکیلی.

مگر بخشایشی از خدای تو که فضل او بر تو بزرگ بوده است.

بگو اگر گرد آیند انسیان «۳» و جنیان «۴» بر آن که بیارند مانند این قرآن، نیارند مانند «۵» آن، و اگر باشد بهری بهری را پشت.

بگردانیدیم برای مردمان در این قرآن از هر مثلی، سر باز زدند «۶» بیشترین مردمان مگر کفران نعمت.

گفتند: باور نداریم تو را، تا برآری «۷» برای ما از زمین چشمه‌ای.

یا باشد تو را بستانی «۸» از درختان خرما و انگور. برانی «۹» جویها میان آن راندنی «۱۰».

(۱). آط، آب، مل، آج، لب: ندادیم، قم: نه دادند.

(۲). قم، آط، آب، آج، لب: به آنچه.

(۳). قم، مل: آدمیان، آط، آب: آدمی.

(۴). قم، مل: پریان، آط، آب، آج، لب: پری.

(۵). قم: به مانند.

(۶). قم، مل: سر باز زدند / سر باز زدند با ادغام دو حرف همجنس در یکدیگر.

(۷). قم: روان کنی.

(۸). قم: بهشتی.

(۹). قم: بر آری.

(۱۰). قم: روان کردنی.

ص: ۲۷۹

یا بیفگنی آسمان را چنان که گفتی بر ما پاره پاره یا بیاری خدای را و فریشتگان را گروه گروه

یا باشد تو را خانه‌ای از زر، یا بر آسمان شوی «۱» و نگرویم «۲» از رفتن تو تا فرو آری «۳» بر ما دفتری «۴» که ما خوانیم «۵»، بگو: منزّه است خدای من، بودم آلا «۶» آدمیی فرستاده «۷».

و چه باز داشت مردمان را از آن که ایمان آرند چون آمد به ایشان بیان، آلا آن که گفتند: فرستاده است خدای آدمیی پیغامبر؟

بگو اگر بودندی در زمین فریشتگانی که می‌رفتندی ساکن «۸»، بفرستادمانی بر ایشان از آسمان فریشته‌ای پیغامبر.

بگو: بس «۹» خدای گواه میان من و میان ایشان، او به بندگانش دانا و بینا بوده است.

«۱۰»

هر که راه نماید خدای، او راه یافته است، و هر که را گمراه کند نیابی ایشان را یارانی [از فرود او] «۱۱»، و برانگیزیم ایشان را روز قیامت بر رویه‌اشان کوران و گنگان و کران، جای ایشان دوزخ بود، هر گه فرو مرد بیفزاییم آن را درفش «۱۲».

(۱). قم: بر شوی تو بر آسمان.

(۲). قم: باور نداریم.

(۳). آط، آب، آج، لب: فرود آری.

(۴). قم: ذکری.

(۵). قم + او را، مل: خانیم.

(۶). قم: هیچ بودم من مگر.

(۷). قم: پیغامبر.

(۸). قم: ساکنان.

(۹). قم + است.

(۱۰). اساس: یهدی، که با توجه به رسم الخط قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۱). اساس: از من، با توجه به معنی آیه از آج، آورده شد.

(۱۲). همه نسخه بدلهای، بجز قم: آتش.

ص: ۲۸۰

آن جزای ایشان است به آن که کافر شدند به آیتهای ما، گفتند: چون باشیم ستخانها «۱» و پاره پاره «۲»، ما را زنده کنند خلقی نو؟

نمی‌دانند «۳» که خدای آن است که بیافرید آسمانها و زمین، توانست بر آن که بیافریند مانند ایشان و کرد «۴» ایشان را وقتی که در آن شک نیست، منع کردند کافران اَلَّا کفران نعمت.

بگو اگر شما داری «۵» خزینها «۶» بخشایش خدای من، پس نفقه نکنی ترس درویشی «۷» را، و بوده است آدمی تنگ فرا گیرنده.

دادیم ما موسی را نه معجز «۸» روشن، پیرس از بنی اسرایل چون آمد به ایشان، گفت او را فرعون: من می «۹» پندارم تو را ای موسی جادوی رسیده.

[۱۴۶-ر]

تو دانی که نفرستاد این آیات مگر خدای آسمانها و زمین به بصیرتها و من گمان می‌برم تو را ای فرعون دیوانه‌ای ملعون.

خواست تا برانگیزد ایشان را از زمین مصر، غرق «۱۰» کردیم او را و آنان که با او بودند جمله.

گفتم از پس او بنی اسرایل «۱۱» را: بنشینی در زمین چون آید وعده آخرت بیاریم شما را در هم پیخته «۱۲».

(۱). همه نسخه بدلها: استخوانها.

(۲). آج، لب: پوسیده.

(۳). آط، آب: نبینند، آج، لب: نه ببینید.

(۴). آط، آب، آج، لب: کند.

(۵). قم: درای.

(۶). قم: خزانهای.

(۷). آط، آب، آج، لب: فزونی.

(۸). آط، آب، آج، لب: آیات.

(۹). اساس: نمی، با توجه به اصل عربی کلمه و نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). آط، آب، مل، آج، لب: غرقه.

(۱۱). آط، آب: فرزندان یعقوب، آج، لب: پسران یعقوب.

(۱۲). آج، لب: در هم پیچیده.

ص: ۲۸۱

و به حق فرستادیم آن را، و به حق فرود آمد، و نفرستادیم تو را مگر مژده دهنده و ترساننده.

و قرآنی که بیراگندیم آن را تا بخوانی بر مردمان بر نهادگی «۱» و فرو فرستادیم آن را فرستادنی.

بگو ایمان آری به آن یا نیاری آنان که دادند ایشان را علم از پیش او چون بخوانند بر ایشان در آیند بر زنخها به سجده.

و گویند: منزّه است خدای ما [که] «۲» نوید خدای ما کرده خواهد بود.

و در افتند به زنخها، می‌گیرند و بیفزاید ایشان را فروتنی.

بگو بخوانی خدای را یا «۳» رحمان را هر کدام که خوانی او را نامهای نکوتر است. آواز برمدار به نمازت و پوشیده مدار آواز به آن و بجوی میان آن راهی.

و بگو: سپاس خدای را آن که نگرفت فرزندی و نبود او را انبازی در پادشاهی و نبود او را یاری از خواری و بزرگ‌دار او را بزرگ داشتنی.

قوله تعالی: **وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ** - الایه، حق تعالی در این آیه صفت کفران نعمت آدمی گفت، که چون ما نعمت کنیم بر آدمی از انواع نعمت: از تندرستی و روزی فراخ و کار روانی «۴» و کامربایی «۵» و نظام امور و اتّساق احوال بطر

(۱). قم: تائی.

(۲). اساس: اگر باشد، به قیاس با نسخه آج و معنی آیه، آورده شد.

(۳). همه نسخه بدلهها + بخوانی.

(۴). مل: کار روایی.

(۵). آط، آب، آج، لب: کامروایی، مل: کامرانی.

ص: ۲۸۲

گیرد او را و برگردد و اعراض کند و نَأَى بِجَانِبِهِ، جانب خود از ما دور دارد ما را نخواند و از ما نخواهد و چون مستغنی شود، قیام به حقّ ما رها کند. و «النَّأَى»، «البعَد» قرآء در این کلمت «۱» خلاف کردند، ابو عمرو و عاصم و نافع و حمزه، فی بعض الروایات عنهم خواندند: «نَأَى»، به فتح «نون» و اماله «الف» به «یا». و کسائی و حمزه و خلف در سایر روایات از ایشان خواندند: «نَأَى» «۲»، به کسر «نون» و الف «۳» بر اماله بر طریق اتباع کسره از پی کسره بیردند، و باقی قرآء خواندند: به فتح «نون» و «الف» علی التّفخیم، و این لغت اهل حجاز است. و ابو جعفر و ابن عامر خواندند:

«و ناء» به وزن «شاء»، آنگه آن را دو وجه باشد: یکی آن که، مقلوب نای بود چون:

راء و رأی، دوم آن که: از نوء باشد و آن نهوض بود، یعنی مستقل «۴» شود به خود و نماید که من به جانب خود قیام خواهم کردن، و انشد المبرّد «۵»:

فهو یهدی بما رأی فی المنام

اغلام معلّ راء رؤیا

اراد، رأی. این همه «۶» شاهد وجه اول است از قلب، و بعضی اهل لغت گفتند:

ناء، اذا نهض و اذا جلس، و هو من الاضداد، ای جلس بجانبه «۷»، یعنی به سر خود بنشیند. و إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَوْسَأَ «۸»، و چون او را شرّی و آفتی و مضرّتی و بیماری و درویشی رسید، نومید شود، و آن علامت لوم باشد و دناءت «۹» نفس باشد که مردم در نعمت بطر باشد و در شدّت جزوع و یووس «۱۰».

قُلْ، آنگه گفت: بگو ای محمّد اینان را که به این صفتند: كُلُّ يَعْمَلُ عَلَي شَاكِلَتِهِ، هر کس کار در خور «۱۱» خود کند بر عادت و جبّلت «۱۲» و سجّیت خود علی ما یشاکله، چنان که با او ماند و در او برآزد «۱۳». ابن عبّاس گفت: علی ناحیته، مجاهد گفت: علی حدته، حسن و قتاده گفتند: علی نَبْتِهِ، ابن زید گفت: علی دینه، مقاتل

(۱). آج، لب: کلیمه.

(۲). آج، لب: یای.

(۳). آج، لب + علی التّفخیم.

(۴). آج، لب: مستقیل.

(۵). همه نسخه بدلها + عن ابی عبیده.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مل: بیت.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بجانب.

(۸). اساس: یؤوسا، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۹). مل: کساه.

(۱۰). آط، آب، آز، آج، لب: یؤوس.

(۱۱). مل: خورد.

(۱۲). آط، آب، آز، آج، لب: حالت.

(۱۳). آط، آب، آز، آج، لب: خورد.

ص: ۲۸۳

گفت: علی جبلته، فراء گفت: علی طریفته، ابو عبیده گفت: علی خلیفته، و این اقوال متقارب است و معنی آن که در پیش بگفتم.

قولی دگر گفتند، و آن آن است که: علی شاکلته، ای علی اشتباهه، من قولهم:

اشکل علیه الامر. بر قول اول، آن «۱» شکل باشد، و آن مثل است، و دوم «۲» از اشکال که اشتباه است، و قول اول [۱۴۶- پ] روشتر است برای آن که مورد این مورد، آن مثل است که گفتند: کل امرء یشبهه فعله و کل رجل و ضیعته و کل اناء یترشح بما فیه.

فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا، خدای شما عالمتر است به آن که بر راه راست مستقیمتر و مهتدی تر است. و برای آن گفت عقیب آن آیت که: **فَلْ كُلُّ يُعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهِ**، تا نومید نشوند اگر در حال نعمت کفران و بطر کرده باشند، که خدای نعمت باز نگیرد از ایشان، اگر چه ایشان مستحق هر عقوبت باشند، چه هر کس کار در خور «۳» خود کند و آنچه به او لایق باشد. و قوله: **سَبِيلًا**، نصب او بر تمییز است.

قوله: **وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ** - الآیة، ای محمد! تو را از روح می پرسند، بگو که:

روح از «۴» فرمان خداست. عبد الله مسعود گفت: با رسول - علیه السلام «۵» - می رفتم در مدینه، به جماعتی جهودان بگذشتیم، بعضی گفتند: از روح بیرسی او را، بعضی دگر گفتند: میرسی از او. عبد الله گفت: من از پس او بودم «۶»، وحی بر

او فرود آمد، او روی به جهودان کرد و این آیت بر ایشان خواند. ایشان گفتند: ما بگفتیم «۷» که نباید پرسیدن «۸»، آنگاه گفتند: ما در توریت همچین یافتیم که: روح از فرمان خداست.

عبد الله عباس گفت، جهودان رسول را گفتند: یا محمد! ما را خبر ده تا روح چه باشد، و روح را در تن چگونه عذاب کنند؟ رسول - علیه السلام - جواب نداد، برای آن که چیزی فرو نیامده بود در این معنی. جبریل - علیه السلام - آمد و این آیت آورد. و روایت کرده‌اند که جماعتی جهودان گرد آمدند و قریش را گفتند: از محمد بپرسی تا روح چه باشد، و از جماعتی که در اول زمان مفقود شدند، و از مردی که به شرق و غرب زمین «۹» برسید؟ اگر از همه جواب دهد، پیغامبر است، و اگر از هیچ «۱۰» جواب

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: از.

(۲). همه نسخه بدلها: و بر.

(۳). مل: در خورد.

(۴). مل، آج، لب: در.

(۵). مل: رسول الله.

(۶). قم: بنزدیک رسول بودم - علیه السلام که.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم: نگفتیم.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: پرسید.

(۹). آج، لب: جهان.

(۱۰). آط، آب، آز، آج، لب: همه، مل: بعضی.

ص: ۲۸۴

ندهد پیغامبر نیست، و اگر از بعضی جواب دهد و از بعضی ندهد «۱» پیغامبر است.

بیامدند و پرسیدند. خدای تعالی «۲» فرو فرستاد در باب مفقودان اول زمان: أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ «۳» - الایه، و در باب آن مرد که به شرق و غرب زمین پرسید، فرود آمد: وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقُرْنَيْنِ ... «۴»، و در روح فرود آمد:

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي.

مفسران خلاف کردند در آن که این روح چیست که ایشان بیرسیدند:

حسن و قتاده گفتند: جبریل است - علیه السلام. از امیر المؤمنین «۵» - علیه السلام - روایت کردند در این آیت که او گفت: روح نام فریشته‌ای است که او را هفتاد هزار روی است، بر هر روی هفتاد هزار «۶» زبان است، به هر زبانی به هفتاد هزار لغت تسبیح می‌کند، از هر تسبیحی از تسبیحات او، خدای تعالی فریشته‌ای می‌آفریند که با فریشتگان می‌پرد تا به روز قیامت. عبد الله عباس گفت: روح، خلقی است از خلقان خدای تعالی، که خدای ایشان را بر صورت بنی آدم آفریده است «۷» و پای و سر و روی دارند، طعام و شراب خوردند، فریشته نیستند سعید جبیر گفت: خدای را هیچ خلقی نیست عظیمتر از روح جز عرش، و اگر خواهد تا هفت آسمان و هفت زمین فرو برد به یک لقمه «۸» تواند. به یک روی بر صورت فریشتگان است، و به یک روی بر صورت آدمیان. روز قیامت بر راست عرش بایستند و فریشتگان دیگر دون او، و او نزدیکتر فریشته‌ای است به «۹» خدای تعالی امروز، و جای او بنزدیک حجاب هفتادم «۱۰» است، و روز قیامت هم مقربتر فریشته‌ای باشد و او از جمله آنان باشد که «۱۱» شفاعت کند برای اهل توحید. اگر نه آنستی که میان او و میان فریشتگان حجابی هست از نور، اهل آسمان از نور او سوخته شدند. بعضی دگر گفتند: این روح است که در آدمی مرکب است که قوام حیات به آن است که آدمی

(۱). همه نسخه بدلها: نه.

(۲). قم + آیت.

(۳). سوره کهف ۱۸ آیه ۹.

(۴). سوره کهف ۱۸ آیه ۸۳.

(۵). اط، آب، آز، آج، لب + علی.

(۶). اط، آب، آز، آج، لب + دهان، در هر دهنی هفتاد هزار.

(۷). اساس: آفریدست.

(۸). آز: لقمه‌ای.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + نزدیک.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم: هفتم، مل: هفتاد دوم.

(۱۱). همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل + روز قیامت.

ص: ۲۸۵

با او زنده باشد و با فقد او زنده نماند. و بعضی دگر گفتند: مراد به روح، قرآن است.

و قوله: **مِنْ أَمْرِ رَبِّي**، برای آن گفت که ایشان گفتند خبر ده ما از این قرآن [۱۴۷-ر] که بر تو فرو می آید تا قدیم است یا محدث؟ او گفت: **مِنْ أَمْرِ رَبِّي**، از فرمان خدای است، یعنی محدث است و از فرمان خدای صادر است. بعضی دگر گفتند: مراد عیسی است - علیه السلام - که ایشان را در او شبهت افتاد تا چگونه بی پدر پدید آمد، خدای گفت: بگو که از فرمان خدای پدید آمد و روح نامی است مشترک میان این چیزها. **وَمَا أَوْتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا**، آنکه باز نمود که شما را که آدمیانی، از علم نصیب ندادند **إِلَّا اندکی**.

قوله: **وَلَكِنَّ شَيْئًا لَّنْذَهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ**، آنکه گفت: اگر ما خواهیم این قرآن که بر تو وحی کرده ایم ببریم، آنکه تو بر ما به آن وکیلی نیایی که پایمردی و وکیل دری «۱» کند تو را. در این دو قول گفتند: یکی آن که، اگر ما خواهیم این شرع که بر تو فرستادیم ببریم آن را به طریقت نسخ، چنان که با پیغامبران دگر کردیم. و قولی دیگر آن است که، اگر ما خواهیم این قرآن از میان شما برداریم و از دلهای مردمان، چنان که در خبر آمد از هشام بن عروه عن ابیه، عن عبد الله بن عمرو «۲»، که:

رسول - صلی الله علیه و علی آله - یک روز بیرون آمد و سر باز بسته بود از رنجی که می بود او را، و بر منبر شد و خطبه کرد و حمد و ثنای خدای کرد و صلوات داد بر محمد و آل محمد، آنکه گفت: این کتابها چیست که شما می نویسی؟ کتابی است جز کتاب خدای؟ نزدیک است که خدای تعالی خشم گیرد برای کتاب خود! هیچ ورقی برها نکند و «۳» هیچ دلی که در او آیتی قرآن باشد **إِلَّا** بردار آن را. گفتند: یا رسول الله! احوال مؤمنان چگونه بود آن روز؟ گفت: هر که خدای به او خیر خواهد «۴»، او را توفیق دهد بر ثبات بر کلمت توحید، که «**لا اله الا الله**» است. عبد الله مسعود گفت: اول چیزی که شما از دین خود نیایی امانت باشد، و آخر چیزی که نیایی نماز باشد، و قومی باشند که نماز کنند و ایشان را دین نباشد، و روز «۵» آید که شما در روز آبی و از قرآن در میان شما هیچ نباشد. گفتند: چگونه بود یا عبد الرحمن؟ و ما در

(۱). مل: وکیلی دری، از: روی.

(۲). مل: عبد الله بن عمر.

(۳). قم + در.

(۴). قم: خیری دهد.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: روزی.

ص: ۲۸۶

دلها یاد داریم آن را و پدران ما ما را آموخته‌اند؟ و ما فرزندان را می‌آموزیم و در مصحف‌ها نوشته‌ایم؟ گفت: از دل‌های شما بردارند، آنگه این آیت برخواند: **وَلَيْنُ شَيْئًا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ.**

هم از او روایت کردند که او گفت: طواف خانه بسیار کنی، پیش از آن که این خانه از میان شما بردارند و مردم جای او فراموش کنند، و قرآن بسیار خوانی پیش از آن که از میان شما بردارند. گفتند: «۱» هب! که این «۲» مصاحف بردارند، آنچه در دل‌های مردان است چگونه بردارند؟ گفت: در روز آیند و فراموش کرده باشند، و نیز قول «۳» لا اله الا الله، بر قول اهل جاهلیت حاصل آیند و بر اشعار «۴» ایشان، و این آنگه باشد که عذاب بر ایشان واجب شود. عبد الله بن عمرو «۵» گفت: قیامت برنخیزد تا قرآن با آن جا نشود که از او فرود آمد، و آن را دویی باشد چون دوی منج انگبین.

حق تعالی گوید: تو را چه بوده است؟ گوید: بار خدایا! از تو آمدم «۶» و با تو آمدم، مرا می‌خوانند و بر من کار نمی‌کنند. و این آنگه باشد که خدای تعالی تکلیف بردارد و دامن قیامت باشد، و آلا تا تکلیف بر جای بود باید تا ادله شرع بر جای باشد.

آنگه گفت: **إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ**، تو را هیچ و کیل در، نباشد که این حمایت کند آلا رحمت خدای که فضل و رحمت او همیشه بر تو بزرگ بوده است.

قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ، آنگه باز نمود که: اگر جن و انس مجتمع شوند بر «۷» آن که تا قرآنی مانند این بیارند، نیارند و نتوانند آوردن، اما از جهت فقد علم به نظم و ترتیب آن، بر قول آنان که وجه اعجاز فرط فصاحت گویند، و اما از آن جا که «۸» رها نکنیم و علم نیافرینیم ایشان را به آن بر مذهب آنان که صرفه گویند، **وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا**، و اگر بهری یار «۹» بهری باشند، و اگر چه متظاهر و متعاون باشند. گفتند: این آیت آنگه آمد که **كَفَّارًا** گفتند: [۱۴۷-ب] **لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا ... «۱۰»**، و این آیت جواب آن کس است که ما را گوید: چه

(۱). قم: که هب.

(۲). مل: گفت: اگر این.

(۳). آز: قوله.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: شعار.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: عبد الله عمر.

(۶). آط، آج، لب: آمده‌ام.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: برای.

(۸). همه نسخه بدلها + ما.

(۹). مل: پشت.

(۱۰). سوره انفال ۸ آیه ۳۱.

ص: ۲۸۷

ایمنی «۱» از آن که در اقصای بلاد معارضه قرآن آورده باشند، و لکن به ما نرسیده باشد، یا «۲» اگر انسیان نیاوردند چرا نشاید تا جنیان آورده باشند؟ جواب آن است که گوییم:

اما اگر در بعضی بلاد آورده بودند می‌توانستیم که به ما نرسیده بودی. از توفّر «۳» دواعی به نشر و اذاعت آن چنان که این محالات و جزافات «۴» که گفته‌اند چون:

فصول و غایات و مانند آن.

و اما حدیث جنیان: ما وجود ایشان به سمع دانیم همان سمع آمد و ما را ایمن کرد به این آیت از آن که ایشان این قرآن را معارضه آورده باشند، بقوله: **قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ - الایه.**

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ، و ما بگردانیدیم برای مردمان [در] «۵» این قرآن از هر گونه مثلها.

در او دو قول گفتند: یکی آن که هر نوع مثل زدیم تا مکلفان معتبر و متعظ شوند، و قولی دیگر آن است که: ما این قرآن را به انواع فرستادیم، از حکم و امثال و مواعظ «۶» قصص و اخبار و «۷» نواهی تا فایده او عام بود، جز آن است که بیشترین مردمان ابا کردند و سر باز زدند، اَلَا آنان که کافر باشند و جحود کنند.

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا، عکرمه روایت کند از عبد الله عباس که «۸»: عتبه و شیبیه پسران ربیعیه و ابو سفیان بن حرب و نضر بن الحارث و ابو البختری بن هشام و اسود بن المطلب و زمعه بن الاسود «۹» و الولید بن مغیره و ابو جهل ابن هشام و عبد الله بن ابی امیه بن خلف و العاص بن وائل و نبیه «۱۰» و منبه پسران حجاج مجتمع شدند در پس خانه «۱۱» پس از آن که آفتاب فرو شد. و گفتند: کس «۱۲» فرستی تا محمد حاضر آید تا با او سخن گوئیم و او را عذر برانگیزیم. کس فرستادند که اشراف قوم تو مجتمع شده‌اند و می‌خواهند تا با تو سخن گویند، رسول - علیه السلام -

(۱). قم: امنی.

(۲). قم: آط، مل، آج، لب: تا.

(۳). آج، لب: توفیر.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز لب: خرافات.

(۵). با توجه به معنی از نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها + و.

(۷). قم، آب، آز + اوامر.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + گفت.

(۹). آط، آج، لب: ربیعة بن الاسود.

(۱۰). اساس: بدره، با توجه به نسخه قم و اتفاق نسخ، تصحیح شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها + کعبه.

(۱۲). همه نسخه بدلها: کسی.

ص: ۲۸۸

به ایشان ظنّ خیر برد و گفت: همانا ایشان را دل نرم شده است، «۱» بعضی نرم شدن «۲».

برخاست و آن جا رفت و او بغایت حریص بود بر ایمان و رشد ایشان، و «۳» میان ایشان بنشست، گفت: چه کار را خواندی مرا؟ گفتند: ای محمد! ما تو را برای آن خواندیم تا با تو عذر «۴» برانگیریم، و الله که ما در عرب هیچ کس را نمی دانیم که بر قوم خویشتن آن آورد «۵» که تو پدران و سلف را دشنام می دهی و دین ایشان را عیب می کنی و تسفیه احلام می کنی و خدایان را دشنام می دهی و تفریق الفت و جماعت می کنی، هیچ کار قبیح نماند که تو با ما نکردی. اگر این «۶» به طمع مالی می کنی، ما هر کسی از مال خود تو را نصیبی دهیم، و اگر برای ریاست و سیادت می کنی، ما تو را سیّد خود کنیم، و اگر برای ملک می کنی ما تو را مملک گردیم «۷». و اگر تو را از جنیان خیالی می باشد، تا طلب طیب و «۸» دارو کنیم. رسول - علیه السلام - گفت: از این معانی هیچ نیست. مرا نه مال می باید و نه ملک و نه ریاست، و لکن خدای تعالی مرا به شما فرستاده

است و کتابی به من داده و مرا فرموده است تا: شما را بشارت دهم و بترسانم. من رسالت خدای برسانیدم و شما را نصیحت کردم. «۹» اگر از من بشنوی و قبول کنی، خیر دنیا و آخرت است شما را. و اگر ردّ کنی من نیز صبر کنم تا خدای تعالی میان من و شما حکم کند. گفتند: یا محمد! تو می‌دانی که این زمین ما تنگترین زمینهاست و کم آبرتر. اگر تو پیغامبری، از خدای درخواه تا این کوهها «۱۰» از ما براند و زمین بر ما فراخ کند و جویهای آب پدید آرد روان، چنان که در شام و عراق هست. و این پدران ما را که رفته‌اند باز آرد و زنده کند، و از جمله ایشان قصی بن کلاب را خواهیم تا زنده کنی که او پیری راستگیر «۱۱» بوده است، تا احوال تو از او بیرسیم تا این که می‌گویی حق است یا باطل؟ اگر این بکنی و این مردگان زنده شده تو را تصدیق کنند، ما تو را به راست داریم «۱۲» [۱۴۸-ر] و بدانیم که تو را از خدای

(۱). آط، آج، لب: با.

(۲). آج، لب: شدند.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: آمد و.

(۴). مل: عذری.

(۵). مل: اف آورد.

(۶). مل + که تو می‌کنی.

(۷). آب، آز: ملک کردیم، مل: گردانیم.

(۸). قم + دوا و.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: نصیحت شما.

(۱۰). آط، آب، آج، لب: کوههای ما، آز: کوهها و ما.

(۱۱). مل: راستگیر، آط، آب، آز، آج، لب: راستگو.

(۱۲). آج، لب: به راست بداریم.

منزلی هست و تو رسول خدای «۱». رسول- علیه السّلام- گفت: مرا نه برای «۲» این فرستاده‌اند، مرا برای آن چه فرستاده‌اند گفتم و گزاردم «۳»، اگر قبول کنی، حظّ دنیا و آخرت است شما را، و اگر قبول نکنی صبر کنم تا خدای میان من و شما حکم کند.

گفتند: یا محمد! اگر این نکنی از خدای در خواه تا فریشته‌ای بفرستد از آسمان که تو را تصدیق کند، و در خواه تا تو را بستنهای بدهد، و تو را راه نماید به گنجها زمین، و تو را کوشکها بدهد از زر و سیم و تو را مستغنی کند از آن که در بازار طلب معاش باید کردن تو را، چنان که ما را. یا آسمان را پاره پاره بر ما فرو فگن «۴». رسول- علیه السّلام- گفت: خدای به من «۵» اگر خواهد این همه بکند، چه قادر است بر این و بیشتر از این. گفتند: ما شنیدیم که: این قرآن تو را مردی می‌آموزد به یمامه «۶» که او را رحمن گویند، و ما به رحمن بنگرویم. و عذر «۷» برانگیختیم با تو، و ما دست از تو بنداریم «۸» تا تو را هلاک نکنیم، یا تو ما را هلاک کنی «۹». یکی از جمله ایشان گفت: ما به تو ایمان نیاریم تا خدای را به ما نیاری با «۱۰» جماعتی فریشتگان. رسول- علیه السّلام- از میان ایشان برخاست دل‌تنگ و بیرون آمد، و عبد الله بن ابی امیّه بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم «۱۱» با او برخاست- و او پسر عمّه رسول بود- عاتک «۱۲» بنت عبد المطلب، گفت: یا محمد! قوم تو بر تو عرضه کردند آنچه شنیدی، قبول نکردی از ایشان و از تو کارهایی درخواستند که به آن منزلت تو بدانند اگر تو پیغامبری؟

نکردی «۱۳». آنگه از تو هلاک و تعجیل آن خواستند، نکردی، به خدای که من به تو ایمان نیارم هرگز آلا که راهی «۱۴» سازی خود را بر آسمان و بر آسمان شوی به آن راه، و از آسمان نامه‌ای افلاخته «۱۵» بیاری و جماعتی فریشتگان را که بر آن گواهی «۱۶» دهند برای

(۱). قم، آط، مل، آج، لب: خدایی.

(۲). مل: به سوی.

(۳). مل، آج، لب: گزاردم.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: افگن.

(۵). همه نسخه بدلها: خدای من.

(۶). آج، لب: تمامه.

(۷). آج، لب: عذری.

(۸). اساس و قم: بنه داریم.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: نکنی.

(۱۰). آط، آب، آج، لب: یا.

(۱۱). قم، آج، لب: محزوم.

(۱۲). آط، آج، لب: عایله.

(۱۳). آط، آب، آز، آج، لب: بکردی، مل: بگوی.

(۱۴). آج، لب: رهی.

(۱۵). مل: اولاخته، آط، آب، آز: افراخته، آج، لب: بر افراخته.

(۱۶). همه نسخه بدلها: گواهی.

ص: ۲۹۰

تو، و آنکه که این همه کرده باشی، گمان چنان است که هم تو را باور نداریم ما.

رسول - علیه السلام - برفت از آن جا، ابو جهل گفت با «۱» جماعت: شنیدی آن چه ما بر محمد عرضه کردیم و هیچ قبول نکرد و او به هیچ وجه از دشنام ما و دشنام خدایان ما و تسفیه احلام ما و تضعیف آرای ما باز نخواهد ایستادن؟ من هیچ چاره نمی‌دانم با او الا آن که فردا چون او آید و روی به کعبه کند در نماز چون به سجده شود، سنگی بردارم «۲» به آن مقدار که توانم گرفتن «۳» و بر سر او زنم و او را بکشم و از جور او باز رهیم ما و همه جهان. رسول - علیه السلام - از آن جا دل‌تنگ باز گشت «۴» و خدای تعالی این آیات فرستاد به تسلیت رسول - علیه السلام.

وَقَالُوا، گفتند این کافران که ما ذکر ایشان کردیم: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ، ما تو را باور نداریم و به تو نگریم «۵»، حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا، تا بنگشایی برای ما از زمین چشمه‌ای آب، چنان که بر روی زمین روان گردد. کوفیان خواندند: حَتَّى تَفْجُرَ بِه فَتَح «تا» و ضَمَّ «جیم» مخفّف، من فعل یفعل از ثلاثی مجرد، و حَجَّتْ ایشان آن است که ینبوع واحد است. و باقی قرآء به تشدید «جیم» خواندند از بنای تفعیل، اَمَّا دَوْمٌ اَعْنَى قَوْلِهِ: فَتَفْجُرَ الْأَنْهَارَ، مقریان خلاف نرکندند در تشدید آن، برای آن که انهار جمع است. و جمع دلیل تکثیر کند، نحو قوله تعالی: وَ غَلَقَتْ الْأَبْوَابَ ... «۷» و ینبوع، یفعل باشد، من نبع الماء اذا خرج «۸» من الارض نبوعا. و این بنا برای مبالغت گویند، چون یعسوب و یغفور «۹»، و جمعه ینابیع. و الفجر، الشَّقُّ و التَّفْجیر، تکثیر منه و منه:

الفجر للصَّبح لِأَنَّهُ ینشقُّ، و منه الفجور لِأَنَّهُ خروج الی الفساد بشقِّ عمود الحقِّ.

أَوْ تَكُونُ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ، یا تو را بستانی باشد بسیار درخت، که درختان او زمین را بپوشد از آفتاب، از درختان خرما و انگور و آنچه تو جویها در او روان کنی در میان آن درختان. و نصب خِلالِها، بر طرف است و نصب الْأَنْهَارِ، بر مفعول به است، و نصب تَفْجِيرًا، بر مصدر. و بیان کردیم که از پی فعل مصدر چرا آرند. امّا للتأکید و تحقیق الفعل، او لبیان کیفیتة الفعل، و او لبیان العدد.

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: ای.

(۲). قم: برداریم.

(۳). قم: بر توانم گرفتن.

(۴). آز: با گشت.

(۵). همه نسخه بدلها: بنگرویم.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: به فتح و ضمّ.

(۷). سوره یوسف ۱۲ آیه ۲۳.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل اذا اخرج.

(۹). قم، مل: یعقوب.

ص: ۲۹۱

أَوْ تُسْفِطَ السَّمَاءَ [۱۴۸- پ]، یا آسمان فرو افگنی «۱» بر ما، چنان که دعوی کرده‌ای پاره پاره. اهل مدینه و ابن عامر و عاصم خواندند: کسفا، به فتح «سین» جمع کسفة، کقطعة و قطع و خرقة و خرق. و باقی قرأء به سکون «سین». قال ابو زید:

کسفت الثَّوبَ اکسفه کسفا، اذا قطعته. و آن کس که او به تسکین «سین» خواند، جعله کسدره و سدر، من باب تمرة و تمر. و الکسفة، القطعة من الثَّوب، و کسوف آفتاب از این جاست، لانقطاع نورها. و شاید که اشتقاق او من کسفت الشَّيء إذا غطيته «۲» باشد. و منه قولهم: فلان کاسف الببال اذا كان مغتمًا «۳» کان الغمّ کسف باله، ای ستره. بر این وجه معنی آن بود که: تسقط السَّمَاء علينا طبقا، أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا، یا خدای را به ما آری با فریشتگان، قبیلا. فرأء گفت: کفیلا بذلک ضمینا، یعنی پایندان، و قبلت بذلک، ای کفلت به، و منه القبالة «۴»، لأنّها الکفالة بالمال. و بعضی دگر گفتند: قَبِيلًا، ای مقابله، یعنی برابر. قتاده و ابن جریر گفتند:

معنی آن است که نعاينهم معاينة، که ما ايشان را ببينيم معاينه، و القبيل القابلة «۵» فکانتها ضامنة بالولد، قال الشاعر،

كصرخة حبلی بشرتها قبيلها

نصالحکم حتی «۶» تبوءوا بمثلها

ای قابلتها، و بعضی دگر گفتند: قَبِيلًا، ای جماعات جمع قبيلة، و نصب او بر حال است، و آیت دلیل است بر آن که ايشان با کفرشان مشبهی بودند، چه این معنی روا ندارد الا آن که خدای را جسم گوید - تعالی علواً کبیراً.

و قوله: **أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ**، یا تو را خانه‌ای باشد از زر، فی قول ابن عباس و قتاده و مجاهد، **أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ**، یا بر آسمان شوی. و فرأء گفت: برای آن **فِي السَّمَاءِ**، گفت: و **عَلَى السَّمَاءِ** نگفت که، مرادشان آن بود که: به نردبان «۷» بر روی، و عرب گوید: رقیق فی السلم ارقی رقیباً، **وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْكَ**، ای لصعودک. و رقی بر وزن فعول است، و در اصل «۸» رقویک بود، جز آن که برای مجاورت «یا»، «واو» را «۹» «یا» کردند و در «یا» ادغام کردند، کما فعلوا فی دلی، جمع «۱۰» دلو. و با

(۱). همه نسخه بدلها: فرود افگنی.

(۲). قم، آط، مل، آج، لب: اذا اغطيته.

(۳). مل: مقیما.

(۴). قم: کفالة.

(۵). آب، آز: مقابله.

(۶). آب، آز: حین.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: نردبانی.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: و اصل او.

(۹). مل: با.

(۱۰). آط، آب، مل، آز: لجمع.

این همه برای آن که تو بر آسمان شوی ایمان نیاریم، تا برای ما کتابی یا نامه‌ای فرود آری، که ما خوانیم، که در آن کتاب باشد که ما را «۱» واجب است متابعت تو کردن. **قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ**، بگو منزّه است خدای من. مکّیان و شامیان خواندند: (قال سبحان ربی)، بر خبر از ماضی، و باقی قرأ بر امر، و این لفظ بر سبیل تعجب فرمود خدای تعالی و گفتند: لفظ تنزیه برای نفی تشبیه آورد، از آنچه ایشان گفتند: **أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا**.

هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا، من هستم الا آدمی فرستاده؟ و این که شما گفتی در مقذور بشر نباشد و جز فعل قادر الذات «۲» نبود.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا، آنکه بر سبیل تعجب گفت: چه منع کرده است مردمان را از آن که ایمان آرند! **إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى**، چون قرآن و بیان و ادله و معجزات به ایشان آمد، الا آن که می‌گویند: خدای آدمی «۳» را به پیغامبری فرستاده است؟ «ان» اوّل با فعل در محلّ نصب است بوقوع الفعل علیه مفعول دوم منع است، و «ان» دوم اعنی قوله: **إِلَّا أَنْ قَالُوا**، در محلّ رفع است باسناد المنع الیه، و قوله: **إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى**، محلّ او نصب است بر ظرف.

قُلْ، بگو و جواب ده، یا محمد! بگو که: اگر در زمین فریشتگانی بودندی ساکن، یعنی اگر ساکنان زمین فریشتگان بودندی «۴»، ما از آسمان برای ایشان پیغامبری فرستادمانی «۵» فریشته تا از جنس ایشان بودی، چه هر پیغامبری باید تا از جنس امت بود تا امت را با او الف باشد و به او مستأنس شوند و عند نزول او ملجأ نشوند. و قوله: **مُطْمَئِنِّينَ**، نصب او بر حال است. حسن گفت: معناه قاطنین «۶» مقیمین. جبائی گفت: مخلصین عاصمین «۷»، كما قال: **أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ ...** «۸» برای آن که پیغامبر «۹» آن جا بهتر به کار باید «۱۰» که مردم و اهل عصر روی به عصیان نهاده باشند [۱۴۹- ر].

آنکه گفت: یا محمد چون طمع تو از ایمان و رشد و صلاح ایشان منقطع شد،

(۱). قم: بر ما.

(۲). قم: بالذات.

(۳). آط، آج، لب: آدمی، آب، آز: آدمین.

(۴). آز: بودی.

(۵). قم، آج، لب: فرستادی.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: قانتین.

(۷). همه نسخه بدلها: عاصین.

(۸). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶.

(۹). آط، آب، آز: پیغامبری.

(۱۰). قم، آط، آب، آز: آید.

ص: ۲۹۳

قُلْ، بگو که: كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا، خدای بس گواه میان من و شما تا گناه از شماست یا تقصیر از من است، که او به بندگانش دانا و بیناست.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ، و هر کس را که خدای هدایت دهد و الطاف با او پیایی دارد و کتاب فرستد به او و پیغامبر فرستد به او، او مهتدی و ره یافته باشد. وَمَنْ يَضِلْ، و هر که را او اضلال کند، یعنی خذلان کند او را. و این را یا بر لطف تفسیر باید دادن یا بر حکم و تسمیه و یا بر ره بهشت و اضلال از ره ثواب شرح باید دادن، گفت: هر که را خدای تعالی هدایت دهد به آن تفسیرها که گفته شد، او مهتدی باشد، یعنی ملطوف یا محکوم به هدایت یا واصل به ثواب. و هر که را اضلال کند بر آن اقوال که گفتیم، فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ، نیایی ایشان را دوستانی از فرود او. وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلِيًّا وَ جُوهِيَهُمْ، و روز قیامت حشر ایشان بر رویهایشان کنم «۱». قتاده گفت از انس مالک، که او گفت: از رسول - علیه السلام - پرسیدم که خدای تعالی کافران را چگونه حشر کند بر رویها؟ گفت: آن خدای که قادر است که ایشان را بر پایها بدواند «۲»، ایشان را بر رویها برواند. و اوس بن خالد روایت کرد از ابو هریره که، رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - گفت: روز قیامت خلقان را حشر کنند بر سه صنف، صنفی از ایشان پیاده باشند و صنفی سوار و صنفی را بر روی حشر کنند. گفتند: یا رسول الله! بر روی چگونه روند؟ گفت: همان خدای که ایشان را بر پایها روان کرد، ایشان را به «۳» روی برواند. قوله: عُمِيًّا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا، کوران و گنگان و کران. و نصب او بر حال است بر «۴» مفعول. اگر گویند، چگونه گفت که: ایشان کور و کر و گنگ باشند و خدای تعالی می گوید: وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ ... «۵»، و می گوید:

سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَ زَفِيرًا «۶»، و می گوید: دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا «۷»، و این آیات مناقض این آیت است؟ جواب گوئیم، عبد الله عباس گفت: معنی آن است که، ایشان کور باشند. از آن که چیزی نبینند که ایشان را باید، و کر باشند چیزی نشوند که ایشان را خوش آید، و لال «۸» باشند از حجت، سخنی نگویند که ایشان را در آن خیری باشد،

(۱). قم: کنیم.

(۲). همه نسخه بدلها: برواند.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: بر روی.

(۴). همه نسخه بدلها: از.

(۵). سوره كهف (۱۸) آیه ۵۳.

(۶). سوره فرقان (۲۵) آیه ۱۲.

(۷). سوره فرقان (۲۵) آیه ۱۳.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: گنگ.

ص: ۲۹۴

چنان که مسکین الدّار می گوید:

اعمی اذا ما جارتی خرجت

حتّی یواری جارتی الخدر

و یصمّ عمّا کان بینهما

سمعی و مالی غیره وقر

و قال آخر:

ان یسمعوا رتبه طاروا بها فرحا

منّی و ما سمعوا من صالح دفنوا

صمّ اذا سمعوا خیرا ذکرت به

وان ذکرت بسوء عندهم اذنوا

و قال آخر:

حسن بصری گفت: این آن وقت باشد که، فریتشگان جان ایشان بردارند و آنکه که ایشان را به موقف رانند رویها سیاه، چشمها کور. و بهری را چشمها ازرق. مقاتل گفت: این آنکه باشد که ایشان را گویند در دوزخ: اخسؤا فیها و لا تکلمون «۱»، پس از آن نه چیزی بینند، نه چیزی گویند، نه چیزی شنوند. و گفته‌اند: در بعضی مواقف چنین باشند «۲» و در بعضی مواقف چنان باشند «۳» مأواهم جهنم، جای ایشان دوزخ باشد کَلَّمَا حَبَّتْ زِدْنَاهُمْ، هرگه که فرو میرد «۴»، ما آن را درفش و لهب و بشخیدن بیفزاییم.

ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ، این جزا و پاداشت ایشان است، بَأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا، «با»، مجازات و بدل راست و «ان» مع اسمها، و خبرها در جای مصدر است، یعنی بکفرهم بایاتنا، به آن که کافر شدند به آیات ما وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا، و گفتند:

چون ما استخوانهای «۵» پوسیده باشیم، ما باز دگر باره خلقی نو خواهیم شدن و ما را باز خواهند آفریدن، این چه تعجب است و استعظام.

نمی‌بینند، أَوْ لَمْ يَرَوْا که خدای تعالی آسمانها و زمینها بیافرید با عظم و رفعت و سعت و به آن فرو نماند به خلق شما با ضعفتان، وء صغر و حقارتتان هم فرو نماند، و مثله قوله: لَخَلَقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ ... «۶» و قوله: أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا «۷». [۱۴۹-پ] وَجَعَلْ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ و ایشان را یعنی، کافران را اجلی کرد و وقت هلاکی و عذابی که در او شکی نیست

(۱). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۸.

(۲-۳). قم، مل: باشد.

(۴). آج، لب: می‌رود.

(۵). همه نسخه بدلها: استخوانها، آب، آرز و.

(۶). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۵۷.

(۷). سوره نازعات (۷۹) آیه ۲۷.

فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا، ظالمان سر باز زدند یعنی کافران بجز کفران نعمت و جحود آیات و بیّنات چیزی نکردند.

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي، آنکه گفت «۱»: یا محمد! اگر شما مالک شوی بر خزاین و ملک زمین، و مراد به رحمت روزی است این جا. إِذَا، پس هم باز گیری و بخل کنی خَسْبِيَةَ الْإِنْفَاقِ، ترس درویشی را، و نصب او بر مفعول له است کقولهم «۲»: فعلت ذلك مخافة الشر، و مراد به انفاق ما يُوَدِّي اليه الانفاق است، و هو الاملاق. چه انفاق مؤدّی بود با املاق و درویشی، وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا، و آدمی همیشه بخیل و ممسک بوده است، چه این معنی در جبّلت آدمی مرکوز «۳» است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ، ما بدادیم موسی را نه آیت روشن، در او خلاف کردند، عبد الله عبّاس و ضحاک گفتند: مراد عصاست و دست بیضا «۴» و آن عقده «۵» که بر زبانش «۶» بود که خدای تعالی برگشاد، فی قوله: وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي، يَفْقَهُوا قَوْلِي «۷»، و فلق دریا و طوفان و ملخ و کراهه «۸» و بزغ «۹» و خون. و عکرمه گفت و قتاده و مجاهد و شعبی و عطا و مطر الوراق: طوفان بود و ملخ و کراهه «۱۰» و بزغ و خون «۱۱» و عصا و ید بیضا و قحط و نقصان میوها «۱۲». محمد بن کعب القرظی گفت، عمر عبد العزیز از من پرسید که: آن نه آیات کدام بود که آیات موسی بود؟ من گفتم:

طوفان بود و ملخ و کراهه بزغ و خون، آیات مفصلات و عصا و ید بیضا و طمس و «۱۳» دریا. عمر گفت: من دانسته‌ام که طمس از جمله آیات نه «۱۴» است. محمد بن کعب گفت: مرد «۱۵» با زن در بستر خفته بود، خدای تعالی هر دو را با سنگ کرد، عمر گفت:

فقه، چنین باشد. آنکه کس فرستاد و کیسه‌ای پیش خواست در او چیزهای بود از آن عبد العزیز مروان «۱۶» که او در مصر یافته بود از بقایای «۱۷» آل فرعون. در آن جا خایه مرغ بود

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + بگو.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: کقوله:

(۳). آج، لب: مذکور.

(۴). مل: ید بیضا.

(۵). مل: عقده‌ای.

(۶). قم: زفانش.

(۷). سوره طه (۲۰) آیه ۲۷ و ۲۸.

(۸). آج: کراتنه.

(۹). مل: وزغ.

(۱۰). قم، آط، آب، مل، آز: کراهه.

(۱۱). مل + آیات مفصّلات.

(۱۲). میوها/ میوه‌ها.

(۱۳). آط، آب، آز، آج، لب + فلق.

(۱۴). همه نسخه بدالها: نه گانه.

(۱۵). آج، لب: مرد. ی

(۱۶). عبد الغزیز بن مروان.

(۱۷). آز، آب: بقاهای.

ص: ۲۹۶

از سنگ و جوز بود از سنگ، و انواع میوه‌ها بود از سنگ و مشتی زر و سیم بود سنگ گشته، بر این اقوال، آیات، به معنی معجزات و دلالات باشد. و بعضی دگر از مفسران گفتند: مراد آیات کتاب است. عبد الله بن سلمه روایت کرد از صفوان بن عسّال «۱» المرادی که جهودی گفت جهودی دیگر را: بیایی تا از این پیغامبر چیزی بیرسیم. برفتند، رسول را از این نه آیت پرسیدند «۲». گفت: این نه آیت آن بود که، خدای تعالی گفت در تورات که: شرک میاری به خدای «۳»، و خون نا حق مریزی و زنا مکنی و ربا مخوری، و جادوی مکنی، و سعایت مکنی کس را به سلطان، و اسراف مکنی و قذف محصنات مکنی و از زحف مگریزی، و خاصّه بر شما که جهودانی آن است که روز شنبه تعرّض ماهی گرفتن مکنی، بوسه بر دست او دادند و گفتند «۴»:

گواهی دهیم که تو پیغامبری. رسول - علیه السلام - گفت: چرا ایمان نیاری؟ گفت «۵»:

بدانکه ما را گفتند که: داود خدای را دعا کرد تا فرزندان او از پیغامبری خالی ندارد، و ما ترسیم که اگر به تو ایمان آریم جهودان ما را بکشند، فَسُئِلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ، بیرس ای محمد از بنی اسرائیل چون موسی به ایشان آمد، فرعون او را گفت که: من گمان می‌برم این موسی که تو مردی مسحوری، یعنی با تو جادوی «۶» کرده‌اند. این قول کلبی است. عبد الله عبّاس گفت: مخدوعا، فریفته‌ای. محمد بن جریر گفت: معطی علم السّحر، علم سحر داده‌اند تو را تا این چیزها که می‌کنی به سحر و جادوی می‌کنی. فرّاء و ابو عبیده گفتند: مَسْحُورًا، ای ساحرا، مفعول در جای فاعل نهاد «۷»، کما یقال: هون میمون و مشثوم «۸»، ای یا من و شائم. بعضی دگر گفتند:

مراد آن است که: **إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى** بشرِ ذَا «۹» سحر، ای ریه، تو آدمیی همچون ما سحر داری «۱۰». تو را بر ما مزیتی نیست و بر این قول «ظن»، به معنی علم باشد.

قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ، موسی - علیه السلام - گفت به جواب فرعون: تو می‌دانی به

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: صفوان بن عبد الله، مل: صفوان بن عال.

(۲). آز: بیرسیدن.

(۳). آز: خوای.

(۴). آز: گفتندی.

(۵). قم، آب، مل، آز: گفتند، که بر متن مرجح می‌نماید.

(۶). آج، لب: جادویی.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: نهاده.

(۸). آط، آج، لب: میشوم.

(۹). آط، آب، آز: بشرا اذا.

(۱۰). آط، آب، آز، آج، لب + یعنی شش.

ص: ۲۹۷

حقیقت که این آیات کس نفرستاد مگر خدای عزّ و جلّ [۱۵۰-ر]، چه تو و امثال تو دانی که این نتوانند کردن. **هُؤُلَاءِ**، کنایت است و اشارت به آیات و **بَصَائِرَ**، جمع بصیرت باشد، و نصب او بر حال است از مفعول. جمله قرآء خواندند: **لَقَدْ عَلِمْتَ**، به «تا» می‌مفتوح، بر خطاب، مگر کسائی که او خواند: علمت به ضمّ «تا»، علی الخبر عن نفسه. موسی گفت: من دانسته‌ام و این قراءت روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین «۱» - علیه السلام. **وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثُورًا**، و من گمان می‌برم تو را ای فرعون که مشوری. عبد الله عباس گفت: مشبو [ر] «۲»، معلون باشد. مجاهد گفت هالکا. قتاده گفت: مهلکا. ابن زید گفت: مخبولا لا عقل لك. مقاتل گفت: مغلوبا علی عقله. ابن کيسان گفت: بعیدا عن الخیرات. سعید جبیر گفت: سلّاحا فی القطیفة. مجاهد گفت: موسی عصا بیفگند «۳»، ازدها شد و دهن بر سریر «۴» او نهاد «۵»، خواست تا او را فرو برد، فرعون در جامه حدت کرد، موسی - علیه السلام - گفت:

وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَغْبُورًا، او را به این سرزنش کرد. و روایتی دیگر از عبد الله عباس آن است که: ناقص العقل. فرأء
گفت: مصروفا عن الخير، تقول العرب: ما تبرك عن هذا الامر، ای ما منعك و صرفك عنه و تبره الله تبراً، و تبره تشبیراً، لغتان.
و قال ابن الزبیری:

اذ اجارى الشيطان فى سنن الغ ی و من مال میله «۶» مشهور «۷»

فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ، خواست فرعون تا موسی را و بنی اسرایل را از زمین مصر برانگیزد، آنچه او بر موسی و بنی
اسرایل «۸» انداخت بر خویشان برید «۹».

فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ، فرعون را و آنان را که با او بودند در دریا غرق کردیم، جَمِيعًا، جمله، و نصب او بر حال است از مفعول،
ای مجتمعی، چه ایشان در آن حال به یک جای بودند، کس نبود که بازماند «۱۰» از ایشان.

(۱). قم، آط، آب، آز+ علی، آج، لب+ و امام المتقین علی.

(۲). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد.

(۳). آز+ و.

(۴). مل: بر سر.

(۵). قم+ و.

(۶). آط، آج، لب: قال مثله.

(۷). آب، آز، آج، لب+ قوله تعالی.

(۸). آط، آج، لب+ می.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز قم: بدید.

(۱۰). آط، آب: باز نماند، آز: باز نماید.

وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ، و گفتیم: بنی اسرائیل را که: از پس فرعون، یعنی از پس هلاک فرعون، در زمین مصر بنشین، فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْأَخْرَةِ، چون وعده قیامت آید، همه را بیاریم به یک جای با هم آمیخته، تا با یکدیگر مخالفت کنند، ای ملتفتین مختلطین، و نصب او بر حال است از مفعول، يقال: لفت الشيء بالشيء إذا خلطته به، قال الشاعر «۱»:

لَفْنَا الْبُيُوتَ بِالْبُيُوتِ فَاصْبَحَتْ «۲» بنی عمنا من یرمهم «۳» یرمنامعا

مجاهد و ضحاک گفتند: لَفِينًا، ای جمیعا. کلبی گفت: فَإِذَا [جاء] «۴» وَعَدُ الْأَخْرَةِ، مراد نزول عیسی است از آسمان. و این قول دلیل صحّت رجعت کند که اصحاب ما گفتند: حق تعالی این قصه برای تسلیت رسول فرستاد، و گفت: اگر کفار قریش تو را از مکه برانگیختند، پیش از تو موسی را فرعون خواست تا از مصر برانگیزد «۵»، من او را و قومش را هلاک کردم، و موسی و قومش را برهانیدم.

همچونین «۶» تو را ظفر دهم بر دشمنان و ایشان را هلاک بر آرم بر دست تو، و نعمت خود بر تو و اتباع تو تمام کنم وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ «۷».

و بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ، آنکه گفت: ما این قرآن را بحق فرستادیم و این قرآن بحق فرود آمد، و ما تو را نفرستادیم الا بشارت دهنده و ترساننده، و نصب او بر حال است از مفعول.

و قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ، و قرآنی که آن را مفرّق و منجم کردی «۸»، نجم نجم و آیت آیت و سورت سورت بفرستادیم به حسب «۹» مصلحت و احتیاج، و نصب او بر فعلی مقدّر است محذوف که این فعل بر او دلیل می‌کند. و تقدیر آن «۱۰» است: و فرقنا قرءانا فرقناه،

(۱). آب، آز + شعر.

(۲). مل: و اصیحت.

(۳). قم، مل: یومهم.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به دیگر نسخه‌ها و متن قرآن مجید، آورده شد.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب + و.

(۶). همه نسخه بدلها: همچنین.

(۷). سوره توبه (۹) آیه ۳۲، و مؤمن (۴۰) آیه ۱۴. و سوره صف (۶۱) آیه ۸.

(۸). همه نسخه بدلها: کردیم.

(۹). مل: حکم.

(۱۰). مل: این.

ص: ۲۹۹

چنان که گفت: وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ ... «۱»، عبد الله عباس مشدد خواند «۲»، عبد الله عباس گفت: فصلناه، بعضی دگر گفتند: بیناه. حسن گفت: فرق الله به بین الحق و الباطل. لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ، تا تو بر مردمان می خوانی به تائی و نهادگی در بیست و سه سال. وَ نَزَّلْنَاهُ تَنزِيلًا، و فرو فرستادیم آن را [۱۵۰-پ] فرو فرستادنی.

قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا، آنکه گفت: بگو ای محمد این کافران را که: اگر شما ایمان آری به این قرآن یا نیاری، إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ، آنان را که علم دادند ایشان را پیش از این و پیش از نزول قرآن، و آن مؤمنان اهل کتابند، چون عبد الله سلام و اصحابش. إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ، چون این قرآن بر ایشان خوانند، به روی در آیند به سجده «۳»، بر سبیل تواضع و تذلل. عبد الله عباس گفت: مراد به «اذقان»، وجوه است، رویها. و بعضی دگر گفتند: تخصیص «اذقان»، برای آن کرد که آن جای محاسن بود و عزت مردان «۴» در او بود، و آن را که در کسی غایه تواضع کند «۵»، او را گویند: محاسن «۶» پیش او در خاک می مالد.

وَيَقُولُونَ، می گویند: سُبْحَانَ رَبَّنَا، منزّه است خدای ما، إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا، و (ان)، مخففه است از ثقیله، و التقدير: انه كان وعد ربنا لمفعولا. و «ها»، ضمیر شأن و کار باشد، یعنی، وعده های خدای تعالی کرده خواهد شد، بدرستی.

وَيَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ، و به روی در آیند و سجده کنند گریان و محلّ بیکون، نصب است بر حال و يَزِيدُهُمْ خُشُوعًا، و بیفزاید ایشان را نزول قرآن خضوع و خشوع.

یکی از جمله بزرگان گفت: هر کس که او را علمی باشد که آن علم او را به گریه نیارد علم او نافع نباشد او را. و این آیت بخواند نظیر این آیت قوله تعالی: إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا «۷»، و نصب خشوعا بر تمیز است بعد تمام الكلام «۸».

قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ، عبد الله عباس گفت: رسول - عليه السلام - شبی از

(۱). سوره یس (۳۶) آیه ۳۹.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب + گفت، مل + و گفت.

(۳). آز: بر سجده‌ای.

(۴). مل: مراد ان.

(۵). قم: نماید.

(۶). قم + در.

(۷). سوره مریم (۱۹) آیه ۵۸.

(۸). قم: علامت.

ص: ۳۰۰

شبه‌ها نماز می‌کرد و در نماز می‌گفت: یا رحمن یا رحیم، مشرکان گفتند: محمد تا به اکنون یک خدای را می‌خواند، اکنون دو خدای را می‌خواند! «الله» را و «رحمن» را. ما «رحمن»، شناسیم الا رحمن یمامه «۱» را، مسیلمه کذاب را خواستند.

خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: بگو ای محمد که این چه انکار است به آن که من خدای به نام رحمن می‌خوانم؟ خدای را خواهی به نام الله خوانی، و خواهی به نام رحمن «۲». **أَيُّ مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى**. به هر نام که خوانی او را، او را نامها «۳» نیکوست. این قول «۴» که مشرکان گفتند از ایشان، دلیل آن می‌کند که اعتقاد چنان داشتند که: اسم و مسمی یکی باشد، و الا به اختلاف اسماء، حوالت نکردندی با اختلاف مسمی. **وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ**، میمون بن مهران گفت، رسول - علیه السلام - در اول شرع فرمودی نوشتن بسمک «۵» **اللَّهُمَّ**، بر عادت عرب در جاهلیت. چون **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**، فرود آمد بفرمود نوشتن: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**، مشرکان گفتند: «رحیم» شناسیم، «رحمن» را نمی‌شناسیم. خدای این آیت فرستاد.

ضحاک گفت: سبب آن بود که جهودانی که ایمان آورده بودند، گفتند: یا رسول الله! ما در قرآن ذکر «رحمن» کمتر می‌یابیم و در تورات بسیار است، خدای تعالی این آیت فرستاد، و قوله: **أَيُّ مَا تَدْعُوا**، «ما» زایده است، چنان که: اینما و متیما و اذما و حیثما، و محلّ او جزم است. بائاً، و علامه جزم سقوط نون است از تدعون، برای آن که خطاب با جماعت است، و از پس «واو» «الف» باید نوشتن، تا فرق بود میان «واو» جمع و میان تدعو در خبر از واحد که «واو» لام الفعل باشد، و نصب «ایّا»

بر مفعول تدعو است، و «فاء» برای جزای شرط، فی قوله: فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا، عبد الله عباس گفت: سبب نزول این «۴»، آن بود که رسول - علیه السلام - چون نماز کردی، به قراءت آواز برداشتی.

مشرکان بر قرآن طعن زدند و دشنام دادند رسول را و منزل قرآن را. آنگه در آن میانه صغیر زدندی و دست بر دست زدندی و شعر خواندندی، تا رسول را به غلط افگندندی.

(۱). آج، لب: تمامه.

(۲). آط، آب، آج، لب: خوانی، آز: خوانید.

(۳). همه نسخه بدلها: نامهای.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب: قولی.

(۵). اساس: اسمک، به قیاس، با قم، تصحیح شد.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب + آیت.

ص: ۳۰۱

رسول آواز نرم کرد، چنان که صحابه نیز نمی شنیدند. خدای تعالی این آیت فرستاد، گفت: **وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ**، به نماز جهر مکن و آواز برمدار، جهری که مشرکان بشوند و طعنه زنند، و اخفات مکن، اخفاتی که یاران تو نشنود، و میان این و آن طریقی بجوی.

سعید جبیر گفت: پیغامبر در مسجد الحرام نماز کردی، آواز برداشتی به قراءت «۱». مشرکان گفتند: به قراءت آواز برمدار که خدایان ما را رنج است از آواز تو و **أَلَا مَا خَدَىٰ تُو** را هجو کنیم، این آیت آمد. مقاتل گفت: رسول - علیه السلام - در سرای ابو سفیان بن حرب نماز می کرد بنزدیک صفا و آواز به قراءت برداشته «۲»، ابو جهل بگذشت [۱۵۱- ر] و گفت: دروغ مگو بر خدای. رسول آواز نرم کرد. او بیامد «۳» مشرکان را گفت: من محمد را از قراءت منع کردم، خدای این آیت فرستاد. ابن سیرین گفت: آیت در حق دو صحابی آمد که یکی قراءت نماز سخت نرم خواندی، گفتی: **اناجی ربی**، من با خدای مناجات می کنم، چه حاجت است به رفع صوت و دیگری نماز کردی و در جهر اسراف کردی، گفتی تا شیطان برمد و خفته بیدار شود، این آیت آمد. رسول هر دو را گفت: طلب واسطه کنی از میان این هر دو کار «۴».

عایشه گفت: آیت در قومی اعراب آمد که در تشهّد جهر بی قاعده می کردند.

حسن گفت: معنی آن است که، ریا مکن به نمازت در علانیه، و نیز پوشیده مدار چنان که کس نداند.

عبد الله عباس گفت: نماز به ریا مکن، و برای ترس مردمان رها مکن.

ابن زید گفت: اهل کتاب را عادت آن بود که، در نماز اخفات کردند، آنگه در میانه به حرفی آواز برداشتندی، هر کس که آن بشنیدی به آن حرف آواز برداشتی، خدای تعالی نهی کرد رسول را از آن که چنان کند که ایشان «۵».

نخعی و مجاهد و مکحول گفتند: این در دعا بود، و مراد به صلات دعاست.

محمد بن جریر گفت: محتمل است که جهر «۶» در نماز روز است و اخفات در نماز

(۱). آب، آز، آج: لب: قرآن.

(۲). آط، آب، آج، لب+ بود.

(۳). آج، لب+ و.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب+ این و آن.

(۵). قم+ کردند.

(۶). قم، آط، آب، آز: نهی از جهر، آج، لب: نهی از در جهر.

ص: ۳۰۲

شب، یعنی به روز اخفات مکن «۱» و به شب جهر، و این آن است که عمل طوایف بر اوست، و اصحاب ما حدّ جهر «۲»: آن نهادند که دیگران بشنوند، و حدّ اخفات آن که نشوند «۳». بعضی دگر گفتند: این در استغفار است که، اعراب بیامدندی و به آواز بلند گفتندی: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذَّنْبَ الْفُلَانِيَّ وَ ذَنْبَ كَذَا وَ كَذَا، وَ تصریح و جهر می‌کردندی به گناهانی که کرده بودندی. خدای تعالی نهی کرد ایشان را از آن.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي، آنگه فرمود رسول را تا بگوید «۴»: سپاس آن خدای را که او فرزند نگرفت، چه این از صفات اجسام است اگر بر ولادت حمل کنند، و اگر بر طریق تبیی گویند، هم از سر شهرت یا احتیاج باشد، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ، و او را در ملک انبازی نیست، چه این همه «۵» از علامت ضعف و احتیاج باشد، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الدُّلِّ، و او را دوستی و یاری و همکاری و حلیفی «۶» نیست تا به او متعزّز شود از مذلت. آنگه گفت: تعظیم کن خدای را غایت تعظیم، چه «۷» مستحقّ غایت تعظیم است.

محمد بن كعب القرظيّ گفت: این آیت، ردّ است بر جهودان و ترسایان و ثنویان و مشرکان عرب و هر کس که با خدای شریک گفت، و بر صایبان که گفتند: لو لا اولیاء الله لذلّ الله، اگر خدای را اولیا نبودندی دلیل بودی، خدای تعالی رد کرد به این آیت بر همه.

و در خبر است که رسول - علیه السّلام - این آیت اهل خود و اهل البیت خود را باز آموخت «۸» و به این وصیّت کرد ایشان را. در خبر است که «۹» بنده گوید: الله اکبر، ثواب او بیشتر بود از دنیا و هر چه در دنیا است.

معاذ جبل گفت: رسول - علیه السّلام - گفت:

علیکم به آیه العزّ «۱۰»،

بر شما باد که آیت عزّ بسیار خوانی، گفتند: یا رسول الله! ما آیه العزّ «۱۱»؟ آیت عزّ کدام است؟ گفت، قوله: **وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا - الْاِیْه.**

(۱). قم، آز: کن.

(۲). اط، آب، آز، آج، لب+ بر.

(۳). اط، آب، آز، آج، لب: او بشنود.

(۴). همه نسخه بدلها+ که.

(۵). همه نسخه بدلها: هم.

(۶). قم، مل: خلیفتی، آز: خلیفی.

(۷). همه نسخه بدلها+ او.

(۸). اط، آب، آز، آج، لب: پیاموخت.

(۹). قم+ چون.

(۱۰). قم، اط، آب، آز: العزیز.

(۱۱). آب، آز: العزیز.

عمرو بن «۱» شعيب روايت كرد، عن ابيه عن جدّه كه: رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلِي آلِهِ - چون كودكي از فرزندان عبد المطلب چنان شدي كه سخن توانستي گفتن، او را اين آيت بياموختي. عبد الحميد بن واصل گفت: هر كه او آخر بني اسرايل بخواند، خداي تعالي او را از ثواب چندانى بنويسد كه آسمان و زمين و كوهها پر شود به آن، براي آن كه خداي تعالي گفت: تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا، أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَالدَّ «۲»، چون از گفت اين كلمت «۳» كه اتّخاذ ولد است نزديك آن بود كه اين چيزها از آسمانها و زمينها و كوهها شكافته گردد از عكس او آبادان شود و بر جاي بماند «۴»، پس ثواب خداوندش، به مقدار آن بود. اگر گویند:

چرا خداي را حمد بايد كردن بر آن كه او فرزند نگیرد، و او را شريك نباشد؟

گوئيم: از اين دو جواب است، يكي آن كه، بر قول آنان كه فرق كردند ميان شكر و حمد، اين «۵» لازم نيست، براي آن كه ايشان گفتند، عرب گوید: حمدته على فصاحته و شجاعته و شكرته على نعمته، و تفسير حمد به اين كردند كه: الحمد رضا فعل الغير، پس حمد بر خصال نكو باشد، و شكر بر نعمت. و جواب ديگر آن است كه: حمد نه بر اين چيزهاست، بل اين چيزها صفت خداي است كه او مستحق حمد و شكر است به نعمتهايي كه كرد، چنان كه يكي از ما گوید: [۱۵۱- پ] حمدت فلانا «۶»، الطويل الجميل، من فلان را حمد كردم كه او طويل و جميل است، شكر بر نعمت باشد نه بر طول و جمال. جواب ديگر آن است كه: اگر فرزند داشته خیر و نعمت همه برای او خواستی دون ما و جوابهای اول بهتر است.

(۱). مل، آج، لب: عمر بن.

(۲). سوره مريم (۱۹) آيات ۹۰ و ۹۱.

(۳). آج، لب: كلیمه.

(۴). آب، آز: نماند.

(۵). قم: آن.

(۶). آج: فلان.

مجاهد و قتاده گفتند: این سورت مکی است و صد و ده آیت است در کوفی و یازده در بصری، و پنج در مدنی و هزار و پانصد و هفتاد و هفت کلمت است، و شش هزار و سیصد «۱» و شست «۲» حرف است.

و روایت است از سمرة بن جندب از پدرش که او گفت: رسول - علیه السلام - گفت: هر که او ده آیت از سوره الکهف از بر خواند، فتنه دجال او را زیان ندارد و هر که «۳» سورت جمله برخواند به بهشت شود. اسحاق بن عبد الله ابن ابی فروه روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: شما را راه نمایم بر سورتی که چون فرود آمد هفتاد هزار «۴» فریشته به تشییع او از آسمان فرود آمدند و عظمت او ما بین السماء و الارض مملو بکرد؟ گفتند: بلی یا رسول الله! گفت:

سوره الکهف است، هر که او روز آدینه بخواند هر گناه که در «۵» این آدینه تا به آن کرده باشد بیمارزند او را و سه روز دیگر بر سری، و چندانی نور دهند او را که تا به آسمان برسد «۶» و او را از فتنه دجال نگاه دارد.

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۱ تا ۲۶]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (۱) قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (۲) مَا كُنْتُمْ فِيهِ أَبَدًا (۳) وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (۴)

ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِابَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (۵) فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا (۶) إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۷) وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا (۸) أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (۹)

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (۱۰) فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا (۱۱) ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ نِعْلَمَ أَيُّ الْحَزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا (۱۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى (۱۳) وَ رَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا (۱۴)

هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۱۵) وَإِذْ اعْتَرَّتْهُمُومُهُمْ وَ مَا يَعْجُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرفَقًا (۱۶) وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَن كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا (۱۷) وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا (۱۸) وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَىٰ طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفْ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا (۱۹)

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا (٢٠) وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَسْجِدًا (٢١) سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَنَفِتْ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا (٢٢) وَلَا تَقُولَنَّ لِسَيِّئَةٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا (٢٣) إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْخُرْ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا (٢٤)

وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا (٢٥) قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (٢٦)

[ترجمه]

[به نام خدای بخشاینده مهربان] «٧»

سپاس خدای را آن که بفرستاد به «٨» بنده اش «٩» قرآن «١٠» نکرد آن را کزی.

(١). آط، آب، آز، آج، لب: ششصد.

(٢). همه نسخه بدلها بجز قم: شصت.

(٣). آط، آب، آز، آج، لب: هر کس که.

(٤). آط، آب، آز، آج، لب: هزار.

(٥). همه نسخه بدلها: از.

(٦). آط، آب، آز، آج، لب: رسد.

(٧). اساس: ندارد، از قم آورده شد.

(٨). همه نسخه بدلها: بر.

(٩). قم: خویش.

(١٠). قم+را.

راست تا بترساند عذاب سخت از نزدیک او و مژده دهد مؤمنان را آنان را که کار نکو کنند «۱» که ایشان راست مزدی نکو.

ایستاده باشند در آن همیشه.

و بترساند آنان را که گفتند: گرفت خدای فرزندی.

نباشد ایشان را به آن علمی «۲» و نه پدران ایشان را، بزرگ سخن «۳» است که بیرون می‌آید از دهنها «۴» ایشان، نمی‌گویند آلا دروغ.

همانا تو هلاک خواهی کرد خود را بر اثر ایشان «۵» اگر ایمان نیارند به این حدیث به غم.

ما کردیم آنچه بر زمین است زینت «۶» آن را تا بیازماییم [ایشان را] «۷» تا کدام نکوکارترند «۸».

ما کنیم آنچه بر زمین «۹» است، زمین ساده خشک.

یا پنداشتی که اصحاب غار و رقیم بودند از دلالات «۱۰» ما عجب.

چون باز شدند جوانمردان به غار، گفتند: بار خدای ما بده ما را از نزد «۱۱» تو رحمتی و بساز برای ما «۱۲» از کار ما صلاحی.

(۱). قم: آنان که می‌کنند نیکیها.

(۲). قم: از علم.

(۳). آط، آج، لب: سخنی.

(۴). همه نسخه بدلها: دهنهای.

(۵). قم: اثرهاشان.

(۶). قم: آرایش.

(۷). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد.

(۸). قم: نیکوترست به کار.

(۹). قم: آنچه بر آن است ساده خشک.

(۱۰). آط، آج، لب: از آیت‌های ما شگفت، آب از آیت‌های ما عجب.

(۱۱). قم، نزدیک، آب: نزدیک خود.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: ما را.

ص: ۳۰۶

بزدیم «۱» بر گوش‌های ایشان در غار سالها به شمار.

پس بیدار کردیم ایشان را تا بدانیم که کدام دو گروه شمارنده‌تر است، آن را که ایشان مقام کردند به غایت.

ما بگوئیم «۲» بر تو خبر ایشان به درستی «۳» ایشان، جوانمردانی بودند که ایمان آوردند «۴» به خدا و بیفزودیم ما ایشان را لطف.

و باز بستیم بر دل‌های ایشان «۵» چون بایستادند «۶» و گفتند: خدای ما خدای آسمانها و زمین است. نخوانیم جز او خدای را که گفته باشیم، بس بی‌قاعده‌ای. «۷»

اینان آن قوم مانند «۸» که گرفتند به خدایی «۹»، خدایانی، چرا نیارند بر آن «۱۰» حجتی روشن. کیست ظالم‌تر از آن که فرو بافد «۱۱» بر خدای دروغ «۱۲».

و چون دور شدی از ایشان و آنچه می‌پرستیدند مگر خدای را باز شوی «۱۳» با غار تا برافلاجد «۱۴» برای شما خدای شما از بخشایش، ببجارد «۱۵» برای شما از کارت‌ان روزی.

[۱۵۲-ر]

(۱). آب: صدای بزدیم.

(۲). آب، آج، لب: قصه کنیم.

(۳). آط، آج، لب: بحق.

(۴). آط، آب، آج، لب: بگرویدند.

(۵). قم، آط، آج: دلهاشان، آب، لب: دلهاشان.

(۶). آط، آب، آج، لب: برخاستند.

(۷). قم: بس دروغی.

(۸). اساس: قومند، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۹). همه نسخه بدلها: گرفتند از فرود او.

(۱۰). آج، لب: بر ایشان.

(۱۱). همه نسخه بدلها: فرا بافد.

(۱۲). همه نسخه بدلها: دروغی.

(۱۳). آب: بازگردید.

(۱۴). قم: بیراگند، آط، آج، لب: باز کند، آب: پراگنده کند.

(۱۵). قم، آط، آج، لب: بسازد، آب: آماده کند.

ص: ۳۰۷

بینی آفتاب را چون برآمدی فرو می‌گردیدی از غارشان به جانب دست راست، و چون فرو شدی «۱» می‌گذشتی از ایشان به جانب دست چپ، و ایشان در فراخی بودند از او آن از آیات خداست، هر که را ره دهد او راه یافته بود و هر که را گمراه کند نیابی او را یاری ره نمایند.

و پنداری ایشان را بیدار «۲»، و ایشان خفته «۳» بودند و می‌گردانیدیم ایشان را به جانب «۴» راست و چپ و سگشان گسترده بود بازوهایش «۵» بر آستانه در اگر مطلع شدی تو بر ایشان پشت برکردی «۶» از ایشان گریزان و پر باز کردند تو را از ایشان به ترس.

هچونین بیدار کردیم ایشان را تا پرسند میان ایشان، گفت گوینده‌ای از ایشان: چند مقام کردی؟ گفتند: مقام کردیم روزی یا بهری از روزی «۷». گفت «۸»: خدای شما داناتر است به آنچه مقام کردی شما، بفرستی یکی را از شما «۹» به این درمها

«۱۰» به شهر، بگو تا بنگرد که کدام پاکتر طعامی است، گو بیارد شما به روزی از او و لطف کند و آگاه مکناد به شما کسی را.

که اگر ایشان مطلع شوند بر شما، سنگسار کنند شما را یا باز برند شما را در دین خود و، فلاح نیایی «۱۱» پس هرگز.

(۱). آب: فرو رفتی.

(۲). قم: خفتگان.

(۳). همه نسخه بدلها: بیداران.

(۴). قم، آب + دست.

(۵). قم: دو بازو را، آط، آج، لب: بازویش، آب: هر دو بازویش.

(۶). آب: برمی گردیدی. آج، لب: برگردندی.

(۷). قم: روز.

(۸). همه نسخه بدلها: گفتند.

(۹). آب: خود.

(۱۰). قم: به درمهای شما.

(۱۱). قم: نرهی شما.

ص: ۳۰۸

و همچونین اطلاع دادیم بر ایشان تا بدانند که وعده خدا حق است و قیامت را شکی نیست در او، چون منازعت می کردند میان ایشان کارشان، گفتند: بنا کنی بر ایشان بنایی «۱» خدایی ایشان عالمتر «۲» است به ایشان. گفت، آن کس «۳» که غالب بود «۴» بر کار ایشان: بگیریم بر ایشان «۵» نماز گاهی «۶».

گویند: سه بودند، چهارمشان سگ بود، و گویند: پنج بودند و ششم سگ «۷» بود انداختن پنهانی «۸» گویند: هفت بودند و هشتمشان سگشان «۹» بود. بگو خدای من داناتر است به عدد ایشان، نداند ایشان را آلا اندکی، خصومت مکن در ایشان آلا خصومتی ظاهر، و فتوا مپرس در ایشان، از ایشان «۱۰» کسی را.

و مگو چیزی را که من بکنم «۱۱» آن را فردا.

آلا که گوی اگر خواهد خدای، یاد کن خدایت را چون فراموش کنی، و بگو: همانا ره نماید مرا خدای من به نزدیکتر از این به صلاح.

مقام کردند در غارشان سیصد سال، و بیفزودند نه سال.

بگو خدای داناتر «۱۲» است به آنچه ایشان

(۱). قم: بنا کردنی.

(۲). قم، آج، لب: داناتر.

(۳). قم، مل: آنان.

(۴). قم، مل: بودند.

(۵). آط: ورایشان.

(۶). قم: مسجدی.

(۷). قم: سگ ایشان، آط، آب، آج، لب: سگشان.

(۸). قم: انداختنی پنهانی. مل، آج، لب: انداختند.

(۹). آط، آج، لب: کلبشان.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم: ندارد.

(۱۱). قم: کننده‌ام.

(۱۲). آط، آج، لب: داند.

مقام کردند. او راست غیب «۱» آسمانها و زمین. چه نیک می‌بیند «۲» و نیک می‌شنود، نیست ایشان را جز او «۳» یاری و انباز نگیرد «۴» در حکم خود کسی را

قوله تعالی: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ**، گفت: سپاس خدای را که کتاب قرآن بر بنده‌اش محمد انزله «۵» کرد، **قِيَمًا**، ای مستقیماً، در کلام تقدیم و تأخیری هست و تقدیر آن است که: انزل علی عبده الكتاب قیماً و لم يجعل له عوجاً.

و **قِيَمًا** «۶»، حال است از کتاب و او حال باشد از مفعول.

و **لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا**، و این کتاب را کژی نکرد. و در معنی «قیم»، دو قول گفتند: یکی آن که راستی است که در او کژی نیست و دگر معنی آن که «قیم» بر دگر کتابها که حکم می‌کند به تصدیق آن، و در بعضی قراءت آمد: **أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ** و **لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا**، و لکن جعله قیماً. و «عوج»، گویند آن را که بتوان دیدن «۷»، کالدین و الامر و عوج فی العصا و الحایط بفتح العین **لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا**، تا بترساند خلقان را از عذابی «۸» سخت از نزدیک او [۱۵۲- پ]. **مِنْ لَدُنْهُ**، ابو بکر خواند عن عاصم تنها: **مِنْ لَدُنْهُ**، به اسکان «دال» با اشمام **ضَمَّهُ** و کسر «نون» و «ها» و «یا» ی در لفظ از پس‌ها. و **يُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ**، و بشارت دهد مؤمنانی «۹» را که عمل صالح و کار نیکو کنند. **أَنْ لَهُمْ**، به آن که ایشان را خواهد بودن مزدی نیکو یعنی ثواب بهشت. و محلّ آن مع اسمها و خبرها نصب است بوقوع البشارة علیه، چه او متعدی بود به دو مفعول، یقال: بشرته كذا و بكذا. **مَکِثِينَ فِيهِ أَبَدًا**، و ایشان در آن مقیم باشند همیشه که آن را زوال نبود از ایشان و ایشان را فنا نبود از آن. و نصب **مَکِثِينَ**، ای مقیمین، بر حال است از فعلی مقدر در لهم، ای تحصل «۱۰» لهم و تثبت «۱۱»، و شاید که عامل در او اجرا حسنا باشد و التقدیر: **يُؤْجِرُونَ اجرا حسنا مَکِثِينَ فِيهِ أَبَدًا**.

(۱). قم: نهان.

(۲). قم + به او.

(۳). همه نسخه بدلها: از فرود او.

(۴). قم: و نه انباز گیرد، آج، لب: نه انبازی.

(۵). آط، آب، آز، آج، لب: انزال.

(۶). قم: واو.

(۷). آط، آب، آز، آج، لب: بتوان دید.

(۸). آب، آز: عذاب سخت.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل: مؤمنان.

(۱۰). مل: حصل، لب: يحصل.

(۱۱). آط، آب، آز، آج، لب: ثبت.

ص: ۳۱۰

وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا، و بترساند «۱» آنان را که گفتند: خدای گرفت فرزندی که ایشان را به این که می‌گویند علمی نیست بل از سر جهل و اعتقاد باطل می‌گویند و تقلید پدران، و نیز پدر ایشان را به آن علمی نیست.

كَبُرَتْ كَلِمَةً، بزرگ سخنی است این که از دهن ایشان بیرون می‌آید. و نصب كَلِمَةً، شاید که بر تمییز بود و شاید که بر حال بود، ای کبرت الکلمة کلمة. آنکه اول بیفگند «۲» و هو کقولهم: نعم رجلا زید، ای نعم الرجل رجلا، و این تمیزی بود بعد تمام الکلام. و روایت کردند از بعضی مکبان «۳»، خواندند: کبرت کلمة، کقولهم: کبر شأنک و کبر قولک. تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ، در جای صفت کلمت است، إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا، ای ما یقولون، «ان»، به معنی «ما» ی نفی است، نمی‌گویند در این گفتار آلا دروغ، و این آیات بر سبیل طعن گفتند «۴» بر ایشان و ردّ قولشان.

آنکه رسول را- علیه السلام- تسلیت داد و دلخوشی، گفت فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ، همانا تو خویشتن را هلاک خواهی کردن بر اثر ایشان. یعنی این کافران که گفتند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا «۵». یقال: بَخِع «۶» نفسه یبَخعها بَخعا، قال ذو الرِّمَّة:

بشيء نحته عن يديه المقادر

ألا أيهذا الباخع الوجد نفسه

اراد نَحْتَهُ فَخَفَّفَ، إِنَّ لَمْ يُؤْمِنُوا، اگر ایمان نیارند ایشان به این قرآن. و به اتفاق مراد به «حدیث» قرآن است، و چون خدای تعالی قرآن را «حدیث» خواند اند جای در کتاب، آن را قدیم گفتن خلاف بر خدای تعالی باشد. أَسَفًا، ای غضبا و حزنا. مجاهد گفت: جزعا و نصب او بر تمییز است.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا، آنکه گفت: ما کردیم هر چه بر زمین آفریدیم زینت «۷» زمین. ضحاک گفت: یعنی مردان را خاصه به زینة زمین کردیم، و حمل او بر عموم اولیتر باشد. دگر آن که «ما» لما لا یعقل باشد و من لما یعقل گفت: «ما» هر چه بر پشت زمین است از انواع مخلوقات، حیوانات و جمادات و نبات، و

(۱). اساس: بترسان، با توجه به معنی و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها: بیفگندند.

(۳). همه نسخه بدلها+ که.

(۴). همه نسخه بدلها: گفت.

(۵). سوره بنی اسرائیل (۱۱۷) آیه ۹۰.

(۶). آط، آب، مل، آز: نخع.

(۷). آط، آب، آز، آج، لب: به زینت.

ص: ۳۱۱

آنچه جز آن است. **زینة لها**، زمین را به آن بیاراستیم و آن را زینت زمین کردیم.

لِنَبْلُوهُمْ، تا بیازماییم ایشان را تا کدام نیکو عمل تر است، و نصب **عملاً** بر تمیز است، و مراد از ابتلا تکلیف است، چه تکلیف صورت امتحان دارد.

وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيداً جُرُزاً، «صعید»، زمین راست باشد و «جرز»، زمینی که باران بر او نیاید و بر او نبات نروید، یعنی ما پس از آن که آراسته باشیم و آبادان کرده، بیران «۱» کنیم و زمین ساده کنیم و بناها از او برداریم. مجاهد گفت:

جُرُزاً، ای بلقعا یابسا لا نبات علیها، و مثله قوله: **فَيَذَرُهَا قَاعاً صَفْصَفاً**، لا تری فیها عوجاً و لا أمناً «۲»./ و عرب سال قحط را «سنه جرز» گویند، و «سنون اجراز»، قال الراجز:

قد جرفتن السنون الاجراز

و يقال: اجرز القوم اذا صارت ارضهم جرزا، و جرزوا ارضهم اذا اكلوا نباتها.

قوله: **أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ**، گفت: ای محمد تو می پنداری که قصه اصحاب الكهف و اصحاب الرقيم [۱۵۳- ر] از آیات و عجایب ما عجب است، یعنی در جنب عجایی که در آیات و دلالات ماست از کمال قادری «۳» ما بس عجب

نیست، چه آنچه من آفریده‌ام «۴» از آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و اصناف مخلوقات، در او عجایب بیشتر است. و «کهف»، غبار باشد در کوه. و در «رقیم»، خلاف کردند، عبد الله عباس گفت: وادی «۵» است میان غضبان «۶» و وایله «۷» بیشتر از فلسطین و آن نام آن وادی است که، اصحاب الکهف در او بودند. کعب الاحبار گفت: نام دیه ایشان است، و بر قول عبد الله عباس من رقمة الوادی باشد، و آن، آن جا بود که آب در او باشد. عرب گوید کسی را که امر کند که در میان کاری «۸» شو:

عليك بالرقمة و دع الضفة و صفنا الوادی، جانباه، یعنی در میان رو و کناره رها کن، یعنی اصل کار جوی و حواشی رها کن.

سعید جبیر گفت: «رقیم»، لوحی بود از ارزیز نام ایشان و تاریخ ایشان و تاریخ غیبت ایشان بر

(۱). قم: ویران.

(۲). سوره طه (۲۰) آیات ۱۰۶ و ۱۰۷.

(۳). همه نسخه بدلها: قادری.

(۴). قم: ما آفریده‌ایم.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: وادی.

(۶). مل: عسان.

(۷). قم، مل، آز: وایله.

(۸). قم: باری.

ص: ۳۱۲

آن جا نقش کرده بر در غار بنهادند تا مردم ببینند و از آن معتبر شوند. و بر این تأویل «رقیم»، فعیل باشد، به معنی مفعول من الرقّم، و هو الکتابة. قولی دگر آن است که، نافع روایت کرد از عبد الله عمر «۱»، و وهب روایت کرد از نعمان بشیر، از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که او گفت: اصحاب الرقیم، سه مرد بودند که از شهر بیرون آمدند به بعضی حوایج خود. باران بگرفت ایشان را، کوهی بود و در او غاری، گفتند: در این غار شویم تا باران کم شود. چون در آن غار شدند، سنگی عظیم از کوه در افتاد و در در آن غار افتاد، و در غار بگرفت چنان که هیچ شکافی نماند که روشنایی در او فتادی «۲». ایشان فرو ماندند و گفتند: یا قوم! این کاری عظیم است و جز خدای تعالی کشف این بلا نتواند کردن «۳». بیاید تا هر یکی از ما عملی که در عمر خود کرده است خالص برای خدای، آن را شفیع سازیم، باشد که خدای تعالی بر ما ببخشد. یکی از

جمله ایشان گفت: من در عمر خود حسنتی می‌دانیم که کرده‌ام، و آن، آن بود که من جماعتی مزدوران را به مزد گرفتم تا برای من کاری کنند. مردی دیگر آمد نماز پیشین، او را گفتم تو نیز کار کن تا مزد یک روزه بدهم تو را. چون نماز شام بود و هر یکی را مزدی می‌دادم به سویت «۴». یکی از جمله ایشان گفت: مرا همچند آن می‌دهی که آن را از نیمه روز کارد کرد. گفتم: یا سبحان الله! تو را با مال من چه سبیل است که من به آن چه کنم؟ تو مزد خود تمام بستان و تو را با کسی دگر کاری «۵» نیست. از من نشنید و به خشم برفت و مزد رها کرد. من آن مزد او نگاه می‌داشتم تا روزی گاو بچه‌ای می‌فروختند، من آن مزد او به آن بدادم «۶» در گله کردم بزرگ شد و آبستن شد، براد و از بچگان او بسیار پدید آمدند تا گله‌ای گاو شد. پس از مدتی دراز که سالها به این «۷» برآمد، پیری را دیدم ضعیف شده، بیامد و گفت: مرا بنزدیک تو حقی هست. گفتم: چیست آن؟ گفت: من آن مزدورم «۸» که آن روز «۹» مزد رها کردم. من در «۱۰» نگردیم، او را بشناختم، دست او

(۱). آط، آب + رضی الله عنه.

(۲). قم: افتادی، مل: یافتی.

(۳). همه نسخه بدلها: بجز مل: کرد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بر تسویه.

(۵). همه نسخه بدلها: کار.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم + و.

(۷). آط، آب، مل، آز، آج، لب: بر این.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: مرد.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز قم + آن.

(۱۰). قم + آن، آط: در او.

ص: ۳۱۳

گرفتم «۱» و او را به صحرا بردم و گفتم: این گاو گله تو راست. گفت: یا هذا! بر من استهزا مکن. گفتم: و الله که این حق تو است و تو راست، و کس را در این نصیبی نیست. او آن بگرفت و بسیار دعا کرد. بار خدایا! اگر دانی که آن برای تو کردم، ما را خلاص «۲» ده، در حال، بهرانی «۳» از آن سنگ بیامد و بطرکید «۴» و ثلثی از او بیفتاد «۵» و روشنایی پدید آمد.

دیگری گفت: من در عمر خود حسنتی کرده‌ام و آن، آن بود که سالی قحطی عظیم بود. زنی با جمال بنزدیک من آمد و از من گندم خواست به بها. گفتم: ممکن نیست الا به تمکین «۶» از نفس خود. ابا کرد و برفت، باز دگر باره «۷» باز آمد و طعام خواست، گفتم: ممکن نیست بدون نفس تو. تا سه بار برفت و از روی ضرورت باز آمد و من او را طعام ندادم. به بار چهارم گفت: اکنون تو را ممکن «۸» کردم از آنچه می‌خواهی. چون با او بنشستم به خلوت، خواستم تا دست به او دراز کنم، او را یافتم که می‌لرزید «۹». گفتم: این چه حال است؟ گفت: از خدای می‌ترسم. من گفتم:

[۱۵۳- پ] یا سبحان الله! زنی در حال شدت و سختی و ضرورت از خدای می‌بترسد و من در نعمت و رخصا از خدای ترسم! گفتم: بر خیز ای زن که تو را مسلم بکردم، و بیش از آن طعام که او می‌خواست بدام او را. بار خدایا! اگر دانی که آن برای تو کردم، این بلا از ما کشف کن. پاره‌ای دیگر از آن سنگ شکسته شد و غار روشن شد.

سدیگر «۱۰» گفت: من نیز حسنتی کرده‌ام و آن، آن بود که مرا پدری و مادری پیر بودند، و من گوسپند داشتم «۱۱». نماز خفنتی «۱۲» پاره‌ای شیر برگرفتم برای ایشان و بیاوردم.

ایشان خفته بودند مرا دل نیامد که ایشان را بیدار کنم و خواب بر ایشان بیشورم «۱۳». بر بالین ایشان بنشستم، گفتم: تا خود بیدار شوند و گوسپندان «۱۴» ضایع بودند و مرا دل به

(۱). قم: بگرفتم.

(۲). قم، آج، لب: خلاصی.

(۳). آب، آج: پر بهرانی خانی.

(۴). مل: طراقی.

(۵). قم: بیوفتاد.

(۶). قم: که متمکن شوی.

(۷). قم، آب، آج: بار دیگر، آط: باری دیگر.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم: تمکین.

(۹). آب: لزیزید.

(۱۰). قم، آط، آب، آج، لب: سه دیگر، آج: سیم دیگر.

(۱۱). آب، آز: می‌داشتم.

(۱۲). آب، آز: خفتن.

(۱۳). قم: بشورم، آط، آز، آج، لب: بیاشورم، آب: بیاشورم.

(۱۴). آط: گوسفندان.

ص: ۳۱۴

گوسپند «۱» مشغول بود. با آن همه از بالین ایشان برنخاستم تا صبح برآمد، و ایشان بیدار شدند، و من آن شیر به ایشان دادم. بار خدایا! اگر دانی که من این برای تو کردم، این بلا از ما کشف کن. سنگ به یک باره «۲» از در غار بیوفتاد «۳» و ره گشاده شد و ایشان از آن جا به سلامت بیرون آمدند. این قصه اصحاب الرقیم است.

أَمَّا قِصَّةُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: **إِذْ أَوْى الْفِتْيَةَ إِلَى الْكَهْفِ**، اصحاب سیر خلاف کردند در سبب رفتن ایشان به کهف: محمد بن اسحاق بن یسار گفت: سبب آن بود که اهل انجیل تعدی از حد بردند، و فواحش در میان ایشان ظاهر شد، و پادشاهان طاغی شدند و به بت پرستیدن مشغول شدند، و برای طواغیت قربان کردند. و در میان ایشان جماعتی بودند بر دین عیسی - علیه السلام - متشدد و متمسک به آن، و پادشاه شهر ایشان مردی بود نام او دقیانوس، بت پرست بود و ظالم و قتال، و طالب آنان که بر دین مسیح بودند تا ایشان را عذاب کردی و از دین مسیح منع کردی و مادام در تتبع این بود و در اطراف و نواحی مملکت «۴» خود می‌گردید، و هر کجا کسی بود «۵» بر دین عیسی - علیه السلام - او را می‌کشت و عذاب می‌کرد، و از آن دین منع می‌کرد تا به این شهر آمد که اصحاب الكهف در آن جا بودند. مردم بگریختند و پنهان شدند و او مردم را می‌گرفت. هر که در دین او می‌رفت رها می‌کرد او را، و هر که اجابت نمی‌کرد، او را می‌کشت و عذاب می‌کرد و دستها و پایهای ایشان می‌برید. و از باره «۶» شهر می‌درآویخت. خدای پرستان چون دیدند، تضرع کردند با خدای تعالی و در عبادت بیفزودند و پناه با خدای دادند و می‌گفتند: رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا «۷»، این جماعت بگریختند و از بیرون شهر «۸» نمازگاهی بود. آن جا رفتند، «۹» به عبادت و تضرع مشغول شدند و می‌گفتند: بار خدایا! شر این طاغی کفایت کن. جماعتی از شرط «۱۰» دقیانوس که ایشان را بر این کمار گماشته بودند، بر ایشان مطلع شدند، و ایشان را گفتند: شما

(۱). آط، مل، آج، لب: گوسفند.

(۲). همه نسخه بدلها: بار.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: بیفاد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: ملک.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: بودی، مل: یافتی.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: با روی، مل: دیوار.

(۷). آج، لب+الایة.

(۸). قم: از شهر بیرون.

(۹). همه نسخه بدلها+ و.

(۱۰). مل: شرطگان.

ص: ۳۱۵

چرا از ملک بگریخته‌ای و از دین او رغبت نموده‌ای و برفتند و دقیانوس را خبر دادند از احوال ایشان. او کس فرستاد و ایشان را حاضر کرد بر آن هیأت که بودند با جامه عبّاد «۱». رویها در خاک کالیده «۲» از سجده، و چشمها پر آب شده. ایشان را تهدید کرد و گفت: چرا به خدمت من نیامدی و برای اصنام قربان نکردی؟ اکنون مخیّری، خواهی به دین من در آیی و خواهی اختیار کشتن کنی. ایشان را مهتری بود نام او مکسلمینا، او گفت: بدان که ما خدای را می‌پرستیم که خدای آسمانها و زمینهاست، و ما جز او را عبادت نکنیم، آن دگر تو دانی هرچه خواهی می‌کن، که ما از دین خود نگردیم، باقی همان قول گفتند «۳» که او گفت. دقیانوس بفرمود تا جامه‌های «۴» ایشان بکنند و ایشان را جامه‌ای دگر پوشانیدند، و ایشان را گفت: مرا دل نمی‌آید که شما را بکشم. مهلت دادم شما را چند روز [۱۵۴- ر] تا اندیشه کنی و صلاح خود ببینی و با دین من آیی، و گرنیایی خود در دست منی و خون شما ریختن بر من آسان است، و آنکه برخاست و از آن شهر به شهری دیگر رفت و ایشان را باز نداشت و حرس بر ایشان نگماشت «۵». چون دقیانوس از آن جا برفت، ایشان را در مهلت «۶» فرو گذاشت «۷». ایشان با یکدیگر گفتند: تدبیر آن است که تا این طاغی غایب است، ما هر کسی از خانه پدران زادی برداریم و بگریزیم. آنکه برفتند و هر یکی از خانه پدر «۸» زادی برگرفتند و از شهر بیرون شدند و بر در «۹» آن شهر کوهی بود آن را یینجلوس «۱۰» گفتند «۱۱». بر آن کوه غاری بود، در آن غار شدند و خدای را عباد می‌کردند. کعب الاحبار گفت: در راه سگی را دیدند، سگ در دنبال ایشان افتاد.

چندان که راندند او را و زدند، برنگشت تا به آواز آمد و گفت: چرا مرا می‌زنی؟ من از شما برنگردم که من دوستان خدای را دوست دارم، و من شما را به کار آیم چون بخشی شما را پاسبانی کنم. سگ را بخود بردند. عبد الله عباس گفت:

(۱). مل: عبادات.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: مالیده.

(۳). آط: گفتن.

(۴). اساس و دیگر نسخه بدلها: جامهای / جامه‌های، با توجه به ادغام دو حرف همجنس.

(۵). آز: بگماشت.

(۶). مل: مهلت داد.

(۷). آط: گذاشت.

(۸). مل: خویش، آط، آب، آز، آج، لب: پدران.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: بیرون.

(۱۰). آط، آب، آز، آج، لب: بیخاوس.

(۱۱). مل + دو مرد مؤمن بودند.

ص: ۳۱۶

در راه شبانی را دیدند با سگی، ایشان را گفت: شما چه مردمانی و کجا می‌روی؟

گفتند: ما از این طاغیه «۱» روزگار می‌گریزیم. گفت: من نیز همکار شمایم و با ایشان برفت، سگ نیز در دنبال ایشان بود «۲». او را گفتند: ای جوانمرد! اگر تو مصاحب مایی، سگ نیست، سگ را از ما جدا کن. او گفت: این سگ با من صحبت دیرینه دارد، شما برانی او را که من شرم دارم از او. ایشان او را برانند، نرفت. چون بزدند او را، آواز داد و گفت: مرا چرا زنی «۳» که من از شما به جفا برنگردم؟ ایشان در غار شدند و سگ بر در «۴» غار بخفت و ایشان به عبادت مشغول شدند و آن نفقه خود در دست یکی از ایشان کردند، نام او یملیخا «۵». او هر روز به شهر رفتی و چیزی که ایشان را بایستی بیاوردی و تفحص اخبا [ر] بکردی و ایشان را خبر دادی، تا روزی در بازار آمد، خبر دادند که: دقیانوس باز آمده است و طلب ایشان کرده «۶». باز آمد و ایشان را خبر داد، و ایشان سخت مضطرب شدند و این نماز دیگر بود عند غروب الشمس. با یکدیگر گفتند: این طعامکی «۷» که هست بخوری «۸» و پناه با خدای دهی «۹» تا خدای تعالی چه تقدیر کرده است. طعام «۱۰» بخوردند و به عبادت مشغول شدند و سر بر سجده نهادند، خدای تعالی خواب بر ایشان افکند. سیصد و نه سال خفته بودند «۱۱».

دقیانوس ایشان را طلب کرد و کس فرستاد و پدران ایشان را حاضر کرد و گفت:

پسران شما کجااند؟ ایشان را پیش من آری «۱۲». گفتند: ما احوال ایشان ندانیم. بر ما آن است که ما در طاعت توایم، و اما ایشان مالهای ما برگرفتند و از شهر برفتند.

کسها «۱۳» که ایشان را دیده بودند، گفتند: ایشان در غاری شده‌اند که بر در این شهر است. بر کوهی که آن را ینجلوس «۱۴» می‌گویند «۱۵». او برخاست «۱۶» با لشکر آن جا آمد. هر

(۱). مل: طاغی.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: برفت.

(۳). قم: چه می‌زنی.

(۴). آج، لب: دردر.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: تملیخا.

(۶). مل: می‌کند.

(۷). مل: طعامی.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: بخوریم.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب: دهیم.

(۱۰). اساس: استطعام، به قیاس نسخه قم و اتفاق نسخ تصحیح شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بختند.

(۱۲). آط، آب، آز، آج، لب+ایشان.

(۱۳). آط، آب، آز، آج، لب: کسانی، مل: کسهای.

(۱۴). آط، آب، آج، لب: بیخاوس.

(۱۵). آط، آب، آز، آج، لب: می‌خواندند، قم، مل: می‌خوانند.

(۱۶). آط، آب، آز، لب: برخواست.

ص: ۳۱۷

کس که خواست آن جا «۱» فرو شود از ترس نتوانست. آخر گفتند: یا ملک، اگر تو ایشان را به چنگ آری، چیزی «۲» نخواهی کردن جز کشتن؟ گفت: بلی «۳». گفتند: در این غار بر باید آوردن تا اینان در آن جا بمیرند، و این غار گور ایشان باشد. گفت:

صواب است، و بفرمود تا در غار بر آوردند و ایشان خفته بودند و از آن بی خبر. در ملک دقیانوس دو مرد بودند مؤمن: یکی، بندروس «۴» نام و یکی، رویاس. نامهای ایشان و نسبهایشان «۵» بر لوحی نوشتند از ارزیز، و در بنای آن سد نهادند. گفتند: تا باشد که وقتی کسی این بنا بشکافتد، از احوال ایشان خبر دهد مردمان را تا عبرتی باشد و شنوندگان را، تا آنکه که دقیانوس هلاک شد و از پس او چند قرن بگذشت «۶»، خدای تعالی ایشان را بیدار کرد.

عبید بن عمیر «۷» گفت: اصحاب الکهف، جوانانی بودند از فرزندان ملوک با طوق و یاره و گوشواره «۸» زرین. روزی از روزهای عید، ایشان بیرون آمدند و سگ صید با خود داشتند، خدای تعالی تنبیه کرد ایشان را و ایمان [۱۵۴-ب] در دل ایشان افکند. ایمان آوردند هر یکی علی حده، به تنبیهی که خدای کرد ایشان را، و هر یکی ایمان خود از صاحبش پنهان داشت. چون با شهر آمدند در این اندیشه افتادند و هیچ کس از ایشان اطلاع نداد صاحبش را بر سر خود. آنکه هر یکی «۹» اندیشه کرد که از این شهر بیرون باید شدن تا شوم «۱۰» کفر و معاصی اینان به ما نرسد. هر یک از شهر بیرون آمدند، علی خفیه من صاحبه. چون به صحرا رسیدند، با هم افتادند «۱۱». هر یکی صاحبش را گفت: چرا بیرون آمده‌ای؟ [او گفت: تو چرا بیرون آمده‌ای] «۱۲»؟

آخر اتفاق کردند بر آن که هر دو به کناره‌ای شوند و راز خود با صاحبش بگویند.

همچونین «۱۳» کردند و راز بر یکدیگر آشکارا کردند. رأی همه بر ایمان متفق بود، و سگ صید با خود داشتند، گفتند: اکنون بیایی «۱۴» تا امشب با غاری شویم و آن جا بخسیم،

(۱). مل: در غار.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: کاری.

(۳). آز: آری.

(۴). آج، لب: سدروس، آب، آز: بیدروس.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: نسبهای ایشان.

(۶). آط: بگزشت.

(۷). مل، آز: عمر، آج، لب: عبیده بن عبیر.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم: گوشوار.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز قم + از ایشان، آز + از این.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم: شومی.

(۱۱). آط، آب، آز، آج: رسیدند.

(۱۲). اساس: افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۱۳). همه نسخه بدلها: همچین.

(۱۴). آط، مل، آز، آج، لب: بیایید.

ص: ۳۱۸

و فردا تدبیر خود سازیم «۱». آن شب در غار شدند و بختند و خدای تعالی خواب بر ایشان مستمر کرد تا سبید و نه سال بختند و کس راه با ایشان نبرد «۲»، جز آن که ایشان را مفقود یافتند. جماعتی «۳» که ایشان را همت بود لوحی بگرفتند و نامهای ایشان و انسایشان و عددشان و تاریخ غیبتشان بر «۴» نوشتند که: فلان و فلان، و چند کس از معروفان و جوانان شهر مفقود شدند، و کس ایشان را باز نیافت، و خدای تعالی آن غار پوشیده کرد از چشم خلقان. و آن لوح در خزانه «۵» پادشاه بنهادند، و گفتند: همانا اینان را شأنی «۶» باشد. چون قرنهای آن بگشت «۷» و مدت به سر آمد.

خدای تعالی اطلاع داد بر ایشان، چنان که گفت: **وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ «۸»** - آیه.

وهب منبّه «۹» گفت: یکی از حواریان عیسی به در شهر اصحاب الکهف آمد و خواست تا در آن جا شود، او را گفتند: بر در این شهر بتی نهاده است، کس را رها نکنند که در شهر شود تا آن بت را سجده نکند. او در شهر نرفت و بیرون «۱۰» شهر گرماوه‌ای بود، در آن گرماوه رفت و آن جا کار می‌کرد و مزدی می‌ستد و نفقه می‌کرد، و خدای او را می‌پرستید. گرماوه‌گان «۱۱» از قدوم او خیر و برکت بسیار دید، او را اکرام کرد، و مردم او را از حسن سیرت و صلاح او دوست گرفتند، و او اخباری که از عیسی «۱۲» شنیده بود مردم را می‌گفت: و با خیر و با طاعت دعوت می‌کرد. جماعتی به او بگرویدند و او را

با صاحب حمام شرط آن بود که به روز، کار او کند «۱۳» و به شب به کار خود مشغول باشد. تا یک روز پسر پادشاه آن شهر، زنی را برگرفت و بفرمود تا:

گرماوه خالی کردند، و خواست تا در گرماوه شود. این مرد او را پند داد «۱۴» و گفت:

شرم نداری، و تو پسر ملک شهری و این کار به تو زشت باشد! پسر پادشاه خجل شد و برگشت، باز باز آمد «۱۵» و خواست تا در گرماوه شود. مرد دگر باره نهی کرد و وعظ

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بسازیم.

(۲). مل: نبردند.

(۳). قم + را.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + او.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: خزینه.

(۶). آج، لب: نشانی.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و آط: بگذشت، آط: بگذشت.

(۸). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۱.

(۹). آز: وهب بن منبه.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بر در.

(۱۱). قم: گرماوه بان، آط، آب، آز، آج، لب: صاحب گرماوه.

(۱۲). لب: موسی.

(۱۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بکنند.

(۱۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: راه بنداد.

(۱۵). مل: پس دگر باره باز آمد، آز: باز پس آمد.

ص: ۳۱۹

کرد «۱»، برگشت. به بار سدیگر «۲» باز آمد و بانگ بر او زد و او را براند و در گرماوه رفتند. او دعا کرد، خدای تعالی هر دو را در آن گرماوه هلاک کرد و بمردند. ملک گفت: حال پسر من چه بود؟ گفتند: صاحب حمام «۳» او را بکشت. این حواری با گرماوگان «۴» با جماعتی که مصاحب ایشان بودند از آن جا بگریختند. شب ایشان را دریافت. در غاری شدند و بختند و در راه مردی را دیدند صاحب زرعی، و سگی با خود داشت که زرع اونگاه داشتی. ایشان را گفت: شما چه قومی؟ گفت «۵»: ما مردمانیم که از دست ظالمی گریخته‌ایم. او گفت: مرا می‌باید که با شما موافقت کنم. با ایشان برفت و سگ در دنبال ایشان. به شب در غار شدند و بختند، خدای تعالی خواب بر ایشان افکند، تا سیصد و نه سال بختند و کسان ملک که در طلب ایشان بودند، راه با ایشان بردند و چو ایشان را خفته یافتند، خواستند تا در آن جا شوند. ترس، منع کرد ایشان را، [۱۵۵-ر] آخر گفتند: تدبیر آن است که، در این غار برآرند «۶» تا اینان در آن جا «۷» بمیرند از گرسنگی و تشنگی. همچنان کردند. وهب گفت: ایشان در آن غار مدتی بماندند. وقتی شبانی به آن جا رسید و بر آن کوه گوسپند «۸» می‌چرانید، باران بگرفت. او را اندیشه کرد، گفت: در این غار ببايد شکافتن تا به شب گوسپندان «۹» را در این غار می‌برم. در آن غار باز کرد و خدای تعالی ایشان را از خواب بیدار کرد.

محمد بن اسحاق گفت: پس از آن پادشاهی پدید آمد آن شهر را، مردی صالح، که او «۱۰» را تندوسیس «۱۱» گفتند، و او در ملک خود سی و هشت «۱۲» سال بماند و در ملک او هر گونه مردمان بودند، مؤمن و کافر و بت پرست. و پادشاه از آن رنجور بود، و ایشان را با خدای می‌خواند و تخویف می‌کرد به بعث و نشور، و ایشان می‌گفتند: ما هِيَ اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا ... «۱۳»، ما حیات هم این دانیم که در دنیا هست و پس از

(۱). قم: داد، او.

(۲). آط، آج، لب: با سه دیگر. آب، آز: با سه کس دیگر.

(۳). مل: گرماوگان.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: حمامی و.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: گفتند.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم: برآریم.

(۷). قم، آط، آب، آز: این جا.

(۸-۹). مل، آج، لب: گوسفند.

(۱۰). قم: نام او.

(۱۱). آط، آج: بندوسییس، لب: بندوسییس، مل: بیدوسییس.

(۱۲). آج، لب: هفت.

(۱۳). سوره جائیه (۴۵) آیه ۲۴.

ص: ۳۲۰

حیات دنیا حیاتی «۱» نشناسیم. چون پادشاه صالح از ایشان آن دید، با خدای تعالی تضرع کرد و گفت: بار خدایا! آیتی به اینان «۲» نمای که بدانند که بعث و نشور حق است. خدای تعالی خواست تا اظهار آیتی کند برایشان. در دل یکی از مردمان آن شهر افگند نام او اولیاس «۳» تا آن بنا بشکافد و برای گوسپند «۴» حظیره‌ای کند، بیامد و آن بنیان بشکافت «۵» تا در غار گشاده شد. جماعتی را دید آن جا خفته و سگی بر در غار خفته. هر کس که خواست که آن جا فراز شود، نیارست فراز شدن «۶». اهل آن شهر به تعجب به نظاره آن جا آمدند، خدای تعالی ایشان را از خواب بیدار کرد تا بنشستند شادمانه، مستبشر، و بر یکدیگر سلام کردند و گمان بردند که یک روز خفته‌اند یا بهری از روزی. و خدای تعالی بعث ایشان دلیل ساخت بر آن که بعث و نشور قیامت حق است.

وهب گوید: ایشان بیدار شدند و احوال ایشان همچنان بود که آنکه که بختند، هیچ تغییری پذیرفته نبود «۷» تا جامه ایشان شوخن نشده بود. ایشان برخاستند «۸» و گمان بردند که در عهد دقیانوسند. برخاستند و نماز بگزارند و یملیخا که صاحب طعام ایشان بود. او را گفتند: برو و آن درمی چند ببر برای ما طعامی آر که ما گرسنه شده‌ایم و بنگر تا این طاغیه «۹» طلب ما می‌کند و خویشان بر احتراز دار.

یملیخا «۱۰» گفت: دی همه روز در طلب ما بودند و امروز بی‌شک آن است که ما را ببرند، و این آخر روزی است ما را از دنیا. مهتر ایشان گفت: ما توکل بر خدای کردیم، و بر دین حق مقام کنیم و جان به فدای دین کنیم. آنکه یملیخا «۱۱» برخاست «۱۲» و آن درمها برگرفت و از کوه به زیر آمد تا به شهر آید. در شهر آثار و اعلامی که او رها کرده بود به خلاف آن دید که او بگذاشته «۱۳» بود متورای وار به شهر درآمد، ترسان و مترقب از خوف دقیانوس. چون در شهر آمد، مردمان را دید بر شعار ملت عیسی، و نام

(۱). مل + دیگر.

(۲). آط: آیاتی به این جماعت، آج، لب: آیتی بدین جماعت.

(۳). همه نسخه بدله‌ها، بجز قم: الیاس.

(۴). مل، آج، لب: گوسفند.

(۵). همه نسخه بدله‌ها، بجز قم و مل: بنا بگشاد.

(۶). همه نسخه بدله‌ها، بجز قم و مل: نتوانست شدن.

(۷). آط، آب، آز، آج، لب: تغییر نپذیرفته بودند، مل: تغییری نرفته بود.

(۸). همه نسخه بدله‌ها، بجز قم: برخواستند.

(۹). مل: طاغی.

(۱۰ - ۱۱). آط، مل، لب: تملیخا.

(۱۲). همه نسخه بدله‌ها، بجز قم و مل: برخواست.

(۱۳). آط: بگذاشته.

ص: ۳۲۱

عیسی می‌گفتند و بر او صلوات می‌دادند. به عجب «۱» فرو ماند، گفت: من دوش از این شهر برفتم و در این شهر کسی نام عیسی نیارست بردن، اکنون شعار او آشکارا می‌گویند و می‌دارند، و او را خبر نبود که دقیانوس هلاک شده است از مدّت سیصد «۲» سال باز «۳»، گرد آن شهر می‌گشت، کس را نمی‌شناخت و رسم و آیین ایشان به خلاف آن دید که او رها کرده بود. با خود گفت: همانا شهر غلط کرده‌ایم یا در خوابیم! آخر اندیشه کرد و گفت: در این نزدیکی، شهر هم این است. آخر مردی را گفت: این شهر را چه خوانند؟ گفت: دفسوس «۴». بدانست که شهر آن است، و لکن مردمان آن شهر نه آن بودند. آخر، آن درمها که داشت بیرون کرد و آن درمها بود به نام و مهر دقیانوس از سیصد «۵» سال زده و بر شکل پای شتر بود به بزرگی. [۱۵۵-پ] آن درمی چند بداد تا طعام خرد. مرد آن درم بستند و در او نگرید، [و نقش و سکه آن بخواند و تاریخ آن، عجب فرو ماند، در مرد نگرید] «۶»، مرد «۷» غریب و مجهول دید، او را گفت:

این درم از کجا آوردی؟ گفت: ای مرد تو را با آن «۸» چه کار! درم بستان و طعامی بده مرا به نرخ وقت. آن مرد، آن درم به دیگری نمود و دیگری به دیگری انداخت، و دست به دست بدادند «۹» و گفتند: این «۱۰» مرد همانا گنجی یافته است «۱۱». او را گفتند:

راست‌گو «۱۲» تا این گنج کجا یافتی؟ و با ما مشترک کن تا ما راز تو با کس نگوییم، که این گنج تنها بر نتوان داشتن و به هر حال تو را در این کار یاوران «۱۳» بایند «۱۴»، چه اگر نه چنین کنی سلطان وقت را بگوییم و تو را از آن رنج رسد و چیزی به تو بماند.

او گفت: ای قوم شما چه می‌گوی؟ گنج چه باشد؟ این درمی چند است که من دیروز «۱۵» داشتم و هر روز از این خرج می‌کنم و کس مرا به گنج یافتن متهم نکرد.

گفتند: محال مگو که این درمها از تاریخ سیصد «۱۶» سال زده‌اند، و آواز برآوردند و خبر

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: تعجب.

(۲). آج، لب + ونه.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: تا، مل: واو.

(۴). مل: دقینوس.

(۵). قم + واند، آج، لب + ونه.

(۶). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: مردی.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل: این.

(۹). مل: می‌دارند.

(۱۰). مل: ای.

(۱۱). مل: یافته‌ای.

(۱۲). لب: گویی.

(۱۳). قم: یاروان، مل: یاران.

(۱۴). قم: باید، آج، لب: یابند.

(۱۵). قم: دی.

(۱۶). قم + واند، آز، آج، لب + ونه.

ص: ۳۲۲

به پادشاه وقت رسید، و مردم بر او جمع شدند و او هیچ جواب نداشت آن حدیث ایشان را جز که خاموش می‌بود و آن خاموشی در تهمت او زیادت می‌کرد. و در شهر دو پیشوای بودند، دو مرد صالح: یکی اریوس نام و یکی اسطیوس «۱» نام. او را بردند تا پیش ایشان، و او گمان برد که او را پیش دقیانوس می‌برند، و او می‌رفت دل بر مرگ نهاده، مدهوش، و مردم از «۲» او فسوس می‌داشتند، چنان که از دیوانگان. و او در دل خدای را می‌خواند و می‌گفت: ای خداوند آسمانها و زمینها! فریاد رس تویی در سختیها، مرا فریاد رس و با خود می‌گفت: کاشک ما به یک جای بودمانی و یا اصحاب من حال من بدانستندی! که ما را عهد چنان است با یکدیگر که به یک جای باشیم در حیات و ممات. آه دریغا! که این جبار مرا بکشد و من ایشان را باز نبینم. همه راه این اندیشه می‌کرد و شهادت می‌آورد و خدای را یاد همی کرد و پناه با خدای می‌داد. چون او را پیش این دو رئیس «۳» صالح بردند، او در نگرید، دقیانوس نبود. ساکن شد. او را بداشتند آن جا و آن درمها به ایشان دادند. ایشان گفتند «۴» راست بگو تا این گنج کجا یافتی؟ او گفت: گنج چه باشد؟ گفتند: این نقش درم گواهی «۵» می‌دهد بر تو که تو گنجی یافته‌ای از گنجهای قدیم و مهر باستان. یملیخا «۶» گفت: و الله که من هیچ گنجی نیافته‌ام و این درم از خانه پدرم برگرفته‌ام و ضرب این شهر است. من همین می‌دانم. گفتند: تو کیستی و پدر تو کیست؟ او نام خود بگفت «۷» و نام پدر، کس نبود که او را شناخت، چه مدت دراز در میان افتاده بود - سیصد و نه سال. گفتند: دروغ می‌گویی و با ما راستی بنمی‌گویی. او چیزی نمی‌توانست گفتن، جز که ساعتی خاموش می‌بود و ساعتی سوگند می‌خورد که او گنجی نیافته است. و مردم بهری می‌گفتند: دیوانه است، و بهری می‌گفتند: ابله است، و بهری می‌گفتند: طرّار است، و از راستی خبر نمی‌دهد. آخر یکی از آن رئیسان بانگ بر او زد و او را تهدید کرد و گفت: گمان می‌بری که ما تو را باور خواهیم داشتن به آن دروغ و محال که می‌گویی، که این مال پدر تو است، و نقش این

(۱). آب، آز: اسطوس، مل: سطیوس، آط، آج، لب: بسطیوس.

(۲). مل: بر.

(۳). قم: مرد.

(۴). همه نسخه بدلها + ای جوانمرد.

(۵). آط، آب، مل، آز، آج، لب: گواهی.

(۶). آط، مل، آج، لب: تملیخا.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: ببرد.

ص: ۳۲۳

درم از سیصد «۱» سال زده است! و تو کودکی، چون «۲» آمده‌ای تا بر ما پیران فسوس داری، و اعیان و معروفان این شهر اینانند که این جا حاضرند و خزاین این شهر به دست ماست و ما از این ضرب یک درم نداریم، ما تو را به این رها نکنیم، اگر راست گفتی، فهو المراد، و الا ضرب و حبس و تعذیب «۳» باشد. یملیخا «۴» گفت: به خدا بر شما که من از شما چیزی پرسم مرا خبر دهی. گفتند: بگو. گفت: مرا بگوی تا دقیانوس الملک چه کرد، و او کجاست که این شهر در دست او بود دیروز؟ گفتند:

ما بر پشت زمین پادشاهی را ندانیم دقیانوس نام، و این نام پادشاهی است [۱۵۶-ر] که سالیان دراز است تا هلاک شد. یملیخا «۵» گفت: کس با من راست نمی‌گوید، بدان که «۶» ما چند یار بودیم و پادشاه این شهر بر ما ستم کرد و اکراه تا ما را از دین مسیحی برگرداند، ما از او بگریختیم دیروز، و دوش بختیم و امروز من به شهر آمدم تا برای اصحاب «۷» طعامی خرم، در من آویختی و حوالت گنج می‌کنی بر من. اگر مرا باور نداری بیایی تا غار ما ببینی و اصحابان مرا بر کوه ینجلوس «۸». چون اریوس «۹» این سخن بشنید، گفت: همانا این مرد راست می‌گوید، و این آیتی باشد از آیت‌های خدای تعالی. و آنکه برخاستند آن دو رئیس و جمله اهل شهر و یملیخا «۱۰» در پیش ایشان ایستاد تا بنزدیک کوه ینجلوس «۱۱». آنکه ایشان را گفت: من از پیش می‌روم تا ایشان را خبر دهم تا بترسند که همانا خلقی عظیم به سر ایشان شویم. گفتند: روا باشد. و چون باز گشتن یملیخا «۱۲» بنزدیک ایشان دیر شد، گفتند ایشان: به هر حال چنان می‌نماید که دقیانوس یملیخا «۱۳» را بگرفته است و هر ساعت مترصد می‌بودند که لشکر آید و ایشان را نیز ببرد. چون آواز وقع سم اسپان و جلیبه «۱۴» مردم شنیدند، قاطع شدند که لشکر دقیانوس است که به گرفتن ایشان آمده‌اند. با یکدیگر وصیت کردند و یکدیگر را وداع کردند و خویشتن به خدای تسلیم کردند. چون نگاه کردند یملیخا «۱۵» درآمد. او را گفتند: ما ورائک، چه حال است؟ ما را خبر ده. یملیخا «۱۶» ایشان را از

(۱). قم + واند، مل + ونه.

(۲). همه نسخه بدلها: جوان.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: تهدید.

(۴-۵). آط، مل، آج، لب: تملیخا.

(۶). قم: بدانید که.

(۷). قم + خویش.

(۸). آط: بنجاوس، آز، مل: بنجلوس، لب: پنجاوس.

(۹). مل: اریوس.

(۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶). آط، مل، آج: تملیخا.

(۱۱). آب: بنجلوس.

(۱۴). همه نسخه بدلها: غلبه.

ص: ۳۲۴

آنچه رفته بود خبر داد، و آن رئیسان و آن مردم پیامدند و ایشان را بدیدند و از آن حال شگفت «۱» فرو ماندند. چون نگاه کردند در آن بنیان که بعضی شکافته بود و بعضی بر جای، تابوتی دیدند از آهن، قفلی از سیم بر او زده. آن تابوت از آن جا، برآوردند و آن قفل بگشادند. در آن جا دو لوح دیدند از ارزیز بر او نقش کرده که در فلان تاریخ در عهد مملکت دقیانوس، مکسلمینا «۲»، و محسلمینا «۳»، و یملیخا «۴»، و مرطونس «۵» و نسوطوس «۶»، و نیورس «۷»، و بکریوس «۸» و بطینوس «۹»، جوانانی بودند بر این شکل و بر این هیأت، از فتنه پادشاه وقت بگریختند که قصد ایشان می‌کرد برای دین، و در این غار شدند. چون خبر یافتند از ایشان و بدانستند که ایشان در غارند، در غار برآوردند به سنگ و سخت کردند، و ما نامهای ایشان بر نوشتیم و احوال ایشان، تا اگر کسی بر ایشان مطلع شود بداند که حال ایشان چونین «۱۰» بود. چون آن بخوانند، به شگفتی فرو ماندند و مؤمنان را یقین بر یقین زیادت شد به قدرت خدای تعالی بر احیاء موتی، و از آن شگفت ماندند که ایشان همچنان جوان و تازه و بقوت مانده بودند، نه رنگ رویشان بگردیده بود و نه جامه ایشان شوخگن شده. آنگه این دو رئیس نامه نوشتند به آن پادشاه صالح که نام او تندوسیسی «۱۱» بود که: به تعجیل بیایی تا آیتی ببینی از آیات خدای تعالی که با خلقان نمود بر صحت و نشور. و آن قصه در نامه شرح دادند.

چون ملک صالح نامه برخواند، از سریر ملک فرود آمد و روی بر خاک نهاد پیش خدای تعالی و بسیار بگریست و تضرع کرد و شکر گزارد «۱۲» خدای را تعالی بر اظهار آن آیت، و برخاست با لشکر و با اهل آن شهر آن جا آمد و آن حال بدید، و ایشان در غار به عبادت و تسبیح و تهلیل مشغول بودند. آنگه او را پرسیدند و بر او سلام کردند و گفتند: ما تو را وداع می‌کنیم که خدای تعالی ما را با حال اول خواهد بردن که ما از خدای درخواستیم. و پهلو بر زمین نهادند و بختند، و خدای تعالی جان ایشان

(۱). همه نسخه بدلها: به شگفت.

(۲). آج، لب: مسسلمنا، مل: ملسلیجا.

(۳). آط، آج، لب: محسملینا.

(۴). آط، مل، آز، آج، لب: تملیخا.

(۵). مل: مرطوس، آز: مرطوفس.

(۶). مل: سوطوس.

(۷). آب، مل، آز: بیورس.

(۸). آط، آب: بکرویس، آز، آج، لب: بکروس.

(۹). آط، مل: بطنیوس.

(۱۰). همه نسخه بدله: چنین.

(۱۱). آط، آب، آج، لب: بندوسییس، مل: انیدوسییس.

(۱۲). مل، آج، لب: گذارد.

ص: ۳۲۵

برداشت. پادشاه بفرمود تا ایشان را بر کفن «۱»، جامه‌های «۲» گرنامه‌ی ساختند و تابوتهای زرین، و خواست تا ایشان را در آن جا نهد. در خواب دید که زر و دیقا «۳» گرد ایشان مگردان، ایشان را همچنان در غار رها کن. او ایشان را همچنان رها کرد و خدای تعالی ایشان را محبوب کرد [۱۵۶-پ] به رعب، که کس نیارست گرد ایشان گردیدن و تعرض ایشان کردن. و بفرمود تا، بر در آن غار مسجدی بنا کردند که مردم در آن جا نماز کردند «۴»، و آن، حاجتگاهی شد. و آن وقت که احوال ایشان ظاهر شد، آن روز عیدی ساختند و در عبادت بیفزودند. این حدیث اصحاب الکهف است.

و در خیر می‌آید که رسول - علیه السلام - گفت: بار خدایا من ایشان را توانم دیدن، خدای تعالی گفت: تو ایشان را «۵» نبینی و لکن وصی خود را با جماعت «۶» صحابه آن جا فرست تا ایشان را دعوت کنند با دین تو و ایمان آوردن «۷» به تو. گفت: بار خدایا! چگونه روند آن جا؟ حق تعالی گفت: بساطی بیار و ایشان را بر آن جا نشان و باد را بفرما تا ایشان را بردارد و آن جا برد. رسول - علیه السلام - فرمود تا: بساطی بگسترند «۸» و ابو بکر را گفت: بر یک گوشه بنشین و عمر را گفت بر یک گوشه و سلمان را بر یک گوشه و ابو ذر را بر یک گوشه، و علی را گفت: بر میان بساط بنشین. صحابه گفتند: یا رسول الله! خدای تو را فرمود که وصی خود را با قومی صحابه «۹» آن جا فرست از میان اینان وصی تو کیست؟ گفت: وصی من آن است که چون بر ایشان سلام کند، جوابش دهند و چون سخن گوید، با او مناظره کنند، و آنان که وصی من نه‌اند ایشان را دستور «۱۰» نیست که با او سخن گویند و جواب سلام او دهند. آنکه رسول - علیه السلام - باد را فرمود «۱۱» تا

آن بساط «۱۲» برداشت- وقت آن که از نماز بامداد فارغ شده بود- باد بساط برگرفت و آن جا برد. امیر المؤمنین علی چون آن جا رسیدند «۱۳»، باد را گفت: بساط فرو نه «۱۴»، بساط بنهاد، و اوّل «۱۵» گفت ابو بکر را که:

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: کفنشان.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب+ فاخر کردند.

(۳). کذا در اساس با سه نقطه، دیقا/ دیفا/ دیبا، همه نسخه بدلها، بجز مل: دیبا، مل: دینار.

(۴). همه نسخه بدلها: کردند.

(۵). همه نسخه بدلها+ در دنیا.

(۶). قم، آب، آز: جماعتی.

(۷). آط، آب، آز، آج، لب: آورند.

(۸). همه نسخه بدلها: بگستردند.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز قم و آز+ به.

(۱۰). آط، آب، مل، آز، آج، لب: دستوری.

(۱۱). قم، مل: بفرمود.

(۱۲). همه نسخه بدلها+ را.

(۱۳). همه نسخه بدلها: رسید.

(۱۴). همه نسخه بدلها+ باد.

(۱۵). آج، لب: امیر اوّل، قم، آط، آب، آز: او اوّل.

برخیز و بر ایشان سلام کن، برخاست «۱» و سلام کرد، جواب ندادند. و عمر نیز سلام کرد، جواب ندادند و سلمان و أبو ذر سلام کردند، نیز جواب ندادند. امیر المؤمنین علی بر «۲» خاست «۳» و به در غار فراز شد و گفت: السّلام علیکم ایّها الفتیة. گفتند: و علیک السّلام و رحمة الله «۴». گفت: من رسول رسول خدایم - محمد مصطفی - صلی الله علیه و علی آله - به شما. دعوت می‌کنم شما را با او و با دین مسلمانی. گفتند: مرحبا به و یک امنا و صدقنا، گفت: رسول خدای شما را سلام می‌کند. گفتند: علی محمد رسول الله السّلام ما دامت السّموات و الارض و علیک بما بلّغت. آنکه گفتند: رسول خدای را از ما سلام کن و درود ده که ما با خوابگاه خود رفتیم تا آنکه که مهدی از اهل بیت محمد خروج کند و ما در زمره او باشیم. امیر المؤمنین گفت: چرا جواب ایشان ندادی؟ گفتند: ما را گفته‌اند که: جواب ندهیم الا پیغامبری را یا وصی پیغامبری را. آنکه گفتند: ما با خوابگاه خود رفتیم و تو را وداع می‌کنیم. امیر المؤمنین باد را گفت: بساط بردار. باد بساط برداشت و با مسجد رسول آورد و جبریل آمد و رسول را خبر داد به آنچه رفت میان ایشان. رسول - علیه السّلام - علی را گفت: یا علی من گویم یا تو گوی؟ گفت: یا رسول الله آن نکوتر که تو گوی. رسول - علیه السّلام - ایشان را خبر داد به آنچه رفته بود «۵»، فذلک قوله: **إِذْ أَوْى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ**، یاد کن ای محمد چون آن جوانمردان با غار شدند.

سدیر «۶» الصیرفی روایت کرد از باقر - علیه السّلام - که او گفت: اصحاب الکهف صیرفیان «۷» بودند. يقال: اوی الیه یاوی، اذا انضمّ الیه و صار الیه و اویته الی، ای ضمّمته الی. و «کَهْف»، شکافی باشد در کوه، و جمعه کهوف. گفتند: نام آن غار جبرم بود. **فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً**، گفتند: بر خدا بده ما را از نزدیک تو و از خزاین رحمت تو رحمتی، **وَهَيَّيْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا**، و بساز ما را از کار ما رشدی و صلاحی. عبد الله عباس گفت، معنی آن است که: با ما الطافی کن که عند آن طلب رضای تو کنیم، و به روایتی دگر هم از او **رَشَدًا**، ای مخرجا من الکهف [۱۵۷-]، ما را به سلامت از این غار بیرون بر. و گفتند: **رَشَدًا**، ای صوابا. و الرشد

(۳-۱). آب، آز، آج، لب: برخواست.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + پای.

(۴). قم + و برکاته.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + میان ایشان.

(۶). همه نسخه بدلها: سدید.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: صیاریان.

فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا، زدیم بر گوشهای ایشان در آن غار سالهای بسیار، و این کنایت است از آن که خواب بر ایشان افگندیم، گفتند:

معنی «ضرب»، این جا ابتلاست چنان که گویند: ضربه الله بالفالج، ای ابتلاه به.

و گفتند: معنی آن است که، ما به خواب گوشهای ایشان را از سمع منع کردیم. و هذا من قولهم: ضرب الامير على ایدی الرعيّة اذا منعهم من الفساد، و قال الاسود بن يعفر و كان ضريرا:

و من الحوادث لا ابالك اننى ضربت على الارض بالاسداد

و منه: ضرب «۲» الخيام و ضرب السرداق و ضرب السدّ، برای آن که این همه موانع است. و نصب «سنين» بر ظرف است و نصب «عددا»، بر بدل او، و شاید که تمییز باشد. و العدد، المعدود و العدّ، المصدر، كالقبض و القبض و النقص و النقص.

ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ، پس برانگیختیم ایشان را. و «بعث»، از خواب برکردن «۳» باشد و فرستادن و تحریض «۴» کردن، يقال: بعثته من رقدته، قال الله تعالى: مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا ... «۵» نواز بعث فرستادن، قوله: فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ «۶»، و قوله: فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا ... «۷»، و از بعث تحریض «۸» قولهم: بعثته على كذا، و به معنی نصب و اقامت آمد.

فی قوله: وَ بَعَثْنَا مِنْهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا ... «۹»، و این جا به معنی تنبیه «۱۰» است.

لِنَعْلَمَ أَيُّ الْجَزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِئُوا أَمَدًا، تا بدانیم، و معنی آن که در این باب معامله آنان کردیم «۱۱» که ندانند تا بدانند چنان که در معنی امتحان گفتیم اند جای که، از آن دو گروه که خلاف کردند در مدّت مقام ایشان در غار، قول «۱۲» که به صواب نزدیکتر است و که شمارنده تر است غایت مقام ایشان را آن جا. آنگه در آن دو گروه خلاف کردند، گروهی گفتند: هر دو کافر بودند، و گروهی گفتند: یکی

(۱). همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل + واحد.

(۲). اساس: ضربت، به قیاس نسخه قم و اتفاق نسخه تصحیح شد.

(۳). مل: برکنندن.

(۴). همه نسخه بدلهای، بجز قم: تحریض.

(۵). سوره یس (۳۶) آیه ۵۲.

(۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۳.

(۷). سوره مائده (۵) آیه ۳۱.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم: تحریص، قم: و بعث به معنی تحریص آمد.

(۹). سوره مائده (۵) آیه ۱۲.

(۱۰). قم: تقریب.

(۱۱). آط، آج، لب: کردم.

(۱۲). مل: قولی.

ص: ۳۲۸

مسلمان بودند «۱» و یکی کافر. مجاهد گفت: این خلاف فیما بینهم بود، خود اصحاب الکهف با یکدیگر خلاف کردند. گروهی دیگر گفتند: حزبی «۲» ایشان بودند و حزبی از قوم ایشان بودند. و قوله: **أَحْصَى**، افعال تفضیل است، و این بنا در ثلاثی باید «۳»، در مزید نیاید از افعال «۴» و جز آن، الا آن است که بر معنی حمل فرمود به معنی احفظ و اضبط و اصوب. و لبث، مقام باشد. و در نصب «امدا»، دو وجه گفتند، یکی:

تمییز، کانه قال: ایّ الحزین اصوب عدا، و دوم: بر مفعول به، کانه قال: ایّ الحزین احصى غایة للبتهم فی الکهف «۵» و الامد، الغایة، قال النابغة:

سبق الجواد اذا استولى علی الامد

الا لمثلک او من انت سابقه

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ، قدیم - جلّ جلاله - گفت: یا محمد! ما قصّه و خبر ایشان بر تو قصّه کنیم و بگوییم بدرستی و راستی. و اصل القصّ «۶»، اتباع الاثر، و النبأ، الخبر. **إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ**، ایشان جوانمردانی بودند که به خدای ایمان آوردند. از این جا گفتند: اصل جوانمردی ایمان به خداست، اگر آن را که از سر کفر ایمان آرد او را جوانمردی رسد، آن را که ایمان آرد لا عن کفر «۷»، لا جرم چنان که در ایمان رجحان داشت در فتوت آن رجحان دادند او را که از همه جهان نفی کردند و او را اثبات بر زبان جبریل که:

لا سيف آلا ذو الفقار و لا فتى آلا علىّ

و فتیت، جمع قلیل باشد، کلمه و صبیبه، وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى، و ما ایشان را هدی بیفزودیم. و این «هدی» این جا لطف است و بیان، و ما ایشان را الطافی بیفزودیم که ایمان و معارف ایشان عند آن بیفزود «۸».

وَ رَبَّنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ، و دل‌های ایشان باز بستیم به اثبات «۹» توفیق و لطف تا بر ایمان و عمل صالح استقامت کردند و استدامت نمودند. إِذْ قَامُوا فَقَالُوا، چون «۱۰» پیش دقیانوس بایستادند، و گفتند او را چون ایشان را دعوت کرد با عبادت اصنام و قربان

(۱). همه نسخه بدلها: بود.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل + از.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: آید.

(۴). آج، لب: فعل.

(۵). قم: الکهنهم.

(۶). آج، لب: القصص.

(۷). قم + زیادت بود.

(۸). آج، لب + قوله.

(۹). قم + و.

(۱۰). قم + در.

ص: ۳۲۹

طواغیت که: خدای ما خدای آسمانها و زمینهاست، ما بدون او و جز او و فرود او خدای «۱» را نخوانیم و نپرستیم [۱۵۷- پ]. لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا، در کلام محذوفی هست که «اذا» جواب اوست، و تقدیر آن که: لو دعونا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا، چه اگر بدون او خدای را پرستیم، شطط گفته باشیم.

عبد الله عباس و مقاتل گفتند: «شطط» جور باشد. قتاده گفت: دروغ باشد، و اصل او مجاوزة الحد و الافراط باشد، و منه شطّ النهر لجانبه، و منه الشطّ الذي هو البعد، و يقال: اشطّ في الامر، اذا بالغ في الاسراف، قال الشاعر:

الا يا لقومي قد اشطت عواذلي و تزعم «٢» ان اودي بحقي باطلا

هُؤْلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً، این هم حکایت کلام ایشان است که ایشان عیب می‌کنند قوم خود را به عبادت اصنام، گفتند: اینان که قوم مانند بدون خدای تعالی اصنام را خدایان گرفته‌اند، **لَوْ لَا يَأْتُونَ [عَلَيْهِمْ]** «٣» **بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ**، چرا بر این گفتار «٤» **حَجَّتِي** روشن بنیارند. آنکه گفتند: در جهان از آن ظالمتر که باشد که بر خدای تعالی دروغ گوید، و با او انباز گیرد؟ و در آیت، دلیل است بر بطلان تقلید و نیز دلیل است بر آن که مقام نشاید کردن در دار الکفر، چون کافران قوت آن دارند که مرد مسلمان را بر اظهار کلمت «٥» کفر حمل کنند.

وَ إِذِ اعْتَرَضْتُمُوهُمْ، آنکه حکایت آن کرد که ایشان با یکدیگر گفتند که: چون شما از این کافران اعتزال کردی و دوری جستی و از آن معبودان که بدون خدای می‌پرستند از اصنام. و قوله: **إِلَّا اللَّهُ**، در دو قول گفتند، یکی آن که: «الّا»، به معنی غیر و سوی است. کفوله: **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ ...** «٦»، و قول دیگر آن که:

استثنای منقطع است که ایشان اعتزال از معبودانی کردند که نه خداست تعالی. و قول سهام، آن است که: روا بود که استثنای متصل باشد، و در ایشان کسانی بودند که با عبادت اصنام خدای را پرستیدندی، جز که عبادت چنان، ایمان نباشد- و الله اعلم بمراده. و در وجه اول، تقدیر آن باشد که: و ما يعبدون من دون الله و سواه. و وجه دوم را، معنی آن باشد که: لكن الله لا يعترف فانه معبودنا. **فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ**، با غار

(١). مل: خدایی.

(٢). اط، آب، آج، لب: یزعم.

(٣). اساس: ندارد، با توجه به متن قرآن مجید آورده شد.

(٤). قم+ سلطانی.

(٥). آج، لب: کلیمت.

(٦). سوره انبیا (٢١) آیه ٢٢.

گریزی و با آن جا شوی تا خدای تعالی رحمت خود بر شما نشر کند و برافلاجد «۱». و نشر، پراگندن باشد، و نشر خلاف طی باشد، و جزم او به جواب امر است و «من» روا بود که تبعیض بود و روا بود که تبیین بود. **و يُهَيِّئُ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا**، و بیچاره «۲» برای شما از کارت‌تان روزی حلال. و «مرفق»، هر چیزی باشد که به آن انتفاع بگیرند. و در او لغت است: مرفق «۳» و مرفق. و بعضی گفتند: مرفق مصدر باشد، و مرفق آله الارتفاق.

ابن عامر و اهل مدینه و ابو بکر خواندند: مرفقا به فتح «میم» و کسر «فا»، و باقی قرآء به کسر «میم» و فتح «فا». قوله:

وَ تَرَى الشَّمْسَ، اکنون خطاب می‌کند با رسول، می‌گوید: ای محمد! تو آفتاب بینی در وقت برآمدن. **تَرَاوْرُ**، ای تزاور، ای، تمایل که هاگردیدی «۴» از غار ایشان به جانب دست راست. و ابن عامر و یعقوب خواندند: تزور، علی وزن تحمر، من الازو [ر] «۵» رو هو المیل و العدول. و باقی قرآء، «تزاور»، به حذف «تا» ی تفاعل، استثقالا لاجتماع التائین. **وَ إِذَا غَرَبَتْ**، و چون آفتاب فرو خواستی شدن، یعنی بعد الزوال **تَقْرَضُهُمْ**، بگذشتی از ایشان به جانب دست چپ. و اصل «قرض»، قطع بود، و قوله: **ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ**، صفت موصوفی محذوف است، ای جهة ذات الیمین و جهة ذات الشَّمَالِ. **وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ**، و ایشان در متسعی «۶» و فراخی بودند از غار، و جمعه: فجوات و فجا «۷». حق تعالی در این آیت وصف آن کرد که ما ایشان را در آن غار از گرمای آفتاب نگاه می‌داشتیم تا ایشان را نرنجانند و گونه روی ایشان بنگرداند و جامه ایشان کهنه نشود، چه به بامداد و شبانگاه آفتاب از ایشان می‌بگردانید. آنکه گفت: ایشان در غاری فراخ بودند که باد در او جستی و نسیم بر ایشان آمدی تا هوا عنف نشدی که ایشان را از آن رنجی رسیدی. [۱۵۸- ر] **ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ**، آن از آیات و علامات و عجایبی است که خدای تعالی به خلقان نمود تا دلیل صنع لطیف او باشد، و آن که کمال علم و قدرت و حکمت او راست.

(۱). قم: بر افراجد.

(۲). آز: بیچاره.

(۳). آب، آز: مرفق.

(۴). آط، آب، آز: فرا گردیدی، آج، لب: فردا گردیدی.

(۵). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد.

(۶). آج، لب: مستسعی.

(۷). آج، لب: فجاة.

آنکه گفت: هر که را خدای هدایت دهد به بیان و لطف و توفیق و تمکین، او ره یافته باشد. و هر که را او اضلال کند به خذلان، تو او را هیچ یاری راه نماینده به صلاح نیابی، یعنی نباشد، چه اگر بودی یافتندی.

و تَحْسِبُهُمْ، و تو پنداری ای محمد که، ایشان بیدارند، و بر حقیقت ایشان خفته‌اند «۱». و «ایقاظ»، جمع یقظ و یقظ باشد، کانجاء فی جمع نجد و نجد، للشجاع.

و «رقود» جمع راقد، سجود فی جمع ساجد و «قعود» فی جمع قاعد. گفتند: برای آن گفت که: ایشان خفتگانی «۲» بودند چون بیداران که ایشان با آن که خفته بودند چشمها گشاده بودند، وَ تَقْلِبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ، و ما ایشان را از این دست در آن دست می‌گردانیدیم تا پهلوهاشان رنجور نشود.

عبد الله عباس گفت: در سال یک بار فریشته‌ای بیامدی و ایشان را از این پهلو در آن پهلو گردانیدی تا پهلویشان ریش نشدی. ابو هریره گفت: در سال دو بار ایشان را برگردانیدی. وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ، عبد الله عباس گفت: سگ ایشان سرخ بود، و مقاتل گفت: زرد بود. محمد بن کعب القرظی گفت: سخت زرد بود، چنان که با سیاه «۳» می‌زد، کلبی گفت: خلنج بود. بعضی دگر گفتند: بر لون آسمان بود.

در خبر هست که متعنتی «۴» از امیر المؤمنین علی «۵» پرسید که: سگ اصحاب الکهف چه رنگ بود؟ او دانست که اگر به لونی معین اشارت کند که او را معلوم بود او بر آن برهانی خواهد و اقامت برهان بر این معنی متعذر بود، گفت: بر رنگ سنگ بود «۶» برای آن که همه رنگ در سنگ توان یافتن. و از امیر المؤمنین علی روایت کردند که: نام او زیان «۷» بود. عبد الله عباس گفت: قطمیر «۸» نام بود. اوزاعی گفت:

تتو «۹». جبائی گفت: حمران. عبد الله بن کنیر گفت: قطمور بود. سدّی گفت: ثور بود.

عبد الله سلام گفت: مسبط «۱۰». کعب الاحبار گفت: صبا «۱۱» بود. وهب گفت: نعّی «۱۲» بود، و گفتند: قطنفیر «۱۳» بود. از بعضی صحابه روایت کردند که او گفت: اگر کسی

(۱). قم: خفتگانند.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: خفتگان.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: سیاهی.

(۴). مل: شخصی.

(۵). مل، آز، آج، لب + علیه السّلام.

(۶). قم + او.

(۷). آط، آب، آز: زبان، مل: ریان.

(۸). آج، لب: قطمر.

(۹). آج، لب: منو.

(۱۰)

(۱۱). همه نسخه بدلها: صها.

(۱۲). قم: نفی.

(۱۳). قم: قطیفیر.

ص: ۳۳۲

از کژدم «۱» ترسد، بگوید: سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ «۲»، کژدم «۳» او را گزند نکند. و اگر از سگ گزنده ترسد، بگوید: وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ، سگ او را نگزد «۴».

روایت کردند که «۵» صادق - علیه السّلام - خواند: و کالبهم باسط ذراعیه، ای صاحب کلبهم بالوصید. مجاهد و ضحاک گفتند: «وصید»، فنا و پیرامن «۶» خانه باشد و این روایت ابو طلحه است از عبد الله عباس. و سعید جبیر گفت: «وصید»، صعید باشد، و آن خاکی «۷» بود بلند و این روایت عوفی است. سدّی گفت: «وصید»، در خانه باشد، و این روایت عکرمه است از عبد الله عباس، و قال الشاعر:

علیّ و معروفی «۹» بها غیر منکر

بارض فضاء لا یسدّ «۸» و صیدها

عطا گفت: «وصید»، آستانه در باشد. قتیبی گفت: بنا باشد، و اصل او من قول العرب: آصدت الباب و اوصدته اذا اطبقته و اغلقته. حق تعالی گفت: و سگ ایشان بر «۱۰» در غار دستها گسترده «۱۱» بود و سر بر میان دو دست نهاده و می‌نگرید. آنکه بر طریق مثل گفت رسول را: لَوْ اَطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ، ای محمّد! اگر تو بر ایشان مطّلع شدی از ایشان بگریختی و تو را پر از

ترس کردندی از ایشان. و خدای تعالی ایشان را به ترس ممنوع و محجوب کرده بود تا هیچ جانور از ترس قصد ایشان نیارست کردن. و قوله: **فِرَاراً**، نصب است، علی آنه مفعول له. و شاید که مصدری بود لا من لفظ الفعل، کانه قال: لفررت منهم فراراً، و شاید که مصدری بود در محلّ حال کانه قال: فراراً، و قوله: **رُعْباً**، نصب بر تمییز است.

کلبی گفت: خفته بودند، چشمها گشاده «۱۲» چنان که گفتی «۱۳» سخن خواهند گفتن. عبد الله عباس گفت با معاویه به غزوة المضیق بودیم به روم [۱۵۸-پ] به غار اصحاب الکهف بگذشتیم «۱۴». معاویه گفت: اگر برویم و اصحاب الکهف را ببینیم؟

(۳-۱). اساس: کزدم.

(۲). سوره صافات (۳۷) آیه ۷۹.

(۴). قم: گزند نکند.

(۵). آج، لب+ امام الهمام جعفر بن محمد.

(۶). آط، آب: پرامن.

(۷). قم: جای.

(۸). آز: یسید، آج، لب: لاستدو.

(۹). آج، لب: معروف.

(۱۰). آط، آب، آز، آج، لب: نیز.

(۱۱). آط، آج، لب: گسترانیده.

(۱۲). مل: باز کرده.

(۱۳). مل: کسی، همه نسخه بدلها، بجز مل: گفتی.

(۱۴). آط: بگزشتیم.

من گفتم: تو را بر ایشان سبیل نیست که آن کس را که به «۱» از تو بود، گفتند:

لَوْ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلَّيْتَ مِنْهُمْ رُغْبًا. معاویه گفت: من بروم از این جا تا احوال ایشان بدانم. آنکه قومی را بفرستاد، گفت: بروی و بنگری و خبری با ما دهی. برفتند چون پای در در غار نهادند، خدای تعالی بادی بفرستاد که همه را بیرون «۲» کرد از آن جا.

قوله: وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ، و همچونین «۳» از خواب برکردیم «۴» ایشان را، یعنی همچنان که ایشان را در غار بردیم و بخوابانیدیم و به ترس ایشان را ممنوع کردیم، همچونین «۵» ایشان را از خواب بیدار کردیم تا یکدیگر را پیرسند. قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ، گفت گوینده‌ای از ایشان - و آن مهتر ایشان بود - مکسلمینا: كَمْ لَيْتُمْ، چند گاه است تا شما این جا مقام کرده‌ای؟ گفتند: روزی یا بهری از روزی. گفتند: رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَيْتُمْ، خدای شما عالمتر است به مدّت مقام شما. «ما»، مصدری است، ای بلبثکم «۶»، و المعنی بمدّة لبتکم چون گفتند: يَوْمًا، روزی، بر نگریدند هنوز آفتاب مانده بود، گفتند: أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ، یا بهری از روزی تا دروغ نباشد «۷». آنکه مهتر ایشان گفت: فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ، یکی را از شما بفرستی با این درمها که داری.

گفتند: «ورق»، درم باشد زده و مهر «۸» نهاده، و گفتند: سیم باشد زده و نازده را «ورق» خوانند. و قرأء در این لفظ خلاف کردند، ابو عمرو و حمزه و خلف و ابو بکر عن عاصم خوانند: بورقکم، به فتح «واو» و سکون «را» و ابو عمرو، ادغام کرد «قاف» را در «کاف»، لقرب المخرج، بورقکم «۹»، و باقی قرأء به فتح «واو» و کسر «را». در او چهار لغت است: ورق، و ورق، و ورق، و ورق، ایضا: و الورق، ورق الشجر لا غیر. و قيل: الورق، المال من الابل، قال:

و اغفر خطایای و ثمر ورقی

ای مالی، و قال:

ایدی جوار یتعاطین الورق

کان ایدیهنّ بالقاع القرق

(۱). آط، آب، آز، آج، لب: بهتر.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: برون.

(۳-۵). همه نسخه بدلها: همچونین.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: برانگیختیم.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: یلبثکم.

(۷). قم: دروغزن نباشند.

(۸). مل + بر او.

(۹). کذا در همه نسخه‌ها.

ص: ۳۳۴

هذه، اشارت است به آن درمها، إِلَى الْمَدِينَةِ، به شهر یعنی آن شهر که کوه بر در آن بود. گفتند: نام او «دفسوس» «۱» بود، و گفتند: «افسوس». و گفته‌اند: این شهر است که آن را «طرسوس» می‌خوانند. فَلْيَنْظُرْ، گو بنگر. أَيُّهَا أَرْزُكِي طَعَاماً، ای ایّ الاطعمة «۲» ازکی و اطیب. و نصب طَعَاماً، بر تمییز است. عبد الله عَبَّاسٍ گفت: مراد آن بود که احلّ «۳» ذبیحة، حالتر گوشتی که مسلمانان کشته باشند که «۴» در آن شهر بعضی مسلمانان بودند و بیشتر گیرکان بودند. و بعضی مفسران گفتند: مراد برنج «۵» بشیر بود.

و اصل «زکا»، نما و زیادت بود، قال الشاعر:

و للسَّبعِ ازکی من ثلاث و اطیب

قبائلنا سبع و انتم ثلاثة

فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ، بگو تا به شما آرد روزی و طعامی که شما را قوت باشد، وَ لِيَتَلَطَّفَ، و بگو تا رفق و مدارا کند و لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا، و نباید تا کسی را اعلام کند و از کار شما آگاه کند.

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ، که اگر بر شما ظاهر و مطلع شوند و جای شما بدانند.

و گفتند، معنی آن است که: ان يظفروا بكم، يقال: ظهر «۶» علیه، اذا ظفر به. قال الله تعالى: فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ «۷»، ای ظاهرين. يَرْجُمُوكُمْ، شما را سنگسار کنند. و گفتند: شما را دشنام دهند و قذف کنند. و گفتند: شما را بکشند. و گفتند: بزنند شما را. أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ، یا «۸» شما را با دین و کیش خود برند، وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا، آنکه شما فلاح و ظفر و نجات نیابی پس از آن هرگز اگر با دین ایشان شوی.

وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا، و همچونین «۹» که آن دیگر کارها کردیم با ایشان، اَطَّلَع دادیم بر ایشان. يقال: عثرت علی الشیء، ای «۱۰» اَطَّلَعت علیه. و اعثرت غیری، ای اطلعتن علیه، یعنی ما مردمان را برایشان اَطَّلَع دادیم و احوال ایشان بر مردم ظاهر کردیم تا بدانند که وعده خدا حق است، یعنی وعده بعث و نشور. و نیز بدانند که قیامت

(۱). مل: دقینوس.

(۲). آز: الطَّعْمَة.

(۳). آب، آز، آج، لب: اجلّ.

(۴). قم: چه.

(۵). آز: بزنج.

(۶). اساس: اظهر، با توجّه به نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). سوره صفّ (۶۱) آیه ۱۴.

(۸). اساس: تا، به قیاس نسخه قم و اتفاق نسخ تصحیح شد.

(۹). همه نسخه بدلها: همچنین.

(۱۰). اط، آب، آج، لب: اذا.

ص: ۳۳۵

[آمدنی] «۱» است و در او شکّی نیست [۱۵۹-ر]. إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ، عامل در «اذ»، أَعْتَرْنَا باشد، و روا بود که فعلی محذوف بود چون اذکر، چون منازعت می کردند و خلاف افتاد میان ایشان، یعنی مردمان آن شهر را که بر ایشان مَطَّلَع شدند، أَمْرَهُمْ، در کار ایشان، یعنی اصحاب الکهف. و خلاف و منازعه میان ایشان در آن بود که مردم دو گروه شدند، کافران گفتند: ما بر «۲» اینان بنیانی و صومعه ای بکنیم که اینان از نسب ما اند. و مسلمانان گفتند: بر اینان مسجدی بکنیم که اینان از اهل دین ما اند. قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ، گفت، آن کس که بر کار ایشان غالب بود یعنی «تندوسیسیس» «۳» الملك» و اصحابش که: ما بر اینان مسجدی بنا کنیم که در آن جا نماز کنند، و همچنان کردند.

قوله: سَيَقُولُونَ، این خبر است از غیب که خدای تعالی رسول را «۴» داد، گفت:

جماعتی خواهند آمدن «۵» ترسایان بنزدیک تو و حدیث اصحاب الکهف خواهند کردن، و در عدد ایشان خلاف کردند «۶» تا پیش از آن که آمدند رسول صحابه را خبر داد تا ایشان را یقین زیادت شد. آنگه پس از آن وفد نجران آمدند و حدیث عیسی کردند و پس از آن حدیث اصحاب الکهف کردند و مهتر ایشان دو مرد بودند: یکی سید نام، و یکی عاقب. سید گفت: ایشان سه کس بودند، و چهارمشان سگ بود و این سید نام، یعقوبی بود. و عاقب گفت: پنج بودند، و ششم ایشان سگ بود، و عاقب، نستوری بود. و مسلمانان گفتند: هفت بودند، و هشتم ایشان سگ بود. خدای تعالی قول مسلمانان را محقق بکرد و تصدیق قول ایشان کرد. پس آنگه حکایت قول ترسایان باز گفت «۷»، و قوله: رَجُمَا بِالْغَيْبِ، ای ظَنَّا مِنْهُمْ عَلَى غَيْرِ تَحْقِيقٍ، و قیل: قَدْ فَا بِالظَّنِّ مِنْ غَيْرِ یَقِینٍ، قال:

و اجعل منی الحقّ غیبا مرجمًا

أما قوله: وَ تَأْمِنُهُمْ، بعضی کوفیان گفتند این «واو» ثمانیه است، و این را چند مثال آوردند «۸»، منها قوله: التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ، الی قوله: وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ ... «۹»، که

(۱). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۲). مل: برای.

(۳). مل: بیدوسیسی.

(۴). آج، لب + خبر.

(۵). قم + از.

(۶). آط، آب، آز: کردن.

(۷). مل: کرد.

(۸). همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: گفتند.

(۹). سوره توبه (۹) آیه ۱۱۲.

ص: ۳۳۶

این هشتم است. و منها قوله في صفة ازواج النبی: مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ الی قوله: وَ أَبْكَاراً «۱»، این هشتم است که «واو» در اوست. و منها قوله: فی ابواب الجنّة: حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا ... «۲»، و در درهای دوزخ که هفت است، فُتِحَتْ «۳» گفت، بی «واو». و گفتند: سبب آن است که عقد بنزدیک عرب اوّل هفت بود، چنان که اکنون ده است. قالوا: واحد، اثنان، ثلثة، اربعة، خمسة، ستة، سبعة و ثمانية. بعضی دگر گفتند: این «واو» حکم و تحقیق است، خدای تعالی اختلاف ایشان بگفت.

آنکه آنچه حقیقت بود خبر داد به آن، «واو» «۴» برای این آورد، و این هیچ دو قول را حقیقتی نیست، و بر او برهانی نیست. و آنچه درست است بنزدیک محققان، آن است که: «واو» عطف است جمله‌ای را بر جمله‌ای. و آن جا که «واو» نیست، صفت و موصوف است. و گفتند: این هر سه، قول ترسایان بود، اوّل، سیّد گفت، و دوم عاقب، و سهام عبد المسیح. و ظاهر با این ماند برای آن که هر سه بر یک حد حکایت کرد، بقوله: يَقُولُونَ. و آنچه رسول را فرمود، این است که گفت: بیان مکن و بگو که مرا به این علمی نیست، خدای عالمتر است به عدد ایشان. مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ مِنَ النَّاسِ، جز از اندکی از مردمان ندانند که عدد ایشان چند بود. عطا گفت:

آن قلیل اهل کتابند. از عبد الله عباس روایت کردند، که او گفت: انا من ذلك القلیل، من از جمله آن اندکم که عدد ایشان داند. و آنکه نامهای ایشان بگفت، چنان که گفتیم پیش از این هفت کس را و هشتم سگ بود - و نام او قمطیر «۵»، سگی پلنگ رنگ بود. بالای سگی «۶» زینی «۷» بود و زیر کردی، یعنی نه بزرگ بزرگ بود و نه خرد خرد. قوله: فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءٌ ظَاهِرًا، تو در باب ایشان جدل و خصومت مکن، اَلَّا خصومتی ظاهر. و «المراء» و «المماراة»، الجدل. عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و ضحاک گفتند: [پ] مراد به «مراء»، ظاهر آن است که چیزی مگو در باب ایشان اَلَّا آنچه ما تو را ظاهر کرده‌ایم و بر آن اطلاع داده. بعضی دگر گفتند:

(۱). سوره تحریم (۶۶) آیه ۵.

(۲). سوره زمر (۳۹) آیه ۷۳.

(۳). اشاره است به سوره زمر (۳۹) آیه ۷۱.

(۴). قم: و.

(۵). کذا در اساس، در صفحه ۳۳۱ به صورت «قمطیر» ضبط شده، قم، آب، مل، آز: قطنیر، آط، آج، لب: قمطر.

(۶). آب: سگ.

(۷). آج، لب: زهی.

ص: ۳۳۷

مراد آن است که: مجادله مکن الا به حجّت. و در آیت دلیل است بر آن که مجادله به حق روا بود، به باطل روا نبود. **وَ لَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا**، و فتوی می‌رسد در حق ایشان از هیچ کس.

گفتند: سبب نزول آیت آن بود که: مشرکان رسول را گفتند: ما را خیر ده از اصحاب الکهف. رسول - علیه السّلام - گفت: فردا خبر دهم شما را، و نگفت:

ان شاء الله. جبریل بر دگر روز نیامد، و تا چند روز برآمدن «۱» جبریل نیامد، و ایشان پیغامبر را - علیه السّلام - طعن می‌زدند. او خواست تا از بعضی اهل کتاب بپرسد که:

در کتاب چه یافتی در حدیث اصحاب الکهف؟ جبریل آمد و قصّه ایشان با رسول گفت. و او را نهی کرد از آن که از کسی فتوی پرسد.

و قوله: **وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ**، آنکه رسول را ادب آموخت و آنچه مندوب الیه است گفت: مگو که من فردا کاری کنم الا آنکه که بگویی: ان شاء الله. بدان که ظاهر این لفظ نهی است و مراد امر بر سبیل ندب، برای آن که به اجماع اگر کسی گوید: من فردا فلان کار کنم و نگوید، ان شاء الله، به اتفاق ارتکاب محظوری نکرده باشد، و انما مأمور به رها کرده باشد. و بر آن جمله که گفتیم فی قوله: **وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ ... «۲»**، آنکه در معنی آیت خلاف کردند. فرآه گفت: معنی آن است که مگو که من چیزی خواهم کردن فردا، الا آنچه خدای خواهد و خدا نخواهد الا طاعت. پس معنی آن است که عزم نیت جز «۳» بر طاعت مصمم مکن، و مگو که: من فردا کاری خواهم کردن الا طاعت، تا مردمان به تو اقتدا کنند، و این وجهی لطیف است که آیت با او بر ظاهر خود بماند و بر او هیچ سؤال «۴» نیاید مجبّره را.

وجهی دیگر این گفتند که: در آیت محذوفی هست و آن، آن است که:

وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا، الا ان تقول ان شاء الله. و عرب اضمار قول بسیار کنند، چنان که نظایر او برفت در بسیار جایها. وجهی دیگر آن است که ابو علی

(۱). قم: برآمد.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۳۵.

(۳). آج، لب: جزم.

(۴). آط، آب، آن، آج، لب: + نبود و.

گفت: برای آن فرمود گفتن: **إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ**، تا مردم ایمن «۱» باشند از آن که دروغ نیست آنچه می‌گویند، چه اگر مطلق گوید، ایمن «۲» نباشد که مانعی از موانع پیدا شود و آن خبر دروغ بود.

و وجهی دگر آن است که گفتند: معنی آن است که: **إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ**، ان یمیتنی او یعجزنی، آلا که خدای که «۳» مرا بمیراند یا عاجز کند یا ملجا «۴».

و وجهی دیگر آن است که گفتند: **أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ**، در کلام برای آن است تا کلام را منع کند از نفوذ «۵» و مطلق نباشد که این خبر غیب را می‌ماند، چنان که در سوگند آرند تا منع کند از حث «۶» و وقوع سوگند. اما سؤال مجبران «۷» بر این که: **لِشَيْءٍ**، عامّ است بر طاعت و معصیت و مباح برافتد، باید تا خدای مرید باشد همه را، جواب گوئیم: این وجوه که گفتیم، جواب است از این سؤال، خصوصا جواب فراء. دگر آن که: آیت وارد است مورد خشوع و خضوع و انقطاع با خدای. و به معصیت و مباح فرع نکنند با خدای، نبینی که به اجماع مستقیح دارند بل روا ندارد «۸» هیچ مسلمان که گوید: انا ازنی غذا ان شاء الله، من فردا زنا کنم ان شاء الله، دگر آن که: غرض گوینده از این، لطف و تسهیل است، نبینی که فرق نباشد میان آن که گوید: انا افعّل کذا ان شاء الله، و میان آن که گوید: اگر خدای توفیق دهد من چنین کنم.

دگر آن که فرقی «۹» نباشد میان آن که گوید: من چنین کنم ان شاء الله و میان آن که گوید: اگر در اجل تأخیر باشد من چنین کنم، و اگر خدای فرو گذارد، من چنین کنم. و این جمله دلیل آن است که این لفظ بر وجه فرع و انقطاع گوید با خدای تعالی، و این در معصیت بنرود. و در آیت دلیل است بر آن که: لفظ «شیء»، اجرا کنند بر معدوم، برای آن که خدای آن را که فردا خواهد بودن شیء خواند. دگر آن که امر و نهی تعلق ندارد آلا به معدوم [۱۶۰-ر] اکنون بدان که استثنا به مشیت «۱۰» را در کلام اثر است در تخصیص او و منع او از نفوذ، و در طلاق

(۲-۱). قم: امن.

(۳). قم، آب، مل، آز+ خواهد.

(۴). قم: ناملجا.

(۵). آج، لب: نفور.

(۶). مل: حیث.

(۷). آط، آج، لب: مجبره، آب، آز: مجبران، مل: مخیران.

(۸). آط، آب، آج، لب: ندارند.

(۹). قم، آط، لب: فرق.

(۱۰). آط، آز، آج، لب: استثنای مشیت.

ص: ۳۳۹

بنزدیک فقها، و در سوگند بنزدیک ما و ایشان.

اما در مدّت، خلاف کردند، حسن بصری گفت: استثنا را اثر بود در کلام مادام تا از جای برخاسته نباشد. و از عبد الله عباس حکایت کردند که او گفت: تا یک سال او را اثر باشد، و این قول، معتمد نیست. و مذهب درست «۱» آن است که: استثنا را اثر باشد در کلام مادام تا متصل باشد و یا در حکم متصل. و استثنا چون از کلام منقطع شد، انقطاعی که سامع را معلوم نشود که این استثنا با این کلام است، آن را اثر نبود. و دلیل بر صحّت این مذهب، آن است که: اگر نه چنین بودی، هیچ عقد از عقود منعقد نشدی، چه ایمن «۲» نبودندی که او بعد از مدّتی استثنا کند و وثاقت برخاستی به خبر و به سوگند، و این خلاف اجماع است. اما استثنا در خبر و امر و نهی و سوگند شود، و او را در همه اثر باشد چون متصل بود، قوله: **وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ**، و چون فراموش کنی [ذکر خدای کن. حسن گفت: معنی آن است که چون ذکر مشیت فراموش کنی] «۳» آنکه یادت آید، بگو: ان شاء الله. این ذکر خداست که مراد است این جا. بهری دگر گفتند، مراد آن است که: چون ذکر مشیت فراموش کنی، به توبه و تلافی آن بگو: **عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا**. و بعضی دگر گفتند: این کلامی است مستأنف و متعلق نیست به اول، و عند قوله: **إِذَا نَسِيتَ**، وقف باید کردن. آنکه رسول را گفت: **وَقُلْ، اَنْتَ يَا مُحَمَّدُ. عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ** «۴» قصّه اصحاب الکهف رَشَدًا، من امید دارم که خدای مرا ره نماید به بهتر از قصّه اصحاب الکهف و از آن به صلاح نزدیکتر از آیات و معجزات، تا جواب آنان باشد که تو را پرسیدند از قصّه ایشان، و تو توقّف «۵» نمودی از آن جا که تو را علمی نبود به آن. و نصب رَشَدًا، بر تمییز است.

وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ، خلاف کردند در آن که این از کلام کیست؟ بعضی گفتند: از کلام جهودان است و «قالوا»، در کلام مقدّر است، ای قالوا، یعنی اليهود. جهودان گفتند که: ایشان در غار سیصد و نه سال مقام کردند، چه اگر نه چنین باشد این را معنی نبود که گفت: **قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا**، چه اول قطع است و

(۱). همه نسخه بدلها: بجز قم و مل: صحیح.

(۲). قم: امن.

(۳). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد.

(۴). آج، لب: + هذا.

(۵). مل: وقف نمودی.

ص: ۳۴۰

دوم ابهام، و این قول قناده است، گفت: و دلیل «۱» صحت این، قراءت عبد الله مسعود است که خواند: فقالوا و لبثوا «۲». و مطر الوراق گفت: این جایگاه قول جهودان است.

خدای بر ایشان رد کرد، بقوله: قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا. دیگر مفسران گفتند: این کلام خداست - جل جلاله - و خبر است از مدت مقام ایشان در غار این مقدار. اما قوله: قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا، برای آن گفت که جهودان در عهد رسول گفتند: از آنکه که ایشان در غار شدند، الی یومنا هذا، سیصد و نه سال است. خدای تعالی گفت: شما را به این علمی نیست، من دانم که ایشان چه مقدار آن جا بودند، و این که شما گفتمی خود مدت مقام ایشان است در غار. حمزه و کسائی خواندند: ثلاث مائة سنين، به اضافه. و باقی قراء به تنوین. اما آنان که به تنوین خواندند، گفتند: ثلاث مائة، نصب بر ظرف «۳» است، و سنين، بدل است از او. و بعضی دگر گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری هست و آن، آن است که: و لبثوا فی كهفهم سنين ثلاث مائة چنان که صمت ایاما خمسة و سرت سنين عشرة. و گفتند: «سنين» تمییز است از آن جا که کلام محتمل بود، ایام و شهور و سنين را تمییز «۴» کرد به سنين. و این وجه ضعیف است برای آن که، آنچه ما بعد «مائة»، باشد و بالای آن از عقود به اضافه گویند و ممیز مفرد، چنان که ثلاثمائة سنة. وجهی دگر گفتند، و آن آن است که: علی جواب السائل آمد، این، كأنه لما قال: ثلاث مائة سأل سائل. و قال: هذا العدد من الايام او الشهور او السنين، فقال: سنين، و مثله قوله: يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ ... «۵»، علی قراءت من قرأ بالفعل المجهول، كأنه لما قال يسبح فقال [۱۶۰-پ] قائل من ذلك المسبح، فقال رجال. اما بر قراءت آنان که به اضافه خواندند، ابن خالويه گفت: این قراءت ضعیف است از آن جا که ممیز مفرد بایست. و ابو علی الفارسی گفت: این هم «۶» آمده است که اضافه تمییز «۷» با جمع کنند، چنان که گفت:

(۱). همه نسخه بدلهای: + بر.

(۲). آط، آج، لب: فقالوا او لبثوا.

(۳). آط، آب، آز، آج، لب: تمیز.

(۴). قم: متمیز.

(۵). سوره نور (۲۴) آیه ۳۶ و ۳۷.

(۶). اساس: همه، به قیاس نسخه قم و اتفاق جمیع نسخ، تصحیح شد.

(۷). اساس: سنين، به قیاس نسخه آط، تصحیح شد.

فما زودنی غیر سحق عمامه «۱»

و خمسمیء منها قسی یمان

و قوله: **تَسْعًا**، نصب او بر ظرف است، ای تسع سنین. و شاید که مفعول به باشد.

و این روشنتر است برای آن که، زاد و ازداد، هر دو به یک معنی آمده است. و حسن بصری خواند: تسعا و كذلك تسعون، به فتح «التا» فیهما، و آن لغت است جز که کسر بیشتر است و معروفتر.

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا، گفتند: اول خبر داد رسول را به مقدار آن علی التحقیق، آنکه گفت: اگر جهودان از تو پرسند ایشان را مگو «۲»، حوالت بر علم من کن، بگو: **اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا**، که صلاحی به این متعلق است. **لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**، غیب آسمان و زمین او راست، او داند آنچه از امور و احوال اهل آسمان و زمین پوشیده و غایب است از شما. **أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ**. این صیغت «۳» امر دارد، و معنی تعجب است، یعنی ما اسمعه و ابصره، چه بینا و شنواست او اعمال و اقوال بندگان را، بر او هیچ پوشیده نماند. **مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ**، نیست ایشان را، یعنی اهل آسمان و زمین را بدون او یاری و ناصری، **وَ لَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا**، و او انباز نگیرد در حکم خود هیچ کس را. جمله قراء چنین خواندند علی الخبر عنه تعالی، مگر ابن عامر که او خواند: و لا تشرك به «تا» ی خطاب و جزم «کاف» علی نهی المخاطب «۴»، یعنی ای مخاطب مکلف انباز مگیر با او در احکام او، و کس را انباز او مشناس.

و قوله تعالی:

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۲۷ تا ۵۱]

وَ اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا (۲۷) وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَ الْعِشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (۲۸) وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَ إِن يَسْتَنْغِثُوا بُعَاثًا مِمَّا كَانُوا يَسْتَنْغِثُونَ بِسُورِ الْوُجُوهِ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقًا (۲۹) إِنَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا (۳۰) أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَ حَسُنَتْ مُرْتَقًا (۳۱)

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا (۳۲) كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَ لَمْ تَنْظُمِ مِنْهُ شَيْئًا وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا (۳۳) وَ كَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَغْزُ نَفْرًا (۳۴) وَ

دَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا (٣٥) وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا (٣٦)

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا (٣٧) لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا (٣٨) وَلَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرَنَّا أَقْلَ مِنْكَ مَا لَاءَ وَوَلَدًا (٣٩) فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فُتُصِحَّ صَعِيدًا زَلَقًا (٤٠) أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا (٤١)

وَ أُحِيطَ بِشَمْرِهِ فَاصْبِحْ يِقْلَبُ كَفْبِهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا (٤٢) وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُنْتَصِرًا (٤٣) هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا (٤٤) وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا (٤٥) الْأَمْثَالُ وَ الْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا (٤٦)

وَ يَوْمَ نَسِیرُ الْجِبَالِ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمَّ نَعَادِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا (٤٧) وَ عَرَضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا (٤٨) وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا (٤٩) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (٥٠) مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ وَ مَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا (٥١)

«٥»

[ترجمه]

بر خوان آنچه وحی کردند به تو از کتاب خدایت که گرداننده نیست سخنها او را، نیایی از فرود او جای میلی.

صبر کن و باز دار خود را از «٦» آنان که خوانند خدای را به بامداد و شبانگاه، می‌خواهند روی او نباید «٧» که برگردد چشمهایت از ایشان،

(١). اساس: امامه، به قیاس نسخه قم و اتفاق جمیع نسخه تصحیح شد.

(٢). آج، لب: بگو.

(٣). آط، آج، لب: صفت.

(۴). آط، آج، لب: الخطاب.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل + و.

(۶). همه نسخه بدلها: با.

(۷). قم: مبادا

ص: ۳۴۲

می‌خواهی «۱» زینت «۲» زندگانی نزدیکتر، فرمان مبر آن را که ما غافل کردیم دل او را از ذکر ما به دنبال «۳» هوای خود رفت و بدکار او ضایع کردن.

بگو که حق از خدای شماست، هر که خواهد گو ایمان آر و هر که خواهد گو کفر آر «۴»، ما بنهادیم «۵» برای کافران «۶» آتشی که گرد درآید به ایشان سرا پرده‌هایش، و اگر فریاد خواهند، فریاد رسند ایشان را به آبی چون دردی زیت بریان کند رویها را، بد شراب «۷» است آن و بد جای است آن تکیه گاه «۸».

آنان که ایمان آوردند و کار نکو «۹» کردند ما ضایع نکنیم مزد آن کس که کار نکو کند.

آنان که بود ایشان را بهشتها مقام، می‌رود از زیر ایشان جویها، به حلّی ایشان کنند در آن جا از دستورنجهها «۱۰» از زر و درپوشند جامه‌های سبز از دیبایی تنک و ستر، تکیه زده باشند در آنجا بر تختها، نیک ثواب است و نیکو تکیه‌گاه است،

بزن برای ایشان مثلی، دو مرد کردیم یکی را از ایشان دو بستان از انگور «۱۱» گرد آن گرفتیم «۱۲» به درختان خرما و کردیم میان آن کشتی.

هر دو بستان بداد میوه‌ایش و نکردی تقصانی «۱۳»، از او چیزی. بگشادیم میان آن جوی.

(۱). آط، آج، لب: می‌خواهند.

(۲). قم، آب: آرایش.

(۳). قم: پس روی، آط، آب: از پس، آج، لب: از بی.

(۴). آط، آب، آج، لب: کافر شو.

(۵). قم: ساخته‌ایم.

(۶). مل: ظالمان.

(۷). قم، آط، آب، آج، لب: شرابی.

(۸). آط، آب: و بد جای تکیه‌گاه را.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز قم: عمل صالح.

(۱۰). قم: دستور نجنها.

(۱۱). قم: انگورها.

(۱۲). قم: گرد درگرفتیم.

(۱۳). قم: کم نکردی از او چیزی، آط، آج، لب: ظلم نکرد از او چیزی.

ص: ۳۴۳

و بود او را مالی «۱»، گفت برادرش «۲» را و او مناظره می‌کرد با او: من بیشترم از تو به خواسته «۳» و عزیزتر به گروه.

[۱۶۱-ر]

در- شد در بستانش و او ظالم خود بود، گفت: نیندارم که هلاک شود این هرگز.

و نیندارم که قیامت برخیزد و و اگر مرا باز برند با خدایم یابم بهتر از آن بازگشتنگاه «۴».

گفت او را رفیقش «۵» و او مناظره می‌کرد با او کافر شدی «۶» به آن که بیافرید تو را از خاک پس از آب «۷»، پس راست کرد تو را مردی؟

لکن مرا او خدای پروردگار شرک نیارم به او کسی را «۸».

چرا چون در بستانت شوی بگو «۹» آنچه خدای خواهد قوت نیست الا به خدای. اگر می‌بینی تو مرا کمتر از تو به مال و فرزندان «۱۰».

باشد که خدای بدهد مرا بهتر از بستان تو و بفرستد بر آن عذابی از آسمان در روز آید خاکی «۱۱» نرم شود.

یا در روز آید آب او به زمین فرو شده نتوانی تو او را طلب کردن.

(۱). قم: میوه‌ها، بقیه نسخه بدلها: میوه.

(۲). آط، آب، آج، لب: رفیق.

(۳). آط، آب، آج، لب: مال.

(۴). قم: بازگشتن جای.

(۵). مل: برادرش.

(۶). اساس: شد، به قیاس با نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). آج، لب: نطفه.

(۸). قم: لکن من او خدای است پروردگار من و شرک نیارم به خدایم یکی را.

(۹). آط، آب، آج، لب: گفتی.

(۱۰). قم: فرزند.

(۱۱). آط، آب، آج، لب: خاک.

ص: ۳۴۴

گرد درآیند به میوه او «۱» در روز آید می‌گرداند دستهایش بر آنچه هزینه «۲» کرده بود در آن و آن افتاده بود بر چفتهایش «۳» گوید کاشک «۴» من انباز نگرفتمی به خدایم کسی را.

و نبود او را گروهی که یاری او کنند از فرود خدا، نباشد او کینه کش «۵».

آن جا ولایت خدای را باشد که او حقّ است، او بهتر است به ثواب دادن و بهتر است به عاقبت.

بزن برای اینان مثل زندگانی نزدیکتر «۶» چون آبی که بفرستادیم آن را از آسمان آمیخته شد به او گیاه «۷» زمین در روز آمد خشک شده می‌برد آن را بادها و بوده است خدای بر همه چیزی توانا «۸».

خواسته و پسران، زینت «۹» زندگانی نزدیکتر است و آنچه باقی است و نیک است بهتر است به نزدیک خدای تو به ثواب و بهتر به امید

و آن روز که برانیم کوهها را و بینی زمین را ظاهر و گرد کنیم ایشان را، رها نکنیم از ایشان کسی را.

عرضه کنند ایشان را بر خدای تو ایستاده آمدی به ما چنان که آفریدیم شما را نخست «۱۰» بار بل دعوی کردی که نکنیم ما شما را وعده‌ای.

(۱). قم: به میوه‌هاش.

(۲). قم، مل: نفقه کند، آج، لب: بدنیت.

(۳). آط: چفتنهایش.

(۴). آب، آج، لب: کاشکی.

(۵). قم: کینه‌کشی.

(۶). آط، آب، آج، لب: دنیا.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم: نبات.

(۸). آط، آب، آج، لب: قادر.

(۹). قم، آط، آب: آرایش.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: اول.

ص: ۳۴۵

بنهند نامه را بینی گناهکاران را ترسنده «۱» از آنچه در اوست. گویند:

ای وای ما! چیست این نامه را که رها نکرده است هیچ گناه خرد و بزرگ الا بشمرده است آن را و یابند آنچه کرده باشند حاضر، و بیداد «۲» نکند خدای تو بر کس.

چون گفتیم فریشتگان را که سجده کنی آدم را سجده کردند مگر ابلیس که بود از جنّ «۳»، برون آمد از فرمان خدایش می‌گیری او را و فرزندان او را دوستان به خلاف من «۴» و ایشان شما را دشمن‌اند، بد است «۵» او ظالمان را بدلی.

حاضر نیاوردم ایشان را به آفریدن آسمانها و زمین و نه به آفریدن نفسهای ایشان. نبودم گیرنده گمراه کنندگان را بازو و یار «۶».

قوله: **وَ اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ**، خطاب است با رسول - علیه السلام - گفت: بخوان ای محمد! آنچه بر تو وحی کرده‌اند از اخبار «۷» اصحاب الکهف و جز آن، [اتل] «۸»، امر باشد از تلاوت. و بعضی دگر گفتند: «اتل»، متابعت کن آن را که خدای بر تو وحی کرده است در قرآن از اوامر و نواهی و هر دو معنی محتمل است [۱۶۱-پ]، یقال: تلوت الرَّجُل إذا تبعته اتلوه تلوا و تلوت القرآن تلاوة، و معنی هر دو با تتبع راجع است، چه قرآن خوان تتبع آیات و کلمات می‌کند، **لا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ**، کلام او را تغییر و تبدیل نکنند، یعنی در وعد او خلف نیاید و در خبر او کذب نرود «۹»، چه وعده او درست باشد و خبر او صدق. **وَ لَنْ تَجِدَ نِيَابِي فِرْدٍ** و جز او پناهی و ملجائی. و گفتند: معدلی که از او میل کنی، و بر هر دو قول موضع باشد. **وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ**، ای

(۱). قم: ترسندگان، آط، آب، آج، لب: ترسیده.

(۲). آط، آب، آج، لب: ظلم.

(۳). قم، آط، آج، لب: پری.

(۴). قم: آط، آب، آج، لب: فرود من.

(۵). قم: بئس است.

(۶). قم، مل: به بازو، آط: به بازی، آب: بسازد، آج، لب: به یاری.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: قصه.

(۸). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۹). قم، نبود.

ص: ۳۴۶

احبس نفسک، خویشتن بازدار. و الصبر، حبس النفس علی ما یکره «۱»، با آنان که خدای را می خوانند به بامداد و شبانگاه. **یُرِيدُونَ وَجْهَهُ**، روی او می خواهند، یعنی رضای او می جویند، یعنی طاعت به اخلاص می کنند لله، برای خدا، دور از ریا.

قتاده گفت: مراد نماز بامداد و نماز شام است. کعب الاحبار گفت: و الله که مراد، اهل نماز فریضه اند. **وَلَا تَعُدُّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ**، و نباید که چشم تو از ایشان برگردد، یعنی باید تا پیش تو باشند و به چشم تو باشند. و قوله: **تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**، در محلّ حال است، ای مریدا، در آن حال که مرید و طالب زینت دنیا باشی، **وَلَا تَطْعُ**، و فرمان میر آن کس را که ما دل او غال کرده ایم از ذکر خود «۲» به خذلان و تخلیت «۳» و او تابع هوای نفس خود است، نه تابع رضای ما. **وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا**، و کار او ضایع کردن است. و این قول قتاده و مجاهد و ضحاک است. داود گفت: فرط، ای ندما، پشیمانی. **خَبَابٌ** گفت: هلاکا. ابن زید گفت: مخالفا للحقّ. مقاتل حیّان گفت: سرفا. **فَرَاءٌ** گفت: متروکا. ابو زید بلخی گفت: قدما فی الشرّ. ابو عبیده گفت:

هو من قول العرب فرس فرط، ای سابق، و فرط منّی قول، ای سبق. و منه

قوله - عليه السلام - : انا فرطکم علی الحوض

، ای رائدکم و سابقکم، گفتند معنی آن است که: روزگار ضایع کرده باشد و کار خود معطل «۴». عبد الله عباس گفت: آیت در عیینة بن حصن الفزاری آمد که او بنزدیک رسول آمد پیش از آن که ایمان آورد جماعتی درویشان بنزدیک رسول بودند، چون: سلمان پارسی و عمار و خباب و عامر ابن فهیره و مهجع «۵» و صهیب. و سلمان، گلیمی داشت عرق برآورده و بوی کریمه «۶» از او می آمد و او پاره ای برگ خرما بگرفته بود و زنبیلی می بافت. عیینة گفت: ای محمّد! تو را از اینان ننگ نمی آید و از بوی اینان کراهت نمی باشد که ما را یک ساعت وجه نیست با اینان نشستن؟ ما اشراف و سادات مضریم «۷» و نظر مردمان به ماست، اگر ما ایمان آریم به تو، مردمان ایمان آرند، و اگر «۸» نیاریم، نیارند. و ما را برگ نباشد که با اینان به یک جای بنشینیم، برای ما مجلسی ساز و برای ایشان مجلسی دیگر و وقتی

(۱). همه نسخه بدلها بجز مل: تکره.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: خدا.

(۳). آج، لب: تحلیه.

(۴). آط، آب، آز، آج، لب + کرده، مل + گذاشته.

(۵). آز: مهج.

(۶). مل: بوی عرق و آب چشم.

(۷). آط، آب، مل، آز، آج، لب: مصریم.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + ایمان.

ص: ۳۴۷

دگر. خدای تعالی این آیت فرستاد.

ابو العالیه گفت: آیت در امیه بن خلف الجمحی آمد و این قول او گفت. قتاده گفت: آیت در اصحاب صفه آمد و ایشان هفتصد مرد درویش بودند ملازمان مسجد رسول - علیه السلام. ایشان را ملکی و ضیعتی و زرعی و زرعی و تجارتنی نبود. نماز می‌کردندی و منتظر نمازی دیگر بودند. قتاده گفت: چون این آیت آمد، رسول - علیه السلام - گفت: الحمد لله که در امت من کسانی هستند که خدای مرا گفت:

خود را با اینان بازبند، آنکه گفت: بیان کن برای اینان که کافر و جاحدند، و بگو که: **الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ**، گفتند: **الْحَقُّ**، خبر مبتدای محذوف است، یعنی این قرآن و آنچه در اوست از اخبار و آیات و اوامر و نواهی و وعد و وعید حق است از خدای تعالی. و گفتند: **الْحَقُّ**، مبتداست و **مِنْ رَبِّكُمْ**، در جای خبر اوست، یعنی الحق صادر من ربکم وارد منه و آت من قبله، حق از خدای تعالی صادر گشت از کتاب و پیغامبر و بیان و آنچه خالقان در تکلیف به آن محتاجند. اکنون اختیار به ایشان است و عنان اختیار به دست ایشان است هر که خواهد، گو ایمان آر، و هر که خواهد گو کافر شو. و صورت امر است، و مراد تخییر بر وجه تهدید، چه خدای را به ایمان ایشان حاجت نیست. اگر ایمان آرند ایشان را به آید «۱» به ثواب [۱۶۲- ر] و نعیم ابد رسند، و اگر کفر آرند ما بچارده ایم «۲» برای کافران آتشی که سرا پرده‌های آن محیط است به ایشان و گرد ایشان در آمده است. و قوله: **أَعْتَدْنَا**، من العتاد، و هو العدة، آن سازگار باشد و «سرادق»، سرا پرده «۳» باشد به مانند دیواری گرد خیمه، و خیمه در میان آن باشد.

ابو سعید خدری روایت کرد «۴» که، رسول - علیه السلام - گفت: دوزخ را چهار سرا پرده است، کثافت «۵» هر یکی چهل ساله راه. عبد الله عباس گفت: دیواری است از آتش گرد کافران در آمده باشد. کلبی گفت: کزدمی باشد که روز قیامت از دوزخ برآید از آتش و در عرصه قیامت گرد کافران درآید به مانند حظیره‌ای، قال رؤبه:

(۱). آز: برآید.

(۲). قم، مل: بیچارده ایم، آج، لب: بچارده ایم.

(۳). قم، مل: سرای پرده.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مل + از.

(۵). آج، لب: کسافت.

ص: ۳۴۸

یا حکم بن المنذر بن الجارود

سرادق المجد علیک ممدود

و قال سلامة بن جندل:

هو المدخل التعمان بیتا سماؤه

صدر الفیول «۱» بعد بیت مسردق «۲»

بعضی دگر گفتند دودی باشد که روز قیامت از دوزخ برآید و گرد کافران در آید، و هو قوله: انطلقوا إلى ظلّ ذی ثلاث شعب، لا ظلیل ولا یغنی من اللهب «۳» - الاية. و إن یستغیثوا یعاثوا بماء کالمهل، و اگر فریاد خواهند فریاد ایشان رسند از تشنگی که ایشان را رسیده باشد به آبی چون دردی زیت. و این روایت ابو سعید خدری است از رسول - علیه السلام - که گفت: «مهل»، دودی زیت باشد به گرما «۴»، به صفتی بود که کافر بنزدیک روی برد گوشت روی او در آن جا فتد. عبد الله عباس گفت: آبی ستر باشد بمانند دردی زیت. اعمش گفت: عصاره زیت باشد. مجاهد گفت: خون و ریم باشد. ضحاک گفت: آبی سیاه باشد چه دوزخ سیاه است و هر چه در او باشد سیاه بود از درخت و آب و لباس و اهل او، ابو عبیده گفت: جواهر زمین باشد گداخته، یعنی مس و روی و آهن و ارزیز و مانند آن، گداخته و آمیخته. قتاده گفت: عبد الله مسعود به کوفه بود، مردی آمد و او را جامی آورد سیمین «۵» زر بر او زده.

او بفرمود تا چاله‌ای برکنند در زمین و در آن جا نهادند، و آتشی عظیم بر او افرختند «۶» بگداخت «۷» و سرخ شد چون آتش. آنکه گفت غلام را: برو و این جماعتی را که هر روز بر ما آیند، ایشان را بخوان. او برفت و ایشان را بخواند. جماعتی بسیار بیامدند. او گفت: در نگری این بینی. گفتند: این چیست؟ گفت: هذا شبه شیء بالمهل الذی وعد «۸» الله الکفار به فی النار، این بهتر چیزی است به ماندگی به آن مهل که خدای وعید کرد کافران را در دوزخ به آن. سعید جبیر گفت: مهل، چیزی باشد که گرمای او به غایت رسیده باشد. ابو عبیده گفت، از منتجع بن «۹» نیهان شنیدم که

(۱). آج، لب: القبول.

(۲). آج، لب: ممدود.

(۳). سوره مرسلات (۷۷) آیات ۳۰ و ۳۱.

(۴). قم: گرمی.

(۵). قم: مسین.

(۶). همه نسخه بدلها: برافروختند.

(۷). قم، مل، آج، لب: تا بگداخت، آط، آب، آز: آنگه بگداخت.

(۸). همه نسخه بدلها: اوعد.

(۹). آط، مل، آج، لب: مسجع بن.

ص: ۳۴۹

گفت: فلان ابغض الی من الطلیاء و المهمل، گفتم: مهمل چه باشد؟ گفت: آن که خمیر در میان آتش کنند، آنگه بردارند و انگشتهای آتش و جمرات در کنار «۱» آن آویخته باشد. **یَشْوِی الْوُجُوهُ**، بریان کند رویها را و بسوزد. سعید جبیر گفت: اهل دوزخ چون گرسنه شوند، استغاثه «۲» کنند و فریاد خواهند از گرسنگی ایشان را اغاثه «۳» کنند به درخت زقوم، از آن بخورند، آن در تن ایشان چون آتش شود، و گوشت و پوست ایشان پخته گرداند، چنان که عرق برآرند، پاره‌های گوشت ایشان با عرق بریزد «۴»، آنگه تشنگی بر ایشان افتد، چند سال فریاد می‌کنند از تشنگی، ایشان را اغاثه «۵» کنند به آبی چون مهمل، و آن آبی بود «۶» گرمای آن بغایت رسیده که چون بنزدیک دهن برند گوشت روی ایشان در آن جا فتد «۷». **بِئْسَ الشَّرَابُ**، بد شراب «۸» باشد آن مهمل، **وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا**، و بد جای تکیه باشد دوزخ و «مرتفق»، متکا باشد که مرفق بر آن جا نهند. عبد الله عباس گفت: منزلا. **ضَحَاک** «۹» گفت: مجتمعا. عطا گفت: مقراً «۱۰». گفتند: مهادا، و گفتند: منزلا، و اصل او متکا بود که بر او و چایند «۱۱» به مرفق، قال الشاعر:

یسوق بالقوم غزالات الضحی

قالت له و ا [ر «۱۲»] تفقت الا فتی

و ارتفق الرجل گویند، چون تکیه کند و خوابش نباشد. قال ابو ذؤیب الهمذلی [۱۶۲- پ]:

كان عینی فیها الصاب مذبوح

نام الخلی و بت اللیل مرتفقا

و آن ضمیر که باید که در جمله خبری باشد، عاید با مبتدا در او مقدر است، و التقدیر: انا لا نضیع اجر من احسن منهم عملا، چنان که: السَّمَن منوان بدرهم، التقدیر منه، و گفتند: **أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ**، در جای خبر اوست. خدای تعالی گفت: آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند، ما مزد نیکوکاران ضایع نکنیم، یعنی ایشان نیکوکار باشند و ما مزد نیکوکاران ضایع نکنیم. **أُولَئِكَ**، ایشان آنانند که ایشان را باشد بهشتها مقام. و العدل، الاقامة.

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ، در زیر ایشان جویها می‌رود، یعنی در زیر کوشکها و درختان بستانهای ایشان، **يُحَلَّوْنَ فِيهَا**، در پوشاندن ایشان را به حلّی و زینت، **مِنْ أَسَاوِرَ**، گفتند: «من» اولّ زیادت است و دو «۱» تبیین. و گفتند: هر دو تبیین است، دستفرنجهای «۲» زرّین. و «اساور»، جمع سوار باشد و گفتند: جمع اسوار «۳»، علی حذف الزیادة، چه اگر «یا» «۴» زیادت بودی «۵»، اساویر بودی. و گفته‌اند: جمع اسورة باشد، و اسوره جمع سوار بود، فهو جمع الجمع. و يقال: سوار و سوار، بالكسر و الضمّ.

و گفتند: این از عادت ملوک بودی، یعنی اهل بهشت به زیّ و زینت ملوک باشند.

سعید جبیر گفت: هر یکی از اهل بهشت سه دستورنجن «۶» دارند: یکی از سیم، یکی از زر، یکی از لؤلؤ و یاقوت. و **يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا**، و جامه‌های سبز پوشند از سندس و آن دیبای تنک باشد. و **إِسْتَبْرَقٍ**، و آن دیبای «۷» سبتر «۸» باشد، و گفته‌اند: معرّب است. **مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ**، تکیه زده باشند در بهشت بر سریرها. و «اریکه»، سریری باشد که از بالای او قبه‌ای یا کله‌ای زده باشند. و نصب متکینین، بر حال است. **نِعْمَ الثَّوَابُ**، التقدیر، نعم الثَّوَابُ الجنة، نیکو ثواب است بهشت.

و **حَسُنَتْ مُرْتَفَقًا**، و نکو تکیه گاهی است او، یا منتفعی «۹» و انتفاعی و منفعتگاهی.

و **أَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ** - الایه، گفتند: این آیات در حقّ دو برادر آمد از اهل مکّه از بنی مخزوم: یکی مؤمن و یکی کافر. مؤمن، ابو سلمه بود - عبد الله بن

(۱). همه نسخه بدلهای، بجز مل: دوم.

(۲). قم، اط، آب، آز: دستورنجنها، آج، لب: دستورنجنها.

(۳). قم: اسور.

(۴). آج، لب: با.

(۵). اط، آب، آز: نبود.

(۶). اط، آج، لب: دستورنجن، آز: دست و برنجن، مل: دست افرنجن.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل + تخین.

(۸). آط، آج، لب: سطر.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: با منفعتی.

ص: ۳۵۱

عبد الاسد بن عبد یالیل بود، و او شهر امّ سلمه بود پیش از رسول - علیه السلام. و کافر، الاسود بن عبد الاسد بن عبد یالیل بود. و گفتند: آیات بر سبیل مثل در رسول آمد - علیه السلام - و مشرکان مکّه. و گفتند: این مثل برای عیینة بن حصن زد، و برای سلمان پارسی «۱»، که قصه ایشان برفت. خدای مثل زد ایشان را به دو مرد در بنی اسراییل، دو برادر: یکی مؤمن «۲» یکی کافر. نام یکی، یهودا بود در قول عبد الله عباس. مقاتل گفت: یملیخا «۳» و نام کافر فطروس «۴» بود. وهب گفت: قطفر «۵» بود، و ایشان آنانند که خدای وصف ایشان کرد در سورة و الصّافات. عبد الله مبارک گفت:

از معمر از عطاء خراسانی «۶» که او گفت: در بنی اسراییل دو برادر بودند: یکی مؤمن، یکی کافر. ایشان را از پدر «۷» مالی رسید، هشت هزار دینار. قسمت کردند و هر یکی چهار هزار دینار برگرفتند. اما برادر کافر به هزار دینار سرای خرید، این برادر مؤمن گفت: بار خدایا! برادرم در دنیا به هزار دینار سرای «۸» خرید و من از تو در بهشت سرای «۹» می خرم به هزار دینار. و آنکه آن هزار دینار به صدقه بداد. برادرش به هزار دینار ساز و تجمل آن سرای «۱۰» بخرید، او گفت: بار خدایا! برادرم هزار دینار به ساز و تجمل سرای کرد، و من آن سرای را که از تو خریده‌ام در بهشت، آن را ساز و تجملی «۱۱» می خرم و خدمتکار به هزار دینا [ر] «۱۲» و آنکه به صدقه بداد. برادرش به هزار دینار ضیعتی خرید [۱۶۳- ر] از دشت و آب و باغ و بستان. او گفت: بار خدایا! من از تو به هزار دینار ضیعتی می خرم در بهشت و هزار «۱۳» دیگر به صدقه داد. برادرش زنی خواست و هزار دینار در خرج آن «۱۴» کرد. او گفت: بار خدایا! برادرم زنی خواست و هزار دینار در راه آن کرد «۱۵»، من از تو زنی می خواهم از حور العین و این هزار دیگر «۱۶»

(۱). قم، آط، آج، لب: فارسی.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم + و.

(۳). آط، آب، مل، آز، لب: تملیخا.

(۴). آط: طوس.

(۵). آط، آب، مل: فطیر، آز: قطفیر، آج، لب: قطیفه.

(۶). آج: خوراسانی.

(۷). قم، مل، آز+ به میراث، آط، آج، لب: را به میراث از پدر.

(۸). آط، آب، آز، آج، لب: سرایی.

(۹). آز، آج: سرایی.

(۱۰). آط، آز: سرا.

(۱۱). همه نسخه بدلها: تجمل.

(۱۲). به قیاس دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۱۳). همه نسخه بدلها+ دینار.

(۱۴). قم: در راه آن.

(۱۵). آط، آز، آج، لب: خرج کرد، مل: در باب خرج او کرد.

(۱۶). قم: دینار، آط، آب، آز: دینار دگر.

ص: ۳۵۲

باقی در راه آن کردم و آن نیز به صدقه داد. چون روزگار برآمد او محتاج شد و فرو ماند، با خود گفت: اگر بروم و احوال و حاجت [خود] «۱» برادرم [را] «۲» بگویم، همانا مرا یاری «۳» کند و بری. بیامد و بر راه بنشست، چون بر «۴» آمد، او را گفت: مرا شناسی؟ گفت: برادر منی فلان؟ گفت بلی. گفت: چه کار است تو را؟

گفت: حاجت مرا پیش تو آورد. گفت: آن مال را چه کردی؟ گفت: به صدقه بدادم، و قصه خود با او بگفت. او بر طریق استهزا او را گفت: إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ «۵». آنچه گفت و الله که جوی ندهم تو را. و او را براند، و ذلک قوله: قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِيَّيْكَ لِي قَرِينٌ، يَقُولُ أَلَيْسَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ «۶»- الی قوله: فَاطَّلَعَ فَرَأَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ «۷»- الایات. و در قصه ایشان این آیات بفرستاد.

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا، گفت: ای محمد! مثلی بزن برای این کافران. رَجُلَيْنِ، بدل مثل است. و گفتند: محلّ او جرّ است، ای مثل رجلین. جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا، که کردیم ما یکی را از ایشان دو بستان از انگور، یعنی رز. وَ حَفَفْنَا لَهُمَا بِنَخْلٍ، و گرداگرد آن درختان خرما، وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا، و در میان آن کشتزار گندم و جز آن.

كَلِمَاتُ الْجَنَّتَيْنِ، هر دو بستان. «کلا»، موحد اللفظ مثنی المعنی است، چنان که کل بنزدیک بعضی، برای آن گفت: ات، و نگفت: اتنا، قال الشاعر:

و کلتاهما قد خطّ لی فی صحیفتی
فلا العیش اهواه و لا الموت ارواح

و گفتند: تقدیر آن است که: کلّ واحدة منهما. آتَتْ أَكُلَهَا، ای اعطت ثمرتها «۸». هر یکی از آن بستانها میوه خود بدادی و بر برآوردی، وَ لَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئاً، و هیچ کم نکردی از آن که سال اوّل بودی، و الظلم فی اللغة، هو النقصان، يقال: ظلمه حقّه اذا نقصه «۹»، قال الشاعر:

يَنْقُصُنِي «۱۰» مَالِي كَذَا وَ لَوِي يَدِي
لَوِي يَدَهُ اللَّهُ الَّذِي لَا يَغَالِبُهُ

(۱-۲). اساس: ندارد، از قم آورده شد.

(۳). قم، اط، آج، لب: یاری.

(۴). آب، آز، آج، لب: برادر.

(۵). سوره صافات (۳۷) آیه ۵۲.

(۶). سوره صافات (۳۷) آیات ۵۱ و ۵۲.

(۷). سوره صافات (۳۷) آیه ۵۵.

(۸). همه نسخه بدلها: ثمرها.

(۹). آج، لب: اذا اتقصه.

(۱۰). کذا، در اساس و جمیع نسخ، در منابع چایی به صورت «یظلمنی» و «تظلم» نیز ضبط شده است که با فحوای عبارت مناسبتر می‌نماید.

و یروی: اَلَّذِي هُوَ غَالِبُهُ. وَفَجَّرْنَا، برانندیم و برگشادیم در میان آن بستانها جویی «۱» از آب روان.

وَكَانَ لَهُ ثَمْرٌ، و این مرد صاحب بستان را از آن جا میوه‌ها بود، و ثمر «۲» جمع ثمار باشد، کحمار و حمر. و گفتند: ثمر و جمعه ثمر، کخشب و خشب، و گفتند:

ثمر جمع ثمره، کتمر و تمره، و گفتند: ثمر همه جنس مال باشد. مجاهد گفت: مراد زر و سیم است، یعنی صاحب این بستانها را «۳» زر و سیم بود. عبد الله عباس گفت:

انواع مالها خواست. قتاده گفت: كل المال ثمر، همه «۴» را ثمر گویند. فَقَالَ لِصَاحِبِهِ، این مرد مالدار آن برادر درویش را گفت: من به مال از تو بیشترم و به حشم و خدم از تو عزیزتر.

وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ، آنکه خدای تعالی حکایت حال او کرد که او در بستان خود شد، وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ، «واو» حال راست، در آن حال که «۵» ظالم نفس خود بود به آن که کافر بود به خدا، گفت: نپندارم که این بستان هرگز هلاک شود و نپندارم که قیامت خواهد بود. پس اگر چنان است که شما می‌گوی که ما را بعثی و نشوری خواهد بودن «۶» و ما را با خدای مردی و مرجعی است، بازگشت من با «۷» جای باشد به از این. خدای تعالی از حماقت و اعتقاد باطل او و ظنّ خطا و تمنای محال او این حکایت کرد. و اهل حجاز و ابن عامر خواندند: منها منقلبا، ای من الجنتین، در مصاحف ایشان چنین است.

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ، [گفت] «۸» او را رفیق و برادر مسلمان او، وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ، «واو» حال است، در آن حال که با او مناظره می‌کرد. أَ كَفَرْتَ، کافر شدی به آن خدای که تو را از خاک بیافرید! یعنی اصل تو را که آدم بود؟ قولی دگر آن که آب «۹» نطفه از طعامی و غذایی بود که از خاک روید، پس اصل نطفه هم از خاک [۱۳۶- پ] بوده باشد. ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ، پس از این آب معهود که خدای از او خلق آفریند. و اصل نطفه

(۱). آز: جویی.

(۲). آج، لب: ثمره.

(۳). همه نسخه بدلها+ جز این بستانها.

(۴). قم+ مال.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم و مل+ او.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب+ اگر.

(۷). قم: باز.

(۸). اساس ندارد، از قم آورده شد.

(۹). در اساس لفظ «آب» تکرار شده است.

ص: ۳۵۴

آب اندک باشد، من نطف اذا قطر. فعله به معنی مفعوله «۱» باشد، که قطر هم لازم است و هم متعدی. **ثُمَّ سَوَّأَكَ رَجُلًا**، پس تو را مردی تمام سوی کرد، و این حکایت تدریج خلق برای آن گفت، تا بدانند که این، فعل قادری مختار است نه به طبع بوده است، چه اگر به طبع بودی به یک بار بودی، چنان که کتابت به قالب که به یک بار برآید. اما آن که به اختیار فاعل «۲» بود، حرف حرف در وجود آید به حسب ارادت او.

قوله: **لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي**، تقدیر آن است که: لکن انا هو الله ربی گفت، و لکن من نگویم که با خدای شریکی هست، بل گویم: او که الله است خدای من است.

پس همزه از میان بیفکنند دو «نون» به هم آمد ادغام کرد، چنان که شاعر گفت:

و ترمیننی بالطرف ای انت مذنب و تقلیننی لکن آیک لا اقلی

ای، لکن انا. نافع در روایت مسیبی و ابو جعفر و ابن عامر و رویس و برجمی در حال وصل به الف خواندند. چنان که شاعر گفت:

انا سیف العشیرة فاعرفونی حمید قد تذریت السنما

و در آن که در حال وقف اثبات باید کردن خلاف نیست. کسائی گفت: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و التقدیر: لکن الله هو ربی. و ابی خواند: لکن انا هو الله [ربی] «۳» بر اصل چنان که اظهار الف نکرد در لفظ در حال وصل. **وَ لَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا**، و من کس را انباز خدای نگیرم و کس را به شریک او نکنم.

وَلَوْ لَا، ای هلا. **قُلْتُ**، چرا نگفتی چون در بستان خود شدی: **مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ**، روا بود که «ما» در محل رفع بود بر خبر مبتدای محذوف، و التقدیر: هی ما شاء الله. و شاید که محل او نصب بود بوقوع شاء علیه، ای ما شاء الله کان. و بر این

وجه «ما»، مجازات را بود، و التقدير: ای شیء شاء الله کان. و بر این تقدیر هم روا بود که «۴» محلّ «ما» رفع بود بر ابتدا، چه «ما» مجازات را بود، و التقدير: ای شیء، به رفع. آنگاه او مبتدا باشد، و کان خبر او باشد. اگر گویند نه امت اجماع کرده‌اند بر اطلاق این قول که: ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن، آنچه خدا خواهد باشد و

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: مفعول.

(۲). قم: کاتب.

(۳). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۴). اساس + ما، که زاید به نظر می‌رسد.

ص: ۳۵۵

آنچه نخواهد نباشد، و این به «۱» خلاف مذهب شماست؟ جواب گوییم که: این بر تأویل باشد، چنان که اجماع امت است بر اطلاق آن که: لا مردّ لامر الله، فرمان خدای را رد نیست، چنان که تأویل این کردند بر آن که صورت خبر است و مراد نهی، یعنی لا تردّوا امر الله، و الواجب ان لا یردّ، هم‌چونین آن کلمت مأول است بر آن که: ما شاء الله من فعل نفسه او من فعل غیره علی سبیل الاکراه کان و ما لم یشأ من هذین لم یکن، آنچه خواهد از فعل خود به اختیار و از فعل غیرى بمشیت اکراه لا محال «۲» باشد، و آنچه نخواهد بر این وجه نباشد. لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، قُوَّة نیست مگر به خدای، چه بر خلق قدرت «۳» جز خدای قادر نیست. قدیم - جلّ جلاله - قادر است به خود، و هذا معنی قولنا: قادر لنفسه او لما هو علیه فی نفسه، و هر قادر که جز اوست به اقدار او قادر است، تا او قدرتش ندهد قادر نباشد. پس این است معنی آن که: لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

انس مالک روایت کند که، رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت: هر که چیزی ببیند که او را نیکو در چشم آید بگوید: ما شاء الله لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، چشم بد به آن چیز نرسد. **إِنْ تَرَنْ أَنَا**، اگر می‌بینی مرا کمتر از تو به مال و فرزندان. و «انا»، دو وجه را محتمل است، یکی تأکید ضمیر متصل را، و یکی آن که فصل باشد، چنان که گفت «۴»: کنت انا القائم و کنت انت «۵» الخارج. و «اقل»، منصوب است بر آن که مفعول دوم «ترن» «۶» است، و **مَالًا وَ وَكْدًا**، نصب هر دو بر تمییز است. و عیسی بن عمر در شاذ خواند: انا اقل، به رفع بر ابتدا و خبر، آنگاه جمله در محلّ نصب باشد [۱۶۴-ر] بر مفعول دوم «ترن» «۷».

فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي، امید است که خدای من مرا بدهد بهتر از بستان تو، برای آن که مرا با او ایمان و اعتقاد است. **وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ**، و فرو فرستد بر بستان تو حسابانی از آسمان. **قَتَادَةَ وَ ضَحَّاكَ** گفتند: عذابا. **عَبْدَ اللَّهِ عَبَّاسَ** گفت:

آتشی. ابن زید گفت: قضایی از خدای تعالی بخشم. اخفش گفت: تیری «۸» ناوکی، واحدها حسابانه. و گفتند: برای این تیر ناوکی «۹» را حسابان خوانند، و حسابان، حساب

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: بر.

(۲). آط، آب، آز، آج، لب: لا محاله.

(۳). آز، آج، لب: قوّت.

(۴). آب + گفت.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: کنت انا.

(۶-۷). اساس: ترنی، به قیاس آط، تصحیح شد.

(۸). آب، آز: تیر.

(۹). آب، آز، آج، لب: ناوک.

ص: ۳۵۶

باشد که آن بسیار بود در یک مجری. فشبهها بکثرة الحساب. زجاج گفت: حُسْبَانًا، ای عذابا حساب ما کسبت یداک، عذابی بر وفق و حساب آنچه کرده باشی نه بیشتر و نه کمتر تا عدل باشد، و این وجهی لطیف است. فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا، در روز آید این بستان تو خاکی املس ساده که بر او نبات نباشد، و این قول قتاده است. مجاهد گفت: رملا هائلا و تراها، ریگی روان. عبد الله عباس گفت: او مانند جرز است در معنی.

أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَهَا غَوْرًا، ای غائرا، یا در روز آید و آبش به زمین فرو شده، و برای مبالغت مصدر به جای اسم فاعل بنهاد، چنان که عنتره گفت:

مقلّدة اعنتها صفونا «۱»

تظلّ جیادهم نوحا علیهم

فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلْبًا، تو نتوانی آن را طلب کردن و با دست نتوانی آوردن.

وَ أُحِيطَ بِنَمْرِهِ، و محیط شوند و گردمیوه او درآیند. و این عبارتی است از اهلاکی بر وجهی که از او هیچ سلامت نیاید، پنداری اهلاک به مانند حایطی محیط گشت به آن، و منه قوله: قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا ... «۲»، و قوله: أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا ... «۳»، و قوله: وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ «۴»، و قالوا: احاط بهم العدو إذا هلكوا عن آخرهم.

فَأَصْبَحَ يَقْلَبُ كَفْيَهُ، در روز آید و دست می‌گرداند. و این عبارتی است از حسرت و پشیمانی. و گفتند: یعنی دست بر دست می‌زند و این از عادت متحسر «۵» و متلهف «۶» باشد، قال بعض المحدثين:

أَقْلَبُ كَفِّيَ إِثْرَهُ مَتْنَدِّمًا

وَأَنْتِ إِذَا مَا فَاتَتِي الْأَمْرَ لَمْ أَبْتَ

و ان فات لم اتبعه هلا و ليتما

و لکنه ان جاء عفا قبلته

وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا، «واو» حال است، در آن حال که آن فرو فتاده باشد بر چفتهایش، و گفته‌اند: بر سقفهایش. و گفته‌اند: خالیة من سقفها و بناؤها. و عَلِيٌّ، به معنی «من» باشد. و بر طریق پشیمانی گوید: يَا لَيْتَنِي، کاشک تا من با خدای انباز نگرفتمی.

(۱). اساس: صفوف، که به قیاس قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲) و سوره فتح (۴۸) آیه ۲۱.

(۳). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۹.

(۴). سوره بروج (۸۵) آیه ۲۰.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: متحیر.

(۶). اساس: متلهف، که به قیاس نسخه قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

آنکه حق تعالی حکایت کیفیت حال او کرد، گفت: و او را نباشند گروهی و لشکری که یاری او کنند: **وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ**، بدون خدای، و او را از خدای حمایت کنند. **وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا**، و او انتقامی نتواند کشیدن.

هُنَالِكَ الْوَلَايَةَ لِلَّهِ الْحَقِّ، آن جایگه به یقین بداند که ولایت خدای راست - جلّ جلاله - بحق، که او حقّ است و ما دون او از معبودان باطل. حمزه و کسائی خواندند: الولاية، به کسر الواو، و باقی قرآء به فتح «واو». بعضی گفتند: هر دو لغت است، کالدلالة و الدلالة، و بعضی دگر گفتند: الولاية به کسر، مصدر والی باشد، و به فتح مصدر ولی. يقال: ولیّ بین «۲» الولاية و وال بین «۳» الولاية. و بعضی دگر گفتند:

الفتح للمصدر، و الكسرة للصنعة «۴»، برای آن که بناء فعاله مصدر را باشد، كالسماحة و الظرافة و الكرامة، و فعاله صنعت «۵» را باشد، كالخياطة و النساجة و الحياكة، ولایت خدای راست. ابو عمرو و کسائی خواندند: الحقّ به رفع بر صفت ولایت، و باقی به جر بر صفت نام خدای - جلّ جلاله - چنان که گفت: **ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ** ... «۶»، و در مصحف عبد الله هست: لله و هو الحقّ، و آن که «۷» حق صفت خدای باشد. و در مصحف ابیّ هست: هنالك الولاية الحقّ لله، چنان که حق صفت ولایت باشد. **هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا**، او بهتر است به ثواب دادن [۱۴۶-پ]. اگر گویند این آنگاه باشد که ثواب دهنده دگر باشد، گویم: این بر دو وجه بود، یکی آن که ممتنع نبود که ایشان اعتقاد کرده باشند که جز خدای ثواب دهنده ای هست. دگر آن که ثواب جزا باشد، یعنی از هر جزا دهنده ای خدای بهتر است و جزای او و عاقبت آن. **وَ خَيْرٌ عُقْبًا**، و بهتر به عاقبت. عاصم و حمزه خواندند: عقبا، به سکون «قاف» و باقی قرآء به دو ضمّه. و هما لغتان للعاقبة، و **هُنَالِكَ**، اشارت است به روز قیامت. و ولایت به فتح «واو»، ضدّ عداوت باشد، و به کسر «واو» امارت. و نصب او بر تمییز است.

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، آنکه گفت: یا محمد! برای این کافران منلی بزن زندگانی دنیا را. و بگو: که او چون آبی است که ما آن را از آسمان فرو

(۱). اساس: یکن، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۲-۳). آط، آب، آز، آج، لب: من.

(۴). آب: للصفة.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: صفت.

(۶). سوره انعام (۶) آیه ۶۲.

(۷). قم، آط، آب، مل، آز: بر آن که، آج، لب: بدان که.

فرستیم. به آن آب باران، نبات بروید از زمین انواع «۱» و آمیخته شود و به هم برپیخته شود. آنگه بس برنیاید که بینا که آن را تازه و سبز و مؤنق و با طراوت می‌بینی، زرد شود و خشک گردد و باد آن را در جهان ببرد. دنیا با این ماند، بینا که مرد در او بر سر عیش و عشرت و کامرانی و کاروانی و جوانی و مال و فرزندان و نظام امور کارها ساخته و مرادها حاصل کرده، برگردد از این روی بر آن روی [توانگری با درویشی بدل شود و تندرستی به بیماری و کاروانی] «۲» به فرو ماندگی و زندگانی به مرگ تا هر چه دیده باشی به خلاف آن شود، چنان که اگر ببینی بازنشناسی. مطرف بن عبد الله بن الشخیر گفت: در خفض عیش ملوک منگر و درجه «۳» ملوکانه ایشان در آن نگر که عن قریب یا حال ایشان منقلب شود و ملک منتقل، یا ایشان از «۴» ملک و ملک زایل و مرتحل «۵». محمد بن الحسین بن عبید «۶» گفت، بر کوشکی دیدم نوشته - باعالی الحجار «۷» - این بیتها:

بالله ربك كم قصر مررت به قد كان يعمر باللذات و الطرب

طارت عقاب «۸» المنایا فی جوانبه فصار من بعده للویل و الخرب

یکی از جمله صالحان گفت: مرا به سواد کوفه شغلی بود به خورنق و سدیر بگذشتم آن سرایهای نعمان منذر دیدم بیران شده و از او آلا رسوم و آثار نمانده، بایستادم ساعتی اعتبار را. آنگه گفتم: این سگانک؟ این جیرانک؟ ما فعل قطنانک؟ هاتفی آواز داد:

افناهم حدثان الدهر و الحقب و غالهم زمن فی صرفه نوب

كانوا فبانوا و فی الايام معتبر حتی تصرف فی اطوارها العقب

مساءة و سرور تلوه ترح و غبطة شوبها هم له «۹» کرب

علی بن ابی مریم گفت: به سویقه عبد الوهّاب بگذشتم و خراب شده بود، بر دیواری نوشته دیدم:

(۱). قم: به انواع.

(۲). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۳). قم: هر چه صفت.

(۴). قم: تا ایشان را.

(۵). قم + هیچ نماند.

(۶). آط، آب، آج، لب: العبید.

(۷). آط، آج، لب: الحجاب.

(۸). اساس: عفات، که به قیاس دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). اساس: قوله، که به قیاس دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: ۳۵۹

هذا منازل اقوام عهدتهم

فی خفض عیش و عزّ ما «۱» له خطر

صاحب بهم صائحات الدهر فاتقلبوا

الی القبور فلا عین و لا اثر

یکی از جمله صالحان در خواب دید یحیی «۲» خالد برمکی را، در آن وقت که وزیر بود که: در جانب غربی بغداد ایستاده بود، از جانب شرقی آواز آمد و گوینده‌ای این بیت «۳» بخواند:

كان لم يكن بين الحجون الى الصفا

انيس و لم يسمر بمكة سامر

يحيى خالد جواب داد «٤»:

بلى نحن كنا اهلها فابادنا «٥»

صروف الليالى و الجدود العواتر

چهل روز تمام نشد تا ایشان را نکبت رسید، و ابو العتاهیه «٦» گوید:

جمعوا فما اكلوا الذى جمعوا

و بنوا مساكنهم فما سكنوا

و كأنهم كانوا بها ظعنا

لما «٧» استراحوا ساعة ظعنوا

عبد الملك بن عمير گفت: سر حسين بن على - عليهما السلام - دیدم پیش عبید الله زیاد «٨» نهاده و در قصر الاماره کوفه، و سر عبید الله زیاد دیدم پیش مختار ابو عبیده نهاده، و سر مختار ابو عبید دیدم پیش مصعب زبیر نهاده و سر مصعب زبیر دیدم پیش عبد الملك مروان نهاده [١٦٥- ر]، این همه در مدت دوازده سال بود. و رسول - علیه السلام - گفت:

ما امتلأت دار حبرة آلا امتلأت عبرة

، هیچ سرای پر از خورمی «٩» نشد آلا پر از آب چشم شد. هشام الکلبی گفت: چون خالد ولید، عین التمر بگشاد، احوال دختران نعمان بن المنذر پرسید، گفتند: یکی بمرد و یکی در بعضی حجره هاست به عبادت «١٠» مشغول است. نزد او رفت و بر او سلام کرد و گفت: حال شما چگونه این جا رسید پس از آن که پادشاهان عرب بودی؟ گفت: مجمل گویم یا مفصل؟ گفت: مجمل. روزی آفتاب برآمد و هیچ رونده نبود در خورنق و

(١). اساس: ممّا، که با توجه به نسخه قم تصحیح شد.

(۲). قم، آط، مل، آج، لب: یحیی بن.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: بیتها.

(۴). مل: یحیی خالد چون این بشنید به جواب او این بگفت.

(۵). اساس و قم: فاذا دنا، که با توجه به نسخ آط، آب، مل، آز، تصحیح شد، آج، لب: ابادها.

(۶). اساس: ابو العالیه، به قیاس قم و اتفاق نسخه‌ها تصحیح شد.

(۷). دیگر نسخه بدلها، بجز قم: قد.

(۸). قم + لعنه الله، دیگر نسخه بدلها + علیه اللعنه.

(۹). همه نسخه بدلها: خرّمی.

(۱۰). آط، آج، لب: صلات.

ص: ۳۶۰

سدیر و آلا زیر دست ما بود، و هم آن روز آفتاب فرو نشد تا هر که ما را دید بر ما رحمت کرد. آنکه گفت:

إذا نحن فيهم سوقة نتنصف

فبينا «۱» نسوس الناس و الامر امرنا

تقلب تارات بنا و تصرف

فأفّ لدنيا لا يدوم نعيمها

قوله: فَأَصْبَحَ هَشِيمًا، ای مهشوما مکسورا، فعیل به معنی مفعول، و الهشم، الکسر. تَذْرُوهُ الرِّیَاحُ، ای تسفیه. و الذّایات، بادهایی باشد که به آن غله پاک کنند و گاه از او جدا کنند و آلت آن کار را مذرّات گویند، باد آن گیاه خشک را از این روی بر آن روی می‌زند. وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا، و خدای تعالی بر همه چیز قادر است.

المالُ وَ البَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، آنکه حق تعالی برای تزهید مردمان در سرای فانی و زینت آن و اغترار به غرور آن گفت: مال و فرزندان، زینت این زندگانی نزدیکتر است تا به مال مستظهر باشد و به فرزندان معتزّ «۲». چون بنگری آن اعتزاز،

اغترار است، پنداری از مصحف محصّف برخواند. از حقّ تو آن است که چشم به مالّ داری. همتّ تو همه به مال است و کمتر چیز بر تو کار مالّ است، نمی دانی که مال را زوال بود و مرجع با مالّ بود، بر تو مرد آن است که او را مال است، و بر خدای مرد آن است که او نیکو حال «۳» است.

عبد الله عمر گفت از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - شنیدم که او گفت: امتّ من در دنیا بر سه طبقه اند، اما طبقه اول، جماعتی اند که رغبت نکنند در جمع مال و ادّخار او و سعی نکنند در اقتنا و احتکار او. از دنیا به سدّ جوعت و ستر عورت راضی باشند، و توانگری ایشان در آن بود که ایشان را به آخرت رساند. ایشان آنان باشند که:

فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ «۴». و اما طبقه دوم آنان باشند که مال دوست دارند و لکن جمع او از پاکتر طریقی کنند و از حلالتر وجهی و صرف آن با نکوتر راهی کنند، به آن مبرّت کنند و صلت رحم کنند و با درویشان مواسات کنند و در اجتناب

(۱). اساس و دیگر نسخه بدلهای، بجز لب: بینا، لب: فیبنا، که بر دیگر نسخه بدلهای مرجح می باشد.

(۲). اساس، قم، مل: مغتر، به قیاس با دیگر نسخه و معنی عبارت تصحیح شد.

(۳). در حاشیه نسخه آط: مالّ.

(۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۶۲، نیز اشاره است به: سوره بقره (۲) آیات ۳۸ و ۶۲ و ۱۱۲ و ۲۶۲ و ۲۷۴ و ۲۷۷، و آل عمران (۳) آیه ۱۷۰، و مائده (۵) آیه ۶۹، و انعام (۶) آیه ۴۸، و اعراف (۷) آیه ۳۵، و احقاف (۴۶) آیه ۱۳.

ص: ۳۶۱

حرام چنان باشد که یکی از ایشان دوست تر دارد اگر سنگ خورد از آن که درمی از حرام به «۱» دست دارد «۲» یا نه در ره طاعت صرف کند یا از حق منع کند یا خازن آن باشد تا به وقت مرگ. ایشان آنان باشند که اگر خدای با ایشان مناقشت کند عذاب کند ایشان را و اگر عفو کند ایشان را برهند. و طبقه سهام «۳» آنان باشند که، جمع مال دوست دارند از حلال و حرام و منع کنند آن را از واجبات، اگر نفقه کنند، اسراف کنند و اگر «۴» امساک کنند به «۵» بخل و احتکار کنند، ایشان آنان باشند که، دنیا زمام دلهای ایشان را به دست گرفته باشد تا ایشان را به دوزخ رساند. وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ، و آن اعمال نیک که بماند.

مفسّران خلاف کردند در «باقیات صالحات»، عبد الله عبّاس و عکرمه و مجاهد گفتند: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر است. چون بنده این کلمات گوید، گناه از او ریختن گیرد، چنان که برگ از درخت. این خبر، ابو الدرداء روایت کرد از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - عبد الله [۱۶۵- پ] [عمر «۶»، و سعید بن المسيّب و عطاء بن ابی رباح گفتند: «باقیات صالحات»، آن است که بنده گوید:

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر و لا حول و لا قوة الا بالله «۷». خالد بن عمران روایت کرد که: یک روز رسول - علیه السلام - بیرون آمد و صحابه را گفت:

خذوا جنتکم

، سپرها برگیری. گفتند: یا رسول الله! دشمنی حاضر آمده است؟

گفت: نه، و لکن سپرهایی که شما را از دوزخ نگاه دارد. گفتند: یا رسول الله! و آن سپر «۸» کدام است؟ گفت:

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر و لا حول و لا قوة الا بالله،

که این کلمات مقدّماتند و معقبّاتند و مجنّباتند «۹» و باقیات صالحاتند ابو سعید خدری از رسول - علیه السلام - روایت کرد که او گفت: باقیات صالحات بسیار گوی. گفتند: باقیات صالحات کدام است؟ گفت: ملّت است. گفتند: آن چیست؟ گفت: ملّت است، تا چهار بار بگفت، آنکه [گفت] «۱۰»: تکبیر و تهلیل و

(۱). مل: در.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: آرد.

(۳). قم: سوم، مل: سیوم، آط، آب، آز، آج، لب: سیم.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + نه.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: و.

(۶). از این جا، اساس افتادگی دارد، از قم آورده شد.

(۷). سوره كهف (۱۸) آیه ۳۹.

(۸). آط، آب: سپرها.

(۹). قم، آب: مجنّبان، که با توجّه به معنی نسخه آط، تصحیح شد.

(۱۰). از آط، آورده شد.

تسبیح و تحمید است، و لا حول و لا قوّة الا بالله.

عبد الله بن عبد الرحمن مولى سالم بن عبد الله گفت: سالم مرا بنزدیک محمد بن کعب القرظی فرستاد، گفت: یک ساعت فلان جای حاضر آی تا حدیثی کنیم «۱».

حاضر آمد، یکدیگر را پرسیدند، آنکه سالم، محمد بن کعب را گفت: باقیات صالحات را معنی چیست؟ گفت: لا اله الا الله و الحمد لله و سبحان الله و الله اکبر و لا حول و لا قوّة الا بالله «۲». سالم گفت: لا حول و لا قوّة الا بالله «۳» را از کی باز در این «۴» آورده‌ای؟ گفت: از آنکه که ابو ایوب انصاری را دیدم، او مرا گفت که از رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت: شب معراج مرا به آسمان بردند، ابراهیم خلیل را دیدم مرا تقریب و ترحیب کرد. من جبریل را گفتم: این کیست؟ گفت: این ابراهیم خلیل است. ابراهیم مرا گفت: امتت را بگوی تا در زمین بهشت غرس بسیار بنشانند که تربتش پاکیزه است و زمینش فراخ. من گفتم: غرس بهشت چه باشد؟ گفت، گفتن: لا حول و لا قوّة الا بالله «۵».

سعید جبیر و عمرو بن شرحبیل و ابراهیم مسروق گفتند: باقیات صالحات، نمازهای پنج است و آن، آن حسنات است که سیئات را ببرد.

علی بن ابی طلحه گفت از عبد الله عباس که او گفت: اعمال صالحه است «۶» گفتن: لا اله الا الله و استغفر الله، و صلوات بر محمد و آتش و نماز و روزه و حج و عتق و جهاد و صلت رحم، و جمله حسنات که ثواب آن ابد الدهر بماند.

عطیه گفت از عبد الله عباس که: آن سخن نیکوست. حسن بصری گفت: نیات است که به آن اعمال قبول کنند. قتاده گفت: هر طاعت باشد که برای خدای کنند. ابو جعفر الباقر - علیه السلام - گفت:

قیام اللیل لصلاة اللیل،

به شب برخاستن «۷» است برای نماز شب. اما قوله: **كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ**، ظاهر «۸» چنان می‌نماید که تشبیه حیات دنیا به آب است، و اهل اشارت گفتند: حکمت در آن که خدای تعالی دنیا را به آب تشبیه کرد، آن است که آب قرار نگیرد در یک جای، [بل رونده باشد چون راه

(۱). آط، آب، آز، لب: سخنی گوئیم.

(۲-۳-۵). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۹.

(۴). آج، لب: آن جا، مل، آط، آب، آز+جا.

(۶). آط، آز، آج، لب: صالحات است از.

(۷). آط، آب، آز، آج، لب: برخواستن.

(۸). همه نسخه بدلها: به ظاهر.

ص: ۳۶۳

یابد] «۱». دنیا همچنین است بر کس «۲» بنماند. دگر آن که «۳» بر یک حال بنماند، چون در جای باز دارند، لون و طعم و رایحتش متغیر گردد، دنیا همچنین بر یک حال بنماند، یک بار اقبال کند و یک بار ادبار. دگر آن که، آب در جای بدارند، روزی چند بماند باز خوشد، بهری به زمین فرو شود و بهری هوا ببرد، دنیا همچنین است، روزی چند بماند و باز فانی شود. دگر آن که، آب ممکن نباشد که کسی در او شود و بعضی از آن آب در او نگیرد و تر نشود، دنیا همچنین است، هیچ کس نباشد که از فتنه و بلیت او سلامت یابد «۴». دگر آن که، چون آب به اندازه بود نفع «۵» کند، چون از اندازه بشود، همه مضرت بود. اما درست آن است که خدای تشبیه دنیا که کرد به این جمله، حدیث کرده به آب باران که از آسمان بیاید در وقت ربیع و بر زمین آید و از زمین نبات بروید، تا فصل ربیع باشد و هوا به اعتدال بود و باران می آید و نبات سبز می باشد، چون فصل تابستان در آید و باران از آسمان نیاید، آن نبات بخوشد «۶» و زرد شود و بیوفتد «۷» و باد آن را در جهان پراکنده کند. و آن که اول گفتم، سخن اهل تذکیر است.

قوله: *وَ يَوْمَ نَسِيرُ الْجِبَالِ*، و یاد کن ای محمد آن روز «۸» که ما کوهها را به رفتن آریم. *وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً*، و تو زمین را ظاهر بینی در او هیچ کوهی و بنایی و حصنی و شهری و عمارتی نباشد، همه زمین ساده بود. گفتند: *وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً* را معنی آن است که: ما باطن زمین را ظاهر کنیم، برگردانیم تا آنچه در بطن او بود بر ظهر آید. و گفتند: مراد آن است که، مردگان را از او برانگیزیم. *وَ حَشَرْنَا هُمْ*، و ما خلقان را جمع کنیم و برانگیزیم و هیچ کس را رها نکنیم که حشر نکنیم.

در خبر می آید که: چون روز قیامت باشد و اسرافیل صور در دمد، خدای تعالی این کوهها را به رفتن آرد تا بر زمین می روند، آنگه بادی درآید و آن را بردارد و در هوا برد «۹» به مانند پشم زده، و ذلک قوله: *وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ* «۱۰».

(۱). از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: کسی.

(۳). آط، آب، مل، آز+ آب.

(۴). آط، آب، آز: یابد.

(۵). آب، آج، لب: نافع.

(۶). آط، آب، آز، آج، لب: خشک شود.

(۷). همه نسخه بدلها: بیفتد.

(۸). همه نسخه بدلها: روزی.

(۹). همه نسخه بدلها: ببرد.

(۱۰). سوره قارعه (۱۰۱) آیه ۵.

ص: ۳۶۴

ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: یسیر الجبال، به فتح «یا» و رفع جبال بر فعل مجهول، و باقی قراء: نسیر علی الخبر منه تعالی علی وجه التعظیم.

وَعَرَضُوا عَلٰی رَبِّكَ صَفًا، و این خلقان را عرضه کنند بر خدای تو صف صفا. و گفتند: صفا، ای قیاما. در کلام محذوفی هست و التقدير: ثمّ یقال لهم، پس گویند ایشان را. ظاهر عام است و معنی خاص، یعنی کافران را گویند همچنان آمدی بنزدیک ما که ما اوّل آفریدیم شما را. گفتند: معنی تشبیه در کما، آن است که همچنان زنده آمدی که اوّل آفریدیم شما را و آن استبعاد زنده شدن امروز زایل است.

بعضی دگر گفتند: بر ما برهنه آمدی همچنان که در دنیا برهنه آمدی. و گفتند:

غرلا، همچنان ختنه ناکرده آمدی، بیانش

قوله - علیه السلام: یحشر الناس يوم القيمة حفاة عراة غرلا،

گفت: پای برهنه و تن برهنه و ختنه ناکرده باشند. در خبر است که عایشه گفت: یا رسول الله! و زنان نیز برهنه باشند؟ گفت: آری. گفت: و سواتاه، و رسواتیا! رسول - علیه السلام - گفت: روز قیامت هر کسی را چندانی در پیش باشد از احوال قیامت که نداند که مرد کدام است و زن کدام، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿۱﴾.

بَلْ زَعَمْتُمْ، بل دعوی کردی شما که کافرانی که شما را وعده گاهی نخواهد بودن و معاد و مرجعی نیست که شما برای جزا با آن جا شوی.

قوله: وَ وُضِعَ الْكِتَابُ، و بنهند نامه، یعنی نامه‌های اعمال خلقان به حاضر کنند، تو گناهکاران را بینی ترسان از بیم آنچه در آن نامه باشد. چون نامه به دست ایشان دهند و فرو نگرند، همه عملهای خود بینند از نیک و بد در او ثبت کرده، گویند: یا وَبَلَّتْنَا، ای وای بر ما! این چه نامه است که هیچ گناه خرد و بزرگ در او رها نکرده‌اند و الا در این نامه جمع کرده‌اند و بر

شمرده! اهل علم در «صغیره» و «کبیره» خلاف کردند، عبد الله عباس «۲» گفت: تبسم صغیره باشد و قهقهه کبیره، و این بر سبیل مثل گفت. سعید جبیر گفت: صغیره چشم زدن و اشارت کردن و لمس کردن باشد، و کبیره زنا. و مشایخ معتزله گفتند: صغیره هر گناهی باشد که عقاب آن در جنب اجتناب کبایر محبط شود، و این مذهب را بنا بر احباط باشد، [چون احباط باطل بود، این حدّ باطل باشد] «۳». و بنزدیک ما،

(۱). سوره عبس (۸۰) آیه ۳۷.

(۲). مل: عبد الله مسعود.

(۳). از آط، افزوده شد.

ص: ۳۶۵

صغیره و کبیره به اضافه با یکدیگر باشد، هر گناهی که به اضافه با گناه دیگر «۱» صغیره بود عقابش کمتر باشد، و آنچه «۲» بیشتر بود آن کبیره باشد. پس یک گناه به اضافه هم صغیره باشد هم کبیره «۳» بالاضافه الی ما هو اکبر منه صغیره باشد و بالاضافه الی ما هو اصغر منه کبیره باشد. و آن چه از سلف حکایت کردیم، دلیل صحّت این قول می‌کند، چه به معنی فرقی نیست. **وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا**، و آنچه کرده باشند حاضر یابند «۴»، یعنی نسخه و تفصیل «۵» نوشته آن با جزای آن از ثواب و عقاب. **وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا**، و خدای تو بر کسی ظلم نکند، حقّ او باز نگیرد و نقصان نکند و به گناه کسی دیگری را نگیرد و بار کسی بر کسی دیگر نهد.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ، آنکه حدیث آدم کرد و ابلیس در این میانه، برای آن تا تنبیه کند آن متکبران را که استنکاف می‌کردند از مجالست صحابه، که یاد کنی حدیث ابلیس متکبر که تعظیم کرد از آن که آدم را سجده کند به علت اصل خلقت که من با او چه کردم از طرد و لعنت و عقاب «۶» ابد که او را خواهد بودن، گفت: **وَإِذْ قُلْنَا**، و یاد کنی. چون گفتیم ما فریشتگان را که سجده کنی آدم را.

همه سجده کردند الا ابلیس، که او از جنّ بود.

علما خلاف کردند در آن که ابلیس فریشته بود یا جنّی - و این فصل به استقصا گفتیم در سورة البقره.

اما قوله: **كَانَ مِنَ الْجِنِّ**، در او دو قول گفتند: عبد الله عباس گفت: جنّ، قبیله‌ای «۷» اند از فریشتگان ایشان را جنّ خواندند، خدای تعالی ایشان را از آتش سموم آفرید و دیگر فریشتگان را از نور. و نام ابلیس [به سریانی عزازیل بود و به تازی حارث، و او از جمله خازنان بهشت بود] «۸» در پیش فریشتگان آسمان دنیا بود و فرمان آسمان دنیا و فرمان زمین به دست او بود و خدای را در آسمانها عبادت بسیار کردی، جز آن که منافق بود چنان که بیان کرده‌ایم فی قوله: **وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ**، تکبر

(۱). همه نسخه بدلها + عقابش کمتر باشد آن.

(۲). همه نسخه بدلها + عقابش.

(۳). همه نسخه بدلها + صغیره.

(۴). همه نسخه بدلها: باشد.

(۵). همه نسخه بدلها + و.

(۶). آب، آز: عذاب.

(۷). قم: قبیلی / قبیله‌ای، آج، لب: قبیله.

(۸). قم: ندارد، از آط آورده شد.

ص: ۳۶۶

کرد از این سبب و گفت: **«۱»**، خدای تعالی او را مسخ کرد، آنکه گفت: اگر کسی خطیبتی کند که از باب کبر باشد و در [درون] **«۲»** کبر دارد امید مداری به او، و اگر خطیبتی باشد نه از باب کبر، امید داری که خطیبه آدم کبر نبود و خطیبه ابلیس کبر بود. و از این جاست آن خبر که رسول - علیه السلام گفت:

لو لم **«۳»** تذنبوا لخشیت علیکم ما هو اشدّ من ذلک العجب العجب،

و آنچه تحقیق است در این باب بیان کرده‌ایم پیش از این.

روایتی دیگر از عبد الله عباس آن است که: ابلیس را برای آن جنّ و جنّی خواند که او از خازنان بهشت و جنان بود، او را نسبت کرد با آن چنان که کوفی و بصری و مکی و مدنی. و حسن بصری گفت: ابلیس - علیه اللعنه - هرگز فریشته نبود و او پدر جنیان است چنان که آدم پدر بشر است. و در اخبار اصحاب ما هر دو آمده است و اختیار سید - رحمه الله - آن است که: ابلیس فریشته نبود و او «ابو الجن» است، چنان که آدم «ابو البشر» است، و استثنای منقطع است فی قوله: **إِلَّا ابْلِيسَ**، چنان که برفته است. شهر بن حوشب گفت: ابلیس از آن جنّ بود که در زمین بودند، فریشتگان بیامدند و ایشان را آواره کردند و ابلیس را به اسیری به آسمان بردند.

قتاده گفت: از آن جا جنّ خواندند او را که جنّ عن طاعة الله، از طاعت خدای جنون و دیوانگی کرد، **فَفَسَقَ عَن أَمْرِ رَبِّهِ**، فاسق شد از فرمان خدایش و بیرون آمد.

و «فسق»، خروج باشد در لغت، يقال: فسقت الرّطبة عن قشرها اذا خرجت. و موش را از این جا «فویسقه» گویند لخروجهها عن جحرها، و در عرف شرع هر معصیتی باشد که دون کفر بود، پس ابلیس به آن که کرد از نافرمانی و ترک سجده آدم فاسق بود و به اعتقاد صواب داشتن آن و تعلیل دیگر در [آن که در حکمت] «۴» نیکو نباشد «۵» که آن را که از نار بود فرمایند که سجده کن آن را که از خاک آفریده باشند، کافر بود، و در اصل خود کافر بود، لقوله: وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ «۶». و از ادله عقلی که برخاسته «۷» است بر بطلان ارتداد و احباط آن بیان رفته است در این کتاب. آنگه

(۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۲.

(۲). از آط، افزوده شد.

(۳). آز: همه نسخه بدلها: لو لا.

(۴). از آط، افزوده شد.

(۵). قم: باشد، با توجه به دیگر نسخ تصحیح شد.

(۶). سوره بقره (۲) آیه ۳۴.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل: برخاسته.

ص: ۳۶۷

خطاب کرد با آن کافران، گفت: أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَدُرَيْتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي، او را و فرزندان او را به دوستی «۱» گرفتی دون من، وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ، ایشان شما را دشمن اند.

«واو»، حال راست.

حسن گفت «۲» جنیان جمله، عن آخرهم فرزندان ابلیس اند. مجاهد گفت: ابلیس را چند فرزند بود، «لا قیس» است و «ولهان» و ایشان صاحب طهارت و نمازاند که بنی آدم را منع و تنبیط کنند از طهارت و نماز، و «هفاف» است و «مره»، و مره آن است که ابلیس را به او کنیت کنند و «ابو مره» خوانند او را و «زلنبور» است و او صاحب اسواق است، به هر بازاری رایتی دارد، مردم بازار را بر فتنه و فساد حمل کند. و «نبر» «۳» است و او صاحب مصائب است که مصیبت رسندگان را بر جزع و جامه دریدن حمل کند، و «اعور» است و او صاحب ابواب زنان «۴» است، دعوت کند با زنا کردن «۵»، و «مسطوط» «۶» است و او صاحب اخبار است، خیرها دروغ افگند که آن را اصلی نبود. و «داسم» «۷» است و او آن است که چون مرد در خانه شود سلام نکند و نام خدای نبرد و چون طعام خورد نام خدای نبرد تا با او طعام خورد.

مجالد «۸» روایت کرد از شعبی که گفت: روزی حمّالی پیامد و خنّبی در پشت گرفته و بنهاد و مرا گفت: شعبی تویی؟ گفتم: آری. گفت: ابلیس را زن بود؟

گفتم: به آن عرس «۹» من حاضر نبودم. دگر باره این آیتم یاد آمد: **أَفْتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ** دانستم که فرزند بی زن نباشد، گفتم: بلی زن بود او را و فرزندان.

قتاده گفت: ایشان را توالد باشد چنان که بنی آدم را. ابن زید گفت: آدم، «ابو البشر» است و ابلیس، «ابو الجن»، و آدمی نیست الا با او یکی است از فرزندان ابلیس که او را اغرا و اغوا می‌کند. **بِسِّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا**، بد بدل است ابلیس و فرزندانش کافران را از خدای تعالی که فرمان او رها کند و فرمان ایشان پیش گیرند.

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مل: به دوستان.

(۲). آب، آز+ جمله شیطین.

(۳). مل: بتر.

(۴). آط، آب، آز: زنا.

(۵). مل+ و از خانه به در رفتن.

(۶). قم: مبوط، با توجه به دیگر نسخه بدلها آورده شد.

(۷). آط، آج: داسمها، لب: در اسم.

(۸). قم، آز، آج، لب: مخالد، که با توجه به دیگر نسخ تصحیح شد.

(۹). مل: عروس.

ص: ۳۶۸

قوله: **مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**، سبب نزول آیت و وجه اتصال او به آیت متقدّم آن است که: ایشان تولّای ابلیس برای آن کردند که اعتقاد کرده بودند که ابلیس و شیاطین غیب دانند تا ایشان را از غیب خبر دهند و اخبار آسمان دارند و بر اصول آن واقفند. خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت:

از کجا آمد شما را که ایشان علم آسمان و زمین و اصول اشیاء دانند و من ایشان را حاضر نکردم [به خلق آسمان و زمین، و نه] «۱» به خلق خود «۲»؟ مفسران برآند که ضمیر راجع است با شیاطین، فی قوله: ما أَشْهَدْتُهُمْ. کلبی گفت: راجع است با فریشتگان. و بعضی دگر گفتند: راجع است با کافران. وَ لَا خَلَقَ أَنْفُسَهُمْ، و لا خلق بعضهم بعضا. ابو جعفر خواند: ما اشهدناهم «۳» بر خبر از جمع علی التعظیم. و وجهی دگر در معنی آیت، آن گفتند که: من ایشان را حاضر نکردم در وقت خلق آسمان و زمین و خلق ایشان، استعانه بهم، تا مرا یاری دهند «۴»، وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا، و من گمراه کنندگان را به بازو و یار و معاون نگیرم. و در «عضد»، پنج لغت است: عضد و عضد و عضد و عضد و عضد.

[قوله تعالی] «۵»:

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۵۲ تا ۵۹]

وَ يَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا (۵۲) وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاعِقُوهَا وَ لَمْ يَجِدُوا عَلَيْهَا مَصْرَفًا (۵۳) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا (۵۴) وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَ يُسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا (۵۵) وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أَنْذَرُوا هُزُوعًا (۵۶)

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا (۵۷) وَ رَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابُ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْثِقًا (۵۸) وَ تِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا (۵۹)

[ترجمه]

و آن روز که گوئیم بخوانیدشان انبازان مرا آنان که دعوی کردی بخوانندشان پس جواب ندهند ایشان را و کنیم میان ایشان هلاک گاهی.

و بینند گناهکاران دوزخ را گمان برند که ایشان درافتند در آن جا و نیابند از آن [برگشتنگاهی] «۶».

و بدرستی که بگردانیدیم در این قرآن مردمان را از هر مثلی و بوده است آدمی بیشتر چیزی به خصومت.

(۱). از آط، آورده شد.

(۲). همه نسخه بدلهای، بجز مل: خودشان.

(۳). قم: اشهدتهم، که با توجه به دیگر نسخ تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها + بیانش.

(۵). قم: ندارد: با توجه به آط، و دیگر نسخه بدلها آورده شد.

(۶). ضبط قم مخدوش است، از آط، آورده شد.

ص: ۳۶۹

«۱»

و چه منع کرد مردمان را که ایمان آرند چون آمد به ایشان قرآن و آمرزش خواهند از خدای خود مگر نه آن که آید به ایشان سنت پیشینگان «۲»، یا آید به ایشان عذاب روبروی.

و نفرستادیم پیغامبران را الا مژده دهنده «۳» و ترساننده «۴»، و جدل کنند آنان که کافر شدند به ناحق تا به باطل کنند به آن حق را و گرفتند آیتهای من و آنچه ترسانیدند ایشان را به آن سخریت.

و کیست ظالمتر از آن که او را یاد دهند آیات خدایش، برگردد از آن و فراموش کند آنچه پیش داشته بود دستهای او، ما کردیم بر دلهای ایشان پوششها از آن که بدانند آن را و در گوشهای ایشان گرانی، و اگر بخوانی ایشان را با راه راست راه نیابند پس هرگز.

و خدای تو آمرزنده است و خداوند بخشایش اگر بگیرد ایشان را به آنچه اندوخته باشند، تعجیل کند ایشان را عذاب، بل ایشان را وعده‌ای هست که نیابند از خلاف آن پناهی «۵».

و آن شهرهاست که ما هلاک کردیم آن را چون ظلم کردند و کردیم هلاک ایشان را وعده‌ای.

قوله تعالی: **و یَوْمَ یَقُولُ**، یاد کن ای محمد! آن روز که ما گوییم این کافران و مشرکان را: **نَادُوا**، بخوانی و ندا کنی، امر است از منادات. **شُرْکَائِیَ الَّذِینَ زَعَمْتُمْ**، آن انبازان مرا که دعوی کرد که در الهیت انبازمنند و ایشان را بدون من

(۱). اساس، تا این جا افتادگی داشت، که از قم نقل گردید.

(۲). قم، مل: پیشینیان.

(۳). قم، آط، آب: دهندگان.

(۴). قم: بیم کنندگان.

(۵). قم: پناهگاهی.

ص: ۳۷۰

عبادت کردی، و این صورت امر دارد و مراد تهکم و سخریت است، برای آن که ارادت مقرون نیست با این. **فَدَعَوْهُمْ**، آن کافران بخوانند معبودان خود را، ایشان جواب ندهند. **آنکه گفت: وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا**، کنیم از میان ایشان مهلکی و هلاک گاهی. و این قول عبد الله عباس است و قتاده و ضحاک و ابن زید و هو من أوبقته ذنوبه اذا القته في الهلكة. حسن گفت: **مَوْبِقًا**، ای عداوة، میان ایشان دشمنی او کنیم «۱» بین العابد و المعبود. انس مالک گفت: «موبق»، نام وادی است در دوزخ پر از خون و ریم. کسائی گفت: **وبق بيق وبوقا**، مثل وثق يثق وثوقا، و زجاج گفت: **وبق يوبق**، کوجل يوجل. و موبق، مصدر باشد از او.

وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ، و گناهکاران و کافران دوزخ ببینند، **فَظَنُّوا**، یقین دانند که در آن جا خواهند فتادن. و این «ظن» این جا به معنی علم است، چه آنچه معاینه ببینند به ضرورت دانند، **ظنّ** آن جا صورت نبدد، و **ظنّ** به معنی علم بسیار آمده است در قرآن و اشعار «۲»:

سراتهم فی الفارسیّ المسردّ

فقلت لهم ظنّوا بالفی مدجج

ای استیقنوا. **وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا**، ای معدلا و جای عدول و برگردیدن نیابند از آن. **وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ**، **آنکه گفت: ما بگردانیدیم در این قرآن برای مردمان از هر مثلی بر وجه بیان که ایشان به آن محتاج باشند، وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا**، و آدمی بیشتر چیزی است به جدل و خصومت. و اصل «جدل»، **شدة الفتل عن المذهب بطريق الحجاج** باشد، و منه: **الاجدل**، **للصقر لشدته** و قوته، و روا بود که اشتقاق او از جدالت باشد و هی الارض، **يقال: جادلته فجدلته**، مثل:

صارعته فصرعته كأنه اوقعه على الجدالة، و نصب او بر تمیز است.

وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا، **آنکه گفت بر طریق انکار و تقریر: چه منع کرده است مردمان را!** لفظ، عام است و معنی خاص، یعنی کافران را از آن که ایمان آرند.

إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى، چون بیان و قرآن و پیغامبر به ایشان آمد. **وَ يَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ**، و از خدای تعالی طلب مغفرت و آمرزش کنند، **إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأَوَّلِينَ**، **آلا آن که سنت اولینان به ایشان آید از عذاب استیصال.** و «ان»، مع الفعل در محل رفع است

(۱). همه نسخه بدالها: افکنیم.

(۲). اساس + به آن، با توجه به اتفاق نسخ، ظاهراً زاید به نظر می‌رسد.

ص: ۳۷۱

به آن که فاعل «منع» است، **أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا**، یا عذاب به ایشان آید، **قُبُلًا**، ای مقابله و معاینه، چنان که ایشان معاینه بینند و به ضرورت دانند [۱۶۶-ر].

کوفیان خواندند: **قُبُلًا**، به ضمّ «قاف» و «با»، آنگه آن را دو معنی باشد، یکی: مقابله و معاینه، و یکی: جمع قبیل، کقمیص و قمص، یعنی انواع عذاب. و باقی قراء خواندند: «قبلا» به کسر «قاف» و فتح «با»، و آن را معنی مقابله [و] معاینه باشد. کلبی گفت: مراد، قتل به تیغ است که روز بدر بود، یعنی هیچ عذر نماند این کافران را در توقّف از ایمان، از آمدن کتب و رسل و اعذار و انذار و انواع بیان، مگر عذاب استیصال که به ایشان آید، چنان که طریقت و عادت پیشینگان بود یا عذاب تیغ یا عذاب قیامت به ایشان آید، یعنی ایشان به منزلت آنانند که طالب عذاب باشند، آنگه ایمان آرند. عند آن بر سبیل الجا ایمانی که سود ندارد ایشان را، چنان که یکی از ما گوید: ما منعک من الصّلاح الّا انک لم تضرب «۱». و وجهی دگر آن که، هر چه التماس کردند و اقتراح از آیات و بیّنات بدیدند مگر اقتراح عذاب، آن ماند و بس، از جمله آنچه خواستند فی قولهم: **اللّهُمَّ إِنِّكَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ «۲»**.

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ، آنگه گفت: ما پیغامبران را نفرستادیم الّا تا بشارت دهند و ترساننده باشند. و نصب هر دو بر حال است از مفعول.

آنگه گفت: **وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ**، و این کافران به باطل خصومت می‌کنند تا حقی را به باطل کنند به آن جدل. و دحض، ابطال و ازاله باشد، و اصل دحض، زلق باشد، قال طرفه:

وحدت كما حاد البعير عن الدّحض

ابا «۳» منذر رمت [الو «۴»] فاء فهته

اراد المزلق. **وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي**، و آیات و دلالات و بیّنات من که فرو فرستاده‌ام و آنچه ایشان را به آن می‌بترسانند آن را سخریّت گرفته‌اند.

وَمَنْ أَظْلَمُ، آنگه گفت: کیست در همه جهان از آن ظالمتر و ستمکارتر که او

(۱). آط، آج، لب: يضرب.

(۲). سوره انفال (۸) آیه ۳۲.

(۳). اساس: انا، که با توجه به نسخه قم و دیگر نسخ تصحیح شد.

(۴). اساس ندارد، از قم افزوده شد.

ص: ۳۷۲

را تذکیر و تنبیه کنند به آیات «۱» و بیّنات من «۲» و معجزه رسولان من «۳» از آن اعر [اض] «۴» کند و عدول نماید و بگردد از آن و آنچه کرده باشد از اعمال بد فراموش کند، و ما بر دل‌های ایشان پوشش کرده‌ایم از آن که بدانند آن را. و ضمیر فی قوله: **أَنْ يَفْقَهُوهُ**، محتمل است که راجع باشد با «ما»، فی قوله: **مَا قَدَّمْتُ يَدَايَ**، و روا بود که راجع بود با معنی آیات، چه مراد از او قرآن است جمله [نه] «۵» بر ابعاض آن. و در گوشه‌هایشان گرانی از آن که بشنوند- و این را بیان کردیم اما بر خذلان محمول بود و اما بر تسمیت و حکم. و بلخی گفت: روا بود که این بر سبیل حکایت است از ایشان، و «قالوا»، در کلام مقدر بود، چنان که حکایت کرد از ایشان: **وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ ... «۶»**، آنکه گفت: ای محمد ﷺ اگر ایشان را با مسلمانی دعوت کنی هرگز مهتدی نشوند و اجابت نکنند. و **إِذَا**، این جا جزاست و ملغاست از عمل برای آن که جایی فتاد که ما بعد او معمول نتواند بودن، من قوله: **أَبْدَأَ** آنکه گفت: **وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ**، خداوند تو آمرزگار و بخشاینده است اگر به استحقاق و وفق «۷» عمل ایشان، ایشان را مؤاخذت کردی عذاب معجل کردی بر ایشان و ایشان را هلاک برآوردی چه مستحقّ آنند، **بَلْ لَّهُمْ مَوْعِدٌ**، بل ایشان را موعدی و وقت و عده‌ای هست و مدت مهلتی برای ابلاغ عذر و ابلاغ حجّت که ایشان را از آن موئلی و منجائی و رستگاری نبود، من **وَأَلْ** یئل اذا نجا، و یقال:

لا وألت نفسه، ای لا نجت، و منه

قول «۸» علیّ- علیه السلام: و قد سئل ما بال درعک لا ظهر لها، قال «۹»: اذا ولّیت فلا وألت،

ای لا نجات. قال الاعشى:

و قد یحاذر منی ثمّ ما یئل

و قد اخالس ربّ البیت غفلته

و قال آخر [۱۶۶- پ]:

للعامرین و لم تکلم

[لا «۱۰»] وألت نفسک خلیتها

(۱). آط، آب، آز، آج، لب + خدای.

(۲-۳). آط، آب، آز، آج: او.

(۴-۵). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۶). سوره فصلت (۴۱) آیه ۵.

(۷). آب: وقت.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + امیر المؤمنین.

(۹). آط، آب، آج، لب + علیه السلام.

(۱۰). اساس: افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

ص: ۳۷۳

وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا، «تلك»، اشارت [است به شهرهای هلاک شده و ع] «۱» «ذاب رسیده، گفت: و آن شهرهاست که ما آن را هلاک کردیم چون ظلم و بیدادی کردند و کفر آوردند به ما و بر [خود و بر دیگران ظلم کردند] «۲» «وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ، و کردیم اهلاک ایشان را موعدهای و وقت وعدهای. و «مهلاک»، این جا مصدر است، اما فی غیر [هذا الموضع. مفعول را سه] «۳» «معنی باشد: مصدر و مفعول و موضع، و هر بنایی را که از مزید بر «۴» ثلاثی بود. قال الله تعالی: رَبُّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ... «۵»، و قال] «۶» «اللّٰه تعالی: هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ «۷»، ای موضع اغتسال.

عاصم به روایت ابو بکر خواند: لمهلاکهم، به فتح «میم» و [«لام»، و به روایت حفص به فتح] «۸» «میم» و کسر «لام». و باقی قراء به ضمّ «میم» و فتح «لام». آن که «میم» و «لام» مفتوح خواند، گفت: و مصدر است من هلاک یهلاک هلا [کا و مهلا] «۹» «کا، مثل: طلع [یطلع] «۱۰» مطالعا. و روا بود که مصدر اهلاک باشد چه بیشتر مفعول که آید در مزید ثلاثی آید، نحو: اکرمته [اکرا] «۱۱» ما و مکرمها، ای جعلنا لإهلاکهم موعدا، و این اولیتر است به قرینه أَهْلَكْنَاهُمْ در آیت. و آن کس که «لام» مکسور خواند، [گفت] «۱۲»: وقت هلاک باشد یا جای هلاک، مثل المشرق و المغرب. و سببویه گفت، عرب گوید: رأیت النَّاقَةَ علی مضرب [ها و منت] «۱۳» جها به کسر، ای وقت ضرایها و نتاجها، و: ان فی الألف [درهم] «۱۴» لمضربا بالفتح، ای ضربا. و هر فعلی که بر فعل یفعل با [شد مصدر] «۱۵» راز او به فتح بود و موضع به کسر، و نیز وقت به کسر، نحو: ضربه ضربا و مضربا، و المضرب الموضع. و هر فعلی که بر فعل یفع [ل بود به ضمّ «عین» مضا] «۱۶» رع نحو: یدخل و یخرج، موضع و مصدر از او به فتح بود، کالمدخل و المخرج، اَلَا آنچه شاذّ باشد، کالم [سجد من سجد یسجد] «۱۷» و ربّما که از فعل یفعل مصدر به کسر آید، کالمرجع، قال الله تعالی:

(۱۳-۱۱-۹-۸-۶-۳-۲-۱). اساس: افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

(۴). دیگر نسخه‌ها: ندارد.

(۵). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۰.

(۷). سوره ص (۳۸) آیه ۴۲.

(۱۲-۱۰). اساس و قم: ندارد، از آط افزوده شد.

(۱۴). اساس و دیگر نسخه بدلها: ندارد، به قرینه منابع و مأخذ مربوط، افزوده شد.

(۱۷-۱۶-۱۵). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد.

ص: ۳۷۴

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ ... «۱»، ای رجوعکم، و قوله [وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ] ... «۲»، ای الحيض، و قوله: وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا «۳»، گفتند: مصدر است و اولیتر آن که وقت باشد، و المصدر المعیشة و المعیش، ایضا قال «۴» الشّاعر:

و حرّ ایام تنفن ریشی

الیک اشکو شدّة المعیش

و اما بر قراءت عامّه قرآء [که مهلك خواندند به ضمّ] «۵» «میم» و فتح «لام»، بیان کردیم که این بنا سه معنی دارد، اعنی مفعّل. و این جا هم مصدر را محتم [ل است و هم وقت را، بقوله «۶»: مَوْعِدًا] «۷» و موعّد نیز محتمل است این دو معنی را، مصدر را و وقت را، و قوله: أَهْلَكْنَاهُمْ، در مح [ل رفع است به خبر ابتدا، و قوله]: «۸» لَمَّا ظَلَمُوا، در محلّ نصب است علی الظرف ای وقت ظلمهم «۹».

تمّت المجلّدة الثّانية عشرة [و يتلوه فى الثالث عشر] «۱۰». قوله: وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ - الآیة.

و وقع الفراغ منه وقت الع [...] «۱۱» الثّناء الثّالث و [...] «۱۲» من سنة ستّة و خمسين و خمس مائة.

و فرع من كتابته وقت الظّهر فى يوم الاثنيّن الحادى عشر من ربيع الاوّل سنة تسع و [سبعين و خمس مائة] «۱۳».

و هذا خطأ اصغر عباد الله و افقرهم الحسين بن محمد بن الحسن بن ابراهيم بن محمد العيَّار [...] «١٤» و الحمد لله حمد الشَّاكرين و الصَّلوة على محمد و عترته الطَّاهرين غفر الله لمصنِّفه و كاتبه و قارِيه بحقَّ محمد و عليّ و اولاد عليّ الطَّاهرين [١٦٧-ر].

(١). سورة مائده (٥) آيه ٤٨ و ١٠٥، و هود (١١) آيه ٤.

(٢). سورة بقره (٢) آيه ٢٢٢.

(٣). سورة نبأ (٧٨) آيه ١١.

(٤-٥-٧-٨). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد.

(٦). همه نسخه بدلها بجز قم: و قوله.

(٩). آج، لب: ظلمها.

(١٠). اساس: افتادگی دارد، به قیاس از نسخه آط، آورده شد.

(١١). اساس: ناخواناست، ظاهرا باید کلمه‌ای باشد مثل: العصر، العشاء، الضحو.

(١٢-١٤). اساس: بریدگی دارد و با هیچ نسخه‌ای قابل قیاس و تطبیق نیست.

(١٣). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به برگ [٨٤-ر] از همین نسخه که به خطّ کاتبی واحد است، و احتمال قریب به یقین آورده شد.